



فروعستان

دانشنامه فن استیفا و سیاق

تألیف

محمد مهدی فروغ اصفهانی

در سال ۱۲۵۸ ه. ق

به کوشش

ایرج فشار



FORUĞESTĀN

(Handbook of Auditing and Notation)

Compiled by

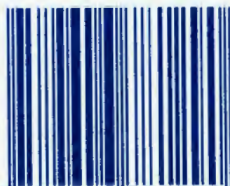
Moḥammad Mehdi Foruğ-e Eṣfahāni

"In 1258 L.H."

Edited by

Iraj Afṣār

ISBN 964-6781-29-2



9789646781290



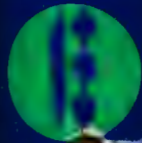
Mirās-e Maktub

Tehran, 2000

میراث
مکتوب
(۶۸)

فروغستان

محمد مهدی فروغ اصفهانی



علوم و فنون

(۴)

فروغستان تألیف فروغ الدین محمد مهدی اصفهانی
(متولد ۱۲۲۲ هـ ق) مستوفی فاضل و شاعر و از ادیبان
روزگار عباس میرزا ولی عهد فتحعلی شاه قاجار و
قائم مقام فراهانی است.

وی در دوران اقامت در تهران در منصب « استیفا و
سررشته داری معاملات دیوانی » خدمت می کرد مؤلف
در این کتاب در کنار مطالب فنّ سیاق و استیفا (محاسبات
دیوانی)، مباحثی مانند شناخت اوقات و اعیاد و
مقیاسهای زمانی و مکانی و آنچه با علم استیفا و امور
خالصجات و مالیات و خراج دولتی مرتبط می شده،
مطرح کرده است. مؤلف، کتاب را در خطبه اش به نام
حاجی میرزا آقاسی مصدّر ساخته و در سال ۱۲۵۸ از
تألیف آن فارغ شده است.

بها: ۲۰۰۰ تومان

Forūğestān is written by Forūğ al-Din Moḥammad mahdi Eṣfahāni (born in 1223 L.H.), an auditor of the finances, erudite, Poet and of the men of letters in times of ʿAbbās Mirzā, heir apparent of Faṭḥ ʿAlī Šāh Qājār and Qāʿem Maqām Farāhāni. when he used to live in Tehran, he was in charge of auditing of the finances. This book, besides matters on the ability of auditing and accountancy, has also dealt with a recognition of times and festivals, spatial and time scales and what is associated with knowledge of auditing, public domains, taxes and tributes.

The author has begun his book in the name of Hājjī Mirzā Āqāsi and has accomplished it in 1258 L.H.

الحمد لله

فروعستان

دانشنامه فن اتینقا و سباق

تألیف

محمد مهدی فروغ اصفهانی

در سال ۱۲۵۸ هجری

به کوشش

ایرج افشار

فروغ اصفهانی، مهدی بن باقر، قرن ۱۲ ق.	
فروغستان: دانشنامه فن استیفا و سیاق / تألیف محمد مهدی فروغ اصفهانی؛ به کوشش ایرج افشار..	
تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.	
۳۰۷ ص.: نمونه... (میراث مکتوب؛ ۶۸ علوم و فنون؛ ۳)	
بها: ۲۰۰۰ تومان.	
ISBN 964-6781-29-2	
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
FORUGESTAN	
ص. ع. لاتینی شده:	
کتابنامه: ص. ۳۵ - ۵۲: همچنین به صورت زیر نویس.	
۱. سیاق. ۲. مالیه عمومی - ایران - حسابداری. الف. افشار، ایرج، ۱۲۰۲ - ، مصحح.	
ب. مرکز نشر میراث مکتوب. آینه میراث. ج. عنوان. د. عنوان: دانشنامه فن استیفا و سیاق.	
۶۵۷/۶۱	HJ ۹۷۴۱ / ۳ ف ۲
۱۳۵۲ - ۷۸ م	کتابخانه ملی ایران



فروغستان

تألیف: محمد مهدی فروغ اصفهانی

به کوشش: ایرج افشار

ناشر: میراث مکتوب

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۲-۲۹-۶۷۸۱-۹۶۴

لیتوگرافی: نقره آبی

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است

نشانی ناشر: تهران، ص. پ: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۳-۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵

E-mail: MirasMaktoob@apadana.com

بها: ۲۰۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

دریایی از فرهنگ پر مایه اسلام و ایران در نسخه های خطی موج می زند. این نسخه ها، در حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابع بزرگ و هویت نامنه ما ایرانیان است. برعمده هر سلی است که این میراث پراچ را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به حیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

بایمه کوششی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیع در آنها انجام گرفته و صد ها کتاب رساله ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و میزان کتاب رساله خطی موجود در کتابخانه های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگر چه بارها طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تبیع مجدد نیاز دارد. احیاناً شکر کتابها و رساله های خطی و طیفهای است بر روش متحان و مؤسسات فرهنگی. مرکز نشر میراث مکتوب در استای این هنر رسال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شده تا با حمایت از کوششهای متحان و مصحان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه مندان به دانش و فرهنگ سببی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه ای ارزشمند از متون منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب

فهرست مندرجات

۱۳	 مقدمه مصحح
۱۳	 سیاق در فرهنگ و تاریخ
۱۶	 کلمه سیاق و سیاق در متون
۳۵	 گزارش درباره فروغ و فروغستان
۳۷	 فروغ
۳۹	 مؤلفات فروغ
۴۱	 فروغستان
۴۳	 نسخه‌های فروغستان
۴۵	 یادداشتها
۵۳	 متن فروغستان
۵۵	 خطبه و فهرست دفاتر
۶۱	 دفتر اول: در بیان علم سیاق و حساب و مساحت
۶۳	 فرد اول: در بیان موضوع آن علم
۶۳	 دفعه اول: در بیان موضوع آنها
۶۴	 دفعه دوم: در بیان فایده آن
۶۶	 دفعه سیم: در بیان واضع علم سیاق و سبب وضع آن
۷۰	 دفعه چهارم: در بیان آنچه بر مستوفی لازم است
۷۳	 فرد دوم: در بیان علم خط
۷۴	 دفعه اول: در بیان واضع خط
۷۵	 دفعه دوم: در بیان خطوط مختلفه مشهوره

- دفعهٔ سیم: در بیان معرفت تراشیدن قلم ۷۶
- دفعهٔ چهارم: در بیان کیفیت تصویر حروف ۷۷
- دفعهٔ پنجم: در بیان اثبات بعضی از حروف که ملفوظ نباشد ۸۳
- فرد سیم: در بیان رقومات ابجدی و هندسه و سیاق ۸۹
- دفعهٔ اول: در بیان حساب ابجدی ۸۹
- دفعهٔ دوم: در رقوم هندسه ۹۲
- دفعهٔ سیم: در رقوم سیاق ۹۵
- بابت اول: در رقوم و اعداد مقادیر و موازین نقدی و جنسی ۹۵
- اما طریق نوشتن رقوم مرکبات این اعداد ۱۰۱
- بابت دوم: در بیان قاعدهٔ رقوم صیغه‌ها و مذهای سیاق ۱۰۷
- حروفات متصله ۱۰۸
- حروفات منفصله ۱۱۰
- بابت سیم: در بیان خطوط افراد و قرینه و مدّ ضلعی و بدنی و حشو ۱۱۱
- دفعهٔ چهارم: در بیان عقد انامل و اصابع ۱۱۵
- فرد چهارم: در بیان اوزان نقود و اجناس و مقادیر مکانی و زمانی و ۱۱۹
- دفعهٔ اول: در بیان اوزان عناصر و فلزات و غیره ۱۱۹
- دفعهٔ دوم: در تعیین مقدار و اسامی اوزان مشهوره ۱۲۲
- بابت اول: در بیان اوراق درم و مثقال و کسور آنها ۱۲۲
- بابت دوم: در بیان اوزان رمل و من و غیره و کسور آنها ۱۲۵
- بابت سیم: در بیان مقادیر مکانی ۱۳۰
- بابت چهارم: در بیان مقادیر زمانی ۱۳۳
- ایام اسابیع (هفته) ۱۳۴
- تواریخ مشهورهٔ ایران ۱۳۸
- (۱) تاریخ عرب ۱۳۸
- (۲) تاریخ رومی ۱۴۱
- (۳) تاریخ فرس قدیم ۱۴۲
- (۴) تاریخ جلالی ۱۴۴
- [۵] سالهای ترکی و ختایی ۱۴۵

۱۴۹	[۶] ایام مشهوره [اسلامی]
۱۶۳	تاریخ عهد آدم [و یهود]
۱۶۵	تاریخ مشهوره تاریخ رومی
۱۷۳	تاریخ مشهوره تاریخ فرس
۱۸۰	تاریخ مختاره و مذمومه
۱۸۱	بیان شبانروز
۱۸۲	اوقات صلوة
۱۸۳	مدت سیر کواکب
۱۸۶	بابت پنجم: در موازین
۱۸۹	فرد پنجم: در علم حساب
۱۸۹	دفعه اول: در بیان موضوع حساب و بیان عدد
۱۹۱	دفعه دوم: در حساب اعداد صحاح
۱۹۱	بابت اول: در بیان جمع
۱۹۲	بابت دوم: در بیان تنصیف
۱۹۳	بابت سیم: در بیان تفریق
۱۹۷	بابت چهارم: در بیان ضرب
۲۰۴	بابت پنجم: در بیان قسمت
۲۰۶	بابت ششم: در بیان جذر
۲۰۹	دفعه سیم: در حساب کسور
۲۰۹	بابت اول: در بیان رقم و مخرج کسور
۲۱۱	بابت دوم: در تجنیس [کسور]
۲۱۱	بابت سیم: در جمع و تضعیف کسور
۲۱۲	بابت چهارم: در تنصیف و تفریق کسور
۲۱۳	بابت پنجم: در ضرب کسور
۲۱۴	بابت ششم: در تقسیم کسور
۲۱۴	بابت هفتم: در استخراج جذر کسور
۲۱۵	بابت هشتم: در بیان تحویل کسر از مخرج به مخرج دیگر
۲۱۷	فرد ششم: در بیان اعمال اربعه در استخراج مجهولات

- دفعه اول: در بیان جبر و مقابله ۲۱۷
- بابت اول: در مقدمات و اصطلاحات آن ۲۱۷
- بابت دوم: در مسائل ستّه جبریه ۲۲۰
- قسم اول: در مسایل ثلاثه مفردات ۲۲۱
- مسئله اولی از مفردات ۲۲۱
- مسئله الثانیه از مفردات ۲۲۲
- مسئله ثالثه از مفردات ۲۲۲
- قسم دوم: در مسائل ثلاثه مقترنات ۲۲۳
- مسئله اولی از مقترنات ۲۲۳
- مسئله ثانیه [از مقترنات] ۲۲۴
- مسئله ثالثه [از مقترنات] ۲۲۵
- دفعه دوم: در بیان حساب خطّائین ۲۲۵
- دفعه سیم: در بیان عمل اربعه متناسبه ۲۲۷
- دفعه چهارم: در بیان عمل به عکس ۲۲۹
- فرد هفتم: در بیان مساحت ۲۳۱
- دفعه اول: در بیان مساحت و اصطلاحات آن ۲۳۱
- دفعه دوم: در بیان مساحت سطوح مستقیمه الاضلاع ۲۳۴
- دفعه سیم: در بیان سایر سطوح ۲۳۵
- دفعه چهارم: در بیان مساحت اجسام ۲۳۶
- دفعه پنجم: در بیان وزن ارض برای اجرای قنوات ۲۳۷
- دفعه ششم: در بیان دانستن ارتفاع مرتفعات ارض و غیره ۲۳۹
- دفعه هفتم: در بیان معرفت عروض انهار و عمقهای چاهها ۲۴۰
- فرد هشتم: در بیان صورت برات و مقاصد و غیره و صیغه‌ها و ۲۴۳
- دفعه اول: در دانستن معنی برات و تعلیق و مقاصد و سایر اقسام آن ۲۴۳
- دفعه دوم: در بیان ارقام متعارفه ۲۴۵
- بابت اول: در بیان صیغه‌های برات به ترتیب حروف ۲۴۶
- بابت دوم: در بیان سایر رقومات اجناس ۲۴۹
- دفعه سیم: در بیان نوشتن مقاصد و دستورالعمل و غیره ۲۵۱

۲۵۶	دفعه چهارم: در بیان نوشتن برات کل و سوی المطلق
۲۵۹	فرد نهم: در بیان ترتیب دفاتر و تفصیل آنها
۲۵۹	دفعه اول: در بیان تفصیل دفاتر
۲۵۹	اول) دفتر روزنامه
۲۶۰	دوم) دفتر توجیهات
۲۶۰	سوم) دفتر قانون اموال
۲۶۰	چهارم) دفتر قانون قرارنامه
۲۶۱	پنجم) دفتر خرج مقرری دیوان
۲۶۱	ششم) دفتر اوارجه
۲۶۱	[هفتم] دفتر مفرد و جامع
۲۶۲	دفعه دوم: در بیان ترتیب دفاتر روزنامه و توجیهات و اوارجه
۲۶۷	فرد دهم: در بیان ممیزی و برآورد و با تردید و غیره
۲۶۷	دفعه اول: در بیان ممیزی اقطاع و مزارع و تعیین خراج
۲۷۰	دفعه دوم: در بیان برآورد و بازدید
۲۷۱	دفعه سیم: در رسومات و استصوابیات کتاب دفترخانه

پیوستها

۲۷۵	پیوست یکم: دفعه سوم از فرد هشتم فروغستان
۲۸۱	پیوست دوم: فهرستی از کتابهای سیاق
۲۹۳	پیوست سوم: سوابق سیاق در هندوستان
۲۹۹	پیوست چهارم: فهرست مندرجات متون مهم سیاق
۳۰۵	پیوست پنجم: مقدمه والتر هینتز بر رساله فلکیه
۳۱۱	پیوست ششم: دو نامه در بر دارنده اصطلاحات سیاقی
۳۱۳	پیوست هفتم: مطابقه میان رساله فلکیه و رساله سیاق به زبان ترکی
۳۱۷	پیوست هشتم: «العمادیة فی فن السیاقه» - «جامع الحساب» (!)
۳۲۳	پیوست نهم: صورت الرف به رقوم سیاقی در نسخه مونس الاحرار
۳۲۵	پیوست دهم: سیاق منظوم از احمدخان گیلانی
۳۲۷	پیوست یازدهم: پژوهشها و یادداشتهای سیاق شناسی

۳۳۱	پیوست دوازدهم: تصاویری از منابع سیاقی
۳۳۲	(۱) رقم سیاقی در نسخه «دستور دبیری» (مورخ ۵۸۵ ق)
۳۳۳	(۲) قصیده سیاقی از دیوان حسابی شاعر
۳۳۴	(۳) صفحه‌ای از سعادت‌نامه
۳۳۵	(۴) صفحاتی از قانون السعاده
۳۳۷	(۵) صفحاتی از فلکیه
۳۳۹	(۶) صفحه‌ای از سیاقنامه ترکی
۳۴۰	(۷) شش صفحه از العمادیه فی فن السیاقه (نسخه لیدن)
۳۴۶	(۸) صفحه‌ای از العمادیه فی فن السیاقه (جامع الحساب - نسخه ترکیه)
۳۴۷	(۹) سه صفحه از مفتاح الحساب
۳۵۰	(۱۰) صفحه‌ای از خلاصه السیاق (هندی)
۳۵۱	(۱۱) صفحه‌ای از فروغستان (نسخه آهی - اساس)
۳۵۲	(۱۲) صفحه‌ای از فروغستان (نسخه سپهسالار)
۳۵۳	(۱۳) صفحه‌ای از فروغستان (نسخه کتابخانه ملی ایران - ۱۲۵۹ ق)
۳۵۴	(۱۴) صفحه‌ای از قوانین السیاق (محمد کاظم شیبانی)
۳۵۵	(۱۵) صفحه‌ای از کتابچه نفوس تهران (۱۲۶۹ ق)
۳۵۶	(۱۶) صفحه‌ای از «صورت وقف‌نامه‌جات» آستان قدس رضوی (۱۳۱۷ ق)
۳۵۷	(۱۷) صفحه‌ای از کتابچه مواجب و مرسوم مصوب مجلس اول (۱۳۲۵ ق)
۳۵۸	(۱۸) تاریخ و شجره منظوم به طریق سیاق از «ظفرنامه حمدالله مستوفی»

فهرستهای مقدمه و پیوستها

۳۶۳	(۱) نام اشخاص
۳۶۹	(۲) نام کتابها

فهرستهای متن

۳۷۵	(۱) اصطلاحات
۴۰۳	(۲) نام اشخاص و اقوام
۴۰۷	(۳) نام شهرها و جایها
۴۰۹	(۴) نام کتابها

(۱)

سیاق در فرهنگ و تاریخ*

به

رُشدی راشد

دکتر اصغر مهدوی

سیاق و سیاق واژه‌هایی است مستعمل در عربی و فارسی به معانی آیین، رویه، ترتیب، طریقه، اسلوب، قاعده، نهج، طرز، طور، سبک، شیوه، روش، دستورالعمل و نظایر آنها. در متون فارسی پیشینیان مانند تاریخ بیهقی، ترجمه تاریخ یمنی، کلیله و دمنه، جهانگشای جوینی، گلستان سعدی و بسیاری دیگر از نگارنده‌های والا یا عادی این زبان به همین معانی و مفاهیم آمده است. شواهدی چند را علاقه‌مندان می‌توانند در لغتنامه دهخدا ببینند.

کلمه سیاق در تداول زبان عربی معنی «صداق زن» (مهر زن) هم دارد. به همین ملاحظه است که داج B. Dodge مترجم انگلیسی کتاب الفهرست ابن ندیم آن را به dowries ترجمه کرده است و ما در جای خود به این مطلب باز می‌پردازیم.

سیاق و سیاق که این گفتار بدان اختصاص دارد روشی است از ثبت محاسبات دیوانی و تجاری که قرون متمادی در ایران متداول بود و تا پنجاه شصت سال پیش

* خلاصه‌ای کوتاه از این گفتار در آذرماه ۱۳۷۵ در انجمن ایرانشناسی ایران و فرانسه در تهران عرضه شد.

یگانه وسیله متعارف کار بازرگانان و منشیان و مترسلان و مستوفیان و هر کسی بود که می خواست ارقامی را در فرد و دفتر و دستک به ثبت درآورد.

این روش ثبت محاسبات، در امور استیفای مملکت و صدور فرامین خاص تیول و سیورغال و مستمری و صکوک و سجلات محضری و هر گونه معاملات ملکی و داد و ستد سوداگران و بازرگانان و بیاضها و دستکها و کتابچه بقالان و کاسبان رواج کامل داشت و طریقه ای مشخص در سراسر قلمرو فرهنگی ایران و هند و ماوراءالنهر و بلاد عثمانی و احیاناً تا حدودی از قلمرو مصر (کاملاً مطمئن نیستم. ولی مسلم می دانم که تجار ایرانی در آن دیار به سیاق کار می کرده اند) می بود. حتی آقای دکتر مظفر بختیارگفت مسلمانان چین هم در قرن گذشته سیاق می آموخته اند و آن را در محاسبات بازرگانی به کار می داشته اند.

کلمه سیاق به این معنی اخیر، یعنی طریقه ثبت محاسبات در نام کتابها، آبادیها و اشخاص هم مذکور است. سیاق آباد نام یکی از آبادیهای ایران است. السیاق فی تاریخ نيسابور نام کتاب معتبری است در تاریخ آن شهر. سیاق التواریخ^۱ نام یک سلسله کتابهای ثبت اسامی پادشاهان و ملوک عجم است که به اسلوب سیاق نویسی تنظیم می شده است. سیاقی هروی شاعری بود که در ۹۷۹ زنده بود و نامش در تذکره مطربی سمرقندی یاد شده است. نظام الدین علی مؤلف «فتوحات شاهی» نیز که در زمان صفویه ابتدا مستوفی کوه گیلویه و سپس وزیر فارس بود تخلص خود را به مناسبت شغل و حرفه اش «سیاقی» قرار داده بود^۲. نام خانوادگی دبیرسیاقی هم طبعاً بدین مناسبت انتخاب شده است که فردی از آن خاندان منشی و سیاق نویس بوده است. در قدیم شهری چون سمنان به داشتن سیاق نویسان شهرت داشته است. عبدالله بهشتی هروی (قرن یازدهم) در مثنوی «نورالمشرقین» سروده است:

خلقش متدین و امین اند در علم سیاق بی قرین اند^۳

کلمه «سیاق» را معمولاً و بطور اغلب از ریشه عربی دانسته اند و آن را در لغتنامه ها قید کرده اند. دوزی R. Dozy در کتاب «دنباله فرهنگهای عربی» برخلاف

فرهنگهای دیگر اشاره به معنی اصطلاحی سیاق در مورد محاسبات کرده و ابن شاهد را از کتاب «الفخری» به سند آورده است: «علم السیاقه والحساب لضبط المملكة و حصر الدخل و الخرج».^۴

اخيراً فاضل گرامی آقای هوشنگ رهنما ضمن یادداشت کوتاهی که در مجله ایرانشناسی به چاپ رسانید نوشت این کلمه صورتی است تغییر یافته از کلمه «سایاگ sāgha اوستایی به معنی شماره. او به احتمالی گفته است شاید در روزگار اشکانی و ساسانی به زبان ترکی راه یافته و به شکل «سایاق» تلفظ شده بوده است و این نتیجه را از استنباطات خود عرضه می‌کند که «سایاگ» در قلمرو تمدن ایرانی رواج داشته و در دوره اسلامی به مناسبت شباهت آوایی کلمه با لفظ «سیاق» عربی (به معنی روش) به این صورت و شکل اخیر به تلفظ در آمده است.^۵ البته اگر برای این نظریه که جنبه زبانشناسی دارد بتوان ضبطی به شاهد از ثبت محاسبات سیاقی آن عهد به دست آورد طبعاً تاریخ سیاق کهن تر خواهد شد از آنچه اکنون استنباط شدنی است.

ارقام و علائمی که در سیاق نویسی از دوره سلجوقی به بعد در نسخه‌های خطی دیده می‌شود با کمی پس و پیشی و دگرگونی همانهاست که تا پنجاه شصت سال پیش مستعمل بوده است و در اوراق و اسناد و منشیر متأخر دیده شدنی است و عبارت است از اشکال کوتاه و رمزگونه شده ثبت عدد به حروف، نه رقم. نمونه‌ای که از دوره سلجوقی می‌شناسم آن است که در نسخه خطی «دستور دبیری» تألیف محمد بن عبدالخالق میهنی کتابت سال ۵۸۵ مضمبوط است.^۶

ظاهراً همین گونه خطوط و ارقام در هم پیچیده (تعلیق مانند) است که به رقوم و خطوط دیوانی مشتهر می‌بوده و بطور متوازی و در همان مفهوم آنها را «رقوم سیاقی» گفته‌اند. فصلی که در نفایس الفنون (فصل دوم از فن پانزدهم به علم استیفا) به «ارقام متعارف اهل دیوان» اختصاص دارد ناظر به همین گونه ثبت و ضبطهای سیاقی (دیوانی) است و نمونه هم داده است.^۷ اصطلاح حساب دیناری برای این

گونه ثبت در سفرنامه ابراهیم بیگ، بنابه اشاره کاظم زاده ایرانشهر^۸ آمده است.

کلمه سیاق و سیاق در متون

کلمه سیاق، در نوشته‌های تا سال هزارم هجری که دیده‌ام به نظم تاریخی چنین است که می‌آورم. از آوردن شواهد بعد از سال ۱۰۰۰ خودداری شد، زیرا به کثرت آمده است و صورتی عادی دارد.

(۱) سال ۳۷۷ - ابن ندیم بغدادی در کتاب الفهرست ضمن عنوان «الکلام علی بری الاقلام» (تراش قلم) عبارتی دارد که کلمه سیاق در آن مَصْرَحاً به ضبط در آمده و چنین است:

«و بری الفارسی ای یکن سن قلمه مشعثاً، اما ان یکن شعته الکاتب بالارض او باسنانه حتی یحسن به الخط، و رَیْما کتبوا باسفل قصبته غیر مبریه، و یسمون هذه الانبوبة خاماً و بها یکتبون الهماء دساب و هی کتب الدیانة والسیاق وغیره.»^۹

رضا تجدد در ترجمه فارسی عبارت را چنین برگردانیده است: «و فارسیان سر قلم را ریش ریش سازند، به این ترتیب که نویسند یا بر روی زمین و یا با دندان آن را ریشه‌دار می‌کند تا خطش بهتر گردد و گاهی هم با نی نتراشیده می‌نویسند و آن را خامه می‌نامند و با آن هماء دساب را که از کتب دینی و سیاق و غیره است می‌نویسند.»^{۱۰}

«داج» عبارت ابن ندیم را در انگلیسی چنین به ترجمه در آورده است:^{۱۱}

The Persian thrim with the nib of the pen fringed. The scribe separates it either against the floor or with his teeth, so as to embellish the penmanship. Sometimes they write with the lower end of an unsharpened reed, calling the reed Khām. With it they write ilhamāh dināt الهماء دینات which are books of religious inspirations, dowries and other things.

چنانکه مشاهده می‌شود «داج» کلمه سیاق را به dowries (مهر - صداقیه - جهیزیه عروس) ترجمه کرده است. بسیار دور از ذهن می‌نماید که مراد ابن‌ندیم از سیاق آن هم به دنبال «دیانت» آن باشد که «داج» دریافته است. تصور اینکه سیاق درین عبارت مصداقی از دفاتر محاسباتی باشد بهتر و مناسبتر است از آنچه «داج» اراده کرده است. اگر مراد ابن‌ندیم از سیاق دفاتر محاسباتی باشد توان گفت قدیم‌ترین مأخذی که لفظ سیاق را علی‌الظاهر در معنای ثبت ارقام دارد همین الفهرست است.^{۱۲}

(۲) سال ۴۳۷ تا ۴۴۴ - ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامه، به هنگام دیدار خود با استاد علی نسائی شاگرد ابن سینا نوشته است:

«نزدیک وی شدم مردی جوان بود. سخن به زبان فارسی همی گفت، به زبان اهل دیلم، و موی گشاده. و جمعی نزد وی حاضر. گروهی اقلیدس می‌خواندند و گروهی طب و گروهی حساب. در اثنای سخن می‌گفت که من بر استاد ابوعلی سینا رحمة الله علیه شدم، او گفت من چیزی از سیاق ندانم* و هوس دارم که چیزی از حساب بخوانم. عجب داشتم و بیرون آمدم.»^{۱۳}

درین متن نسبت به ضبط کلمه سیاق اشکالی هست و آن اینکه برای آن نسخه بدل «سپاهانه دانم» آورده شده است و این ضبط خود معنای درستی را در بر ندارد. متأسفانه از سفرنامه نسخه خطی قدیم در دست نیست تا بتوان به نسخه بدل معتبری دست یافت. فعلاً با متن موجود رفع اشکال چنین شدنی است که کلمه «حساب» را در عبارت اخیر، به احتمال تحریف و تصحیفی از سیاق بدانیم. اینکه از قول ابن سینا گفته شده است چیزی از سیاق نمی‌دانم شاید درست باشد زیرا ظاهراً دانشمندان ریاضی عنایتی به فن سیاق نداشته و آن را وسیله ثبت و ضبط محاسبات روزانه و کاسبکارانه می‌دانسته‌اند، کما اینکه در جهانگشای جوینی

*. باید توجه داشت که در کتاب «الاورام العلائیه» اشاراتی به علم سیاق و ابن سینا شده است. صفحه ۱۵

چنانکه خواهیم دید دفاتر محاسباتی «خط بقالان» دانسته شده است.^{۱۴}

(۳) سال ۵۸۴ - نجم‌الدین ابوالرجاء قمی در کتاب فارسی «تاریخ الوزراء» بعضی از مصطلحات فن سیاق و استیفا را ضمن احوال شرف‌الدین نوشروان بن خالد آورده و نوشته است: «در قوانین محاسبات همه در حشو بودند و او در بارز»، «فذلک حساب این است که یاد کرده آمد»، «فذلک دین و دیانت بادید آورد»، «دیگر به خاطر منها و من ذلک رنجور خاطر شدند».^{۱۵}

(۴) سال ۵۹۹ تا ۶۰۳ - نجم‌الدین محمد بن علی راوندی در «راحة الصدور و آية السرور» عبارتی دارد درباره روشی که مستوفیان عراقی و خراسانی در مختصر کردن کلمات پیش گرفته بودند. ظاهراً گویای آن است که نوعی از ارقام سیاقی مراد او بوده است. آن عبارت این است:

«و مستوفیان عراق و خوراسان همچنین اختصاری کردند و بعضی از نوشته حذف کردند و خیر الکلام ما قلّ ودلّ بر خواندند، چنانکه از «ربع» حرف «ب» و سر «عین» بیفکنند و از دنانیر «دال» و «نون» اسقاط کردند».^{۱۶}

(۵) سال ۶۰۳ تا ۶۱۲ - حمیدالدین احمد بن حامد کرمانی مشهور به افضل در رساله کوتاه «المضاف الی بدایع الزمان» متذکرست:

«ملوک آل سلجوق به هر دو سه سال وزیری از وزراء خویش جانب مکرانات می فرستادند حساب معاملات و سیاقات خراج آن طرف روشن می گردانیدند».^{۱۷}

درین عبارت طبعاً مراد از «سیاقات خراج» صورتهای دفترهای محاسباتی است که به شیوه خط سیاقی نوشته می شده است.

(۶) حدود ۶۱۸ - سدیدالدین عوفی در لباب الالباب آورده است: «الاجل عزیز الدین رافعی از رؤسای اسفراین و معاریف خراسان ... در شیوه سیاق و دقایق محاسبات از افران عهد ممتاز ...»^{۱۸}

(۷) سال ۶۵۸ - عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا عبارتی نوشته است که اگر چه کلمه سیاق در آن نیامده ولی ظاهر عبارت گویاست که مرادش نوشتن دفاتر به

رقوم سیاقی بوده است. متن عبارت مورد استناد چنین است:

«و با هر ولایتی که مال قرار نهادندی یا مالی رسیدی به خطی که بقالان نویسند بر آن ترتیب بر کاغذ پارها ثبت می کردند تا به وقتی که جمعی از اکابر خراسان وضع دفاتر و محاسبات کردند و برین سیاق تا به وقتی که جنتمور گذشته شد و نوسال قائم مقام او...»^{۱۴}

۸) سال ۶۶۱ - تاج الدین نسایی سراینده منظومه «کارنامه اوقاف» ضمن بیان انتقادآمیز از اوضاع نا به سامان اوقاف خوف کلمه سیاق و چند اصطلاح رایج در آن نوع ثبت محاسباتی را ضمن ابیات منظومه خود آورده است، از جمله:

حالی اندر حسابشان پیچید	دفتر کهنه را به پیش کشید ...
صاحب اوقاف، اگر چه بُد واقف	مستی بود و عالم و عارف ...
لیک وقت حساب و گاه شمار	باز نشناختی یمین زیسار
بر سیاق چنان وقوف نداشت	گر چه خود را محاسبی پنداشت
دفتر وقف را اصول و فروع	حشو بد جمله بارز و مجموع
کس نوشته است دفتری هرگز	اصل در حشو و فرع در بارز...
هیچ کس دید وقفی اندر شرع	که فزون بود اصل آن از فرع ^{۱۵}

۹) پیش از سال ۶۸۳ - کلمه سیاق را در عنوان کتاب «شمس السیاق» که از تألیفات شمس الدین محمد صاحب دیوان دانسته شده است (که علی الظاهر «صاحبه» نام دیگر آن است) می بینیم. معرفی بیشتر کتاب او در بخش ضمائم دیده شود.

۱۰) سال ۶۸۴ - حسین بن محمد بن علی جعفری روغدی در «الاورامر العلائیة فی الامور العلائیة» نوشته است:

«صدر بزرگوار خواجه نامدار سعدالدین ابوبکر المستوفی الار دبیلی رحمه الله که علم سیاق بر قانون شیخ ابوعلی سینا از بیت حروف منها و من ذلک در ممالک روم به واسطه قدوم او ظهور یافت و محاسبان دواوین این مملکت را به کمال

درایت خود از تجوّد کسی (؟) خلاص داد»^{۲۰}

نکته مهم درین نوشته اشارت مؤلف به زمان رواج رقوم سیاقی در ممالک روم است. جزین به خلاف نوشته ناصر خسرو اشارتی به سیاق دانای ابن سینا شده است.

(۱۱) قرن هفتم - کمال الدین ابن الفوطی (۶۴۲ - ۷۲۳) در «مجمع الاداب فی معجم الالقب» ضمن آوردن نام مجیرالدین محمد ابویعقوب بن ابراهیم بن یحیی کرمانی مستوفی نوشته است:

«کان ماهراً فی صناعة الاستیفاء و معرفة علم الحساب و سمعت ان له مختصراً مفیداً فی علم السیاق و كتابة الديوان و الحساب»^{۲۱}

(۱۱) سال ۷۰۱ - صفی الدین محمد بن علی معروف به ابن طقطقی (متوفی ۷۰۹) در کتاب «الفخری»^{۲۲} که نام آن «منية الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء» است دو بار کلمه «سیاق» را آورده. صورت عبارت مصرح است که مراد او همین روش محاسباتی مورد بحث ماست. این دو عبارت را دزی Dozy ذیل «سیاق» برای نشان دادن معنای دیگری از سیاق غیر از آنچه در فرهنگهای معمول عربی یاد کرده‌اند آورده است. عبارات ابن طقطقی از آنجا نقل می‌شود:

- «علم السیاق و الحساب لضبط المملكة و حصر الدخل و الخرج»

- «نقل الديوان من الفارسية الى العربية و اخترعت سیاق المستعربین» (در بیان

وضع محاسبان عصر عبدالملک بن مروان).^{۲۳}

(۱۳) حدود سال ۷۰۰ - علاء الدین عبدالله بن علی تبریزی مشهور به خواجه عبدالله فلکی یا فلک علاء کتاب «قانون السعادة» را در علم سیاق در دو «طرف» تألیف کرد. این مؤلف صاحب دو تألیف است. تألیف دیگرش «سعادت نامه» نام دارد که در ۷۰۶ به تألیف در آمده است و در تألیف آن از نوشته خواجه جمال الدین منشی استفاده برده و دو بار نام او را آورده است (فصل دوازدهم از تعلیم اول). فلکی «سعادت نامه» را به مناسبت نام خواجه سعدالدین محمد ساوجی وزیر نام

گذاری کرده. ظاهراً «قانون السَّعاده» هم به همان مناسبت بوده است. در مورد مطالب کتابشناسی آن به بخش ضمائِم مراجعه شود. لفظ «سیاقت» چندین بار درین متن به کار رفته است.

۱۴) سال ۷۰۶ - همان علاءالدین عبدالله بن علی، کتاب دیگر خود را در علم سیاقت و استیفا به نام «سَعادت نامه» در دو قسم تألیف کرد. کلمه سیاقت در آن مکرراً دیده می‌شود. برای مشخصات کتابشناسی مندرجات آن به بخش ضمائِم مراجعه شود.

۱۵) حدود سال ۷۱۰ - خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و طبیب در «الوقفیة الرشیدیة» یک جا کلمه سیاقت را در معنای محاسبه آورده است چنین: «مقدار هر یک از آن و شروط آن بدین موجب که شرح آن به طریق سیاقت به دو «حرف» نوشته می‌آید...»^{۲۴}

یک بار هم ضمن عبارتی دو اصطلاح مربوط به سیاقت را ذکر کرده است: یکی «دفعه» است و دیگری «حرف». نوشته است: «و هر دفعه‌ای از آن باز مشتمل است بر دو حرف برین ترتیب و سیاقت». درینجا سیاقت معنی طریقه و روش می‌دهد، اگر چه شاید بتوان معنای مورد نظر را هم به ایهام از آن استخراج کرد.^{۲۵}

۱۶) سال ۷۲۳ - محمود بن محمد آقسرائی مؤلف «مسامرة الاخبار» که آن را در سرزمین روم تألیف کرده، ضمن وصف حال وزیری، حدود سال ۶۹۰، از تبحر او در فن سیاقت یاد کرده است:

«القصه صاحب [فخرالدین] قزوینی اگر چه از علوم بهره نداشت و الفاظ به غایت لحن (کذا) بودی که روزی حافظی را گفت که عُرشی قرآن بر خوان. میان عُرش و عشر تفاوت نمی‌دانست. اما در فن سیاقت نظیر نداشت.»^{۲۶}

۱۷) سال ۷۲۵ - ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب «نسائم الاسحار من لطائم الاخبار» که مخصوص ذکر سوابق احوال و کفایت عده‌ای از وزرای پیش از مؤلف و حتی آنان است که در دوره سلجوقی و غزنوی مصدر کار بوده‌اند، دانستن علم

سیاق را به آنها منتسب داشته است. ظاهراً این اطلاعات را از مآخذ معتبر پیشینه نقل کرده است. چند مورد را من باب مثال نقل می‌کند:

- دربارهٔ عضدالدین سدید الملک اصفهانی از ورزای عهد ملک‌شاه: «در علم سیاق و استیفا ماهر بود.»^{۲۷}

- دربارهٔ نصیر الدین محمود بن نطنزی از ورزای عصر سلاجقه: «در استیفا و سیاق نیز مهارتی تمام داشت.»^{۲۸}

- دربارهٔ جمال الدین دستجردانی وزیر عصر ایلخانی: «ابن بجده فن استیفا و سیاق شد.»^{۲۹}

- دربارهٔ سعدالدین محمد ساوجی (ساوی) وزیر عصر ایلخانی: «در خبرت به علم استیفاء و سیاق و متانت در انشاء و کتابت اعتماد بر وی کردند.»^{۳۰}

این موارد گویای آن است که «استیفاء و سیاق» دو اصطلاح قرین و معتاد در توصیف ورزای ماهر به ثبت و ضبط محاسبات دیوانی به روش سیاقی بوده است. ۱۸ سال ۷۳۰ - حمدالله قزوینی که خود مستوفی و شاغل به عمل استیفا و لامحاله مطلع بر فن سیاق بود در «تاریخ گزیده» تألیف مشهور خود تفصیلی را دربارهٔ عمل سیاق آورده است که از لحاظ بیان مطلب و اشتغال اصطلاحات بر نوشته‌های دیگران برتری دارد. می‌نویسد:

«هر چند شغل این بنده آن فن نبوده (یعنی تاریخ نگاری) و اسلاف و اقربای او به صناعت تحریر و سیاف موسوم گشته اما در خاطر گذشت که اگر فحای مضامین علم تاریخ، تاریخی بر شکل و شیوهٔ سیاق «منها» و «من ذلک» منتظم کند جامع مفردات توجیهات آن فن گردد و وضعی* بر اصل باشد که در هیچ «دفعه» انگشت بر «حرف» آن نتوان نهاد و به افهام نزدیکتر باشد...»^{۳۱}

(۱۹) حدود سال ۷۴۰ - حمدالله مستوفی در کتاب دیگر خود موسوم به «نزهة

*. ظاهراً فرعی به مناسب اصل.

القلوب» تا آنجا که متوجه شده‌ام دوبار در خطبه کتاب کلمه «سیاقت» و دو بار اصطلاح «نردبان پایه» را که خاص فن سیاقت می‌باشد آورده است، می‌نویسد:

«در فهرست این کتاب به صورت سیاقت شروع کنم، واللّه الموفق ... بنیاد سخن بر فاتحه و سه مقاله و خاتمه نهاده شد و اگر چه در منهای اول نردبان پایه پیش اهل سیاقت جایز نیست اما چون قاعده خیر الکلام ما قلّ و دلّ پیش ایشان نیز مقرر است و رعایت قراین به تکرار می‌انجامد ترک تکرار اولی بود به نردبان پایه قناعت نمود.»^{۳۲}

خوانندگان توجه خواهند داشت که حمدالله مستوفی درین هر دو کتاب تبویب مطالب و تقسیم بندی ادوار تاریخی را بر اساس روش مرسوم در سیاقت اختیار کرده است. «دفعه» و «حرف» نشان دهنده آن است که (همانند رشیدالدین فضل الله در وقفنامه ربع رشیدی و همچنین در تقسیم بندی جامع التواریخ)، پیروی از اصول رایج در فن سیاقت نویسی کرده است.

(۲۰) پیش از ۷۵۳ - شمس الدین محمد بن محمود آملی (متوفی در ۷۵۳) کتاب «نفایس الفنون فی عرایس العیون» را هنگامی که در فارس به خدمت امور دیوانی مشغول می‌بود تألیف کرد. فصل اول از فن یازدهم آن به فن استیفا اختصاص دارد و علائم سیاقتی هم در آنجا منقوش شده است. در مقدمه آن می‌نویسد: «بدان که صناعت سیاقت فنی گزیده و قسمتی* پسندیده است.»^{۳۳}

(۲۱) کمی پس از سال ۷۵۷ - محمد بن هندو شاه نخجوانی مؤلف «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» در سه جا ازین تألیف کلمه سیاقت را ذکر کرده است. یکی: «اکنون به ذکر فهرست اقسام و مراتب و ضروب و فصول و صور و انواع و اصناف و ابواب این کتاب بر طریق سیاقت مشغول شویم، بمشیه الله و عونه.»^{۳۴}

جای دیگر آورده است ذیل عنوان «در تفویض استیفاء ممالک»:

#: کذا در چاپ، شاید: قسمی.

«و چون خواجه جلال‌الدین طاهر از اکابر ممالک به دهاء و کیاست و ذكاء و کفایت و رأی صایب و حدس ثاقب و تعمق انظار و تدنق افکار مستثنی و مرجوع‌الیه است و در فن سیاحت که مدار جمع و خرج مملکت بر آن است و رونق کارخانه سلطنت از استعمال آن، تصانیف کتب کرده همه تأمل بلیغ او به تنوع اقسام و تشعب ضمائر مسری و مفضی گشته، مستوفیان زمان سر بر خط تلمذ او نهاده‌اند و از فراید فواید و نفایس انفاس او اقتباس انواع مهارت و صداقت کرده... الخ»^{۳۵}

در فصلی که به دفتر داری ممالک اختصاص یافته است اطلاعات مفیدی از ترتیب بر قرار کردن دفتر داری به صلاح اندیشی و دستور خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی ضبط کرده و نوشته ست:

«بعد از سه سال خواجه شمس‌الدین اندیشه کرد که مبادا که اصحاب اغراض در حق او به حضرت پادشاه قصدی کنند و از بی ضبطی دیوان و عدم وقوف بر جمع و خرج اموال اعلام دهند، با صاحب فاضل خواجه جمال‌الدین منشی^{۳۶} که در فضایل بسیار به تخصیص در فن حساب و سیاحت و استیفا و تدوین دواوین و ضبط دفاتر و دستاویز دیوانی علامه جهان بود درین باب مشورت کرد... الخ»^{۳۶}

(۲۲) حدود ۷۶۲ - عبدالله بن محمد بن کیا مازندرانی مقیم تبریز رساله «فلکیه» را در فن سیاق به نام همام‌الدین فلک‌المعانی وزیر مازندران تألیف کرد. او ضمن بیان مطالب سنوات ۷۴۰ و حول و حوش آن را متعدد آورده است. متن این رساله را والتر هینتز W. Hinz از روی نسخه شماره ۲۷۵۶ کتابخانه ایا صوفیه در سال ۱۹۵۲ در ویسبادن به چاپ رسانیده است. مقدمه هینتز چون متضمن اطلاعاتی است به

۳۵ این خواجه جمال‌الدین منشی ظاهراً همان کسی است که علاء تبریزی در «سعادت نامه» ذکر او را آورده است. چه بسا که نخجوانی مطلب را از همان مأخذ برگرفته. شاید شمس‌السیاق (احتمالاً = صاحبیه) تألیف همین شخص باشد که به مناسبت نام شمس‌الدین صاحب دیوان به شمس‌السیاق موسوم کرد و محققانی آن را به مناسبت لقب صاحب دیوان «صاحبیه» خوانده‌اند. البته در مأخذ عموماً تألیف آن را به شمس‌الدین صاحب دیوان منسوب کرده‌اند.

ترجمه دوست گرامیم کاوس جهاننداری در پیوستها آورده شد. درین رساله الفاظ سیاق و سیاق در عبارات متعدد دیده می شود و چون متعدد است صفحات مورد ارجاع بدان در متن آورده می شود.^{۳۷}

- «مخفی نخواهد بود که فن سیاق به نسبت با دیگر فنون اعلی و اعزّ به اتفاق اصحاب بلاغت و ارباب کتابت اشرف است». (ص ۲)

- «به موجب هذه السیاقه». (ص ۴۰)

- «نزد ارباب سیاق آن دستور را مؤامره خوانند». (ص ۵۷)

- «حفظ سیاق و تکرار الفاظ در روزنامه چه مرعی داشتن واجب شد». (ص ۸۳)

- «اقسام دفاتر تمام شد و خواننده را طریق سیاق نقیراً و قطمیراً حاصل خواهد

آمد». (ص ۱۸۴)

- «در مصرف به قاعده او که در طریقه سیاق داند از جمع آنچه اتفاق افتاد

صرف کند». (ص ۲۲۰)

- «والحمد لله وحده، تمت الكتاب السیاقه». (ص ۲۵۴)

۲۳) سال ۷۸۲ - در بیاض تاج الدین احمد وزیر فارس که پایان گردآوری آن سال ۷۸۲ هجری بوده است نامه ای از منشی ای ناشناس (به مناسبت افتادگی و اغتشاش اوراق) نقل شده است که در آن اصطلاحات متعددی از فن سیاق مندرج است. بخشی از آن در ضمائم این کتاب آورده می شود.^{۳۸}

۲۴) حدود ۸۲۰ - غیاث الدین جمشید کاشانی در «مفتاح الحساب» آورده است:

«و اهل السیاقه و المعاملات بل العامة استعملوا الدوانیق و الطسوجات و الشعیرات».

و در جای دیگر نوشته است:

«و لما اعتضاد اکثر اهل السیاقه و ارباب المعاملات و عامة الانام باستعمال هذه الكسور».^{۳۹}

(۲۵) سال ۸۲۴ - منصور بن محمد بن محمد بن علی شیرازی کتابی در فن سیاق به نام «شمس السیاقه» در هرات تألیف کرد. یگانه نسخه‌اش مورخ به سال ۸۹۰ در موزه عراق (بغداد) است به شماره ۱/۱۱۴۷ و توسط والتر هینتز معرفی و از آنجا به نوشته‌های فهرستی محمد تقی دانش پژوه و احمد منزوی وارد شده است. احتمال دارد این منصور شیرازی همان کسی باشد که فروغ اصفهانی در کتاب «فروغستان» از و به اسم شمس الدین کاتب شیرازی یاد کرده و ضمن اشاره بدو نوشته است: «الی حال کتاب شیراز و کل فارس و عراق و آذربایجان و خراسان و مازندران و غیره به آن سیاق دفاتر خود را ترتیب و ضبط می نمایند.»^{۴۰}

(۲۶) پس از ۸۴۲ - عبدی بن محمود بن عبد الجبار رساله‌ای به ترکی در فن سیاق به نام شهزاده ... شمس الاسلام والمسلمین محمد چلبی تألیف کرد که در آن اصطلاح فارسی «نردبان پایه» چند بار آمده است. همچنین ذکر سال خانی (همانند سعادت نامه و فلکیه) متعدداً در آن دیده می‌شود (سالهای ۲۴ تا ۳۸). اینکه تألیف آن پس از سال ۸۴۲ ذکر شد به مناسبت آن است که در مطاوی کتاب ذکر سالهای ۸۲۳ تا ۸۴۲ شده است. کلمه سیاق در خطبه این متن بی نام دو بار آمده است:

«... که علم سیاقنده عظیم هوس واردی بوکمه کمینه دن التماس بیوردی ... موجز و مختصر علم سیاقنده تألیف اولنه چون ... الوسع و الطاقة اگر» (دنباله افتاده). نسخه این رساله به همراه مجمل الحکمه (ترجمه رسائل اخوان الصفا) متعلق به کتابخانه ملی پاریس است. پیوست هفتم دیده شود.^{۴۱}

(۲۷) حدود ۸۴۵ - جعفر بن محمد بن حسن جعفری در «تاریخ یزد» نوشته است:

«خواجه عبدالقادر بن محمد بن سدید ... در علم سیاق^{۴۲} نظیر نداشت. وی را جهت حساب پادشاه به تبریز بردند و سلطان ابوسعید او را نوازش نمود»^{۴۲}

۴۰. در تاریخ جدید یزد «علم محاسبه» آمده است.

(۲۸) سال ۸۸۰ - عبدالرزاق سمرقندی در «مطلع سعدین و مجمع بحرین» ضمن ذکر وفات برادر خود به نام عبدالقهار نوشته است:

«... و حسن خط و مهارت در علم سیاق و فن انشاء و صنعت کیمیا در مناقب ثواقب می افزود.»^{۴۳}

(۲۹) سال ۸۸۳ - سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی در «آثار الوزراء» ضمن احوال چند تن از وزراء که در کار استیفا مبرز بوده اند از فن سیاق یاد کرده و از جمله درباره شهاب الدین احمد شیرازی که پدرش وزیر شاه رخ بود نوشته است: «در انشاء و حسن خط و علم سیاق نظیر نداشت.»^{۴۴}

موردی را نقل کردم که نزدیک به عصر مؤلف بوده است. ورنه او استطراداً دانستن سیاق را به عده ای از ورزای متقدم هم نسبت داده است.

(۳۰) پیش از ۹۱۱ - قاضی میر حسین بن معین الدین میبدی (قاضی یزد) که در سال ۹۱۰ یا ۹۱۱ مقتول شد سه نامه خطاب به یکی از مستوفیان یزد نوشته و آنها را به اصطلاحات سیاق ممزوج ساخته است. متن یکی از آنها بطور نمونه در بخش پیوست آورده شده است.^{۴۵}

(۳۱) سال ۸۹۲ - دولت شاه سمرقندی در «تذکرة الشعراء» ضمن شرح حال سلمان ساوجی نوشته است: «خواجه سلمان را نیز در علم سیاق و قوفی تمام بوده»^{۴۶}

(۳۲) سال ۹۱۵ - خواندمیر در «دستور الوزراء» بارها از سیاق دانی بعضی از وزراء یاد کرده است، حتی در مورد وزرایی که قرونی پیش از خود او می زیسته اند. طبعاً ما نمی دانیم منشاء اقوال او چه مأخذی بوده است. از آن جمله است این موارد:^{۴۷}

- ابونصر محمد بن جهمیر موصلی وزیر ابونصر بن مروان در دیار بکر: «به صفت فصاحت و بلاعت و مهارت در فن استیفا و سیاق اتصاف داشت.» (ص ۸۴)

- ابوالمعالی النحاس اصفهانی: «به اصناف فضل و ادب موصوف بوده و در فن

سیاق و استیفا به کثرت مهارت معروف.» (ص ۹۰)

- عمیدالملک ابونصر کندری: «در صنعت انشاء و فصاحت و فن استیفا و

سیاقت ید بیضا می نمود.» (ص ۱۴۹)

- خواجه نظام الملک: «آنگاه روی به غربت نهاده با اهل سیاق و ارباب قلم در آمیخت و در آن علم بغایت صاحب وقوف شد.» (ص ۱۵۰)

- نصیرالدین مظفر خوارزمی وزیر سلجوقیان: «به دانستن فن استیفا و سیاقت مباحی و مفتخر بود.» (ص ۱۹۹)

- خواجه سعدالدین محمد آوجی: «در علم استیفا و سیاقت و متانت و در فن انشاء و کتابت بن شبه و بی نظیر می نمود.» (ص ۳۱۳)

- خواجه کمال الدین دستجردانی: «در فن سیاق و سرانجام مهم دیوانی مهارت کامل حاصل کرده.» (ص ۳۱۳)

- خواجه نعیم الدین نعمة الله فهستانی وزیر در زمان تیموریان: «به تعلیم علم استیفا و سیاق میل کرد و در آن فن سرآمد امثال و اقران گشته.» (ص ۳۷۲)

- «و با آنکه تا آن زمان علم سیاق و استیفانورزیده بود به کمال قابلیت و قوت علم ریاضی و حکمت بر مغلظه آن محاسبه وقوف یافته ...» (ص ۳۷۳)

- خواجه مظفرالدین مختار سبزواری که در ۸۶۵ وزیر بود: «از حلیه فضایل نفسانی و وقوف در امر سیاق و مهم دیوانی بغایت عاقل و طاری بود.» (ص ۳۷۶)

- خواجه برهان عبدالحمید وزیر در زمان تیموریان: «در علم سیاق و استیفا مهارت داشت. در آن فن به تکلم آمد و چون عمده در تمشیت امور وزارت مهارت در علم استیفا و سیاق است ...» (ص ۳۷۹)

- خواجه افضل الدین محمد کرمانی: «در فن سیاق و استیفا به مرتبه ای مهارت داشت که هیچ کس از ابناء زمان با وی خیال مساوات بر لوح ضمیر نمی توانست انگاشت.» (ص ۴۳۳)

- خواجه ابواسحق: «سر دفتر مستوفیان آفاق بود و در علم سیاق همه کس به تقدم او اعتراف می نمود.» (ص ۴۴۳)

- خواجه عتیق الله: «به تعلیم فن سیاق مشغول گردید و در آن علم صاحب

وقوف شده.» (ص ۴۴۵)

(۳۳) همو در «حبیب السیر» اصطلاح سیاق دانی را درباره جمعی از وزراء و رجال آورده است^{۴۸}:

«مولانا شریف الدین عبدالقهار... در فن انشاء و علم سیاق نیز مهارت داشت.»

(ص ۱۳۶)

«خواجه نعمة الله سرخ... در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود.» (ص ۱۶۵)

«خواجه جمال الدین عطاء الله... در علم سیاق و فیصل معاملات بغایت

صاحب و قوف بود.» (ص ۱۶۷)

«خواجه جلال الدین میر که در علم نجوم و سیاق به مثل زمان خود بود.»

(ص ۲۶۴)

(۳۴) پس از سال ۹۲۶ - در رساله «سواد الخط» منسوب به مجنون رفیقی آمده

است:

«و چون کاتب مکتوب حقیقی مجنون بن محمود رفیقی... از اوان طفولیت تا

زمان کهولت در تحصیل علم و تکمیل اعداد سیاق خدمت استادان ماهر و

خطاطان نادر دریافت از هر خرمن خوشه‌ای و از هر انجمن توشه‌ای بر

می داشت...»^{۴۹}

(۳۵) ۹۳۶ - ظهیرالدین محمد بابر در «بابرنامه» در احوال سلطان محمود میرزا

آورده است: «توزوک و ضبط او بسیار خوب بوده علم سیاق را خوب

می دانست.»^{۵۰}

(۳۶) سال ۹۵۱ - در رساله سیاق از غیاث الدین ابواسحق محمد عاشقی کرمانی

که به نام شاه طهماسب صفوی تألیف شده است ذکر رساله بحر السیاق تألیف

مولانا شرف الدین فضل الله و شمس السیاق تألیف خواجه شمس الدین محمد

صاحب دیوان آمده است. درباره معرفی و کتابشناسی آن به ضمائم مراجعه شود.

(۳۷) حدود ۹۶۰ - شاعری با تخلص حسابی (۹۳۷؟ - ۹۷۹) قصیده‌ای مصنوع

بر روش و اصطلاح اهل سیاق دارد که در صدر آن این عبارت نوشته شده است:
 «کیفیت قصیده‌ای که بر اصطلاح اهل سیاق گفته شده و صناعت آن مشتمل
 است بر خالص و جمع و خرج. اکنون خالص بر هزار «غم» نوشته شده و جمع و
 خرج بر سی و یک «غم». خالص به اسم امیر نظام الملک گفته شده.»^{۵۱}
 عکس این قصیده (قطعه) که بر روش سیاق نگاری در نسخه خطی دیوان مذکور
 آمده است در ضمائ آورده می‌شود.

با توجه به منقولات پیشین که نمونه‌وار نقل شد کاملاً روشن است که صناعت
 سیاق (فن سیاق نویسی) در امور استیفای مملکتی و محاسبات دیوانی از قرون
 اولای اسلامی مرسوم می‌بوده است و مطلعان بر آن اسلوب مرتبتی والا داشته‌اند و
 فن استیفا و سیاق لازم و ملزوم یکدیگر می‌بوده است. (نوشته‌های نفایس الفنون و
 دستورالوزراء بیش از مآخذ دیگر مؤید این نظرست).

اصطلاحات خاص سیاق را بعضی از شاعران هم در ابیات خویش آورده و بر
 اساس آنها مضمون پردازی کرده‌اند. همین مضامین دلالت دارد که سیاق در زندگی
 عمومی و فرهنگی مقام شاخصی داشته است. جز آنچه از «کارنامه اوقاف»
 تاج الدین نسائی (قرن هفتم) پیشتر آورده شد ابیاتی چند بطور مثال نقل می‌شود:
 کرده ترجیع «حشو» اشعارت «بارز» صیت دیگران «ترقین»...
 ور قلم در جهان کشد قهرش «بارز» کون را دهد «ترقین»

(انوری ابیوردی)

تو چون میانه‌ای و دیگران همه چو دُرر	تو چون «فذلکی» و دیگران همه چو شمار
ای آمده از خلد به خوبی مددت	بس زود «فذلک» آمد اندر عددت ^{۵۲}
چندان که «فذلک» جهان می‌نگرم	«بارز» همه عشرت است و باقی «حشو» است

(عبید زاکانی)^{۵۳}

دین و دنیا از دو «من ذلک» رقبه او رقاب را مالک

(جام جم اوحدی مراغه‌ای) ۵۴

تا توانی منما مشق سیاق که در او نیست نشان اشفاق ۵۵

ارقام در خط سیاق رمزگونه‌ای است برگرفته از کلمات عربی آن ارقام. یعنی نام حروفی هر یک از ارقام و اعداد به صورتی تلخیص شده درآمده و در ثبت و ضبط به کار رفته است. چنانکه ادوارد براون متذکر شده است همانندی دارد با هزوارش پهلوی. شاید سبب اینکه کلمات عربی را درین طریقه به کار داشته‌اند هم از لحاظ مهجور و نامفهوم بودن آن الفاظ بر عامه مردم - که عربی نمی‌دانسته‌اند - می‌بوده است. یعنی همان کاری را انجام داده‌اند که منشیان و محضر نویسان معمولاً نسبت به اسامی جغرافیایی عملی کرده‌اند و نمی‌خواسته‌اند از کلمات متداول در تداول عامه استفاده کنند.

در ارقام سیاقی، طی هشت نه قرنی که نمونه‌هایشان بر جای مانده است تغییر بسیار روی نداده است. همانطور که خط فارسی به تدریج راه روشنی و زیبایی را درنور دیده است خطوط سیاقی هم از پیچیدگی تعلیق واره خود کمی به جانب پیراستگی و آراستگی گراییده است. ۵۶ ناگفته نگذاریم که میان ارقام سیاق نویسی ایرانیان و عثمانیان و هندیان تفاوت‌هایی وجود دارد.

از نمونه‌های ثبت ارقام به سیاق در متون فارسی و ایرانی ۵۷ که قدیمی‌ترست مثالهایی چند را که چاپ شده است درین جا ذکر می‌کند:

- نمونه‌ای از اعداد حروفی به خط تعلیق نزدیک و به ارقام سیاقی در نسخه مورخ ۵۸۵ «دستور دبیری» هست. عکس آن در بخش پیوست (دهم) آمده است.
- نمونه‌هایی که در نسخه مجموعه «المختارات من الرسائل» مورخ ۶۹۳ آمده است.

- نمونه‌ای که در نسخه‌های «سوانح الافکار» (مکاتبات رشیدالدین فضل الله

همدانی) آمده است.

- نمونه‌ای که در «وقفنامه ربع رشیدی» مورخ حدود سال ۷۱۰ هجری آمده است.

- نمونه‌ای که در اوراق الحاقی نسخه خطی «مونس الاحرار» آمده است (به بخش پیوستها مراجعه شود).

- نمونه‌هایی که در نسخه‌های خطی «صریح الملک» (نسخه موزه ایران باستان) و «حساب آب قلب» (چاپ شده در فرهنگ ایران زمین، جلد سیزدهم، ۱۳۴۴) و طومار اموال شیخ صفی آمده است.

- در اسناد خطی نیاک که محمدتقی دانش پژوه در نشریه نسخه‌های خطی (جلد چهارم) چاپ کرده است.

از نمونه‌های ثبت ارقام سیاقی در عصر قاجاری چند تا را از کتابهای چاپی بطور مثال نام می‌برد.

- صورت دخل و خرج مملکتی در کتاب المآثر والاثار، تألیف محمد حسن خان اعتمادالسلطنه چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۶ قمری.

- بحرالجواهر فی علم الدفاتر، تألیف عبدالوهاب شهشهانی (چاپهای مختلف).
- آثار الرضویه، یعنی کتابچه موقوفات آستان قدس رضوی، چاپ سنگی، مشهد، ۱۳۱۷ قمری.

- صورت مواجب و مرسوم، مصوب دوره اول مجلس شورای ملی، چاپ سنگی، طهران، قوی ثیل [۱۳۲۶ قمری].

- در اغلب کتابهای حساب و ترسل که اصول سیاق نویسی در آنها ذکر شده است. ۵۸

قدیمی‌ترین متون آموزشی سیاق بازمانده از دوره ایلخانان است (سعادت نامه - قانون السَّعاده - فلکیه - صاحبیه - شمس السیاق). از دوره تیموریان نیز نمونه‌هایی برجای مانده است. در قرون دوازدهم و سیزدهم، هم در ایران و هم در هند، تعداد

زیادی کتاب در فن آموزش سیاق تألیف شده است.

سیاق نویسی و طریقه محاسبه آن و اسلوب دفاتری که ارقام بدان نوشته می شد و بالاخره دست یابی به رموز و پیچیدگیهایی که داشت فنی بود که می بایست به اسلوب آموخت. مستوفیان و لشکرنویسان بودند که به «چم و خم» آن وقوف کامل داشتند. حتی در آن دفاتر منشأ تقلبات و تصرفاتی می شدند. به همین ملاحظه به طعنه آنان را «دراز نویسان» می گفتند.

«سیاهه نویسی» اصطلاح دیگری بود که گاهی مفهوم سیاق نویسی از آن خواسته می شد.

برای آنکه همگان به آسانی و روانی بتوانند بر محاسبات دست داشته باشند اصول ثبت دفاتر محاسباتی از اوایل مشروطیت به ارقام هندی تبدیل صورت یافت.

نکته ای که لازم است بدان توجه کرد این است که اصطلاح سیاق هم بر خود ارقام نمادین و رمزی اطلاق می شد و هم به اسلوب ثبت محاسبات و تقسیم بندی موارد به حرف و دفعه و طریقه ستون بندی مطالب که در آن، گونه خاص تبویب و تقسیم رعایت می شد.

سیاق نویسی از لوازم علم استیفاء، ترسل و انشاء و کار دبیران و مستوفیان بود. ظاهراً ریاضی دانانی که عالم بر علم حساب می بودند «سیاق نویسی» را علم نمی دانستند و مرتبت پست تری برای سیاق نویسی از حساب دانی قائل می بوده اند. به همین ملاحظه است (شاید) که در متون حساب قدیم مانند شمارنامه طبری - مفتاح المعاملات - لب الحساب - مفتاح الحساب کاشی، میزان الحساب قوشچی - خلاصه الحساب شیخ بهایی فصلی به طریقه سیاق نویسی تخصیص نیافته است.

بطوری که دیدیم غیاث الدین جمشید کاشی در مفتاح الحساب آن را به «عامه» انتساب داده است. حتی بعضی از اصطلاحات سیاق خاص همان فن می بوده و تفاوت داشت با آنچه در حساب مرسوم و معتاد بوده است. فی المثل نردبان پایه،

حشو، بارز، من ذلک خاص روش سیاق نویسی می بود. این اصطلاحات را شاعران هم چنانکه دیدیم به مناسبت ملموس بودن آنها در زندگی روزانه در اشعار خود وارد می کرده اند. دیدیم که عظاملک جوینی در جهانگشا عبارتی دارد که به کنایت از نوعی محاسبه نام آورده است که علی الظاهر اشارتش به همین طریقه سیاق نویسی است. در حالی که خود او از طبقه مستوفیان می بود، مگر اینکه بقالان رویه ای دیگر در ثبت محاسبات می داشته اند که نمی دانیم چیست و چگونه می بوده است.

به هر حال وجود کتابهای متعدد در اصول آموزش این فن از عصر ایلخانان تا روزگار قاجاران، در مدارج و مراتب مختلف (برای مستوفیان از عصر ایلخانی به بعد) و برای مبتدیان تحصیلات در عصر قاجاری دلالت دارد بر اهمیت کاربردی سیاق و ضرورت آموختنش میان همگان.

درباره گذشته سیاق نویسی و گذراندن دوره تحول، یعنی رسیدن به روزگار عددنویسی منابعی چند هست که مشروحتر از همه نوشته های عبدالله مستوفی در کتاب ممتاز «شرح زندگانی من» است^{۵۹}. او در آنجا سیاق نویسی را به اصطلاح طعنه آمیز متجددین «دراز نویسی» یاد کرده است. جز آن دکتر محمد مصدق در کتاب «اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران» ضمن فصل «تهیه و تصویب کتابچه دستورالعمل قبل از مشروطیت» انواع دفاتر مرسوم آن عهد را معرفی کرده است^{۶۰}. همچنین باید به کتاب دمورنی فرانسوی مستشار مالی ایران نگاه کرد.^{۶۱}

درینجا باید یاد کرد از نیت بلندی که مرحوم دکتر حسین پیرنیا، دکتر منوچهر آگاه، دکتر ناصر پاکدامن، دکتر اصغر مهدوی، دکتر هوشنگ ساعدلو در مؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران و مؤسسه برنامه ریزی به ایجاد مرکزی برای پژوهشهای سیاقی داشتند و از سیاق دان برجسته ای چون دکتر حسین محبوبی اردکانی^{۶۲} می خواستند بهره وری بیابند، اما ای بسا آرزو که خاک شده است.

گزارش درباره فروغ و فروغستان

به یاد محمد تقی دانش پژوه
و حسین محبوبی اردکانی

سیاق فنی است که دانستن آن برای بررسی و باز شناسی مقداری از منابع تاریخی دست اول مانند قباله‌های ملکی، اوراق محاسباتی، بنیچه‌ها، کتابچه‌های دستورالعمل و جمع و خرج، صکوک، وقفنامه‌ها، بیجکها، قبضه‌ها، براتها، تمسکها و اسناد دیگر ازین دست ضرورت دارد.

چون هفتاد سال پیش می‌گذرد که کتابی مربوط به این فن به چاپ نرسیده است و متنی که به روشنی و آسانی گره کارها را بگشاید در دست نیست، به چاپ رسانیدن یکی از متون آموزشی این فن فراموش شده لازم دانسته شد. پس درصدد برآمد از میان متنهای موجود یکی را که جامع‌تر، مناسب‌تر و ضمناً تاکنون چاپ نشده مانده است برگزیند و به چاپ برساند.

با توجه به اینکه کتاب مشهور «بحر الجواهر فی علم الدفاتر» تألیف عبدالوهاب شهبهانی چندین بار در دوره رواج کار آمدی سیاق نویسی چاپ شده است^{۶۳} و نسخه چاپیش را اینجا و آنجا می‌توان یافت، و متون بازمانده از عهد ایلخانی و تیموری بیشتر برای تحقیق در مدارک آن دورانها مفیدست (نه مآخذ روزگار قاجار) پس کتاب «فروغستان» را که از نگارشهای مهم در رشته سیاق و مباحث مربوط بدان و دامنه دارتر و بسیط‌تر از کتب دیگر است و در سال ۱۳۳۵ رونویسی از آن از روی نسخه متعلق به شادروان مجید آهی فراهم کرده بودم برگزیدم.

فروغستان تألیف یکی از مستوفیان فاضل و شاعری ادیب در روزگار عباس میرزا نایب‌السلطنه و قایم‌مقام فراهانی است و نامش فروغ‌الدین محمد مهدی اصفهانی. او قسمتی از دوران پادشاهی ناصرالدین شاه را نیز درک کرد و بنا به نوشته اعتماد السلطنه در المآثر والآثار: «از فضایل معتبر این عصرست و بامنصب استیفای دیوان اعلی غالباً به تألیف رسایل و نظم اشعار روزگار می‌گذرانید و فروغ تخلص می‌کرد.»^{۶۴}

پدر فروغ موسوم به محمد باقر^{۶۵} و متخلص به بهجت از مردم اصفهان، ادیب و شاعر و مستوفی بود^{۶۶} و بطوری که در همین کتاب «فروغستان» می‌بینیم در دستگاه عباس میرزا نایب‌السلطنه سمت استیفاداشته است، آنجا که می‌نویسد:

«... از جمله فرنگان با وجودی که در هر یک از مشاغل دنیوی تصرف خاصی کرده‌اند و به سهولت رسانده‌اند وقتی در ایام نواب.... نایب‌السلطنه... که والد حقیر در خدمت آستان آن خسرو عرش آشیان بود هر ساله مبلغ دویست هزار تومان از دولت بهیه انگلیس از نقد و نفیس به خزانه آذربایجان می‌رساندند و محاسبه پنج ساله آن تنخواه که عبارت از دو کروار باشد مفروغ نشده بود. امینی از دولت انگلیس برای تفریغ آن حساب مأمور گشته به خدمت نواب غفران مآب آمد و ادعای سی هزار تومان فاضل می‌نمود. نواب غفران مآب مهندسین آذربایجان را که سالها در انگلیس و فرانسه خرجها از دولت گرفته و به اعتقاد خود زحمات کشیده درس زبان و حساب آنها را خوانده بودند مأمور آن حساب فرمود. همه بعد از بیهوده نگاریها به عجز مراجعت نمودند. پس والد حقیر را نامزد این خدمت فرمود و این حقیر آن اوقات پیش دست او مشق سیاق می‌کرد....» (تا دنباله مطلب).

میرزا محمد باقر به استناد نوشته هدایت در مجمع الفصحا مستوفی بیوتات و قورخانه و آتشخانه نواب شاهزاده اعظم و ولیعهد معظم عباس میرزا بوده است^{۶۷} و در دوره محمد شاه هم زنده بود. درین دوره مدح منوچهرخان معتمدالدوله گرجی را کرده است (مدایح المعتمديه). غالب مراجع ادبی مهارت او را در خط نستعلیق متذکر شده‌اند.

فروغ

فروغ متولد سال ۱۲۲۳ قمری در تبریز است^{۶۸} و چون دوره تحصیل را گذرانید بنا به نوشته دیوان بیگی به کتابداری نزد قائم مقام برگزیده شد و در آنجا با ادبا و شعرا حشر و نشر پیدا کرد. چون پدرش درگذشت به منصب استیفای خاص و تحریر رسایل (نامه نگاری) قائم مقام و انشاء خطبه برگمارده شد. به قول دیوان بیگی در حدیقه الشعراء «یک نوع وزارت علوم» یافت.^{۷۱}

فروغ بنابه ذکر هدایت از ملتزمین و مقربین فریدون میرزا پسر ارشد عباس میرزا نایب السلطنه بود. این فریدون میرزا خود شاهزاده‌ای فاضل و شاعر بود و در شعر «فرخ» تخلص می‌کرد^{۶۹}. به همین ملاحظه بود که فروغ به «فروغ فرخی» معنون شده بود.^{۷۰} سمت فروغ در دوره خدمت در دستگاه عباس میرزا «استیفای خاص» بود و همین کار را در آغاز دوره محمد شاه نیز ادامه داد. ولی از ابتدای سلطنت این پادشاه به مأموریت فارس منتقل شد و در آنجا چنانکه دیوان بیگی نوشته است «مداخل خوب کرد. بعد از مدتی که به تهران احضار شد با دست پر بیامد. ولی چون به خدمتی مأمور نشد و مواجب به مخارج وفا نمی‌کرد، خالی از بسط ید هم نبود، بلکه بیشتر به عسرت و لهو میل داشت. اندوخته‌ها را تلف کرد و کارش به عسرت کشید. تا انقضای زمان محمد شاه و اوایل سلطنت سلطان عهد پریشان بود. در صدارت میرزا آقا خان باز کوکب بختش ترقی نمود و در کار آمده بود تا بدرود جهان نمود. رحلتش بعد از سال ۱۲۷۴ است.»^{۷۱}

فروغ در دوران خدمت استیفاء مأموریت‌های دیگر یافت از جمله سفری برای محاسبه قراجہ داغ بدان ناحیت اعزام شد. قطعه‌ای در آن باره سروده است که در مجمع الفصحا درج است. همچنین از همان مرجع بر می‌آید که سفری در معیت فریدون میرزا به گرگان رفته بوده است. چون در آنجا از تراکمه عده‌ای به اسیر گرفته شده بودند، فروغ یکی از آنان را طلب کرده بوده است:

شها تا کاشغر یک تاختن کن همه یغما ز سقسین^{۷۲} تا تختن کن

اسیری بر غلام خویشتن بخش غلامی را اسیر خویشتن کن

فروغ زمانی که در دوره اقامت طهران داشت (به گفته رضاقلی خان هدایت که با او دوستی و حشر و نشر داشت) در منصب «استیفاو سر رشته داری معاملات دیوانی» خدمت می کرد و در مدیح شاه و رجال شعر می پرداخت. از چند قصیده و قطعه ای که در مدح ناصرالدین شاه دارد ابیاتی در مجمع الفصحا نقل شده است. یکی قطعه ای است در مدح شاه که در آن از قصر افجه نام رفته است.

در قصر افجه بارگه عام بسته اند وز بهر جشن خسرو ایام بسته اند

دیگر در ابیاتی به مدیح شاه وصف کاخی دیگر است با این مطلع و مقطع:

ای قصر خجسته همایون چون خلد مبارکی و میمون

بنگاشت فروغ بهر تاریخ این کاخ لقا به شاه میمون

باز در مدح ناصرالدین شاه این قطعه است که از آن بعضی نکته های تاریخی به دست می آید:

دلا اکنون نظر کن ملک ایران را گلستان بین هم آبادان همه ویرانه های ملک ایران بین

پی تعلیم قانون نظام دولت و ملت یکی دارالفنون پرداخته بهر دبستان بین

به هر دارالطباعه صد هزاران نسخه حکمت به هر دارالصناعه صد هزاران صنع یزدان بین

درباره بنای نظامیه (که در سال ۱۲۷۲ بر پا شده است) به اهتمام نظام الملک، قطعه ای دارد و در آن می گوید:

افکند بنایی به زمین صدر فلک قدر چون همت خود عالی و فرخنده مبانی

فرخنده نظام الملک، آن گوهر اقبال از دانش و فرهنگ دلش بحر معانی

فرخ خلف صدر جهان مهر جهاندار شخص دوم و عقل نخستین به جوانی

تاریخ ز انجام گرفتیم خرد گفت از قصر نظامیه شکست اوج جنانی

وفات فروغ را دیوان بیگی در حدیقه الشعرا (حدود ۱۳۱۰) بعد از هزار و دویست و هفتاد و چهار^{۷۳} نوشته است. ولی هدایت در مجمع الفصحا (تألیف سال ۱۲۸۴ قمری) به عبارتی از فروغ و یاد کرده است که معلوم می شود که در آن اوقات

در حیات می‌بوده است. زیرا می‌نویسد «اکنون نیز در دیوان اقدس همایون به منصب استیفا... می‌پردازد. الحاصل دبیری است سحرنگار...» بنابراین شاید سال مذکور هزار و دویست و هشتاد و چهار درست باشد. بنا به استنباط ابن یوسف حدایق در فهرست مدرسه سپهسالار بر اساس مضامین نامه‌ای از «فروغ» مشرب مذهبی او پیروی از شیخ احمد احسایی بوده است.

از نویسندگان مراجع عصر اخیر معلم حبیب آبادی در مکارم الآثار وفات فروغ را در شصت و شش سالگی به سال ۱۲۸۹ نوشته است.^{۷۴} مسلماً این تاریخ را از کتاب «آگهی شهان از کار جهان» حسن جابری انصاری گرفته. طهرانی در الذریعه حدود سال ۱۲۹۳ را به استنباط از مجمع الفصحاء آورده است.^{۷۵} ابن یوسف حدایق شیرازی در فهرست مدرسه سپهسالار و مدرس تبریزی در ریحانة الادب و احمد گلچین معانی در «شهر آشوب در شعر فارسی»^{۷۶} متذکر سال وفات او نشده‌اند. علینقی منزوی در فهرست کتابخانه اهدایی محمد مشکوة توجه داده است که فروغ تا سال ۱۲۸۲ زنده بوده است.^{۷۷}

مؤلفات فروغ

۱. تذکرة الشباب، کتابی است که نخست رضاقلی خان هدایت آن را یاد کرده و نوشته است: «نامه‌های تازی و پارسی و قصیده‌های عربی و عجمی نگاشته که غالباً در تذکرة الشباب که محتوی بر حالات اوست مسطور است...»^{۷۸} نسخه‌ای از آن به شماره ۳۶۹۸ در کتابخانه ملی ملک هست به همراه منظومه‌ای از همین مؤلف به نام «تقصارة النحور».^{۷۹} تذکرة الشباب ظاهراً در ۱۲۶۵ جمع‌آوری شده است.

نسخه‌ای هم در کتابخانه سپهسالار معرفی شده است. ولی ابن یوسف حدایق مؤلف فهرست آنجا، آن را با کتاب سفینه الانشاء (یعنی نامه‌های میرزا محمد نائینی) که میرزا اسدالله نائینی گردآوری کرده بود یکی دانسته است.^{۸۰} این خلط

ناشی از آنجاست که تخلص شعری میرزا محمد نائینی هم «فروغ» بوده است و هر دو منشی و صاحب رسائل بوده‌اند. میرزا محمد نائینی با اصفهان مناسبتی داشته است. میرزا محمد مؤلف سفینه الانشاء متولد سال ۱۱۷۴ یعنی پنجاه سال مسن‌تر از فروغ اصفهانی مؤلف فروغستان بوده است. خلاصه آنکه نسخه سفینه الانشاء هیچ گونه ارتباطی به فروغ اصفهانی ندارد و مربوط به فروغ نائینی است.

۲. تقصارة النحور، منظومه‌ای است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک نگاه داری می‌شود.^{۸۱}

۳. دیوان اشعار، چهار نسخه از دیوان او شناخته شده^{۸۲} و نمونه‌هایی هم در مجمع الفصحا و حدیقة الشعرا نقل شده است.

۴. ریاض الصفا فی مشاهیر الرجال و النساء، کتابی است در سه باب. باب اولش در احوال کسانی است که به نام مشهورند. ابتدای آن به زبان عربی است. نسخه‌ای از آن به شماره ۱۲۸ به خط مؤلف در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده شد. بر روی آن نام «مرآت الحق» قید شده است. نسخه حالت مسوده دارد و از برگ ۶۸ آن ابواب تألیف دیگر مؤلف به نام صحایف العالم آغاز می‌شود.^{۸۳}

۵. صحایف العالم، کتابی است که جزیی از آن باقی است و ظاهراً در پنج صحیفه بوده است. نام آن در متن «فروغستان» آمده^{۸۴} و نخستین بار در مراجع رضاقلی هدایت در مجمع الفصحا (قبل از ۱۲۹۵) از آن یاد کرده و گفته است که در پنج صحیفه و بالغ بر دویست هزار بیت (سطر) بوده است^{۸۵} اجزایی از آن که شناسانده شده عبارت است از اوراقی و اطلاعاتی از مقدمات صحایف عالم (برگ ۲۳ به بعد).^{۸۶}

قسمتی از صحیفه اول آن به عنوان «طایفه دوم» جزو نسخه ریاض الصفا (برگ ۶۷ به بعد آمده است).^{۸۷}

نسخه‌ای از صحیفه دوم مربوط به احوال قایم مقام فراهانی را که چون عنوان «مآثر المعاصرین» دارد جداگانه معرفی کرده‌ام.

نسخه‌ای از صحیفه سوم (ثالثه) در بیان منشور و منظوم مؤلف، حاوی خطبه‌های اعیاد و ایام عاشورا و مراسم دیگر و قصاید عربی و فارسی به شماره ۴۸۰۳ در کتابخانه ملی ملک.^{۸۸}

نسخه‌ای از صحیفه پنجم به شماره ۲۵۹ در کتابخانه مجلس شورای ملی (پیشین)^{۸۹} و نسخه‌ای دیگر به شماره ۱۴۲۳ در مدرسه فیضیه قم^{۹۰}.
- شیخ آغاز بزرگ طهرانی نسخه‌ای از صحایف العالم را نزد محمد وجدانی دیده بوده است^{۹۱}

۶. فرخ کلام، منظومه‌ای است در نحو عربی که آن را به نام فریدون میرزا متخلص به فرخ (فرزند ارشد نایب السلطنه) سروده. نسخه‌ای از آن به شماره ۵۰۰۱ در کتابخانه ملی ملک است^{۹۲}.

۷. فروغستان، کتابی است در علم استیفا و سیاق نویسی. معرفی آن پس از این جدایگانه می‌آید.

۸. مآثرالمعاصرین، صحیفه دوم در احوال قایم مقام. نسخه آن در مجموعه شماره ۳۲۰۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (مورخ ۱۲۸۵) موجود است.^{۹۳} این کتاب را نباید کتاب مستقلی دانست. این طور استنباط می‌شود که جزیی از کتاب صحایف العالم اوست و بر صحیفه دوم آن عنوان خاص مآثرالمعاصرین گذاشته است.

فروغستان

مهمترین تألیف فروغ اصفهانی کتاب فروغستان اوست. این کتاب در قلمرو فن سیاق و محاسبات دیوانی و مباحثی است مانند شناخت اوقات و اعیاد و مقیاسهای زمانی و مکانی و آنچه با علم استیفا و امور خالصجات و مالیات و خراج دولتی مرتبط می‌شده است.

فروغ کتاب را در خطبه‌اش به نام حاجی میرزا آقاسی مصدر ساخته و در سال

۱۲۵۸ از تألیف آن فارغ شده است. این تاریخ را چنین به قید تألیف در آورده است: «چند سال قبل از تاریخ حال که سنه هزار و دویست و پنجاه هشت هجری است...»^{۹۴}

بخش بندی کتاب در نسخه‌های موجود دو گونه است. در یکی از نسخه‌ها، آن را بر سه دفتر تقسیم کرده است. ولی در تحریری اجزای کتاب را در چهار دفتر نام برده. اگر چه در هر دو تحریر، فقط دفتر اول از سه (یا چهار) دفتر آمده و ظاهر امر این است که به تألیف دفاتر دیگر توفیق پیدا نکرده بود. آنچه مسلم است این است که در نسخه‌های موجود فقط دفتر اول کتاب وجود دارد.

نکته دیگری که باید یاد آوری شود این است که در نسخه سپهسالار پس از پایان مطالب فرد چهارم قید شده است: «تم المجلد الاول من الدفتر الاول»، و در سر آغاز مبحث بعد آمده است: «جلد ثانی دفتر اول». این هر دو عنوان ظاهراً الحاقی و از جانب کاتب نسخه است و ارتباطی با مؤلف ندارد.

تبویب مندرجات فروغستان چنین است:

- دفتر اول: علم سیاق و حساب و مساحت (آنچه اکنون موجود است و در چاپ ما آمده همین دفتر است).

- دفتر دوم: در بیان ولایات محروسه و تعیین حدود و ثغور آنها و تشخیص مال و خراجات و جزو جمع ولایات و خصوصیات هر ولایت (دریغاکه موجود نیست).
- دفتر سوم: در بیان خالصجات و موقوفات ولایات و تشخیص تکایا و مدارس... به انضمام معادن و قنوات و انهار و خانات.... (دریغاکه موجود نیست).

در نسخه سپهسالار آنچه موضوع مطالب دفتر چهارم قرار داده شده (که البته وجود ندارد) بخش موقوفات ولایات و تشخیص تکایا ... الخ است. این بخش در تحریر نخستین جزو دفتر سوم قلمداد گردیده.

نسخه‌های فروغستان

۱) نسخه‌ی آهی - این نسخه به خط نسخ (۱۲۲ برگ) مورّخ پنجم رمضان ۱۲۵۹ از آن مرحوم مجید آهی (از رجال سیاست و قضا) بود. همکار فقیدم مرحوم دکتر مهری آهی آن را در سال ۱۳۳۵ در اختیارم گذارد که همان اوقات عکس از آن برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گرفته شد^{۹۵} و از همان هنگام به استنساخ آن پرداختم. زیرا قصدم بر آن بود که در «فرهنگ ایران زمین» به چاپ برسانم. اکنون هم این نسخه چون از حیث مضبوط بودن بر نسخ دیگر برتری دارد اساس چاپ قرار گرفت. پس از آنکه عکس نسخه سپهسالار به اهتمام «میراث مکتوب» دست یاب شد میان آن دو مقابله عبارتی را انجام دادم و اهم اختلافات از جمله موارد اضافه را در میان [...] آوردم.

۲) نسخه ملی - این نسخه که به شماره ۵۵۹ ف (۹۵ برگ) در کتابخانه ملی نگاه داری می‌شود به خط نستعلیق و مورخ ۱۲ صفر ۱۲۵۹ است. در عبارات همسانی کامل دارد با نسخه آهی^{۹۶}. مواردی چند در مقابله از آن بهره‌وری حاصل شد.

۳) نسخه سپهسالار - این نسخه به شماره ۲۷۹۴ (۱۲۶ برگ) به خط شکسته نستعلیق از آن مجموعه وقفی سپهسالار است و چون از حیث اختلاف عبارات و بعضی مطالب اضافی با نسخه اساس (آهی) تفاوت‌هایی دارد موارد مذکور به دوگونه در نسخه چاپی وارد شد. یک قسمت که اضافی است میان [...] در متن و قسمتی دیگر که جنبه نسخه بدلی دارد در حواشی آورده شد. البته مقداری هم تفاوت لفظی و عبارتی (بنحو استحسانی) در نسخه دیده می‌شود که چون از هرگونه فایده علمی و موضوعی به دور می‌بود و حاصلی از نقل آنها جز تکرار الفاظ عاید نمی‌شد کنار گذاشته شد.

این نسخه را که به ملاحظه دگرسانیهایش با نسخه آهی، باید تحریر دوم دانست و به نشانه «سپ» در حواشی شناسانده‌ام، مؤلف ظاهراً چهار سال پس از تألیف کتاب به دستکاری در آن می‌پردازد. زیرا در جایی به سال وفات وصال شیرازی

(۱۲۶۴) اشاره کرده است. همچنین در جای دیگر از چاپ (باسمه) کتاب حساب میرزا جعفرخان مشیرالدوله نام می‌برد که در سال ۱۲۶۳ طبع شده بود^{۹۷}. این نسخه ابتدا از آن اعتضادالسلطنه بوده (در سال ۱۲۷۰) و در ۱۲۹۷ به وقفیت مدرسه در می‌آید.^{۹۸}

این نسخه تا پایان دفعه اول فرد نهم (ص ۲۵۵) نوشته شده و ناتمام است. (۴) نسخه دانشگاه - این نسخه که به شماره ۵۵۰۲ (۱۳۵ برگ) و مورخ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگاه داری می‌شود پیش از آن متعلق به مرحوم سعید نفیسی بوده است^{۹۹}.

(۵) نسخه ملک (۱) - این نسخه به شماره ۲۷۰۴ (۱۲۷ برگ) که متعلق به کتابخانه ملی ملک (تهران) و به خط نستعلیق است همسانی دارد با نسخه سپهسالار. در آن ذکر چهار دفتر شده است^{۱۰۰}.
نسخه ملک (۲) - این نسخه جزو اول از مجموعه شماره ۱۵۹۲ همان کتابخانه و به خط نستعلیق است^{۱۰۱}.

(۶) نسخه مدارک فرهنگی - این نسخه که در سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی نگاه داری می‌شود مورخ ۱۲۶۹ می‌باشد.^{۱۰۲}

این گزارش را با عرض سپاسگزاری از دوستان گرامی دانشمند آقایان دکتر اصغر مهدوی - عبدالحسن حایری - دکتر میرکمال نبی پور - محمد باقری - دکتر برت فراگنر B. Fragner - دکتر اکمل‌الدین احسان اوغلو - دکتر محمد امین ریاحی، برای همراهیهای ارزشمندشان در گردآوری و یافتن مدارک و مراجع از دست به دور بوده است، به پایان می‌رساند. نیز فرض است که از همکاری آقای عبدالحسین مهدوی که با دقت در مراحل چاپ مرایاری داده و ارقام سیاقی را در جای خود قرار داده‌اند تشکر مخصوص عرضه دارد.

در پایان از مرکز نشر میراث مکتوب سپاسگزارم که وسایل نشر این متن را به صورت مطلوب فراهم ساخته‌اند.

بیست و یکم اسفندماه ۱۳۷۶

ایرج افشار

یادداشتها

۱. نسخه‌های متعددی از آن هست. از آن جمله چهار نسخه در کتابخانه سلطنتی (گلستان) که مشخصات آنها در فهرست نسخه‌های خطی آنجا (جلد مربوط به تاریخ و سفرنامه و ...) تألیف بدری آتابای (تهران، ۱۳۵۶) آمده است. ص ۳۹۴.
۲. تاریخ نظم و نثر در ایران، تألیف سعید نفیسی (تهران، ۱۳۴۴) ۲: ۷۱۰.
۳. نورالمشرقی، تصحیح نجیب مایل هروی (مشهد، ۱۳۷۷). ص ۲۰۹.
4. Supplement aux Dictionnaires Arabes Leyde, 1881. Tome1 p.706.
۵. چند واژه ایرانی. مجله ایرانشناسی (امریکا). ۷ (۱۳۷۴): ۱۵۲ - ۱۵۴.
- لغت‌یابان زبان فارسی ذهنشان به راههای دور و دراز کشیده است که جای آوردن آن سخنان درین مقال نیست. یک مورد را از غیاث اللغات نقل می‌کنم که آن هم منقول از مؤید الفضلاست. در اندراج هم به همین عبارت آورده شده است: «در مؤید نوشته که به معنی پای بند بازست. بدان که چون در علم حساب تحریک زبان و راندن قلم به سرعت تمام است لهذا علم حساب را سیاق می‌گفته باشند، یا آنکه حفظ حساب به منزله بازست که از دست خواطر اکثر پرواز می‌کند و نوشتن آن برای یادداشت به مثابه پای بندست. ازین سبب قواعد نوشتن حساب را سیاق نام کردند.»
۶. دستور دبیری، تصحیح عدنان صادق ارزی (انقره، ۱۹۶۲)، ص ۱۲۷ (عکس آن در پیوستها چاپ شده است).
۷. نفایس الفنون و عرایس العیون، تألیف محمد بن محمود آملی (تهران ۱۳۷۷ ق). جلد اول، ص ۳۰۷.
۸. در رساله‌ای که به فرانسه نوشته و در مراجع معرفی کرده‌ام.
۹. الفهرست، چاپ رضا تجدد (تهران، ۱۳۹۳ ق)، ص ۳۵.

۱۰. الفهرست، ترجمه رضا تجدد (تهران، ۱۳۴۳)، ص ۳۵.
۱۱. صفحه ۳۸ چاپ انگلیسی.
۱۲. فلوگل در یادداشتهای خود بر «الفهرست» (Leipzig, 1872) (ص ۱۱) آورده است:
- (1) Alle Codd erinnert Vgl. S. ham الهماء oder الهماء woven الهماء دینات (14 Anm. 2. können دینات oder دینیات sein. Gegen diesen und ähnliche alte Schreibfehler werden aber nur neue Handschriften gründlich helfen.
- (2) H.P. السباق، V. السباق، Lies، was so viel als السياقة der in Finanzrechnungen u.s.w. übliche Schriftcharakter ist.
- تجدد در حاشیه در مورد کلمه ناشناخته «هماء دیباب» نوشته است: «هماء دیباب ظاهراً مصحف همار دفتره (= دبیره) است، منتهی کتب دینی را با آن می نویسند و یا آنکه نام کتاب دینی است محل تأمل است و احتمال دارد که هماء [و] دیباب دو کتاب باشد، یکی به امور دینی و یکی نیز به سیاق و غیره اختصاص داشته است.» (ص ۲۲ ترجمه فارسی) بحثی درین موضوع ضرورت ندارد زیرا موضوع سخن درین گفتار کلمه سیاق است.
۱۳. سفرنامه حکیم ناصر خسرو، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴)، ص ۴.
۱۴. تاریخ جهانگشای، تألیف عظاملک جوینی، تصحیح محمد قزوینی. (لیدن، ۱۹۱۶). جلد اول، ص ۲۷۰.
۱۵. تاریخ الوزراء، از نجم الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه. (تهران، ۱۳۶۳). صفحات ۷۳ و ۱۶۰ و ۲۳۹ و ۲۶۶.
۱۶. راحة الصدور و آية السرور، تألیف محمد بن سلیمان راوندی، تصحیح محمد اقبال. (لیدن، ۱۹۲۱). ص ۴۳۸.
۱۷. المضاف الى بدايع الازمان، تألیف حمید الدین احمد کرمانی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی. (تهران، ۱۳۳۱). ص ۵.
۱۸. لباب الالباب، تألیف سدیدالدین عوفی. تصحیح سعید نفیسی. (تهران، ۱۳۳۵). ص ۱۳۳.
۱۹. کارنامه اوقاف، سروده تاج الدین نسایی. به کوشش ایرج افشار. مجله فرهنگ ایران زمین. ۸ (۱۳۳۹): ۱۶-۱۷.
۲۰. الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه، تألیف حسین روغدی. چاپ عکسی به اهتمام عدنان صادق ارزى. (انقره، ۱۹۵۶). ص ۶۹۴.

۲۱. مجمع الاداب، از ابن الفوطی. به کوشش محمد کاظم. (تهران، ۱۴۱۶ ق.). جلد چهارم ص ۵۸۴.
۲۲. فکته L. Fekete در نقل این نام در کتاب Siyaqat - schrift دچار سهو شده است، بدین معنی که ذهنش از کلمه «فخری» متوجه به نام فخرالدین عمر رازی شده و عبارت مذکور در «الفخری» را به او منسوب کرده است.
۲۳. به حاشیه شماره ۴ مراجعه شود.
۲۴. وقفنامه ربع رشیدی (چاپ عکسی). به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار. (تهران، انجمن آثار ملی ۱۳۵۰). ص ۱۹۹ - ۲۰۰ (چاپ حروفی، ص ۱۵۸).
۲۵. همان کتاب، ص ۲۲۰.
۲۶. مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار، از محمود بن محمد مشتهربه کریم آقسرائی. به تصحیح عثمان توران، (آنقره، ۱۹۴۳). ص ۱۵۱.
۲۷. نسائم الاسحار من لطائف الاخبار (در تاریخ وزراء)، تألیف ناصرالدین منشی کرمانی. به تصحیح جلال الدین محدث ارموی. (تهران، [۱۳۳۸]). ص ۲۹.
۲۸. همان کتاب، ص ۶۹.
۲۹. همان کتاب، ص ۱۱۰.
۳۰. همان کتاب، ص ۱۱۴.
۳۱. تاریخ گزیده، تألیف حمدالله مستوفی. چاپ عکسی به اهتمام ادوارد براون. (لندن، ۱۹۱۰). ورق ۲ الف - ۳ ب.
۳۲. نزهة القلوب، تألیف حمدالله مستوفی. چاپ سنگی. بمبئی. (۱۳۱۱ ق.). ص ۶.
۳۳. نفایس الفنون فی عرایس العیون، تألیف شمس الدین محمد بن محمد آملی. تصحیح ابوالحسن شعرانی. (تهران، ۱۳۷۷ ق.). جلد اول، ص ۳۰۳ - ۳۲۸.
۳۴. دستور الکاتب فی تعیین المراتب، تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی. تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده. (مسکو، ۱۹۶۴). جلد یکم ۴ (جز اول) ص ۲۷.
۳۵. همان کتاب، جلد دوم (مسکو، ۱۹۷۶). ص ۹۵.
۳۶. همان کتاب، ص ۱۲۶ - ۱۲۷.
۳۷. رساله فلیکیه، تألیف عبدالله بن محمد بن کیا مازندرانی. (ویسبادن، ۱۹۵۲). صفحات در متن یاد شده است.
۳۸. بیاض تاج الدین احمد وزیر در ۷۸۲. چاپ عکسی به کوشش و مقدمه ایرج افشار و

- مرتضی تیموری. (اصفهان، ۱۳۵۳). ص ۸۸۸.
۳۹. مورد اول: ورق ۱۵ نسخه اسعدافندی به نقل از زکی ولیدی طوغان. مورد دوم: (مسکو، ۱۹۵۶).
۴۰. فروغستان، صفحه ۶۱.
۴۱. شماره ۱۶۲، اوراق ۵۸ تا ۷۹. به بخش پیوست مراجعه شود.
۴۲. تاریخ یزد، از احمد بن حسین کاتب، به کوشش ایرج افشار. (تهران، ۱۳۳۸). ص ۹۶ - ۹۷.
۴۳. مطلع سعدین و مجمع بحرین، از کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، تصحیح محمد شفیع. (لاهور، ۱۹۴۹). صفحه ۱۲۹۳.
۴۴. آثارالوزراء، از سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی، تصحیح جلال الدین محدث ارموی. (تهران، ۱۳۳۷). ص ۳۴۷.
۴۵. منشآت میبدی، نسخه مورخ ۱۰۳۲ از آن نصرت الله امینی (میکروفیلم شماره ۱۹۸۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران). در چاپی که اخیراً توسط دکتر نصرت الله فروهر (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۶) انجام شده در صفحات ۲۲۶ - ۲۲۸ آمده است.
۴۶. تذکرة الشعراء، از امیر دولتشاه بن علاء الدوله سمرقندی، به کوشش ادوارد براون. (لیدن ۱۹۰۱). ص ۲۵۷.
۴۷. دستور الوزراء، از غیاث الدین خوندمیر، تصحیح سعید نفیسی. (تهران، ۱۳۱۷). صفحات ارجاعی در متن آورده شد.
۴۸. رجال حبیب السیر. گردآوری عبدالحسین نوائی (تهران، ۱۳۲۴). شماره صفحات در متن آورده شد.
۴۹. سواد الخط، از مجنون بن محمود رقیقی. به تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ در کتاب «کتاب آرای در تمدن اسلامی»، (مشهد، ۱۳۷۲). ص ۱۸۷.
۵۰. بابرنامه. ترجمه فارسی توسط عبدالرحیم خان خانان. چاپ W. M. Thackston (کمبریج آمریکا، ۱۹۹۳). جلد اول، ص ۵۰.
- Baburnama. Turkish Transcription, Persian Edition and English Translation by W. M. Thackston. Cambridge. Harvard University, 1993
۵۱. دیوان حسابی. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. (تهران، ۱۳۵۴). ص ۱۴۴.
۵۲. المختارات من الرسائل. چاپ عکسی، به کوشش ایرج افشار، (تهران، ۱۳۵۶). ص ۲۵۳.
۵۳. دیوان عبید زاکانی، تصحیح عباس اقبال. تهران، ۱۳۲۱، ص ۸۲.

۵۴. جام جم از اوحدی، تصحیح سعید نفیسی (تهران، ۱۳۴۰). ص ۴۹۴.

۵۵. گلزار صفا: از صیرفی. به کوشش نجیب مایل هروی. کتاب آرایي در تمدن اسلامی، (مشهد، ۱۳۷۲). ص ۲۴۱.

۵۶. حسین کاظم زاده ایرانشهر در رساله خود راجع به سیاق (به زبان فرانسه) یاد آور شده است که A.von Kremer نمونه‌ای از محاسبه دولتی سال ۳۰۶ هجری را در مقاله خود نشان داده است. من دسترسی به این مقاله نیافتم. آقای محمد باقری هم فرمود هر جا به دنبال آن گشته آن را ندیده است. مشخصات اصلی آن مقاله را از روی ذیل ایندکس ایسلامیکوس (توسط و. بثن) برای اطلاع علاقه‌مندان می‌آورم. در آنجا دیدم که نویسنده درین موضوع صاحب دو مقاله است و این است مشخصات آن دو مقاله:

Über das Budget der Einnahmen unter der Regierung des Hārūn al-rasīd nach einer neu aufgefundenen. Urkunde, mit drei Taflen. Verhandlungen des 7. internationalen Orientalisten Congresses (1886). Semetische Section. pp.1-18

مشخصات مقاله دیگر چنین است:

Über des Einnahmebudget des Abbasiden - Riches von Jahre 306 H.(918-19). Denkschriften der Kaiserlichen Akademie der Wissenschaften. Wien, Philosophisch - Historische Classe. 36. (1888), 7 abt., pp.283-362

۵۷. اینجا مناسب دارد بر فایده‌ای که فاضل ارجمند آقای حسن انوری در کتاب «اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی» (تهران، ۱۳۵۵) (ص ۱۰۱) آورده است نکته‌ای افزوده شود. ایشان نوشته است: «شمار به معنی حساب است و در اصطلاح دیوانی دوره غزنوی به مفهوم علم حساب که مستوفیان به کار می بردند یعنی علم سیاق بوده است، چنانکه ابوالفضل بیهقی درباره یکی از دیوانیان گوید شمار و دبیری نداند». چنانکه پیش ازین یاد آور شدم قدما سیاق را «علم» نمی دانسته‌اند. حساب علم بوده است و سیاق شکل و روشی برای نگارش اعداد و از نوع «صنعت». مراد از «شمار» در تاریخ بیهقی همان علم حساب است به قرینه آنکه «شمار نامه» طبری محتوی بر مباحث علم حساب است و در آن اشارتی به روش سیاق نویسی نشده است.

جز این، مرحوم سعید نفیسی نوشته است: «در همین میان در ایران ارقام مخصوص برای نوشتن حسابهای دیوانی اختراع کرده‌اند که در قدیم آن را «خط دیوانی» می‌گفتند و در زمان ما به خط سیاق معروف است (سپس قصه حسن صباح و نظام الملک را نقل می‌کند). اما آثاری

ازین خط در نسخه‌های خطی که در آغاز قرن چهارم نوشته شده باقی است و ازینجا پیداست که این خط را دست کم در اواخر قرن سوم اختراع کرده‌اند. چون ارقام سیاق و اصطلاحات آن از کلمات زبان تازی و از خط نسخ گرفته شده پیداست که این روش در دربار خلفا که محاسبات را به زبان تازی می نوشته‌اند و در زمانی که خط نسخ رایج بوده پیدا شده است.» (مقاله «کتابهای درسی حساب»، مجله سخن، ۳ (۱۳۲۶): ۶۵۲. جای افسوس است که نامی از نسخه‌های خطی قرن چهارم که دارای نمونه خط سیاق بوده است نمی آورد.

۵۸. همه سرشمارهای جمعیت شهرها در دوره قاجار به سیاق نوشته می شد و بسیاری از آنها باقی است، از جمله سه سرشمار سالهای ۱۲۶۹، ۱۲۸۶ و ۱۳۱۷ قمری تهران است که به همت آقای سیروس سعدوندیان و خانم منصوده اتحادیه (نظام مافی) به نام «آمار دارالخلافه تهران» (تهران، ۱۳۶۸) به چاپ رسیده است. البته همه را به اعداد و رقوم هندسی بر گردانیده‌اند. همچنین است کتابچه تشخیص خانوار ولات تربت در ۱۲۹۶ و کتابچه نفوس طبس در ۱۲۹۸ که آقای جواد صفی‌نژاد در کتاب «تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران»، جلد اول (تهران، ۱۳۷۷) چاپ کرده است. ایشان در جلد دوم کتاب مذکور طومار دشمن زیادی مورخ ۱۰۶۸ و اسناد زراعتی ورامین را که همه به سیاق است به چاپ رسانیده و جزین در کتاب دیگر نظامهای زراعتی سنتی در ایران (بنه) (تهران، ۱۳۶۸) مقادیری از مدارک سیاقی را انتشار داده است.

۵۹. شرح زندگانی من. چاپ اول. (تهران، ۲۴۱۳). جلد اول ۵۶۴ - ۵۷۰ و جلد دوم ۴۶۹ - ۴۷۶.
۶۰. اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک خادرجه و ایران. (تهران، ۱۳۰۴). ص ۱۹ - ۲۶.

61. G. Demorgny - Essai sur l'administration de la Perse. Paris. 1913. 216 p.

۶۲. نمونه کار او خواندن بودجه سیاقی مطبوع در «المآثر والآثار» است که در چاپ حروفی تازه به نام «چهل سال تاریخ ایران» به چاپ رسیده. (تهران، ۱۳۶۳).

۶۳. خانابا مشار در فهرست کتابهای چاپی فارسی از چاپهای ۱۲۷۱، ۱۲۷۹، ۱۲۸۷، ۱۲۹۹، ۱۳۰۶، ۱۳۱۶ قمری آن یاد کرده است.

۶۴. المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران). به کوشش ایرج افشار. (تهران، ۱۳۶۳). ص ۲۷۹.
۶۵. در فروغستان و المآثر والآثار محمد باقر یاد شده است. ولی منابع دیگر اغلب نام او را باقر آورده‌اند.

۶۶. از بهجت در حدیقه الشعرای دیوان بیگی (۱: ۲۸۱ - ۲۸۲) و در گنج شایگان شعری اصفهانی (ص ۳۵۲ - ۳۵۸) یاد شده است. الذریعه ۹: ۱۴۶ - ۱۴۷ (ذیل دیوان بهجت) و نیز

- ریحانة الادب ذیل بهجت احوال پسر او - فروغ - را (۱: ۱۸۵) آورده‌اند.
۶۷. مجمع الفصحا. به کوشش مظاهر مصفا. (تهران، ۱۳۴۰). ۵: ۸۳۳.
۶۸. همان کتاب.
۶۹. در آن روزگار شاعر دیگری هم فرخ تخلص می‌کرد و او محمد حسن از خاندان زند بود که به سال ۱۲۳۷ فوت شد. او صاحب منظومه جمشید و خورشید است (الذریعه، ۵: ۱۳۳ و ۱۹: ۱۴۷). دیوان هم دارد (الذریعه ۹: ۸۱۸).
۷۰. مجمع الفصحا، ۵: ۸۳۳.
۷۱. حدیقه الشعرا، ۲: ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰.
۷۲. در مجمع الفصحا «سقین» چاپ شده است.
۷۳. کذا به حروف. اگر هفتاد تصحیف نباشد.
۷۴. مکارم الآثار، جلد سوم، به اهتمام سید محمد علی روضاتی. (اصفهان ۱۳۵۱). ص ۷۷۴.
۷۵. الذریعه، ۱۶: ۱۸۵.
۷۶. شهر آشوب در شعر فارسی. (تهران، ۱۳۴۶). ص ۸۵.
۷۷. فهرست کتابخانه اهدایی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه. تهران، تألیف علینقی منزوی، جلد دوم. (تهران، ۱۳۳۲). ص ۵۸۴ - ۵۸۶.
۷۸. مجمع الفصحا ۵: ۷۳۳، در الذریعه نام آن آمده ۴: ۳۵.
۷۹. فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملک، ۷: ۳۱.
۸۰. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، جلد اول. تهران، ۱۳۱۸، ص ۲۸ - ۳۲. این تخیلی از اینجا به الذریعه هم وارد شده است. ولی محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابخانه سنا این در هم آمیختگی را متذکر شده است (جلد دوم، ص ۱۵۳). سفینه الانشاء با نام سفینه الفرامین به اهتمام فاضل گرامی محمد گلبن اخیراً (۱۳۷۷) انتشار یافت و در مقدمه به همین مطلب پرداخته است.
- اینک که این سطور چاپ می‌شود در فهرست کتابهای ادبی کتابخانه سلطنتی (کاخ گلستان) تألیف بدری آتابای که در سال ۱۳۷۶ نشر شده است دیده شد که نسخه‌ای از منشآت او به شماره ۸۲۶ (صفحه ۷۲۵ آن فهرست) در آنجا هست و تاریخ جمع‌آوری آن را سال ۱۲۴۹ نوشته‌اند (؟).
۸۱. فهرست آنجا، ۷: ۳۱.
۸۲. نسخه شماره ۷۹۸۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخه شماره ۴۶۱۰ کتابخانه ملی

ملک (۲: ۳۲۴) و نسخه محمد وجدانی (الذریعه ۹: ۸۲۶) و نسخه ۱۴۰۸۴ مورخ ۱۲۵۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (۳۸: ۱۰۹). ضمناً گفته شود که مؤلف الذریعه یکبار هم دیوان محمد مهدی فروغ اصفهانی را با دیوان محمد حسین فروغی ذکاءالملک به هم آمیخته است (۱۱: ۹، ذیل دیوان بجهت).

۸۳. حاشیه شماره ۷۲ دیده شود.

۸۴. فروغستان، ص.

۸۵. مجمع الفصحا، ۵: ۸۳۳.

۸۶. نسخه ۱۲۸ کتابخانه مرکزی.

۸۷. نسخه ۱۲۸ کتابخانه مرکزی.

۸۸. فهرست آنجا، ۴: ۷۱۶.

۸۹. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، تألیف یوسف اعتصامی. (تهران، ۱۳۱۱). ص ۱۴۶.

۹۰. تألیف رضا استادی. (قم، ۱۳۶۲)، جلد دوم، ص ۷۹.

۹۱. الذریعه، ۹: ۸۲۶ و ۱۱: ۹.

۹۲. فهرست آنجا، ۳: ۵۷۳.

۹۳. فهرست آنجا، ۱۱: ۲۱۶۵.

۹۴. فروغستان، ص ۶۱.

۹۵. فهرست میکروفیلما ... تألیف محمد تقی دانش پژوه، ۱: ۱۴۷.

۹۶. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. تألیف عبدالله انوار. (تهران، ۱۳۴۷). جلد دوم، ص: ۵۵۱

- ۵۵۲. همچنین فهرست کتابخانه عمومی معارف تألیف عبدالعزیز جواهر کلام دیده شود،

۲(۱۳۱۴): ۱۵۶ - ۱۵۸.

۹۷. صفحه دیده شود.

۹۸. فهرست کتابخانه سپهسالار تألیف محمد تقی دانش پژوه و علینقی منزوی. ۵ (۱۳۵۶):

۳۶۳ - ۳۶۸.

۹۹. فهرست آنجا، ۱۶ (۱۳۵۷): ۲۳.

۱۰۰. فهرست آنجا، ۳ (۱۳۶۱): ۵۷۶.

۱۰۱. فهرست آنجا، ۵ (۱۳۶۳): ۳۰۰.

۱۰۲. فهرست نسخ خطی موجود در کتابخانه سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی. به

کوشش معصومه فرشچی. (تهران، ۱۳۷۷). ص ۱۰۴.

متن
فروغستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد على حاكم ديوان القدر والقضاء ومختار دفاتر الأرزاق و الآجال على الردو
الامضاء والثناء على خليفة حكومته وصدر بساط سلطنته كاتب شرايع الأحكام مستوفياً
لحساب يوم القيام والسلام على جامع دساتيره ودفاتره وتابع احكامه وأوامره.
أما بعد، چون آفتاب عالمتاب سلطنت عظمی و خلافت کبری از آفاق عالم تابان گشته
بر مفارق بنی آدم سایه نور کرامت انداخت وهو السلطان الأعظم، والخاقان الأکرم، مالک
رقاب الأمم، باسط الأمن والأمان، ناشر العدل والإحسان، ظل الله في الأرضين، قهرمان
الماء والطين، علاء الدنيا والدين، غياث الإسلام والمسلمين -

نظم [عربی مؤلفه]^۱

ابداً يطاوع أمره الأفلاك مادام السبع الشداد جيراك

شعر [فارسی، له ایضاً]

آنکه پیش نور رایش مهر ماند بر قیس آنکه نزد فیض دستش بحر ماند بر غدیر

[۱ ب]

روز بخشش هفت دریا ز آستین ریزد فرو گاه کوشش هفت اختر ز آسمان آرد به زیر
مرکز دایره اجلال، قطب فلک حشمت و اقبال، کلمه الله العلیا، مروّج الشریعة الغراء،

۱. همه موارد میان [] برگرفته از نسخه سب (سپهسالار) است و پس ازین به تکرار گفته نخواهد شد. مواردی از نسخه سب نقل شد که ضرورت داشته است خواننده فوراً به مطلب اضافی دست بیاید. بقیه نسخه بدلای آن نسخه در پایان ضمن پیوستها آمده است.

سالک طریقه المعارف والسُّلُوک، ملاذ سلاطین الأرض والملوک.

نظم [للمتنبی]

یقبل أفواه الملوك بساطه ويكبر عنها كمة و براجمه

السلطان ابن السلطان والخابان ابن الخاقان شاهنشاه مظفر، خدیو معدلت گستر داور
دین پناه، الغازی فی سبیل الله، محمد شاه قاجار، خلدالله ملکه و سلطانه و أفاض علی
العالمین برّه و احسانه، از مبادی جلوس میمون و سلطنت روزافزون یسار دولت جاوید
مدّت همایون را به یمین سعادت قرین نامداری معتضد فرمود که إلى یومنا هذا دیده
مستفیضان وجود چنان فایضی و توسن آسمان کبود چنان رایضی ندیده، فایق بر طوایف
أُمم و جامع بر مجامع حکم، عالم بر جمیع حقایق، و عارف به تمام دقایق، از نور
ضمیرش خورشید لمعه‌ای و از رشحہ دستش دریا دمعه‌ای، افلاطون طفل دبستانش [و]
ارسطو تلمیذ سبق خوانش. ساحت دلش مهبط انوار الهی [و] روضه روانش گلزار
فیوضات نامتناهی. دولت را از طراز دستش تازه شعاری [و] ملک را از حراست
حزمش روین حصاری. در عهد کفایتش شریعت را انبساطی و در مهد عنایتش خلاق را
بساطی است، معین الدین و ظهیر المسلمین الذی خضعت له رقاب [۲ الف] العالمین
الصدر الاعظم والجناب الأجل الأفخم

نظم [لمؤلفه]

أفاض الوری کالمُزن بالتل البالی	أجل صدور العالمین هو الذی
اجابت کأمطار الرّبع بهطال	إذا سثلت من کفّه قطرة الندی
اقرّت علیه العالمون باکمال	حوی کلّ اکرام و فضل و نهمة
لأن کمال النفس کان بافضال	یفخر بالأفضال لابنفسه

ضمیرش صافی و تدبیرش کافی، توفیقاتش حقانی [و] اوامرش الهام ربّانی، نژادش
کریم، طریقتش مستقیم، مستغیثان را پناه، مظلومان را دادخواه، دوست نواز و
دشمن گداز، مصلحت جوی و مفسد برانداز، موبد موبدان، حکیم دانشمندان،

مشارالملة، مشير الدولة، عماد الايمان، معتمد السلطان، المكرم من عند الرحمن، جناب مستطاب حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالى بدوام الاقبال ومزید الاجلال واشاعة الکمال وافاضة النوال.

پس به سپاس این دو نعمت عظمی و شکرانه این دو موهبت کبری در آن درگاه فلک اشتباه هر کس را نثاری، اگر چه جان بود فشاند، و تحفه ای اگر چه پای ملخ باشد رساند. این غلام روسیاه را که خانه زاد این جلیل دودمان و اباً عن جد خدمتگار این منیع آستان حشمت بنیان بود هر چند از میامن ایادی و نعمت روز افزون به فیض تربیتی مخصوص و مقرون بود در هر راهی قدمی سپرد و به هر جوئی سبویی فرو برد و از هر گلشنی طبقی و از هر بستانی ورقی به دست آورد، باز از بضاعت مزجات خود عار داشت [۲ ب] و تقصیر خدمت را نیز دشوار می پنداشت. ناچار رجوعی به تألیفات مجموعه و قصاید مطبوعه و منشورات مصنوعات خود نمود، هیچ یک را برای ایثار قابل آن دربار نیافت.

به خاطر فاطر چنان رسید که این غلام جانی و هو محمد مهدی بن محمد باقر الاصفهانی المتخلص بالفروغ که از فنون تحصیل و تحصیل فنون گذشته به تقاضای ارث خدمت و دواعی میل طبیعت در دفتر خانه همایون اعلی - دام مجده - منسلک در سلک ارباب قلم که صنعت شریف و محترم بوده می باشد، و در آن صنف با وجودی که از هیچ شعاری عاری نبوده اغلب در کار سیاق خدمت او اتفاق افتاده است بهتر که در آن صنعت تألیفی که جامع و نافع باشد و برای خدمت گزاران^۱ دولت علیه و تحقیق و تشخیص اعمال و توفیر مال و منال و استیفای حساب عمال به کار آید به بسطی لایق و طرزی موافق نوشته گردد که مشتمل به سه دفتر^۲ باشد.

دفتر اول

در بیان علم سیاق و حساب و مساحت و آنچه بر صاحب این صنعت لازم باشد از

علم خط و رقوم و غیره موافق اصطلاح اهل ایران، مطابق آنچه در این عهد همایون متعارف و معمول است به اشاره اصل و مأخذ قدیم آنها.

دفتر دوم

در بیان ولایات محروسه که در تصرف وکلای دولت قاهره می باشد و تعیین حدود و ثغور آنها و تشخیص مال و خراجات و جزو جمع ولایات با مجملی [۳ الف] از بیان خصوصیات هر ولایتی که دانستن آنها^۱ را لازم شمارد و تقسیم ممالک معینه و حدود آنها.

دفتر سیم

در بیان خالصجات^۲ و موقوفات ولایات و تشخیص تکایا و مدارس و مساجد و مقابر و بقاع خیر مشهوره از هر ولایت به انضمام معادن و قنوات و انهار و خانات عرض راه و پلها و بندها و سایر مواضع مشهوره که دانستن آنها لازم باشد.^۳
پس هر یکی از این دفاتر ثلثه^۴ به جای باب و فصل و غیره محتوی باشد به فرد و دفعه و بابت که به اصطلاح اهل سیاق نزدیکتر باشد.
و چون فروغ نظر عنایت و الطاف بندگان جلیل الشوکه والشان ولی النعم اعظم - دام اقباله العالی - بدان خواهد تایید آن را به فروغستان مسمی گردانید.

۱. سپ: در بیان ولایات محروسه از بابت تشخیص مال و منال و جزو جمع هر یک از ولایات و تعیین حدود و ثغور آنها و تقسیم ممالک معینه که در تصرف وکلای دولت قاهره می باشد.

۲. سپ: + دیوان اعلی از بابت موروثی و اقطاعی و ضبطی و غیره دفتر چهارم در بیان موقوفات و ابواب البر و مساجد و مدارس و تکایا و معادن و قنوات و انهار و خانات و قنطرات و منارات و بندها و سایر مواضع مشهوره که دانستن آنها لازم باشد.

۳. چون دفتر پنجم که دفتر مخارج باشد در اعصار سلاطین نامدار بحسب اشخاص و اقتضای مصالح دول مختلف می شد بلکه در عصر یک سلطان هر سال تفاوت کلیه در کم و زیاد مخارج واقع می شد آن را داخل نکرد.

۴. سپ: اربعه (در آن نسخه هم همه دفاترها نیست).

و ابتدا به دفتر اول نموده با همه پریشانی حال و کدورت بال که باصفای ضمیر غیب‌دان آن جناب بیان و تفصیل آن را صواب نمی‌داند به امداد همت و افاضت فیض باطنی آن حضرت چون اغلب مباحث علمی و عملی بود که احتیاج چندان به استحضار خارج نداشت به اختتام رسانیده تحفه بارگاه سلیمانی ساخت. امیدوار است که از این مور ضعیف به نظر عنایت قبول فرمایند، انشاء الله تعالی.

اگر الطاف ذره‌پرور آن حضرت شامل گردد که بعضی ضروریات و اسباب خارجی برای تحقیق و تشخیص مطالب آن دو دفتر دیگر جمع آید عمّا قریب آنها نیز از میامن طالع فیروزی [۳ب] مطالع شاهنشاهی - روح العالمین فداه - صورت اختتام خواهد پذیرفت که باعث بقای نام فرخنده ارتسام دولت ابد فرجام باشد.

نظم [لانوری]

بماند نام سکندر هزار و هفتصد سال مصنفات ارسطو به نام اسکندر

و منه الإعانة والتوفیق [و توفیقه نعم الرفیق]

دفتر اول

در بیان علم سیاق و حساب و مساحت [و
ممیزی و برآورد و استخراج مجهولات]
و غیره و آنچه متعلق به آنهاست و آن
مشمول است به چند فرد و هر فردی به
چند دفعه و هر دفعه به چند بابت.

فرد اوّل

در بیان موضوع آن علم و فایده و واضع و سبب وضع آن

و در آن چند دفعه است

دفعه اوّل

در بیان موضوع آنها

بدان که موضوع علم عبارت است از چیزی که در کمّیات و اعراض ذاتی آن بحث کند. پس موضوع علم حساب عدد باشد و موضوع علم مساحت مقادیر و موضوع علم سیاق بالنسبة به حساب که بدان نیز اطلاق می شود عدد، و بالنسبة به مساحت که آن هم در عمل سیاق جاری است مقادیر، و بالنسبة با رقوم مختصّه که در نوشتن و عمل محاسبه به آن سیاق باید نوشت حروف.

چونکه آن قاعده طریق خاصی است برای تعیین معاملات و تشخیص محاسبات عمّال و مباشرین دیوان اعلیٰ و به جهت افراز قراین و خطوط رقومی احتیاج به زیاده شرح لاطایل ندارد و به رقوم اندک بیان مفصل حاصل گردد و کتاب را سهولت عمل پدید آید. [۴ الف]

و [لفظ] سیاق در لغت عربی نیز به معنی طریقه است. لهذا آن علم را که طریقه کتاب و مستوفیان حساب دیوانی است سیاق نام نهادند.

دفعهٔ دوم

در بیان فایدهٔ آن

بدان که علم حساب و سیاق فواید بسیار دارد در جزئیات و کلیات امور معاش دنیوی مطلقاً و اخروی را نیز غالباً در استخراج خمس و زکوة و تحقیق [قسمت] میراث و تقسیم صدقه و غنایم و استخراج مجهولات و اعمال جفر و اعداد و تکسیر و نجوم [و هندسه] بدان احتیاج کلی افتد، بلکه اغلب بدون آن فاسد و باطل گردد و [مرد] حساب‌دان را عسرت و تنگدستی کمتر روی دهد. زیرا که دخل و خرج خود را همه روزه موازنه کند و زیاد و کم آن را بسنجد و افراط و اسراف نکند، به خلاف آنکه از آن علم بی بهره باشد که در مقابل اندک دخل خرج بسیار بگذارد و از خسارت آن غافل باشد.

دیگر آنکه اهل حساب از یک دینار و یک غاز در اوّل نظر حساب خسارت و نفع ماث و أُلوف عاقبت آن را می نمایند، به خلاف غیر آنها که گاهی یک دینار نفع و تفاوت را در اوّل نظر جزئی شمرده مهمل گذارد و از منافع کلیه بازماند، و گاهی ضرر جزئی را بدون حساب سهل شمرده به ضرر کلی راجع گردد.

و در هر حال آدمی را تحصیل آن از جمله ضروریات است، خاصه کتاب و محاسبان و وکلای امور دیوان را که در استیفای حقوق دیوانی ایشان را [۴ ب] غبن و حیف رو ندهد و هم در ادارات و مرسومات قشون و خدام و غیره زیاده و نقصان حاصل نیاید و چون اهتمام در امورات مسطوره خاصه در بسطت ملک و کثرت خدم و حشم صعوبت کلی دارد هر یک از ملل را در حفظ و ضبط این مراتب اختراعات و تصرفات است، لکن اغلب صعب المآخذ و تطویل بلاطایل است.

از جمله فرنگان را با وجودی که در هر یک از مشاغل دنیوی تصرف خاصی کرده اند و به سهولت رسانده اند وقتی در ایام نواب مستطاب کامیاب غفران مآب و لی عهد رضوان مهد نائب السّلطنة العلیّة شاه عباس^۱ - طاب ثراه - که والد حقیر [مرحوم میرزا باقر

۱. مقصود عباس میرزا نایب السلطنة است که برای تفخیم اعتبار او را «شاه» خوانده است.

اصفهان] در خدمت آستان آن خسرو عرش آشیان بود هر ساله مبلغ دوست هزار تومان از دولت بهیۀ انگلیس از نقد و نفیس به خزانه آذربایجان می‌رساندند و محاسبه پنج ساله آن تنخواه که عبارت از دو کروور باشد مفروغ نشده بود. امینی از دولت انگلیس برای تفریغ آن حساب مأمور گشته به خدمت نواب غفران مآب آمد و ادعای سی هزار تومان فاضل می‌نمود. نواب غفران مآب مهندسین آذربایجان را که سالها در انگلیس [و فرانسه خرجها از دولت گرفته و به اعتقاد خود زحمات کشیده] درس زبان و حساب [و هندسه] آنها را خوانده بودند^۱ مأمور آن حساب فرمود. همه بعد از بیهوده‌نگاریها به عجز مراجعت نمودند. پس والد حقیر را نامزد این خدمت فرمود و این حقیر در آن اوقات پیش دست او مشق سیاق [۵ الف] می‌کرد. چون به خانه ایلچی رفتیم دو اطاق را دسته دسته کاغذ به روی هم چیده [دیدیم] و همه شرح نقد و نفیس آن حساب [که به خط و قانون خود] نوشته بودند. به هر حال ترجمانی نشست و آن دسته‌ها را باز کردند و ترجمان به زبان فارسی می‌گفت که فلان قبضه تفنگ یا فلان ذرع ماهوت و ملبوس سربازی [و غیره] در فلان ولایت انگلیس به فلان قیمت خریدند و در فلان جا این مبلغ کرایه کشتی [و کرایه دواب] یا گمرک یا خرج دیگر داشته که پول هر ولایت و قرار هر یک مخالف و مغایر بود و کل آنها را از نقود و اوزان و غیره باید به رایج ایران نقل کرد. اغلب از این قبیل مخارج بود. همه را به سیاق ایران نوشت تا بیست روز آن حساب را تمام کرده چهارده هزار^۲ [به تصدیق مدعی] تومان باقی معین نمود. چنانچه خود ایشان در حضور نواب غفران مآب اقرار کرده گفتند اگر در ایران دو نفر محاسب باشد یکی این است و آن حساب همه در شخصت فرد که دوازده ورق کاغذ باشد نوشته شد.

پس معلوم گردید که عمل سیاق و حساب نویسی ایران آسانتر و محکمتر از سایر ملل باشد.

۱. ظاهراً از آن جمله بوده است محمد رضا مهندس تبریزی.

۲. سب: چهارده تومان فقط. باید توجه داشت که میان دو رقم ضبط تفاوت گزافی است.

در روم^۱ و اغلب ولایات عربستان و ترکستان به هندسه نویسنده و سیاق ایران را معرفتی ندارند لهذا خبط عشوا نمایند.

دفعه سیم

در بیان واضع علم سیاق و سبب وضع آن و سبب تسمیه محاسب به مستوفی گویند در زمان پیشین این صنعت را نسق و آیینی نبود و هنگام محاسبات حکام ولایات مقاسات هر چه تمامتر [۵ب] می کشیدند تا مقرر خلافت و مسند امارت به عز ولایت و نور هدایت امیر المؤمنین و سید الوصیین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب - علیه السلام - مشرف گشت. عمال واسط و بصره جهت تحقیق محاسبه^۲ به کوفه آمدند و با کتاب چند روز در آن باب بحث می کردند.

روزی امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - فرمود «هل استوفیتم ما علی العمال؟» کتاب در جواب عاجز ماندند. آن حضرت دفتر ایشان را طلب داشت و احتیاط می فرمود، دید که حسابها بسیار مخبط و بدون ترتیب است. در ضمیر انورش گذشت که آن را نسق و ترتیب باید نهاد و فکر بر آن مصروف داشت و از آیه شریفه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ... مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» اصول و قوانین آن استخراج فرمود و بعد از آن کتاب اعصار به هر وقت چیزی زیاده می کردند. از این تقریر تخصیص آن به اسم استیفا روشن شود. پس استیفا عبارت است از قوانینی که به آن ضبط دخل اموال دیوان و کمیت محاسبات آن معلوم گردد.

و ترتیب دفترها به این نحو که حال متعارف است صبحا که داعی اسماعیلیه و از رؤسای ملاحظه بود در عهد سلطان ملکشاه سلجوقی بنا نهاده و آن چنان بود که چون مملکت سلطان ملکشاه وسعت گرفت روزی سلطان با نظام الملک وزیر خود فرمود که اگر ممکن باشد برای جمع و خرج ولایات [۶الف] محروسه دفتری بنا نهاده شود که هر

۱. اگر مقصودش از روم عثمانی باشد سیاق نویسی در آنجا رواج داشته و در امور دیوانی مرسوم بوده است. به

۲. سب: تفریغ

مقدمه مصحح مراجعه شود.

وقت ضرورت افتد حساب هر ولایتی را به سهولت از ترتیب آن توان جست، نظام‌الملک در جواب گفت که ترتیب چنان دفتر ممکن است، لکن مدّت طولانی می‌خواهد که به دقت به اتمام رسد. حسن صباّح که خبائثی در باطن با نظام‌الملک داشت و همیشه طالب احداث مستحدثی بود از سلطان متقبّل شد که دو ماهه دفتری چنان ترتیب دهد. سلطان او را اجازه داد. در مدّت دو ماه حسن صباّح دفترش را تمام کرده همراه خود به دربار سلطان آورد چون نظام‌الملک می‌دانست که در آن مدّت تمام می‌شود لکن مصلحتی در نظر داشت که در نظر سلطان به طول مدّت نسبت داد، آدم خود را فرستاد و با آدم حسن صباّح که حامل آن دفتر بود خدعه نموده دفتر را باز کرد و از هم پاشید و باز به هم بسته به جای خود گذاشت. چون هنگام حضور بار سلطان شد نظام‌الملک و حسن صباّح به سلام مشرّف شدند. سلطان از حسن دفتر را خواست. او عرض کرد که تمام شده حاضر است. برگشته دفتر را گرفت و به حضور سلطان آورد و باز کرد. سلطان مثلاً فرد حساب بلخ را خواست. او موافق ترتیب خود دست برده دید حساب هرات بیرون آمد. هر چه خواست ترتیب آن را مجدداً درست نماید نتوانست. سلطان در غیظ شد. نظام‌الملک عرض کرد که دفتری که در [۶ ب] دو ماه نوشته شود بهتر از این نخواهد شد. حسن از حضور سلطان بیرون آمده روگردان شد و بیرون رفت و اسباب کار ملاحظه گردید و در الموت و دیلم و گیلان کار او بالا گرفت چنانچه در تواریخ مسطور است و نظام‌الملک به زخم یکی از فدویان او کشته شد. به هر حال دفتر او را بعد از او ترتیب کرده معمول داشتند.

همچنین شمس الدّین کاتب شیرازی که بعضی او را طبسی گفته‌اند تصرّفات شایسته در آن علم کرد. الی حال کتاب [ممالک خمسۀ ایران که عبارت از] شیراز و کلّ فارس و عراق و آذربایجان و خراسان و مازندران و غیره [باشد] به آن سیاق دفاتر خود را ترتیب و ضبط می‌نمایند.

و چند سال قبل از تاریخ حال که سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری است در اواخر دولت خاقان مغفور - البسه الله تعالی حلل النور - میرزا ابوالقاسم قایم مقام

فراهانی در آذربایجان ترتیب دفاتر و محاسبات را مودّی به مودّی و اشخاص به اشخاص قرار داد و کتب خمسه بنا نهاد و هر کدام را مباشر علی حده تعیین کرد، بدین طریق:

کتاب اوّل:

دفتر سرکارات عظام است که مخارج [خاصّه] سرکار اقدس همایون و شاهزادگان و اعمام و بنی اعمام و خادمان حرم و بیوتات خاصه و سفرای دول خارجه و فیوضات جزو آن است.

کتاب دویم:

دفتر عمله و غلام که مخارج آقایان قاجار و خوانین عظام و ارباب قلم و عمله خلوت و عمله حضور از نسقچی و یساول و ایشیک آقاسی و عمله بیوتات [۷ الف] خاصه از قبیل صندوقخانه و فراشخانه و آبدارخانه و تحویلخانه و قهوه خانه و زرگرخانه و کارخانه و خاصه تراشان و سرایداران و باغبانان و نقّاشان و نقّاره چیان و غلام پیشخدمتان و غلامان و کشیکچیان و غیره جزو آن است.

کتاب سیم:

دفتر غازیان نظام که مخارج توپخانه و قورخانه که پشتازان نامیده و پیشکاران که ارباب مناصب بزرگ قشون باشند و افواج پیاده و دستجات سواره و ساخلو و مستحفظین طرق و غیره جزو آن است.

کتاب چهارم:

دفتر غربا و مهاجرین که از اهالی بلاد ایران - صانها الله عن الحدّثان - از ولایتی که در تصرّف دولت [های] دیگر است به بلاد محروسه آمده باشند و مهمانان نیز جزو آن است، و به این دفتر نیز ملحق نمود دفتر دواب و عمله دواب را که مخارج اصطبل خاصه

و قاطران و شتران و فیلان و یوزان و شیران و قوشان شکاری و عملۀ رکاب و شاطران و قوشچیان جزو آن است.

کتاب پنجم:

دفتر مخارج ولایتی که مستمری و وظیفه و مدد معاش و مقرری اهالی ولایت و عمال شرع و صرف تعزیه و روشنائی بقاع و اخراجات بنایی و بستن بندها و نهرها و حفر قنوات و تخفیف و مساعدۀ رعایا [و بذر و علوفۀ خالصجات] و غیره جزو آن است. تفصیل هر کدام از این کتب خمسہ در جای خود خواهد آمد، ان شاء الله تعالی. و درین ترتیب هر کس را به هر صیغہ که اطلاق شدہ باشد مجموعاً در پای خودش معین می شود، خواه اخراجات باشد [۷ ب] یا مقرری یا سیورسات یا خلعت یا انعام یا غیر آنها.

لکن در ترتیب دفاتر قدیمہ سابقہ چون در مخارج خود مستمری را یک «قرینہ» نویسند و اطلاقی را یک «قرینہ» دیگر در جزو آنها به صیغہ براتها دفتر را ترتیب نمایند به ترتیب حروف تہجی، چنانچہ اخراجات نویسند، بعد از آن ابتیاع و تدارک و تحویل و تخفیف و جیرہ و سیورسات و صرف و طعمہ و عوض و قیمت و مواجب و مقرری و مال الاجارہ و مستمری و وظیفہ و غیرہ هر چه باشد، و در جزو هر صیغہ اصناف اشخاص و ارباب مناصب را تشخیص دهند.

پس تعیین اصلی و عایدی یک شخص و یک مودّی در فرد واحد از دفتر مشخص نگردد، بلکه جمیع صیغہ‌ها را باید ملاحظہ نمود و این اغلب باشد کہ خرجی از نظر برود و برای کاتب در این قسم چندان معرفتی بہ احوال و مناصب اشخاص لازم نیست. بہ خلاف قسم اوّل کہ معرفت کلیہ لازم است تا آنچه بہ هر کس رسیدہ از ہر بابت مجموعاً بہ عرض صاحب کار برسد، و الاّ در اغلب مواضع شخص واحد اشتباہاً بہ صیغہ‌های مختلفہ وجہی بگیرد کہ صاحب کار را اگر استحضار از مجموع آن باشد راضی نخواہد بود و ممضی نخواہد شد. [پس بجهت رفع اشتباه و خیانت، قسم اول کہ

تصرّف مرحوم قايم مقام است محکّتر خواهد بود].

دفعه چهارم

در بيان آنچه بر مستوفی لازم است.

اول آنکه مستوفی بايد امين و راست قلم و حافظ اسرار باشد که اگر خيانتی و انحرافی در عمل او ظاهر شود سر رشته او را اعتباری [الف] نماند و سعی او ضايع گردد [و در حساب ملاحظه دوستی و دشمنی و ساير اغراض خصوصاً طمع بيجا نکند] و اگر در حقّ دشمن خود هم باشد در حساب اجحاف ننمايد و حقيقت را عرض کند که از صداقت ملالت نبايد، و بی اجازه و حکم صاحب کار و امنای ديوان [اعلی] ثبتي و صورتی از معامله دفتر به اجنبی ندهد که دفتر خزانه سلطان است و ييگانه را به دفتر خود محرم نکند.

دويم آنکه صلاح اندیش باشد نه کافر کيش و صلاح سلطان و خير خود را در اصلاح کار رعيت [و نوکر و زیر دستان] داند.

شعر [سعدی]

رعيت چو بيخ است و سلطان درخت درخت ای برادر ز بيخ است سخت
رضای سلطان را تا حدّی ملاحظه نمايد که به کفران نينجامد و به احداث بدعتی خود
را ابدالّهر مورد شنعی نسازد و اعتبار کلی را به منفعت جزئی نفروشد.
سيم آنکه آنچه پرسند از روی سر رشته جواب گوید و اگر در حفظ هم داشته باشد
باز رجوع نمايد [و به اطمینان و درستی جواب گوید] که خط ازو صادر نگردد.
چهارم آنکه خود نویسنده باشد و کلی اعتمادش به حرف محرّر نباشد، و خلاصه
سر رشته جات و محاسبات را خود از روی فهمیدگی نویسد و در پيش خود ضبط نمايد
که اگر اسباب کار ازو دور گردد معطل نماند و به تلقین دیگری ضرورت نداشته باشد.
پنجم آنکه مأخذ حساب و سر رشته را چنانچه اول به او رسیده است از دست ندهد

و آنچه به تقاضای وقت یا از قرار حکم [صاحب کار] زیاده و کم می‌شود به همان اصل جاری داشته به اسم و رسم، اگر کم شده است موضوع دارد، و اگر زیاده [۸ ب] شده است اضافه نماید، و اگر تغییر و تبدیل در اسم و رسم یافته است تعرض کند و همچنین حرف مدّعی و مدّعی علیه را در حساب آنچه قلمداد نمایند خواه صحیح یا غلط در «حشو» عمل خود ثبت نماید و به استحضار کامل به صحت و سقم آن رجوع نماید و در جایی که صرفه باشد انکار بعد از اقرار نشود.

ششم آنکه «فرد» پاکنویس خود را مکرّر با صورت «باطله» مقابله کند و میزان آن را مرّة بعد آخری رجوع کند که سهو فاحش رو ندهد و هنگام مقابله با نسخه اصل هم «فرد» خود را و هم نسخه را «جایزه» دهد [خاصه وقتی که یکی به ترتیب باشد و یکی دیگر به خلاف آن ترتیب]، و هر جا که اشتباهی یا دقتی نامعین به نظرش آید که احتیاج به رجوع و تحقیق داشته باشد عجالة «ظای» نظر بر روی آن بگذارد که فراموش نسازد. هفتم آنکه در علوم متعلّقه به اعمال نویسندگی و سیاق ماهر و باوقوف باشد، مثل علم خطّ و رقوم و هندسه و حساب و مساحت و ممیزی و اوزان و مقادیر و نقود متعارفه و ربیع غلات و نرخ اجناس و قرار و برآورد اعمال هرکس را بداند که فریب نخورد و اجحاف جایز ندارد، و چون صیغه‌های سیاق عربی است بهتر آن است که از لفظ عربی و تواریخ بلدان نیز بی‌بهره نباشد که معنی نوشته‌ها و عمل خود را بداند، اگر چه الفاظ مصطلحه را درست به جای خود به کار دارد باز اعتباری ندارد، گاهی باشد که خبط کند. هشتم آنکه بعد از اتمام و تحقّق هر عملی آنچه افراد [۹ الف] و نسخه «باطله» است اگر هیچ احتیاج ندارد پاره کند و اگر احتمالی دهد که احتیاج بدان خواهد افتاد همه را «گوشه» بگیرد که چون مدّتی گذشت در میان صحیح و غلط افراد خود تمییز تواند کرد، و الاّ مشتبّه شود و معطل ماند.

نهم آنکه در ترتیب دفتر و اتّصال آن البتّه اهتمام واجب شمارد که نامرتّب نباشد، بلکه دسته کاغذ یا جعبه کاغذ که علی‌حده داشته باشد نیز در ترتیب آنها بکوشد که هر چه از «حساب» یا «سررشته» یا «سند» خواسته باشد از میان دسته‌های متفرّقه زیاد جمع

شده پیدا کند آسان باشد و الا کمال تعسر دارد و باعث تعویق عمل می شود، و صاحب عمل همیشه باید هر هفته دسته جات کاغذ که نزد او جمع می شود جور و ترتیب کرده هر یک را به جای خود بگذارد که هنگام ضرورت به آسانی تواند پیدا کرد.

دهم آنکه در محافظت «سر رشته» و «افراد» عمل خود و اسناد زیاده از اموال خود سعی نماید، زیرا که مال اگر برود تحصیل آن صاحب عمل را آسانتر است از تحصیل سر رشته جدید، خاصه درین زمان که ابنای زمان را کمال بخل و حسد است و سینه صاحب عمل هم لوح محفوظ نیست. لا محاله اختلاف و تغییر کلی در عمل او به هم رسد.

فرد دویم

در بیان علم خط که آن عبارت است از معرفت تصویر الفاظ
به حروف هجائی و کیفیت ترکیب و احوالی که
به اعتبار کتابت طاری به آن شود

و آن صنعت شریف است و ارباب قلم همیشه محترم و عزیزند، قال الله [۹ ب] تبارک
و تعالی: «ن والقلم وما یسطرون»، و قوله تعالی: «اقرأ وربک الاکرم الذی علّم بالقلم»، و در
این معنی گفته اند:

شعر

کفی قَلَمُ الْکِتَابِ مَجْدًا وَ رَفْعَةً مَدَى الدَّهْرِ إِنَّ اللَّهَ أَفْسَمَ بِالْقَلَمِ
و قال النَّبِيُّ - علیه السَّلام -: علیکم بحسن الخطِّ فَإِنَّهُ مِنْ مِفَاتِيحِ الرِّزْقِ.
و قال بعضُ الحُکماء: الخطُّ هندسةٌ روحانیةٌ ظهرتْ بِآلَةِ جِسمانیةٍ.
و قيل: الخطُّ نتاجُ الفکر و سِراجُ الذِّکر و لسانُ البُعد و حیات دارس العہد.
قال الجاحظ: الخطُّ لسانُ الید و سفيرُ الضَّمیر و مستودعُ الأسرار و مستنبطُ الأخبار و
حافظُ الآثار.

و قيل: الخطُّ فی الأبصار سواد و فی البصائر بياض.
و قيل: الکلام الفائقُ بالخطِّ الرَّائق، نزہة العین و فاکهة القلب و ریحان الرُّوح.
خطٌّ را بر لفظ مرتب است زیرا که خطِّ قرب و بُعد را مفید است به خلاف لفظ که
برای قرب است و بس. ان شاء الله تعالی خلاصهٔ مباحث آن را در چند دفعه ایراد نمائیم،
و بالله التوفیق.

دفعه اول

در بیان واضع خط

اغلبی از علماء بر آنند که به حکم «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» خدای تعالی منافع قلم را به آدم - علیه السلام - تعلیم داد و حضرت آدم - علی نبینا و علیه السلام - حضرت شیث را بدان تنبیه کرد تا خط بیرون آورد.

و بعضی گفته‌اند: اول من خط و خاط ادریس - علیه السلام -

و از عروة بن زبیر و عبدالله بن عمرو بن العاص روایت است که حضرت آدم - علیه السلام - سیصد سال قبل از وفات [۱۰ الف] خود به جهت فرزندان خود هر گروهی را لغتی تعیین کرد و مناسب هر لغتی خطی بیرون آورد و آنها را در الواح و صفایح که از گل ساخته بود نقش نمود. صحیفه‌ای که بر ولغت عرب بود در طوفان نوح - علیه السلام - غرق شد و خط و لغت عرب بعد از آن در میان قوم نبود تا عهد حضرت اسمعیل - علیه السلام - که چون [آن حضرت] در مکه معظمه وطن ساخت و به رسالت مشرف شد شبی به خواب دید در کوه ابوقبیس گنجی مدفون است. چون روز شد برخاست^۱ در اطراف آن کوه تفتیش می‌کرد تا آن صحیفه بیافت. در حیرت افتاد. جبرئیل - علیه السلام - او را از سر آن خبر داد و او را آگاه گردانید بر خط و لغت عرب.

و از عبدالله عباس روایت شده است که واضع خط و لغت عربی خود حضرت اسمعیل - علیه السلام - بود.

و از کلبی نقل است که خط را سه شخص وضع کرده‌اند: یکی مرامر^۲ بن مرّة که وضع صورت حروف نمود، دویم اسلم بن شدرة که فصل و وصل آن را تعیین کرد، سیم عامر بن خدره که معجم گردانید.

و بعضی گفته‌اند او را قومی در عهد شعیب - علیه السلام - در مداین وضع کردند و مهتران ایشان را که ملوک مداین بودند این اسامی بوده: أَبَجَد، هَوَز، حُطَي، کِلِمَن،

سَعْفَض، قَرِشَتْ. اوّل اسامی مهتران خود را تصویر کردند. بعد از آن جهت حروفی که زیادت از آنها یافتند دو ترکیب دیگر ساختند: تَخِذْ، ضَطِغْ و آنها را «روادف» نام نهادند. [۱۰ ب]

و ابو جعفر طبری از زید بن ارقم و غیره روایت کرده که ابوجاد و پنج کلمه دیگر که ذکر شد اسامی آن شش روز است که حقّ تعالی زمینها و آسمانها را آفرید و به این جهت ابتدای تعلیم به اباجاد^۱ نمایند.

دفعه دوم

در بیان خطوط مختلفه مشهوره

و آن عربی و یونانی و ایغری و هندی و ختائی است. لکن خطّ عربی از همه لطیف تر و شیرین تر و محکمتر است و در ایام قدیم خطّ مشهور میان عرب خطّ معقلی بود و بعد از آن خطّ کوفی را بیرون آوردند. تا اکنون نیز متعارف است.

بعضی گویند ابن مقّله آن را استخراج کرد، بعضی به امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - نسبت دهند و گویند از فواید آن حضرت است که به عبدالله عبّاس به وقت تعلیم فرمودند: «یا عبد الله وسّع بین السّطور، وّارع المناسبة فی صورها، وّاعط کلّ حرفٍ حقّها».

بعد از آن جمعی در تحسین و تنويع آن مبالغت نموده چون ابن بّواب و غیره خط را به این اقسام منوّع گردانیدند: ۱- محقّق، ۲- ثلث، ۳- نسخ، ۴- رقاع، ۵- عهد، ۶- توقیع، ۷- تعلیق، ۸- ریحان، ۹- منشور، ۱۰- مدوّر، ۱۱- طومار، ۱۲- مسلسل، ۱۳- مثنی، ۱۴- غبار، ۱۵- هبا.

و همچنین خطوط و رقوم سیاق و نجوم و طلسمات و رموزات که ارباب علوم جهت محافظت مطالب خود از بیگانه اختراع ساخته اند [و خطوطی که متأخرین تصرف

کرده‌اند چون نسخ تعلیق و شکسته [جمله فروعات است، بلکه در این عصر اغلب باشد که دو نفر محرم با هم خط رمزی اختراع کرده ارسال [۱۱ الف] رسایل نمایند که دیگری را بدان استحضار نیست.^۱

و در ترتیب حروفات بیست و هشت گانه نیز اختلاف دارند: یکی «ابجدی» است و یکی «ابثی» و یکی «ایقعی» و یکی «اهطمی».

از آن جمله در حساب [و] نجوم حروف ابجدی را معمول دارند و بس، و در جفر و غیره ابجدی و ابثی و ایقعی هر سه را در حساب آرند، و در علم اعداد و تکسیر مراتب هر یک را به جای خود نوشته‌اند.

دفعه سیم

در بیان معرفت تراشیدن قلم

که در علم خط از لوازم است گفته‌اند: «خیر الاقلام ما استحکم نضجه فی جرمه و نشف مائه فی قشره و قطع بعد ابقاء بذره».

و در تراشیدن قلم چهار چیز باید رعایت کرد:

اول «فتح» - و آن عبارت است از قطع اول که نسبت به عرض باشد و آن در قلم صلب بیشتر و در نرم کمتر باید.

دویم «نحت» - و آن عبارت است از قطع نسبت به طول. پس چون نحت اطراف کند باید هر دو کناره نسبت با «شق» مساوی باشد و در نحت درونه او اگر شحم او سخت باشد بسیار نتراشد، و اگر نرم باشد تمام آن شحم را بردارد تا مجرای مرکب صافی ماند. سیم «شق» - اگر قلم سخت باشد باید که به «فتح» رسد و گاه بود که از آن نیز بگذرد، و اگر نرم باشد نیمه آن بس بود، و اگر معتدل باشد تا «فتح» مقدار شعبی بماند.

چهارم «قط» - بهترین قط آن باشد که محرف بود که چون در دست گیرند که جانب

۱. مخصوصاً پس ازین که تلگراف شیوع گرفت نگارش رمز دامنه‌اش وسعت یافت.

راست آن مرتفع باشد و آن در خطوط نسخ و شکسته و غیره متفاوت می شود [۱۱ ب].
و باید قلم را چنان در دست بگیرد که اطراف انگشت وسطی و سبابه و ابهام هر سه
بر قلم باشد، و قلم را اندکی بالاتر از «فتح» بگیرد.

دفعه چهارم

در بیان کیفیت تصویر حروف.

بدان که خط یا «متبع» است چون خط مصاحف^۱ و رسایل، یا «مخترع» چون خطوط
رموز و غیره، «مخترع» را هر قسم خواهند بکشند. لکن حسن خط در قسم اول از دو
وجه تواند بود: یکی از جهت اشکال آن، دوم از جهت اوضاع آن.

پس در «حسن اشکال» پنج چیز رعایت باید کرد:

اول - «توفیه» که هر چه حق حرف از تقویس و انتصاب و تسطیح باشد وفا نمایند.

دوم - «اتمام» که هر چه حق آن باشد از طول و عرض و غلظت و دقت بدهد.

سیم - «اسباع» که اجزای حرف را در دقتی که لازم باشد یا غلظتی که لازم باشد کامل
سازد.

چهارم - «اکمال» که نصیب آن را از انتصاب و انکیاب و تسطیح و تقویس و استلقا به
وجهی که حق ترکیب آن باشد، بدهد.

پنجم - «ارسال» که دست خود را به قلم بگذارد تا به سرعت بگذرد که در ایضا
حسنی نباشد.

و در «حسن اوضاع» چهار چیز رعایت باید کرد:

اول - «ترصیف» که نسبت هر حرف را با حرف دیگر در وضع رعایت کند تا چون
حروف متفرقه غیر منسقه ننماید.

دوم - «تألیف» که هر حرف متصل را با متصل جمع کند.

سیم - «تسطیر» که کلمه را با کلمه دیگر چنان ضمّ کند که سطر شود.
 چهارم - «تفصیل» که هر حرف از حروف [۱۲ الف] متّصله [۱۱] که مدّ آن احسن باشد بکشد، و مدّ حرف از سه جهت باشد: یا از برای تحسین چون «سین» بسم الله، یا برای ازاله اشکال مثل «سین» سبع، یا برای تمامی سطر چون «نون» عالمین.
 و در «اکمال» حرف در نوشتن طرف «انسی» قلم را که نیمه بالاست و «وحشی» که نیمه پائین است مدخل باشد. لکن در دقّت و غلظت و اوضاع تحریر حروف متّبعین را در هر قسمی از انواع خطّ تصرّفی است که به خطّ استاد رجوع باید کرد. مثلاً «مدّ» الف چه قدر باشد و «بیاض» جیم تا چه حدّ خوب است.
 اما اصل حروف که مرکب از خطوط مختلفه است به ترتیب حروف ابجد بیان می‌شود، انشاء الله تعالی.

الف	خطّی است منتصب مستقیم مایل به استلقا و انکباب. ^۱
با	شکلی است مرکب از دو خطّ منتصب و مسطح.
جیم	شکلی است مرکب از دو خطّ منکبّ و مقوّس.
دال	مرکب است از دو خطّ منکبّ و مسطح.
ها	دالی بود به دو نیمه کرده‌اند مطرود و معکوس.
واو	مرکب است از سه خطّ منکبّ و مستلقی و مقوّس.
زا	مرکب است از یک خطّ مقوّس. ^۲
حا	مثل جیم است.
طا	مرکب است از سه خطّ یکی منتصب و دو مقوّس.
ای	مرکب است از دو خطّ منکبّ و مستلقی و یک خطّ مقوّس [
کاف	مرکب است از سه خطّ منکبّ و مستلقی و مسطح. ^۳
لام	مرکب است از دو خطّ منتصب و مقوّس.

۱. سب: انکساب
 ۲. سب: از دو خطّ منکب و مقوّس

۳. سب: مرکب است از چهار خطّ منتصب و منکب و مستلقی و مسطح.

میم	مرکب است از چهار [خطّ] منکبّ و مستلقی و مسطح و مقوّس. ^۱
نون	مرکب است از یک خطّ مقوّس و نیمه دایره.
سین	مرکب است از شش خطّ منتصب و مقوّس و منتصب و مقوّس و منتصب و مقوّس.
عین	مرکب است از دو خطّ مقوّس، یکی [۱۲ب] منعل ^۲ و یکی مهلل.
ف	مرکب است از چهار خطّ منکبّ و مقوّس و مسطح و مقوّس.
صاد	مرکب است از سه خطّ مقوّس.
قاف	مرکب است از سه خطّ منکبّ و مستلقی و مقوّس.
را	چون زاست.
شین	چون سین.
تا و ثا	چون با.
خا	چون حا.
ذال	چون دال.
ضاد	چون صاد.
ظا	چون طا.
غین	چون عین بدون تفاوت، الاّ در تنقیط و عدم آن.

* * *

پس «منتصب» خطّی است مستقیم به حسب طول چون «الف».
و «سطح» خطّی است مستقیم به اعتبار عرض چون «با».
و «مقوّس» خطّی است شبیه دایره چون «نون».
و «منکبّ» خطّی است منحرف به اعتبار عرض که به یسار از یمین روند^۳ چون خطّ
نخستین از «جیم» و «دال» و «قاف» و خطّ سیم از «کاف».

۱. سب: سه خط منکب و مستلقی و مقوس

۲. سب: منصل

۳. سب: از یسار به یمین روند.

و «مستلقى» خطی است منحرف به اعتبار عرض که از یمین به یسار روند چون خطّ اوّل از «کاف» و «با».

و این حروف به حسب خطوط مختلف شوند و تفصیل مزبور اغلب مطابق نسخ و ثلث و رقاع است و در ضبط صور هر یک باید رجوع به نوشته‌های استادان کرد، از جمله مشاهیر متقدّمان:

- میرزا بایسنقر گورکانی ثلث و رقاع را خوب می‌نوشت.^۱
 - همچنین قابوس و شمگیر که سلطان جرجان و آن صفحات بود، چنانچه گفته‌اند:
 «هذا خطّ قابوس ام جناح طاوس».
 - همچنین یاقوت که غلام مستعصم عباسی و شاگرد علی بن هلال مشهور به ابن بواب بود.

- همچنین ابن مقله که وزیر خلفای عباسی بوده و او مخترع ثلث و رقاع و نسخ است و او قبل از ابن بواب و یاقوت بوده در عهد راضی بالله عباسی.
 - و از مشاهیر متأخرین میر عماد اصفهانی^۲ و میرزا صالح [و رشیدا] نستعلیق^۳ را [۱۳ الف] چنان نوشته‌اند که تا به حال کسی مثل آنها ننوشته است.
 - و در خطّ شکسته درویش عبدالمجید و میرزا شفیعا.
 - و در خطّ نسخ میرزا احمد نیریزی و [ملا علاء بیک و] آقا ابراهیم قمی که مشهورند. در فنّ خود ماهر و کامل بوده‌اند.

- و خطّ رسائل را نیز میرزا اختیار قزوینی خوب نوشته است.
 - و در معاصرین هر چند از تربیت و اقبال خدیو عنایت‌گستر ذرّه‌پرور ارباب حرّف و صنایع خصوصاً خطاطان ماهر در بلاد ایران بسیارند لکن از مشاهیر آنها که حقیر ملاحظه نموده در خطّ نسخ یکی میرزا کوچک شیرازی است متخلّص به وصال، مرد صاحب فنّ است [که در هفت قلم مهارت داشت] و خطوط دیگر را مثل شکسته و

۱. سب: ثلث و رقاع را خوب می‌نوشت ندارد. ۲. او قزوینی بوده است.

۳. سب: نستعلیق.

نسخ تعلیق و ثلث و رقاع بهتر می نویسد و دایم شغل او به کتابت و گاهی به شعر و صحبت مصروف است. در شاعری نیز طبع لطیف دارد و در موسیقی نیز خالی از ربط نیست. میان حقیر و او گاهی در فارس صحبت اتفاق می افتاد. [حال چند سال است که به رحمت ایزدی پیوسته.]

و دیگر میرزا شفیع تبریزی است. او نیز خط نسخ را بهتر از سایر خطاطان آذربایجان می نویسد. هر سال یک جلد کلام الله المجید را کتابت می کند و به دوست تومان هدیه می نماید. در مدرسه طالبیه دارالسلطنه تبریز منزوی است و اوقات به کتابت می گذراند. چندی حقیر در نزد او مشق می کرد. [او نیز چند سال است به ریاض رضوان خرامیده است.]

و در خط شکسته میرزا ابوالقاسم اینجوی شیرازی که حال قریب به نود سال بل متجاوز از عمر او گذشته بسیار [۱۳ ب] خوب نوشته. [حقیر در شیراز او را ملاقات کرد در حالتی که نود سال از عمر او گذشته بود و احتیاج به عینک و عصا نداشت. در این سنوات او نیز مرحوم شد.]

و همچنین میرزا عبدالوهاب اصفهانی [طاب ثراه] که فضایل و اوصاف او حاجت به بیان ندارد و در اغلب فنون ادب و علوم معرفت نیز کامل بود. حقیر در آذربایجان فیض خدمت او را دریافت کرد. شکسته را خوب نوشته. [او نیز در عهد دولت خاقان مبرور فتحعلی شاه به اعتبار کمال، کمال اعتبار داشت و در اواخر دولت آن خسرو نامدار به دار القرار خلد خرامید.]

[و اتابک اعظم میرزا ابوالقاسم فراهانی نیز خط شکسته و تحریر را به کمال امتیاز و ملاحظت نوشت که مراسلات احوال نیز قطعه و سرمشق مترسلین است.]
و در خط نسخ تعلیق میرزا رضی تبریزی بود که او نیز ادیب و منشی و مؤلف تاریخ زینة التواریخ مشهور است و آن تاریخ را در اصفهان به اسم خاقان خلد آشیان - انار الله برهانه - نوشت. با طبع سلیم و ذوق مستقیم بود و در خدمت خاقان مغفور کمال عزت و تقرب داشت. تحریرها و سیاه مشقه‌های او الآن نیز «قطعه» است.

پسرش میرزا رضا نیز بهتر از سایر خطاطان آن خط در آذربایجان می‌نوشت. و دیگر میرزا محمد حسین اصفهانی ولد محمد خان فراشباشی ولی عهد غفران مآب - طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - بود. [که حال نیز در قید حیات است]. نسخ تعلیق را خوب نوشته لکن قدری بطیء القلم بود. کتاب دیوان حافظ را بیست و پنج سال قبل از این به اسم نواب غفران مآب محمدعلی میرزای مرحوم ابتدا کرد. بعد از فوت او به آذربایجان آمده خواست به اسم سرکار ولی عهد مبرور - البسه الله حلال التور - تمام کند باز تمام نشد. بعد از ارتحال آن خدیو نامدار خواست به عرض پیشگاه حضور شهریار جوانبخت کامکار^۱ - ادام الله ایام دولته - رساند موقع قبول [۱۴ الف] نیافت. کما کان ناتمام و ناقص است. با والد حقیر رفاقت و آشنایی داشت. به ملاحظه همشهری <بودن> و آشنایی سابق و لاحق در آذربایجان و فارس اغلب اوقات با هم بودیم. حال نیز در فارس می‌باشد.

اما در سیاق

آنچه اهل فارس است قاطبة معقود و معوج نویسد و اغلب حروف «رقومی» و «تحت السیاق» را از قاعده خود بیرون برند. امثال حروف اختراعی که بیگانه چندان درست نتواند خواند.

و در عراق و آذربایجان [و خراسان و دارالمرز] روشن‌تر نویسند به حدی که هر صاحب سواد تواند خواند و حسن خطوط آن راست کشیدن «مدها» و «قرینه‌ها» و مراعات نظام و سیاق آن است و در آن باب نیز هر کس را تصرفی باشد که موقوف به رجوع است.

و «مشق دفتر» - در این اوقات تربیت خسروانه شامل گشته تعلیم‌خانه‌ای در دار الخلافه طهران - صانها الله عن الحدثان - مرتب است که ابنای امرا و بزرگان در آن دبستان

۱. یعنی محمدشاه.

به تعلّم اقسام خطوط فرنگی و هندسه و زبان طوایف ملل مشغولند. گویا در حقّ آن
نوحطان پربوش گفته‌اند:

شعر

خطّشان برده آب از یاقوت مقله ابن مقله زآن مبهوت
خوش طاوس و خطّ پر طاوس خطّ ترقین کشیده بر قابوس
می‌گرفتند از پی تعلیم از لب خویشان قواره میم
والسلام خیر ختام.

دفعه پنجم

در بیان [۱۴ ب] اثبات بعضی از حروف که ملفوظ نباشد و حذف بعضی ملفوظ و اختلاف
صور در بعضی.

بدان که اصل در حروف و کلمه آن است که آن را به وجهی که چون ابتدا و وقف بدو
کنند ملفوظ شود بنویسند. چنانچه «قاف» را «قه» نویسند و «آن» را که ضمیر متکلم است
«أنا» نویسند به زیادتى «الف»، و «تاء» رحمت را به جهت آن به «ها» نویسند که چون بر او
وقف کنند «ها» شود، و آن کس که وقف او به «تا» کند همیشه به «تا» نویسد.

و اگر حرفی را صورت مخصوص نباشد چون «همزه»: اگر در اوّل افتد به «الف»
نویسند مطلقاً زیرا که مشارک «الف» است در مخرج، و اگر حرفی در اوّل او درآورند
چون «کاف» جازه یا غیر آن متغیّر نشود چنانچه «هو کأحد» یا «مررت بابل» مگر در «لثلا»
که در اینجا بعد از ادخال «لام» به «یا» بنویسند، زیرا که اگر به «الف» نویسند به صورت
«لالا» گردد و آن مستکره است، و در «لثن» نیز به همین سبب به «یا» بنویسند.

و اگر در وسط افتد اگر ساکن باشد به حرفی باید نوشت که حرکت ماقبل او اقتضا کند
چون «یأکل» و «یؤمن» و «یئیس» زیرا که چون تخفیف کنند به همان منقلب شود.
و اگر متحرّک باشد، ماقبل آن یا ساکن بود یا متحرّک. اگر ساکن باشد باز به صورتی

باید نوشت که حرکت «همزه» اقتضا کند چون «یسأل» و «یلزم» و «لثیم».

و اگر ماقبل او متحرک باشد [۱۵ الف] به صورتی باید نوشت که چون تخفیف کنند آن صورت نموده گردد چون «موجل» که به «واو» باید نوشته شود و در «فته» به «یا».

و اگر در آخر افتد^۱ و وقف بر او ممکن باشد، پس اگر ماقبل آن ساکن بود حذف کنند و آن را صورتی از حروف «لین» نباشد چون «هذا خب» و «مررت بخب» و «رأیت خباً» و «الف» در «خباً» که منصوب است چون «الف» «رأیت زیداً» باشد، نه صورت «یا» ست. و اگر متحرک باشد به حرکت ماقبل او باید نوشت چون «قرئ یقرئ».

و اگر وقف بر او ممکن نباشد به جهت اتصال او به «تاء تأنیث» یا ضمیر متصل حکم آن چنان باشد که در وسط افتد.

و گاه بود که حرف را صورتی معین باشد لکن به وصل یا حذف یا ابدال یا زیادت حکم آن مختلف شود. اما به واسطه وصل چون لفظ «ما» که چون حرف باشد متصل نویسند مانند قوله تعالی «أما الهکم الله و اینما تکون».

و چون لفظ اسم باشد جدا نویسند چون «کل ما عندی لک و ان ما عندی حسن».

و «آن» ناصبه را چون در سر «لا» برند متصل نویسند چون «لثلا یعلم».

و اگر «آن» مخففه باشد جدا نویسند چون «علمت ان لا یقوم».

و «آن» شرطی را به «ما» و «لا» متصل نویسند.

و «نون» را اگر به «ما» یا «لام» مقرون شود به «میم» و «لام» قلب کنند چون «آلا تفعلوه» و «آما تخافن».

و «لام» تعریف به هر کلمه که درآید متصل نویسند، اما به حذف چون «همزه» اسم که در «بسم الله» جهت کثرت استعمال حذف کنند. اما در «باسم الله [۱۵ ب] مجریها» و «باسم ربک» و غیر آن اثبات نمایند.

و از «الله» «الف» در کتابت حذف کنند تا به «لات» مشتبه نشود، چه بعضی «تای»

«لات» الله متّصل نویسند، همچنین در «رحمن» و «ابراهیم» و «اسمعیل» و «سلیمان» و «اسحق» و «نعمان» و «عثمان»^۱ و «معاویه» بعضی الف را حذف کنند و بعضی اثبات سازند.

و در «سلام» و «قیامة» همچنین «سلم» و «قیمة» نویسند، و چون گویند الله یا للرجل و [یا] للدار «الفی» را که با «لام» تعریف است حذف کنند زیرا که اگر اثبات نمایند به این نحو باید نوشت و به نفی مشتبه شود یا لا للرجل و لا للدار.

و اگر در کلمه اول او «لام» بود چون «لحم» یا «الف لام» تعریف باشد چون «لام جازه» یا «لام ابتدا» در آرند. دو «لام» پیش ننویسند که اجتماع «لامات» قبیح است.

و «ابن» چون بین العلمین اتفاق افتد وصف باشد نه خبر^۲ «همزة» او را جهت کثرت استعمال در کتابت نیز حذف نمایند، چون «هذا زید بن عمرو» به خلاف «هذا زید ابن عمرو» که خبر باشد و به خلاف آنکه مثنی بود چون «هذان الزیدان ابنا عمرو» و از «هذا» و «هذان» الف را در کتابت حذف کنند، به خلاف «هاتا» و «هاتی» به اعتبار کثرت و قلت استعمال، و دو حرف که ادغام شده باشد یک حرف بیشتر ننویسند چون «شدّ» و «مدّ». اما اگر ادغام از دو کلمه باشد چون «الرجل اللحم» هر دو را اثبات کنند مگر در «الذی» و «الّتی» و «الّذین» که در اینها جهت عدم انفصال [۱۶ الف] هیچ وقت «لام» یکی بیش ننویسند. اما در تثنیة «الذی» دو «لام» نویسند تا فرق باشد میان تثنیة و جمع و تثنیة «الّتی» را بر آن حمل کنند و «اللذان» و «اللّائی» و «اللّاتی» را بر «اللاء» حمل کردند زیرا که اگر یک «لام» نویسند به «إلا» مشتبه شود.

و آنچه در «ممّ» و «عمّ» [و «اما»] و «إلا» یک لام بیش ننویسند با آنکه از دو کلمه ادغام شده است غیر قیاس است.

اما ابدال چنانکه هر «الفی» که در [حرف] چهار افتد یا زیادت از آن به «یاء» نویسند چون عیسی و موسی و مصطفی، مگر ماقبل او «یا» باشد چون «دنیا» که جهت کراهت

۱. اصل: عثمان. ۲. اصل: وصف خبران باشد. (متن از نسخه سب نقل شد)

اجتماع «یائین» به «الف» نویسند به خلاف «یحیی» که چون علم باشد هم به «یا» نویسند تا فرق باشد میان علم و فعل.

و چون در سیم افتد اگر «واوی» باشد به «الف» نویسند چون عَصَا و دَعَا.

و اگر «یایی» باشد به «یا» نویسند چون «رَجِی» و «رَمِی».

و اگر مجهول الحال باشد پس اگر «اماله» در او جایز داشته باشند به «یا» نویسند چون «متی» و «إِلَّا» به «الف» نویسند و «الف» «لدی» را جهت آن به «یا» نویسند که چون به ضمیر متصل شود «یا» گردد چون «لدیک».

و «کلا» را گاه به «الف» نویسند و گاه به «یا»، و هر «تاء» تأنیث که عند الوقف «ها» شود

به «ها» نویسند چون «نعمه»، و هر چه نه چنین باشد به «تا» نویسند چون «مدت».

و این مجموع که ذکر کرده شد به نسبت با لغت عرب و ترکیب ایشان رعایت آن لازم است نه به حسب ترکیب عجم که اکنون متعارف است، چه به نسبت [۱۶ب] با ترکیبات ایشان به خلاف این است زیرا که ایشان «زیادت» و «نعمت» و «مدت» و غیر آنها را به «تا» نویسند و آنها که به اعتبار اصل عربیت امثال این کلمات را در ترکیب عجمی به «ها» نویسند و غیر آنها را جایز ندارند در آن ظن صایب نیستند، زیرا که عجم این کلمات را همچون لغت خود نهاده‌اند تا حدی که وقف نیز به «تا» کنند.

همچنین «الف مقصوره» را چون ممدوده خوانند چون «هوای همّت» و «صدای حشمت» و «مقتضای شریعت» و امثال آن، و این معنی پیش ایشان استقباحی ندارد لکن بعضی رعایت قانون عربیت را در جمیع لازم دانند اما به زیادت، چنانچه در «مائه» الفی زیاد کنند تا در صورت مشتبه نشود به مئه، و ثنیّه او را بدان قیاس کنند چون «مأتین» لکن جمیع را به حالت اصلی نویسند چون «مئات».

و در آخر «عمر» و «واوی» زیاد کردند تا به عمر مشتبه نشود و به عکس نکردند زیرا که «عمر» به سبب انصراف خفیف بود و «عمر» به واسطه امتناع صرف ثقیل، و در حالت نصب «عمر» را بی «واو» نویسند که فرق با «الف» که علامت نصب است حاصل شود و در «عمر» که غیر منصرف است «تنوین» و «الف تنوین» داخل نگردد.

و در «اولی» «واو» زیادت کردند تا به «إلی» که حرف جرّ است ملتبس نشود، و در «ألو» قیاس بر «أولی» زیاد کردند. همچنین در «اولثک» «واو» زیاد کنند. تا به «الیک» ملتبس نشود و «اولاء» برو حمل کنند و اکثری در مابعد «واو» جمع که [۱۷ الف] به فعل پیوندد «الفی» نویسند تا فرق باشد میان «واو ضمیر» و «واو عطف»، در مثل «نَصَرُوا» و «عَمَرُوا» که احتمال عطف داشت به واسطه انفصال «واو» از فعل، و سایر صور را که متصل به فعل بودند و احتمال عطف نمی رفت برین قیاس کردند.

و بعضی در اسم فاعل نیز زیاد کنند و بعضی در هیچ یک زیاد نکنند و در آخر اسم «منون» چون «منصوب» باشد «الف» اثبات کنند که چون وقف کنند بر آن صورت شود.

* * *

مجموع اینها قواعد تحریرات رسایل است. لکن در رقوم سیاق هر چهار از «وصل» و «حذف» و «ابدال» و «زیادت» بیشتر اتفاق افتد، انشاء الله در بیان رقومات سیاقی بیان آنها خواهد شد.

فرد سیم

در بیان رقومات ابجدی و هندسه و سیاق^۱ که متعارف و معمول

اهل این صنعت و حساب است

و آن چند دفعه می باشد

دفعه اول

در بیان حساب ابجدی

بدان که حروف بیست و هشت گانه مشهوره چون مقطّع باشند حروف تهجی و حروف هجا خوانند و آن در لغت به معنی تعداد است و حروف معجم نیز گویند، یعنی منقّط به جهت اختصاص اغلبی از آن به نقطه نسبت به حروف خطوط سایر امم، و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آن را «جمل» گویند که آن جمع جمله است به معنی مجموع و آنها به حسب ترتیب و ترکیب منقسم شوند به انحاء مختلفه و اشهر از همه جمل «ابجدی» و «ابتثی» و «ایقعی» و «اهطمی» است، و افضل از همه ابجدی.

و بنای زیجات و تقاویم بر آن است و در بعضی [۱۷ ب] کتب جفر از امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق - علیه و علی آبائه السّلام - منقول است که: «حروف الابدج بترتیبها مرسومة فی اللوح المحفوظ.»

و اهل حساب و اعداد و نجوم جهت سهولت و اختصار به ارقام حروف بیست و هشت گانه لغت عرب که به ترتیب ابجد، هوز، حطّی، کلمن، سغفص، قرشت، ثخذ، ضظغ است عدددها را وضع کنند.

۱. سپ: هندسی و سیاقی

در «ذخائر الاسماء» جفر^۱ مذکور است که وضع این ترکیب را حکمای یونان کرده که او را هشت پسر بوده و هر یک را مسمی به اسمی ساخته که حروف آن در اسم دیگر نباشد و به لغت سریانی این اسماء را معانی اطلاق کنند. و بعضی گویند حضرت ادریس - علیه السلام - آنها را از منازل بیست و هشت گانه قمر اخذ و ثبت فرموده، از مفسرین نیز اشاره بدان نموده‌اند و بنای آنها در لفظ عربی چنان است لکن در الفاظ بعضی از امم^۲ برخی از این حروف را مدخل نیست. چنانچه هشت حرف از آنها [را] در کلام فارسی [قدیم] نیافته‌اند الا نادر، و این آن است که در این شعر مندرج است.

شعر

هشت حرف است آنکه اندر فارسی ناید همی

تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

بر تو بشمارم یکایک تا بیاموزی تمام

ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

بعضی حرف «فا» را نیز درین معنی داخل دانند و طریق وضع آن چنان است که از [۱۸ الف] «الف» تا «ط» به ترتیب ارقام آحاد گیرند و آن از یک است تا نه به تزايد یک یک. پس «ا» یکی باشد، «ب» دو، «ج» سه، «د» چهار، «ه» پنج، «و» شش، «ز» هفت، «ح» هشت، «ط» نه.

و از «ی» تا «ص» به ترتیب ارقام عشرات گیرند و آن از ده است تا نود به تزايد ده ده. پس رقم «ی» ده باشد، «ک» بیست، «ل» سی، «م» چهل، «ن» پنجاه، «س» شصت، «ع» هفتاد، «ف» هشتاد، «ص» نود.

و از «قاف» تا «ظ» به ترتیب ارقام مئات گیرند که آن از صد است تا نهصد به تزايد صد صد. پس «ق» رقم صد باشد، «ر» دویست، «شین» سیصد، «ت» چهارصد، «ث» پانصد،

«خ» ششصد، «ذ» هفتصد، «ض» هشتصد، «ظ» نهصد، و «غین» را رقم الف گیرند و آنها را «اعداد مفرده» خوانند.

و ارقام باقی اعداد را از این ارقام مرکب کنند و آنها را «اعداد مرکبه» گویند به این طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم عدد اقلّ مقدّم دارند به طریق ترتیب الفاظ فارسی. مثلاً صد و چهل و پنج را چنین نویسند «قمه»، رقم «قاف» را که صد است پیشتر از «میم» که چهل است و آن را پیشتر از «ها» که پنج است.

و این طریق گاهی منظور است که «الف» مضاعف نشود و اگر مضاعف گردد رقم تضاعف «الف» باز چنانچه در لفظ فارسی مستعمل است بر «الف» مقدّم دارند. مثلاً دو هزار و صد و چهل و پنج را چنین نویسند [۱۸ ب] «بغمه»، زیرا که اگر رقم «با» که دو باشد موخر گردد مشتبه شود به هزار و دو.

و عادت چنان جاری شده که «جیم» را ابتر نویسند، تا فرق باشد میان آن و «حا» و «خا».

و «دال» را اطراف برگشته و مرکز دار نویسند تا به «واو» مشتبه نشود.

و «ذال» را منقوط سازند.

و «ها» را بر صورت دایره صغیره نویسند.

و «کاف مفرده» را مسطح نویسند که مشتبه به «لام» نشود و «مرکب» را غیر مسطح.

و «یا مفرده» را معکوس نویسند که به «دال» و «نون» مشتبه نشود.

و «نون مفرد» را فوقانی آن را مثل دایره و قوس معکوس و تحتانی با خطّی که طرف آن در موقع اتصال برگشته باشد بنویسند و نقطه میان آن بگذارند.

و «نون مرکب» را نیز همیشه منقوط نویسند.

و «با» را نقطه نهند زیرا که اخوات او «تای فوقانی» و «تای مثلثه» معروفند به نقطه، لکن وقتی که علامت تضعیف «الف» واقع شود نقطه گذارند تا مشتبه به «یا» که به عدم نقطه مخصوص ساخته‌اند نشود.

و «جیم» را چون ابتر نویسند مستغنی از نقطه است و امتیاز از اخوات دارد، لکن وقتی

که علامت «الف» باشد باز نقطه ضرور دارد.

و «زای معجمه» را چون در زیجات و تقاویم در موضعی ثبت است که به مقایسه معلوم است بی نقطه نویسند، و اگر قیاس منتفی باشد نقطه گذارند یا علامتی به روی آن گذارند که به اخت او مشتبه نگردد.

و «با» چون مفرد باشد معلوم است که شکل [الف ۱۹] آن از نقطه مستغنی است و در مرکبه چون اخوات او معروف به نقطه است آن را نقطه نهادن عبث است، و اگر جایی باشد که التباس رو دهد نقطه گذارند.

و «سین» و «شین» و «ص» و «ض» و «ق» را چون مفرد باشند ابتر نویسند که اگر با «زا» مرکب شوند مشتبه نشود. و باقی حروف را به طریق مشهور ثبت نمایند.

و چون در جداول زیجات و تقاویم بروج و درجات و دقائق و غیره مراتب دارد اگر مرتبه [ای] از عدد خالی باشد صفر در آنجا نویسند به صورت «ها» که درجه را برج و برج را درجه یا دقیقه اعتبار نکنند.

و «صفر» در لغت نیز مکانی خالی را گویند و کسور بروج و درجات باشد که سی سی قسمت کنند، و کسور درجات دقائق که شصت شصت^۱ قسمت کنند، و کسور دقائق ثانیه، به همان طریق ثالثه و رابعه قسمت کنند الی عاشره.

دفعه دوم

در رقوم هندسه

بدان که ارقام هندسه، اصول آن نیز نه رقم باشد از یک تا نه بدین صورت:

۱ یک، ۲ دو، ۳ سه، ۴ چهار، ۵ پنج، ۶ شش، ۷ هفت، ۸ هشت، ۹ نه، و آنها را آحاد

گویند.

و مراتب عشرات و مئات و الوف و عشرات الوف و مئات الوف و الوف الوف و

۱. سب: سی سی.

ما فوقها هر چه بالا روند همان ارقام را ثبت نمایند بدون تغییر، و هر مرتبه که خالی باشد صفر گذارند به صورت «های» گرد یا نقطه که حفظ آن مرتبه نماید و آحاد به عشرات و عشرات به آحاد مشتبّه [۱۹ ب] نگردد، و ترتیب آن به خلاف ترتیب حروف ابجدی و لفظ فارسی است.

مرتبه اول از رقوم آحاد باشد، دویم عشرات، سیم مئات، چهارم الوف، پنجم عشرات الوف، ششم مئات الوف، هفتم الوف الوف، هشتم عشرات الوف الوف، نهم مئات الوف الوف، دهم الوف الوف الوف، و همچنین هر چه خواهند مراتب زیاد کنند و در هر مرتبه از الوف یک الوف زیاد کنند.

و در رقماتی که به ترتیب نوشته شده اول مراتب را شمارند از طرف یمین که اول سطر است. در هر مرتبه که ختم شد از آن مرتبه گرفته از طرف یسار بخوانند تا اول چنانچه درین صورت: ۹۷۴۶۵۲ که شش مرتبه دارد از مرتبه آحاد شمردیم در مئات الوف ختم شد، گوئیم نهصد و هفتاد و چهار هزار و ششصد و پنجاه و دو باشد، و در صورتی که صفر داشته باشد این است: ۲۶۰۰۴ مراتب را شمردیم با مراتب صفر پنج بود و در عشرات الوف ختم شده، از آنجا باز خوانیم و گوئیم بیست و شش هزار و چهار عدد باشد.

چون مراتب عشرات و مئات خالی است عددی بر آنها علاقه نگیرد و علامت صفر در مرتبه [ای] باشد که بعد از مرتبه آن عددی در یکی از مراتب اخیر باشد. اگر عددی نباشد عبث بود، زیرا که مراتب عدد از یمین شمرده شود و از آخر مرتبه که عدد در آن باشد از طرف یسار خوانده گردد و صفر حفظ مرتبه [۲۰ الف] عدد اخیر نماید، خواه یک مرتبه باشد یا دو مرتبه یا بیشتر. در هر مرتبه صفری گذارند تا به مرتبه عدد مطلوب رسد.

چنانچه در رقم یکهزار مرتبه آحاد و عشرات و مئات را از طرف یمین صفر گذاشته در مرتبه الوف که عدد مطلوب است و بعد از آن عددی در مراتب آن مرقوم نیست رقم یک که به خصوصیت مرتبه علامت هزار است نوشته شد بدین صورت ۱۰۰۰، و بدین

قیاس هر چه خواهند نویسند.^۱

و اگر اعداد مرکبه مختلفه الاقسام باشد هر قسمی را در سطری علی حدّه محاذی هم به طریقی که آحاد مقابل آحاد و عشرات مقابل عشرات و مئات مقابل مئات و الوف مقابل الوف اتفاق افتد نویسند، و در آن صورت اگر در مراتب یمین یا یسار سطر زیرین نسبت با سطر اول مرتبه از عدد خالی باشد احتیاج به ثبت صفر نیست، از مراتب سطر اول آن رقوم که در محاذات آن اتفاق افتاده معلوم شود که کدام مرتبه خالی است و کدام مرتبه مرقوم است و چندان سطر که لازم باشد بدان نحو نویسند. پس هر عمل که خواسته باشد از جمع و [تفریق] و ضرب و تقسیم به عمل تواند آورد، چنانچه در این صورت:

۷۱۶۴۲

۱۳۲۶۵

۹۸۴

۲۷۳۴

و کسور آن را از همان اعداد و رقوم مناسب هر مخرجی علامتی گذارند که معلوم توان کرد.

[و کسور تسعه را چون خواسته باشند با عدد صحیح مرقوم نمایند، یا اینکه همان کسر را بدون عدد صحیح نمایند. مخترع کسر مطلوب را در زیر خط رسمی و رقم عدد آن کسر را به روی رقم مخرج گذارند و دو ثلث را مثلاً چنین نویسند $\frac{۲}{۳}$ و شش ربع را چنین $\frac{۶}{۴}$. بعضی خط رسمی نیز میانی آنها بکشند و عدد صحیح را در یسار کسر نویسند بدین صورت $\frac{۱۵}{۳۰۰۰}$ یعنی سه صحیح و پانزده جزو از هزار جزو، و عمل کسور را که مخرج آن کسور واحد الصفر او الاصفار باشد فرنگان «دسیمال» خوانند و هر جمله از عمل را بین القوسین وضع کنند بدین صورت (۸۴) یا تحت خط رسمی مثل دفعه سیاق و

۱. سب بجای عبارت اخیر دارد: و در مرتبه سیم صد بدین صورت ۱۰۰، و در مرتبه دویم ده بدین صورت ۱۰، و در

مرتبه اول که بدون صفر و رقم دیگر باشد یک عدد خوانده شود.

۲. اعداد/ مثالها در نسخه سب متفاوت است.

علامت ضرب را چنین $\times$ و تقسیم را چنین $\div$ و جمع را چنین و تفریق چنین - و مساوات را چنین [=]. و رقوم هندسه در سیاق بجز در تاریخ و تعداد و ترقین و کسور به کار دیگر نیاید.

دفعه سیم

[۲۰ ب] در رقوم سیاق، و آن چند بابت است:

بابت اول: در رقوم و اعداد مقادیر و موازین نقدی و جنسی بدان که اصول رقوم نقدی و جنسی سیاق نیز نه باشد و مأخوذ از لغت عرب است و صورت مفردات آحاد آن از بابت اعداد نقدی دنائیر از یک دینار الی نود دینار چنین باشد:

- اول رقم یک دینار است  و آن به صورت «دال» است که از دینار اخذ شده.

- دویم رقم دو دینار  که از صورت دیناران اخذ شده.
- سیم رقم سه دینار  که از صورت ثلاث دینار اخذ شده.
- چهارم رقم چهار دینار  که از صورت اربعة دینار اخذ شده.
- پنجم رقم پنج دینار  که از صورت خمس دینار اخذ شده.
- ششم رقم شش دینار  که از صورت ستة دینار اخذ شده.
- هفتم رقم هفت دینار  که از صورت سبعة دینار اخذ شده.
- هشتم رقم هشت دینار  که از صورت ثمانية دینار اخذ شده.
- نهم رقم نه دینار  که از صورت تسعة دینار اخذ شده.

و صورت مفردات عشرات آن که از ده باشد الی نود چنین است:

- اول رقم ده دینار  که از صورت عشر دینار اخذ شده.
- دویم رقم بیست دینار  که از صورت عشرين دینار اخذ شده.
- سیم رقم سی دینار  که از صورت ثلاثين دینار اخذ شده.

- چهارم رقم چهل دینار **ل** که از صورت اربعین دینار اخذ [۲۱ الف] شده.

- پنجم رقم پنجاه دینار **ه** که از صورت خمسین دینار اخذ شده.

- ششم رقم شصت دینار **س** که از صورت ستین دینار اخذ شده.

- هفتم رقم هفتاد دینار **ا** که از صورت سبعین دینار اخذ شده.

- هشتم رقم هشتاد دینار **ر** که از صورت ثمانین دینار اخذ شده.

- نهم رقم نود دینار **ز** که از صورت تسعین دینار اخذ شده.

و صورت مفردات مئات آن که از صد باشد الی نهصد چنین است:

- اول رقم صد دینار **۱۰۰** که مأخوذ از صورت مائة دینار است.

- دویم رقم دوست دینار **۱۰۱** که مأخوذ از صورت مائی دینار باشد.

- سیم رقم سیصد دینار **۱۰۴** که مأخوذ از ثلثمائة دینار است.

- چهارم رقم چهار صد دینار **۱۰۴۰** که مأخوذ از اربعمائة دینار است.

- پنجم رقم پانصد دینار **۱۰۵۰** که مأخوذ از خمسماية دینار است.

- ششم رقم ششصد دینار **۱۰۶۰** که مأخوذ از ستمائة دینار است.

- هفتم رقم هفتصد دینار **۱۰۷۰** که مأخوذ از سبعماية دینار است.

- هشتم رقم هشتصد دینار **۱۰۸۰** که مأخوذ از صورت ثمانمائة دینار است.

- نهم [رقم] نهصد دینار **۱۰۹۰** که مأخوذ از صورت تسعمائة دینار است.

و صورت مفردات آحاد الوف آن از هزار باشد الی نه هزار چنین باشد:

- اول رقم یکهزار دینار **۱۰۰۰** که مأخوذ از صورت الف دینار است.

[۲۱ ب]

- دویم رقم دو هزار دینار است **۱۰۰۰۰** که مأخوذ از صورت الفی دینار است.

- سیم رقم سه هزار دینار است **۱۰۰۰۰۰** که مأخوذ از صورت ثلاث الف دینار است.

- چهارم رقم چهار هزار دینار **۱۰۰۰۰۰۰** است که مأخوذ از صورت اربع الف دینار

است.

- پنجم رقم پنج هزار دینار  که مأخوذ از صورت خمس الف دینار است.
 - ششم رقم شش هزار دینار  که مأخوذ از صورت ستّ الف دینار است.
 - هفتم رقم هفت هزار دینار  که مأخوذ از صورت سبع الف دینار است.
 - هشتم رقم هشت هزار دینار  که مأخوذ از صورت ثمان الف دینار است.
 - نهم رقم نه هزار دینار  که مأخوذ از صورت تسع الف دینار است.
 و صورت مفردات عشرات الوف که آن را «تومان» گویند و دنانیر کسور آن است و عبارت از ده هزار دینار است الی نه تومان چنین باشد:

- اوّل رقم یک تومان  که مأخوذ است از صورت تومان.
 - دویم رقم دو تومان  که مأخوذ است از صورت تومانان.
 - سیم رقم سه تومان  که مأخوذ است از صورت ثلاث تومان.
 - چهارم رقم چهار تومان  که مأخوذ از صورت اربع تومان است.
 - پنجم رقم پنج تومان  که مأخوذ از صورت خمس تومان است:
 - ششم رقم شش تومان  که مأخوذ از صورت ستّ تومان است [۲۲الف]
 - هفتم رقم هفت تومان  که مأخوذ از صورت سبع تومان است.
 - هشتم رقم هشت تومان  که مأخوذ از صورت ثمان تومان است.
 - نهم رقم نه تومان  که مأخوذ از صورت تسع تومان است.
 و در رقوم مفردات آحاد دنباله آنها را بالا کنند به خلاف در تومان که دنباله رقم عدد را جهت امتیاز پایین آرند، و ترکیب رقم یک تومان و دو تومان به صورت اصلی است لکن در سایر مراتب مذکوره بدان صورت که نوشته شده مأخوذ از تومان سیاقی است و اصل آن چنین بوده  پس مختصر کرده اند و اوّل [و] آخر آن را انداخته اند جهت سهولت کتابت.

و هر چند این مرتبه نسبت به آحاد دنانیر عشرات الوف است لکن چون ایشان ده هزار دینار را یک تومان حساب نمایند پس تومان و مراتب تسعۀ آن را در مرتبۀ آحاد تومانات گیرند، بعد از آن مرتبۀ عشرات و مئات و الوف نویسند. پس در این حالت

مراتب مسطوره آحاد «تومانات» باشد و «دنایر» کسور تومانات شود. پس صورت
عشرات مفردة تومانات که از ده تومان الی نود تومان است چنین باشد

- اوّل رقم ده تومان که مأخوذ است از صورت عشر تومن 

- دویم رقم بیست تومان که مأخوذ است از عشرین تومن 

- سیم رقم سی تومان که مأخوذ است از ثلاثین تومن 

- چهارم رقم چهل تومان که [۲۲ب] مأخوذ است از اربعین تومن 

- پنجم رقم پنجاه تومان که مأخوذ است از خمسین تومان 

- ششم رقم شصت تومان که مأخوذ است از ستین تومان 

- هفتم رقم هفتاد تومان که مأخوذ است از سبعین تومان 

- هشتم رقم هشتاد تومان که مأخوذ است از صورت ثمانین تومان 

- نهم رقم نود تومان که مأخوذ است از صورت تسعین تومان 

چنانچه آحاد و عشرات و مئات و الوف مراتب دنایر را نقطه در آخر رقوم گذارند و
دنباله آنها را بالا زنند و عشرات را پائین اندازند و نقطه نویسند که علامت دینار باشد در
مراتب عشرات تومانات نیز آخر رقم را بالا کرده نه چندان که به حدّ الفی رسد و مدّ
کوچکی سر بالا با نقطه مثل علامت دینار در میان آن بنهند و دنباله آحاد آن را پائین
اندازند که علامت تومان باشد و از همدیگر ممتاز باشد خاصّه از اعداد موازین، و چون
این صورتها اغلب معروف و ممتاز است و التباسی نیست بعضی علامت تومان را با نقطه
آن ننویسند و اختصار کنند.

و در صورت مرکبات عدد عشرات را اختلافی به هم نرسد زیرا که در مراتب
تومانات که سطر اول است آخر مراتب باشد و بدانها عددی و رقمی در دنباله متصل
نشود و صورت مفردات مئات تومانات [۲۳ الف] که از صد تومان باشد الی نهصد تومان
چنین باشد:

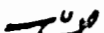
- اوّل رقم صد تومان که مأخوذ است از مائة تومان 

- دویم رقم دویست تومان که مأخوذ از مأتی تومان است 

۱. درین قسمت گاهی به جای تومان «تومن» نوشته شده.

- سیم رقم سیصد تومان که مأخوذ از ثلاثمائة تومان [است] 
- چهارم رقم چهار صد تومان که مأخوذ است از اربعمائة تومان [است] 
- پنجم رقم پانصد تومان که مأخوذ از خمسمائة تومان است 
- ششم رقم ششصد تومان که مأخوذ از ستمائة تومان است 
- هفتم رقم هفتصد تومان که مأخوذ از سبعمائة تومان است 
- هشتم رقم هشتصد تومان که مأخوذ از ثمانمائة تومان است 
- نهم رقم نهصد تومان که مأخوذ است از تسعمائة تومان 

و صورت مفردات آحاد الوف تومانات که از هزار تومان باشد الی نه هزار تومان چنین باشد:

- اوّل رقم هزار تومان که مأخوذ است از الف تومان 
- دویم رقم دو هزار تومان که مأخوذ است از الفین تومان 
- سیم رقم سه هزار تومان که مأخوذ است از ثلاث الف تومان 
- چهارم رقم چهار هزار تومان که مأخوذ است از اربع الف تومان 
- پنجم رقم پنج هزار تومان که مأخوذ است از خمس الف تومان 
- ششم رقم شش هزار تومان که مأخوذ از ست الف تومان است [۲۳ ب] 
- هفتم رقم هفت هزار تومان که مأخوذ از سبع الف تومان است 
- هشتم رقم هشت هزار تومان که مأخوذ از ثمان الف تومان است 
- نهم رقم نه هزار تومان که مأخوذ است از تسع الف تومان 

و در صورت عشرات الوف و مئات الوف همان صورت عشرات و مئات را از قراری که ثبت شد نویسند و رقم هزار تومان که چنین باشد  بدان بیفزایند بدین صورت:

 و همچنین الی 

و بعضی در مراتب عشرات الوف به تومان خالی اختصار کنند و رقم هزار را ننویسند

بدین صورت: مٹ مٹ

لکن در مبالغ ثابت نمایند که ملتبس به صد تومان نشود، به خلاف عشرات الوف که با

عشرات به رقم تومان که در اینجا ثبت می‌شود و در آنجا نوشته نمی‌شود ممتاز شوند

و صورت آحاد الوف الوف به همان دستور نویسند الا آنکه رقم ۱۰۰

دیگر به رقم و علامت هزار تومان اول بیفزایند بدین صورت: **۱۰۰۰۰۰۰۰**

إلى آخره

و همچنین در مراتب عشرات الوف الوف علی السلسله

و آنها که در عشرات الوف رقم هزار ننویسند و به تومان اکتفا کنند در عشرات الوف

الوف نیز رقم یکھزار نویسند و بس بدین صورت: **مکملہ** [۲۴ الف]

لكن طريق اول محكمتر است و در مراتب مئات الوف الوف باز بر هزار تومان رقم

اول رقم دیگر بیفزایند بدین صورت:

وعلیٰ هذا القیاس باز چون به مرتبہ آحاد الوف الوف الوف الوف برسد به دورقم الوف رقم

دیگر بیفزایند و در هر سه مراتب بدین صورت **الانک یالانک**، **الانک**.

پس هر چه خواهند بالاتر روند و در هر یک از مراتب آحاد که هزار مضاعف شود

رقم هزار دیگر بدان بيفزايند، الى ما يتناهى.

لكن متأخرين جهت سهولت عمل و عدم تضاعف و تکرار رقوم هزار پانصد هزار

تومان را یک کروور قرار داده‌اند. چون در مراتب مئات الوف به رقم پانصد هزار تومان

رسید رقم آن را بیندازند و قبل از کسورات و مراتب ما تحت او رقم کرور را بعضی به

صورت کاف مسطح و بعضی همان لفظ کرور نویسند بدین صورت **ککک** دوک و

علامت مراتب کرور را از آحاد و عشرات و الوف از رقوم تومانات قبل از رقم کرور

نویسند. مگر مرتبه اول و دویم را که همان لفظ یک کرور را و دو کرور را مرقوم دارند.

بذین صورت یک کروڑ ۱۰ لاکھ ملکہ دھام میں ہے۔ ۱۰ لاکھ دھام میں ہے۔ ۱۰ لاکھ دھام میں ہے۔

و علیٰ هذا القیاس در عشرات مراتب کرور چنانچه در صورت رقوم می باشد.

همچنین در مراتب مئاث کرور موافق صورت مزبوره و هر چه خواهند به این طریق بالا روند، الی ما یتناهی [۲۴ ب].
و بعضی میان کرور و مراتب ما تحت آن از اعداد واو عاطفه نیز جهت ارتباط نویسند. چنانچه در رقم مسطوره ثبت شده.

اما طریق نوشتن رقوم مرکبات این اعداد

این است که اگر عدد مطلوب به مفردات مراتب مسطوره حاصل شود به همان طریق نوشته شود و اگر احتیاج به ترکیب افتد تومانات را سطری قرار دهد فوقانی و دنانیر را سطری قرار دهد تحتانی، و مراتب اعداد را در سطر تومانات و دنانیر هر دو موافق ترتیب لفظ فارسی به خلاف هندسه از یمین ابتدا کند، اگر به مرتبه تومان نرسیده باشد یعنی تا نه هزار و نهصد و نود و نه دینار به همان سطر دنانیر اکتفا کند. اول مرتبه الوف، پس مئاث، پس عشرات، پس آحاد.

اگر بعد از مرتبه آحاد الوف عددی از مرتبه مئاث باشد دنباله رقم آحاد الوف را چنانچه در مفردات ثبت شد بالا نبرد بلکه پائین کشد بدون رسم نقطه و رقم مئاث را در میان دامن آن بنویسد بدین صورت: **الف مئاث** و غیره.

و اگر از مراتب عشرات نیز داشته باشد نقطه مئاث را نیز ننویسد و چون عشرات را بدان ملحق سازند بدین صورت است: **الف مئاث عشر**

و اگر از مراتب آحاد نیز داشته باشد آن را به اول مرتبه عشرات متصل سازند که به جز رقم یک دینار که پیشتر از آن [۲۵ الف] نویسند بدین صورت: **الف مئاث عشر**

مابقی را چنان نویسند که مدّ دنباله آن بدون مرکز و نقطه‌ای که در حالتی که مفرد بود می‌نوشتند به زیر عشرات در آمده متصل به اول مدّ آن شود بدین صورت: **الف مئاث عشر**

و چون به مرتبه تومانات رسد و از دنانیر نداشته باشد باز به همان یک سطر تومانات اکتفا نمایند، به همان دستور از مرتبه فوق گرفته به پائین آیند. هر مرتبه که خالی از عدد

باشد بیندازند لکن مرتبهٔ آحاد را چنانچه در دنانیر ذکر شد قبل از عشرات نویسند پس عشرات، چون آخر مرتبه اعداد است در صورت ترکیب آن تفاوتی با مفردات نباشد. لکن مراتب ماقبل آن را آنچه رقوم آحاد است یک تومان را که به عشرات متصل باشد به صورت یک دینار نویسند بدین صورت: **لر** و دو تومان را به صورت دو دینار، همچنین الی نه تومان که به صورت نه دینار نویسند. لکن در حالت اتصال به عشرات باید بدون مرکز آخر و نقطه باشد چنانچه در دنانیر ذکر شد بدین صورت:

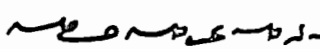
لر لر لر لر لر لر لر لر لر لر

و اگر در حالت ترکیب عدد خالی از مرتبهٔ عشرات باشد آحاد را به همان صورت مفردات نویسند بدون کم و زیاد، و آنچه رقوم مئات است که به آحاد یا عشرات یا هر دو متصل شود به همان [۲۵ ب] صورت مفردات بدون رقم تومان نویسند مگر وقتی که متصل به آحاد مطلق باشد، چنانچه در یکصد و یک تومان **لر** چنین نویسند که به یکصد تومان ملتبس نشود و رقم تومان آن را بنویسند و رقم تومان آحاد را بعد از آن رقم ثبت نمایند و در مابقی اغلب قیاس به آن کنند.

و گاه باشد که به جز در مرتبهٔ اول در سایر مراتب ننویسند و آنچه در مرتبهٔ اخیر اتفاق افتد که خالی از آحاد و عشرات باشد باز به همان صورت مفردات تومان نوشته شود و رقوم آحاد الوف که به مئات یا عشرات یا آحاد پیوندد در همه حال حکم مئات را دارد که ذکر شد.

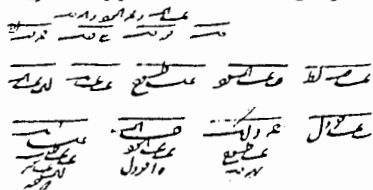
همچنین رقوم عشرات الوف و مئات الوف و کرور که به مراتب ماتحت خود متصل شوند چنانکه **لر لر لر لر لر لر لر لر لر لر** و اگر کسور از دنانیر داشته باشد چنانکه مذکور شد دو سطر نویسند. سطر اول تومانات به تفصیلی که بیان گردید و سطری دنانیر در زیر آن بدین صورت: **لر** سطر اول را جلی تر و مدهای آنها را زیاده کشند خصوصاً مدّ رقم اخیر را و سطر دوم را کوچکتتر و کوتاهتر نویسند، و هر یک از مراتب که خالی از عدد باشد به قانونی که ذکر شد ساقط سازند و گاه بر روی مرتبهٔ الوفات تومانات خطّ نازک بدین صورت

نویسند:  که علامت هزار است.

و رقوم اعداد و مقادیر غیر تومانات و دنانیر و رقوم [۲۶ب] موازین به همین دستور است، الا آنکه در اعداد و سایر اجناس و اشخاص غیر نقود علامت خاصه آن را از «نفر» و «رأس» و «من» و «قطعه» و «عدد» و «ذرع» و غیره که در جای خود تفصیل آنها بیاید به رقم اخیر اعداد ملحق سازند که معلوم باشد این عدد از فلان قبیل است و کسور آنها را در سطر زیرین مثل دنانیر اغلب به رقوم هندسه و علامت کسور نویسند و بعضی به رقوم سیاقی نویسند، از آن جمله اوزان را از [«خردل» و «قیراط» و «حبه» گرفته به «وقر» و «خروار» رسانند. پس^۱ اگر وزنی است منحصر به «حبه» به رقوم سیاق چنانچه در نقدی گذشت در سطر اول اعداد مفرد یا مرکبه آن را بنویسند و علامت «حبه» را به آخر آن الحاق سازند، چنانچه در جواهر بدین طریق نویسند که مرتبه اول و دوم از آحاد همان لفظ نوشته شود از عدد مثل یک «حبه» و دو «حبه». لکن «حبه» را به رقوم سیاقی نویسند بعد از رقم عدد چنانچه: 

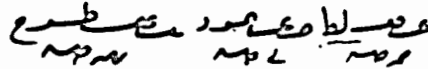
همچنین تا حدی که به «قیراط» و «نخود» رسد آنگاه اعداد «قیراط» و «نخود» را باز به

۱. در سب چنین است: و تا یک من نرسیده است اسامی کسور معروفه را به آخر رقوم عدد آن منضم سازند و اگر آن کسر نیز کسور داشته باشد در سطر زیر و اگر آن هم کسر داشته باشد در زیر آن نوشته شود هر چه بیاید به همان طریق بعضی پهلوی همدیگر لکن به اندک فاصله یا به واو عطف نویسند بدین صورت



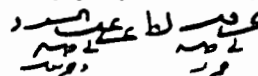
و علی هذا القیاس، و هر یک از کسور که به مخرج خود منتهی شد آن را یک عدد از آن مخرج حساب کنند. چون نصف که دو نصف شد یک عدد است و ثلث آن سه ثلث شد یک عدد است، و ربع که چهار ربع شد یک عددست تا به عشر به همان طریق است. همچنین اجزا و سهام و سایر اوزان متعارفه چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی. و در اوزان غلات و حبوبات و امثال آن از محصولات اول مرتبه آن نخود است و بیست و چهار نخود یک مثقال و شانزده مثقال یک سیر و چهل سیر یک من است و من را باز به نیم من و چارک تقسیم نمایند و رقم نیم من را بیست سیر نویسند بدین صورت ۲۰. و رقم یک چارک را بدین صورت  و رقم سه چارک را بدین صورت .

همان دستور در سطر اول و کسور آن را که «جبه» باشد در سطر ثانی به رقوم نویسند

بدین صورت: 

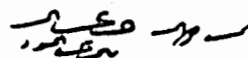
همچنین تا بیست «قیراط» و بیست و چهار «نخود» رسد که وزن مثقال است.

و اگر یک مرتبه یا دو مرتبه یا سه مرتبه از کسور داشته باشد مثل «شعیر» و غیره هر کدام را سطری علی حده [۲۶ ب] به روی همدیگر بنویسند. بیشتر را بالاتر و کمتر را پایین تر و بعضی مراتب کسور را در سطر زیرین از یک مرتبه و مادونها به عطف نیز

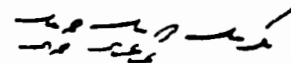
بنویسند بدین صورت: 

و اگر «مثقال» به شش دانگ تقسیم شده باشد به رقم «دانگ» نویسند، پس اعداد مثقال را باز به همان دستور نویسند.

و اگر کسور از «نخود» و غیره داشته باشد به همان سیاق بنویسند تا شانزده مثقال که

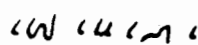
وزن «سیر» است، چنانچه یک 

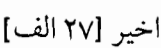
پس اوزان «سیر» را باز به همان طرز نوشته کسور آن را از مثقال و غیره در زیر آن بنویسند تا چهل سیر که وزن یک «من تبریزی» معمول دیوان است بدین صورت:

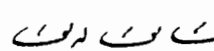


و اغلب به جهت رفع التباس آن با «من» به رقوم هندسه کسور را بنویسند و هر ده «سیر» را «چارک» گیرند و بیست سیر را نیم من و سی سیر را سه چارک و صورت رقم چارک چنین نویسند:  و سه چارک را چنین نویسند:  و مابقی را الی سی و نه سیر به همان رقوم با علامت سیر ثبت کنند.

پس اوزان «من» را نیز به همان رقوم سیاق به طریق مزبور که در اعداد نقدی گذشت ثبت نمایند الا آنکه نقطه <ای> که علامت دینار است در آحاد بیندازند و صورت «من»

کوچک در آخر آن بنویسند بدین صورت: 

و در عشرات نیز میان مدّ اخیر [۲۷ الف] همان صورت بنویسند: 

 الی صد من که وزن یک خروار است.

پس اوزان خروار را آنچه یک خروار است بدون اتصال به عشرات چنین

نویسند **م** که مأخوذ از «وقر» سیاقی است که بدین صورت بوده..... **و** و دو
خروار را نیز بدون اتصال چنین نویسند **م** که مأخوذ است از «وقرین» سیاقی که بدین
صورت بوده **و**

[illegible]

همچنین در مراتب آحاد الوف مفردات بدین صورت: **المرء والمرءات**

همچنین در عشرات الوف بدین صورت **عالمی** نویسند.

و در مراث الی کرور
خواهند نویسند

و در مرکبات آن مثل رقوم مرکبات نقدی علامت و رقم خروار را چون متصل به عدد ماتحت خود شود بیندازند الا در [۲۷ ب] مراتب آحاد به قول اغلب، خاصه در مرتبه واحد که مرتبه اول باشد ثابت دارند که التماس واقع نگردد و ثبوت آن واجب است.

و در جنس گاهی اصطلاحاً وزن معتدّبه را «قنطار» و «قناطیر» خوانند به خلاف اهل لغت عرب که در نقود استعمال نمایند «و قناطیر من الذّهب و الفصّه» خوانند و از آن جمله مقادیر است سوای اوزان مزبوره مثل «شبر» و «قدم» و «ذراع» و «میل» و «فرسنگ» در مقادیر مکانی.

اما در مقادير زمانى مثل «قرن» و «سال» و «ماه» و «روز» و «ساعت» و «دقيقه» و «ثانيه» و «ثالثه» تا به عاشره.

و در اصطلاح اهل این عصر مقادیر مکانی چون به «فرسنگ» رسید تا کرور بشمارند بعضی تقسیم به «منزل» و «مرحله» کنند و هر مرحله را در بعضی از ولایات پنج فرسنگ

و در امتعه و اقمشه از «ذراع» نگذرند و ذراع را قسمت کنند به عقود که «گره» نامند و گره را به «بهور» و هر یک را از آن «بهر» نام کرده‌اند و «بهر» را به «انمله»^۱ و «انگشت» و غیره و گاهی «ذرع» و «ذراع» را به «اشبار» قسمت کنند و هر یک را «شبر» خوانند [۲۸ الف] و «شبر» هم دو قسمت متصله و منفصله و هر «شبر» را به «انامل» مجزاً سازند تا به «شعر».

و در مقادیر زمانی مرتبه فوق آن را از «قرن» گیرند که سی سال باشد تا عاشره از قرار
تفصیل فوق. پس هنگام حساب به همان دستورها که در نقود و اوزان گذشت مرتبه فوق
را از هر جاکه بگیرند سطر اول نوشته علامت مقدار را از «ذرع» و «شبر» و «بهر» و «گره»
یا «ساعت» و «روز» و «سال» و «قرن» و غیر آنها به رقوم سیاق به آخر آن ملحق سازند و
کسور ماتحت آن را به مراتب خود زیر یکدیگر در سطور علی حده یا به عطف پهلوی
همدیگر در زیر سطر اول بنویسند به طریق و دستور العمل سابق بدون کم و زیاد،
همچنانچه از «ذراع». درین صورت یک «ذرع»، دو ذرع $\frac{2}{1}$ و $\frac{1}{2}$ و در مرتبه
اول و دویم لفظ «ذرع» مرقوم دارند و در سایر مراتب آحاد «ذراعاً» به حالت نصب
نویسند، و در عشرات علامت آخر «ذراعاً» را به رقوم عدد متصل سازند چنانچه در
صورت مثال مزبور میبین شد. ^۳ و در روز مثل یک روز، دو روز $\frac{2}{1}$ روز $\frac{1}{2}$ روز همچنین
تا هر چه خواهند.

کمره داری در دار کمره

من وحي
من وحي
من وحي

۳. سپ به جای آن دارد: بدین صورت

و از آن جمله اعداد غیر منقسمه است مثل اشخاص و ظروف و ملبوس و اسباب دیگر که مجزاً نمی‌توان کرد یا آنکه مجزاً کردن آن معمول نیست. هر کدام که علامت اعداد دارند مثل «نفر» در اشخاص و «رأس» و غیره در حیوانات و «دست» و «طاقه» و «ثوب» [۲۸ ب] در ملبوسات و «باب» در خانه و دکاکین، به همان علامت مستعمله مرقوم دارند، و هر کدام که علامت مخصوصه از اعداد ندارند لفظ «عدد» به آخر آن ملحق سازند.

پس هر چه از قسم اخیر به زوجیت معروف است مثل «طپانچه» یا «صندوق» یا «بازوبند» یا «یخدان» یا «کجاوه»^۱ و غیره آنچه از واحد زیادتر باشد زوج زوج نویسد، و اگر بعد از تقسیم آن با زوج فردی داشته باشد به لفظ فرد در زیر آن مرقوم دارند یا پهلوی آن به عطف بنویسد، و آنچه به زوجیت معروف نباشد به لفظ عدد مرقوم آن را تمام سازند^۱ و تفصیل آنها که علامت مخصوصه دارند علی حده میباید خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

باب دوم: در بیان قاعده رقوم صیغه‌ها و مدهای سیاق که در محاسبات و دفاتر معمول است.

بدان که هر لفظ مفرد را که خواسته باشند به «رقم» و «مد» سیاق نویسند اول از اخیر که طرف یسار باشد ملاحظه حروف آن نمایند. هر یک از طرف آخر یا آنچه به آخر نزدیکتر است قابل مد سیاق باشد مد دهند و آن را «مد رو» و «مد زیر» نامند. بعد از آن از ماقبل «مد» مذکور نگاه کنند، هر حرف که قابل «مد زیر» باشد و نزدیکتر به مد مزبور بوده باشد آن را نیز «مد زیر» قرار دهند و باقی حروف آن لفظ را به قانون

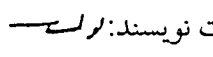
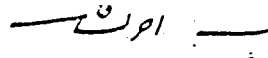
۱. سب: و اگر طاق باشد فرد و نویسد، و اگر با زوج فردی باشد اول زوج را نویسد بعد فرد را در زیر آن مرقوم دارند بدین صورت  رقم زوج رانیز مانند ذرع بعد از مرتبه اولی و ثانیه به لفظ زوجاً به حالت نصب نویسند به قانون عربیت، چنانچه در باب ممیز اعداد نحو بین جایز داشته‌اند.

خود که در خطوط مشهوره متعارف است بنویسند و «مَدّ [الف] زیر» را چندان کشند که متصل به «مَدّ رو» شود. و «مَدّ زیر» اگر نباشد چندان لازم ندانند بلکه به جهت زینت ترکیب آن را نویسند، لکن اگر از حروفات آن لفظ حرفی قابل «مَدّ رو» نباشد «مَدّ پوچ» در آن لفظ بیاورند و به طریقی ثبت سازند که به لفظ دیگر ملتبس نشود.

مثال لفظ «آرد» که چون خواهند آن را به رقم سیاق نویسند ملاحظه حروفات آن نمایند هیچ یک قابل خط رو نباشد چنانچه بیان آن بیاید. پس «مَدّ پوچ» میان لفظ «را» و «دال» آن بکشند و «را» را «مَدّ زیر» قرار دهند به این صورت  و «مَدّ پوچ» هیچ حرکتی ندارد به جز خط، و آن را به آخر لفظ دریاورند تا به «یا» مشتبه نشود و لفظ دیگر خوانده نگردد. مثلاً «در» را نیز چنین نویسند  و لفظ یک حرفی نیز میان الفاظ نباشد که «مَدّ پوچ» در اوّل یا در آخر آن ناچار اتفاق بیفتد.

پس باید دانست که حروفات دو قسم اند: «متّصله» و «منفصله». متّصله آن است که هم او به حرف دیگر متّصل شود و هم حروف دیگر به آن، و منفصله آن است که آن به حرف دیگر متّصل نشود لکن حرف دیگر به آن متّصل شود و بس.

و آنچه حروفات متّصله است که به ماقبل و مابعد متّصل شوند کلاً «مَدّ رو» واقع شوند، و آنچه حروفات منفصله است همیشه «مَدّ زیر» واقع شوند.

اما متّصله - که بیست و دو حرف است: یکی لفظ «با» ست در مثال «بذر» که بدین طریق نویسند [ب ۲۹]  زیرا که «را» و «دال» قابل «مَدّ رو» نبودند، «با» را که از حروف متّصله و قابل «مَدّ رو» ست کشیدند و آنجا در اوّل واقع شده است. لکن در آخر و در وسط چنانچه در لفظ «نواب» و «مربوط» که بدین صورت نویسند:  و «تا» چون در «بیوتات» و «اخراجات»:  ست.

و «ثا» چون در یوم الثلاثا که چنین نویسند:  چون «الف» از حروفات منفصله بود و قابل مَدّ نبود «ثا» را کشیدند.

۱ «جیم» و «حا» و «خا» هر چند متّصله اند و لکن چون در آخر کلمه واقع شوند و به یکی از حروفات متّصله متّصل نباشد «مدّ رو» نتوانند شد. همچنین «مدّ زیر» نیز نتوانند شد، چون «اخراج» **ع-ا** که «خا» در حالت اتّصال به «را» «مدّ رو» شده و «جیم» که منفصل و در آخر است نشده.

و «سین» چون در «ملبوس» که چنین نویسند **مرب** در اتصال حروف.

و «شین» در «مشوش»^۲ که چنین باشد: **مُشَمَّ**

و «صاد» و «ضاد» و «طا» و «ظا» و «عين» و «غين» و «قاف» و «ل» و «ميم» و «نون» و «ها» «در حکم «جيم» و «حا» و «خا» باشند بدون کم و زياد، يعنى چون در آخر کلمه واقع شوند خواه متصله و خواه منفصله «مدّ» واقع نشوند. لکن در وسط کلمه به شرطی که متصل باشند «مدّ رو» واقع شوند، و الا فلا. چون در اين صورته‌ها:

ط م ر ح ط [۳۰ الف] م م ن م م م م م م م

به خلاف «صاد» آخر «قصاص» چنانچه در مثال است، **م** از «ضاد» و **ع** از «ط»، و **ح** از «ظ»، و **ع** از «عین»، و **ع** از «غین»، و **ع** از «قاف»، و «میم» و «نون» در مثال «موم» و «نان» نوشته شد. لکن لایخفی لطفه و «فا» و «کاف» و «یا» در هر حالت «مَدَّرو» واقع شوند چون «با» و «تا» و «ثا» که ذکر شد. چنانچه در این صورته‌ها: **م** در **م** **م** **م**

بعضی «قاف» و «یاء» متّصله را که در آخر کلمه باشند چون «الباقی» به خلاف قیاس قابل «مدّ» ندانند و «مدّ» ندهند و بدین صورت نویسند: **بِیَمِی** و «لام» چون در آخر کلمه واقع شود و بدون اتّصال باشد «مدّ» دهند چون «تیول» بدین صورت: **مِی** به خلاف متّصل چنانچه در «اصطبل» **مِی** و غیره که «با» را «مدّ» دهند و «لام» را به آخر آن ملحق سازند.

۱. اصل: و تا و (زائدت).

۲. سب: «منقوش» و مثال آن را آورده....

۳. به ترتیب عبارت است از....، اسقاط، لحاظ، ابتیاع، باغ، انفاق.

و همچنین چون در وسط کلمه باشد و متصل آن را «مدّ» دهند مثل «مظلوم» و «لزوم» که چنین نویسند: **مظلم لزوم**

و لکن «ملاً» را جهت رفع التباس و انعقاد لفظ او «میم» او را «مدّ» دهند و «لام» آن را در آخر متصل به «الف» نویسند بدین صورت: **مد**

و قیاس این بود که «لام» را «مدّ» دهند و در مقام اشتباه [۳۰ ب] گاهی ازین قبیل به خلاف قیاس مرتکب شوند و به قرینه معلوم باشد.

اما حروفات منفصله از مابعد که «مدّ زیر» واقع شود شش باشد که اینها است: «الف»، «دال»، «ذال»، «را»، «زا»، «واو»، و اینها به مابعد خود متصل نشوند و به ماقبل اتصال گیرند چنانچه از مثال آنها معلوم می شود بدین صورت که:

- «الف» را در «آب» و «اصطبل» و «مَلَاک»: **الف آب اصطلب ملاک**

- و «دال» را در «دیوان» و «بدل»: **دال دیوان بدل**

- و «ذال» را در «لذّت» و «اذیّت»: **ذال لذت اذیت**

- و «را» را در «مستمری»: **مستمری را**

- و «زا» را در «روزگار»: **روزگار ز**

- و «واو» را در «تحویل» و «تحویل»: **تحویل واو**

گاهی به اعتماد قرینه و رسم خطوط تجاوز از قیاس کرده اند. مثلاً در «مفرده» که «دال» را به ماقبل خود که از حروف منفصله است نباید متصل ساخت متصل سازند و بدین صورت نویسند: **مفرده** بعضی «ها» را نیز متصل کنند.

همچنین در «منذک»^۱ که به طریق مزبور چنین باید نوشت: **منذک** و حال چنین نویسند: **منذک**

و گاهی جهت اختصار چون در «دفعه» و «بابت» بعضی حروف آن را محذوف سازند

و حال از «دفعه» بجز خطی و از «بابت» جز نقطه‌ای در اوّل و خطی در آخر حرفی باقی نمانده، و در اصل رقم سیاق آنها چنین بوده است: **م م م**
و گاهی جهت اختتام «مدّی» زیاد کنند چنانچه در «مدّ [۳۱ الف] پوچ» مذکور شد.
و چون لفظ از دو کلمه مرکب باشد اگر آن دو کلمه از کثرت استعمال در حکم کلمه واحد شده‌اند چون «ابواب المال» و «ارباب التّحویل» و «سایر الوجوه» و «یوم الثّلاثا» همان حکم کلمه «مفرده» را به او جاری دارند، و الاّ کلمه اوّل را به رقم سیاق نوشته کلمه ثانی را در «تحت السّیاق» نویسند.

در صورت اوّل چنانچه: **الاولی من السّیاق**
و در صورت ثانی چنین نویسند: **الاولی من السّیاق**
موقوف به اعتبار نویسنده است. هر نوع اعتبار نمایند غلط نیست و جایز است.
باز باید دانست که در محاسبات و دفاتر، ارقام سیاقی را که مرقوم دارند آنچه «قرینه» دارد یعنی از یک رقم بیشتر باشد که پهلوی همدیگر یا مقابل هم نوشته شود راست نویسند و آنچه «قرینه» ندارد «مدّ» آن را کج کشند چون صیغه «خلاصه» یا «صورت» یا «سررشته» [یا «تشخیص»] را که در اوّل فرد محاسبات و دفاتر نویسند. همچنین «الباقی» و «الاضافه» و «جملتان» و غیره که در آخر محاسبات نوشته شود. چنانچه بیان آن بیاید.
ان شاء الله تعالی.

بابت سیم: در بیان خطوط افراد و قرینه و مدّ ضلعی و بدنی و حشو و بارز و غیره.

بدان که پارچه کاغذی را که مربع طولانی باشد به هر اندازه که خواهند برای دفتر یا حساب کتابچه یا مفاسدا اخذ کنند^۱ و آن را «فرد» خوانند. [۳۱ ب]
و در طرف طول آن به خلاف خطوط مسطر کتاب از یمین و یسار بعد از دو لا کردن

۱. سب: بدان که پارچه کاغذی مربع طولانی به هر اندازه خواهد اخذ کند. حال اندازه آن این است که یک ورق کاغذ را به شش یا پنج قسمت نمایند.

آن به طرف طول و احداث خطّ وسط باید به «فتح قلم» بدون مرکب خطوط متوازی بکشد. چنانچه بقدر عرض قلم از دو کناره آن در هر کناره باقی ماند و آن خطوط در هر ضلعی و طرفی از خطّ وسط آن فرد کمتر از دو خط نباشد، لکن زیاده هر چه خواهد بکشد بطوری که خطوط ضلعین مقابل همدیگر و در عدد هم مساوی باشند و بعد خطّین هم در هر ضلعی برابر باشد و متوازی.

پس خطوط هر ضلعی از آن فرد قرینه خطوط ضلع دیگر باشند و میان هر دو خطّ را از آن فرد یک «قرینه» خوانند جهت مقارنت او با مثل او، و هر نصفی را از آن فرد که از قرینه اوّل طرف یمین یا یسار باشد تا خطّ وسط فرد یک «ضلع» خوانند و ضلع دیگر از فرد قرینه با آن باشد و آنها برای تعیین حدود خطوط مرقومه است که مذکور می شود.

پس هر خطّی را که از خطوط سیاق که در روی فرد از ابتدای «قرینه اوّل» یمین تا انتهای «قرینه آخر» یسار کشند آن را «خطّ بدن» و «خطّ پیش» گویند، و اگر یک قرینه یا بیشتر از طرف یسار باز گذارند آن خطّ را «خطّ حشو» نامند، و اگر یک قرینه از یمین و یک قرینه از یسار باز گذارند یا بیشتر بطوری که سفیدی یمین و یسار مساوی باشد آن را «خطّ بارز» خوانند. [۳۲ الف]

و اگر از ابتدای قرینه اوّل تا نصف فرد بکشند یا از خطّ نصف فرد تا انتهای قرینه آخر یسار آن خطّ را «خطّ ضلع» شمارند. پس خطوط «بدن» و «حشو» و «بارز» و «ضلع» را هر چه خواهند قسمت نمایند و هر قسمی را «دفعه» خوانند و چون «دفعه» را قسمت نمایند هر قسمی را از آن «بابت» نامند.

و چون خطوط «بدن» و «حشو» و «بارز» و «ضلع» با رقوم سیاقی و صیغه مرقوم نباشد «خطّ بدن» را نیز «دفعه» کشند و آن را یا به دو «دفعه ضلع» تجزیه نمایند یا اینکه به «خطّ بابتها» که آنها نیز مقابل «دفعه بدن» کشیده شود.

پس «بابتها» را نیز به «دفعه ضلع» تجزیه نمایند، هر چه خواهند. و گاه باشد «دفعات» و «بابتها» جزو را نیز در ضمن خطوط اربعه مزبوره به رقوم و صیغه سیاق نویسند. پس اگر خطوط اربعه مزبوره را به «دفعه» یا «بابت» رقم کنند قرینه «دفعه» دفعه و

قرینه «بابت» بابت باید مرقوم شود. و «قرینه» چون از دو رقم گذشت هر چه خواهند زوج باشد یا فرد توان نوشت، و اگر به «رقوم سیاق» و «صیغه» رقم نمایند قرینه آن باید صیغه و رقم علی حدّه باشد مقابل آن که در هیچ حالت ممازجت با اسامی و مخارج آن قرینه اول نداشته باشد و میزان آنها یکجا مجتمع شود، چنانچه تفصیل آن در بیان ترتیب دفاتر محاسبات بیاید، ان شاء الله تعالی.

و اگر خطّ یا رقم اول «قرینه» نداشته باشد «مدّ» او را در روی فرد [۳۲ ب] کج بکشند منحنی به ضلع یسار و طرف یسار مثل رقم «سر رشته» در اول افراد دفتر و رقم «وجه» را در ضلع فرد توجیهات و غیره.

و چون رقوم سیاق در اصل وضع عربی بوده برای رقوم اول بروات مخارج و اتصالات دفاتر و محاسبات «صیغه»ها معین است:

از مصادر مثل «انعام» و «خلعت» و «ابتیاع» و «اسقاط» و غیره.
و از اسامی مشتقه مثل «مقرری» و «وظیفه» و «مال الاجاره» و «عالیشان» و «عالیقدر» یا غیر آنها.

و از جمع و کلمات مرکبه مثل «ابواب المال» و «ارباب التّحویل» و «مالیات» [و «صادریات»] و «سایر الوجوه»، و [از صفات چون] «الباقی» و «الفاضل» و غیره.
و از افعال مثل «یزاد» و «یکون» و «یحسب» و «یضعف» و غیره.

پس عجم صیغه‌های فارسی نیز به آنها ملحق ساخته‌اند مثل «سرکارات» و «شاهزادگان» و «پیشکاران» و غیره. بیان هر یک در جای خود ذکر خواهد شد، ان شاء الله تعالی.

لهذا آنچه به رقم سیاق با «مدّ» نوشته شود «صیغه» و «رقم سیاق» نیز نامند، و آنچه در تحت آنها از تفصیل نوشته شود «تحت السّیاق» خوانند، و آنچه از «نقد» و «جنس» و «عدد» و غیره در تحت تفصیل مرقوم شود، اگر «مفرد» باشد یعنی مجتمع از دفعات یا رقوم جزو نباشد.

آنچه از نقود باشد «مبلغ» و آنچه از اجناس باشد «مقدار» گویند، و اگر آن مبلغ و

مقدار مجتمع از دفعات یا رقوم جزو باشد آنچه در زیر ضلع و دفعات جزو ضلع [۳۳] الف] مجتمع آید «میزان جزو»، و آنچه در زیر رقوم و «دفعه بدن» مجتمع شود «میزان کل» نامند، و اغلب «رقوم» و «دفعات بدنی» هم جزو «صیغه مقدم» باشد که در «پیش فرد» آن که «فرد اول» را گویند مرقوم شده باشد.

پس هر «رقم بدنی» که جزو آن در «فرد اول» تمام نشده باشد و به «فرد دوم» درآید همان رقم اول را که جزو آن در فرد ثانی است به طریق «گوشوار» در بالای فرد بعد از رقم «سر رشته» یا «صورت» یا «خلاصه» و غیره که آن هم گوشوار و کج در «سر فرد» نوشته شده و رقم تاریخ سال در تحت آن مرقوم است نوشته شود.

و اگر «رقوم بدنی» که اجزای رقم اول مثل «مفرده» یا «منذک» باشد از یک رقم زیاده بود از رقم اول تا به رقمی که جزو آن در آن فرد ثانی یا ثالث یا رابع فصاعداً نوشته می شود به ترتیب همان رقوم در بالای فرد که بقدر دو انگشت خالی و جای اتصال باشد به طریقی که ذکر رفت ثبت نمایند، بطوری که رقم اول که در اصل فرد «گوشوار» است طرفین او به طرفین خط «سر رشته» یا «صورت» در گوشواری موافق باشد.

و رقم دیگر در تحت آن نسبت بر رقم سابق گوشوارتر باشد، یعنی طرفین او کوتاهتر باشد. همچنین رقم ثالث نسبت به رقم ثانی و رقم رابع نسبت به رقم ثالث و رقم خامس نسبت به رقم رابع.

پس اگر زیاده از پنج رقم باشد در گوشه ضلع یسار از همان [۳۳ ب] فرد جای اتصال به همان طریق که رقم ماتحت نسبت به رقم مافوق گوشوارتر باشد، بطوری که این خطوط با کنج گوشه ضلع یسار فرد مثلث اتفاق بیفتد مرقوم سازند باز تا پنج رقم دیگر و اگر باز زیاده باشد به طرف یمین آیند به همان دستور که ذکر شد بنویسند.

غالب این است که آن رقوم از پانزده تجاوز ننماید و آنها را «رقوم اتصالات» گویند زیرا که باعث دانستن ترتیب افراد [غیر متصله] می شود. و جزو هر رقم در هر فرد که تمام شد از فرد لاحق رقم آن را در «اتصال» بیندازند و اعداد و افراد را به هندسه در گوشه ضلع یسار افراد بنویسند و آن را «تعداد» خوانند و اگر آن «تعداد» تغییر به هم

رساند و غلط شود در طرف یمین در ثانی تعداد نمایند به همان دستور.
و بعضی در روی رقم اول از رقوم مستقیمه اتصالات رقوم «تعداد» نویسند، زیرا که آن رقم تا آخر افراد از «اتصال» نیفتد و خطی که هنگام مقابله از طرف یسار رقم از طول فرد سر پایین کشند به طوری که از رقم ماتحت آن نگذرد و آن را «خط جایزه» خوانند.
و اگر احتیاج به مقابله ثانی باشد آن را نیز به همان دستور از طریق یمین کشند، و در مقابله ثالث علامتی به روی خط یسار گذارند، و در مقابله رابع علامتی به روی خط یمین، و هر رقم را که در تحقیق صحت آن اشتباه باشد و محتاج به رجوع [۳۴ الف] ثانی دانند برای آنکه از نظر نرود رقم ابجدی «ظا» به روی آن گذارند و آن را «ظای نظر» خوانند.

و چون «رقمی» یا «دفعه» [ای] باطل شود رقم اخراج به این طریق **مص** لکن کج به روی آن از طرف یمین فوقانی آن رقم تا گوشه یسار تحتانی آن بکشند یا رقم «نه» هندسه به وسط آن رقم بگذارند و دامن آن را تا روی تفصیل «تحت السیاق» و «مبلغ» و «مقدار» بکشند و آنها را رقم و خط «ترقین» و «اخراج» گویند.
پس از قراری که سابق ذکر شد رقم «مفردة قرینه» با رقم «منذلك» نباشد و تقابل آنها به غیر قیاس باشد. [بعضی را در دفعه اولی و خرج را در دفعه ثانیه و «باقی» یا «فاضل» را در دفعه ثالثه به قرینه همدیگر نویسند] چنانچه تفصیل آنها بیاید، ان شاء الله تعالی.

دفعه چهارم

در بیان عقد انامل و اصابع.

بدان که نوزده صورت از هیأت و اوضاع اصابع حاصل گردد که «عقود» آنها را جهت اعداد وضع کرده اند، چنانچه از یک تا ده هزار به آن ضبط توان کرد.
و ضابطه آن چنان است که از اصابع خمسۀ یمین «بنصر» و «خنصر» و «وسطی» جهت عقود تسعة آحاد تعیین یافته و «سبّابه» و «ابهام» از برای عقود نه گانه عشرات.
و از اصابع خمسۀ یسری «سبّابه» و «ابهام» به ضبط عقود تسعة مائة و «خنصر» و

«بنصر» و «وسطی» برای عقود تسعة آحاد الوف.

پس صور «عقود» آحاد از یکی تا نه، و «عقود» آحاد الوف از یک هزار تا نه هزار یکسان بود. مثلاً وضع رأس انمله وسطی بر کف از جانب یمین پانصد باشد و از جانب یسار پنج هزار. همچنین «عقود» [۳۴ ب] عشرات و «عقود» مئات متفق الصور باشند و تمیز به یمین و یسار باشد.

پس باید دانست که از برای واحد «خنصر» راست را فرو باید گرفت.

و جهت اثنان «بنصر» را با «خنصر» ضم کند.

و جهت ثلاثة «وسطی» را نیز چنانچه در حصر اعداد بین الناس مشهور است. لکن در این سه عقد باید که روش انامل نیک نزدیک اصول اصابع باشد.

و جهت اربع «خنصر» را رفع کند و «بنصر» [و] «وسطی» را معقود دارد.

و برای خمسة «بنصر» را نیز رفع کند.

و جهت «سته» «وسطی» را رفع کرده «بنصر» فقط را فرو گیرد، چنانچه سر انمله اش به وسط کف باشد.

و از برای سبعة آن را هم برداشته «خنصر» تنها را باید عقد کرد، چنانچه سر انگشت نیک مایل باشد به جانب «رسغ» یعنی بند دست.

و جهت ثمانية با «بنصر» همان باید کرد.

و برای تسعة با «وسطی» نیز همان کند.

و درین عقود ثلاثة اخیر باید که رئوس انمله نیک مایل به طرف بند دست بود تا به عقود ثلاثة اول مشتبّه نگردد.

و از برای عشرة سر ناخن یمنی را بر مفصل اول انمله ابهام نهد چنانچه فرجه میان دو انگشت به حلقه مدور مشابه باشد.

و از برای عقد عشرین طرف زیرین «سبابه» را که یکی وسطی است بر پشت ناخن «ابهام» باید گذاشت چنانچه پنداری که انمله را در میان اصول «سبابه» و «وسطی» گرفته، و اما «وسطی» را در دلالت به عشرین مدخلی نباشد. چه اوضاع از برای [۳۵ الف] عقود

آحاد متغیر و متبدل شود و اتصال ناخن «ابهام» به طرف عقد زیرین «سبّابه» به حال خود دلالت به عشرين کند.

و از برای ثلاثین «ابهام» را قایم داشته سر انمله «سبّابه» [را] بر طرف ناخن او باید نهاد، چنانچه وضع «سبّابه» به «ابهام» شبیه باشد به هیأت قوس و وتر. اگر جهت سهولت عقد «ابهام» را خمی باشد هم دلالت بر مقصود کند و التباس واقع نگردد.

و از برای اربعین باطن انمله «ابهام» را بر ظهر عقد زیرین «سبّابه» باید نهاد میان «ابهام» و طرف کف هیچ فرجه‌ای نماند.

و جهت خمسین «سبّابه» را قایم و منتصب داشته «ابهام» را تمام خم داده باطن عقد دویم «سبّابه» را بر پشت ناخن او باید نهاد.

و از برای ستّین و از برای سبعین «ابهام» را قایم داشته باطن عقد اوّل با دویم «سبّابه» را بر طرف ناخن او باید نهاد چنانچه پشت ناخن «ابهام» تماماً مکشوف باشد.

و از برای ثمانین «ابهام» را منتصب گذاشته طرف انمله «سبّابه» را بر پشت مفصل انمله او باید نهاد.

و از برای تسعین سر ناخن «سبّابه» را بر مفصل عقد دویم «ابهام» باید نهاد چنانچه در عقد عشره بر مفصل انمله اوّل.

ازین مقدمات روشن است که آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عقود آحاد کند از یکی تا نه، در دست چپ دلالت بر عقدی از الوف کند از یک هزار تا نه هزار.

همچنین آنچه در دست راست دلالت بر عقدی از عشرات کند در دست [۳۵ ب] چپ دلالت کند بر عقد مئات.

پس با عقود مزبوره ضبط نه هزار و نهصد و نود و نه به هیچده صورت توان کرد و به جهت ده هزار انمله «ابهام» را متصل باید ساخت به طرف تمام انمله «سبّابه» و بعضی از «عقد دویم» چنانچه سر هر دو ناخن برابر باشد.

فرد چهارم

در بیان اوزان نقود و اجناس و مقادیر مکانی و زمانی

و غیره و موازین مشهوره

و در آن چند دفعه است

دفعه اول

در بیان اوزان عناصر و فلزات و غیره.

بدان که در علم حکمت مبین شده که در عالم سفلی که آن را عناصر و عالم کون و فساد گویند تفاوت اوزان بسایط که آن آب و آتش و خاک و باد است در حجم و مقداری که مساوی باشند به حسب خلقت و لطافت و کثافت باشد. پس هر عنصری که لطیف تر است سبکتر باشد و طالب برتری گردد نسبت به عنصری که ازو ثقیل تر است. چون خاک از همه ثقیل تر بود در مرکز قرار گرفت، و آب که از آن لطیف تر و از هوا ثقیل تر است برتر از خاک و پائین تر از هوا ایستاد، و هوا که از آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است برتر از آب و پائین تر از آتش، و آتش که از همه لطیف تر است از همه برتر واقع شد. همچنین در اخلاط بدن انسانی صفرا به جای آتش، و خون به جای هوا، بلغم به جای آب، و سودا به جای خاک افتاد. و در نطفه نیز همان طبقات اربعه واقع شود.

پس در مرکبات [نباتی و جمادیه] نیز آنچه به حجم مساوی و به وزن متفاوت باشند از زیاده‌ای اجزای ثقیله عناصر در یکی، و نقصان آن در دیگری تواند بود. مثلاً آنچه جزو خاکی آن زیاده‌تر باشد از جزو هوایی آن ثقیل تر باشد از آنچه جزو هوایی آن زیاده‌تر باشد

از جزء خاکی، وعلی هذا القیاس.

چون دانستن [۳۶ الف] تفاوت اوزان فلزات و غیره بر محاسب واجب است آنچه لازم باشد ایراد نمائیم.

اما فلزات ثمة باشد و بسایط آنها یکی زیبق است که اصل بارد است، و یکی گوگرد که اصل حار. زیبق را «ابو الارواح» خوانند و گوگرد را «ابوالاجساد».

و معادن سبعة از مرکبات محکم التّکیب عناصرند به حدّی که تحلیل اجزای عنصری آنها ممکن نباشد و آنها را «متطرّقات» نیز گویند چون زیبق و گوگرد که بسایط معادن سبعة اند.

اگر هر دو در نهایت خوبی «جوهر» باشد و قوّت ناریّه صابغه غالب آید صورت ذهبی زر گیرد.

و اگر زیبق غالب باشد با قوّت بارده صورت فضی نقره گیرد.

و چون اجزای ردّی الجوهر بوده کبریت کم باشد با قوّت مائیّه صورت [رصاص و] قلعی یابد [که آن را ارزیر گویند].

و هر گاه بدی جوهر بیشتر باشد سرب متکوّن گردد.

و اگر زیبق جید الجوهر بوده اسباب صیغ و فور داشته بدی جوهر کبریت صابغ باشد صورت نحاس پذیرد.

و چون با این حال ییوست شدید غالب باشد صورت روی، توتیا که «خارصینی» نامند فایض شود.

و اگر کبریت جید الجوهر باشد با عدم اسباب صیغ صورت حدیدی عارض گردد [که آن را آهن و فولاد گویند و عرب فولاد را حدید ذکر نامند].

و انقلاب بعضی به بعضی به اعمال مخصوصه که در کیمیا مذکور است که رفع بدی جوهر هر یک بشود ممکن باشد [زیرا که اعمال صناعت جهت رفع علت باشد نه قلب ماهیّت. بعضی انقلاب صور نوعیّه را نیز قلب ماهیّت دانند و محال شمارند، لکن عقلاً و نقلاً و شهوداً جایز و واقع است لکن نااهل را توفیق عمل حاصل نگردد به سبب

مفاسدی که در ضمن آن مترتب می‌شود. و آلا در مبدأ فیاض یخل نباشد و آن از اسرار حق و کنوز مخفیّه است، قال المولوی علیه الرحمه.

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

و غیر محکم ترکیب از معادن چهار است: زاجات [۳۶ ب] و املاح و نوشادر و شبوب. تفریق اجزای عنصری آنها بسیار آسان است.

و تفاوت اوزان فلزات چنان است که ابونصر فراهی برای سهولت اخذ [و] در این اییات گفته:

شعر

ثُمَّ فَلْزِ مَسْتَوَى الْحَجْمِ رَا چُونِ بَر کَشِی اختلاف وزن دارد هریکی بی اشتباه
لَکِن، زَبِيقَ الْمِ، اسْرِبْ دَهْنِ، اَرْزِيزْ حَل فضه ند، آهن یکی، مس و شبه مه، صفر ماه
همچنین:^۱

ز روی جثّه هفتاد و یک درم سیماب چل و شش است ز ارزیز و سی و هشت شمار
ذهب صد است، سرب پنجه و نه، آهن چل برنج و مس چهل و پنج، نقره پنجه و چار^۲
و مرقشیشا و مغنيسا سنگی‌اند معدنی که ذهبی و فضّی و نحاسی و حدیدی می‌باشد. مغنيسا برّاق است و مرقشیشا غیر برّاق. و اقسام هریکی در معدنی به هم می‌رسد و قدری مخلوط به جوهر آن معدن می‌باشد و آن جوهر را ازو استخراج می‌کنند.

و مغنيسا را به فارسی «رنگ کاسه» نامند و کاسه گران ظرف به آن رنگ می‌کنند و آن اکثر از سرب حاصل شود و پنج نوع می‌باشد و الوان به هم رسد.

و باید دانست که درین اعصار مدار معاملات اغلب با نقود مسکوکّه ذهب و فضّه می‌گذرد و در ایّام قدیم نقود فضّی را «درهم» و نقود ذهبی را «دینار» گفتندی و درهم را

۱. سب: ایضاً منه.

۲. سب: مصراعهای دوم از بیت اول و اول از بیت دوم را ندارد.

که معرب «درخم» است مخفف ساخته در اوزان «درم» گویند، و ذهبی را «مثقال» [۳۷ الف] نامند.

چون معلوم شد که قدری از فضّه که در مقدار و حجم تساوی با ذهب داشته باشد وزن ذهب سه سبّع زیاده بر وزن فضّه می باشد.

پس «حبّه» و «طسوج» که حال «نخود» گویند و «قیراط» و «دانگ» به حسب «درم فضی» و «مثقال ذهبی» مختلف می باشد، زیرا که اجزای مزبوره از درم کمتر از اجزای «مثقال» است.

و اکثر بر آنند که در زمان قدیم و جدید قدر «درم» مختلف شده به خلاف «مثقال» که در اختلاف آن قلیلی قایل اند.

دفعه دوم

در تعیین مقدار و اسامی اوزان مشهوره و در آن چند «بابت» است:

بابت اول: در بیان اوزان درم و مثقال و کسور آنها.

بدان که «درم» و «مثقال» چنانکه ذکر رفت هر کدام سه قسم اند:

اما «درم» - از اقسام آن

اول: «درم تام» است و آن در قدیم هشت دانگ بوده و آن را «درم بغلی» و «درم عبدی» نیز می گفتند، و در زمان جدید شش دانگ و به قیراط دوازده قیراط فضی و به «طسوج» که حال آن را «نخود» نامند بیست و چهار «طسوج» و به «حبّه» چهل و هشت «حبّه» که آن نود و شش «شعیره» و یکصد و نود و دو «أرزه» می شود.

دویم: «درم ناقص» که «درم طبی» مراد از آن است و آن عبارت است از چهار دانگ و نیم «مثقال صیرفی».

سیم: «درم شرعی» و آن به قدر سه سبّع از «مثقال شرعی» کمتر است.

اما «مقال» از اقسام آن

اول: «مقال صیرفی» است که عبارت از «درم تام» جدید است که شش [۳۷ ب] دانگی باشد.

دویم: «مقال طبّی» و آن یک «درم ناقص» و سه سبّع درم است که شش دانگ و دو یست و چهل «ارزه» و صد و بیست «شعیر» و شصت «حبّه» و بیست و چهار «طسوج» یعنی «نخود» و بیست «قیراط» باشد.

سیم: «مقال شرعی» که آن عبارت از «درم ناقص طبّی» است که چهار دانگ و نیم «مقال صیرفی» باشد و موافق وزن «اشرفی دو بتی» است. حال که سنّه بارس نیل ترکی یک هزار و دو یست و پنجاه و هشت هجری باشد وزن اشرفی طلا هیجده «طسوج» که هیجده نخودی گویند و قیمت آن دو ریال^۱ جدید معروف به «صاحبقرانی» که هریک از آن بیست و هشت نخود نقره باشد به وزن مقال شش دانگی.

اما از اقسام کسور آنها

اول: «ارزه» است که به فارسی «برنج» نامند و مراد از آن دو وزن دانه «خردل برّی» است. [بعضی خردل را نیز به «نقیر» و «قطمیر» و «فتیل» و «هبا» مجزّی سازند و آن کمتر معمول باشد]

دویم: «شعیره» و آن وزن دو «ارزه» است.

سیم: «حبّه» و آن از «درم» عبارت از سدس ثمن اوست که آن یک جزو از چهل و هشت جزو درم باشد، و از «مقال» عبارت از دو «شعیره» است که چهار «ارزه» باشد. چهارم: «طسوج» و آن از «درم» دو «حبّه» باشد و از «مقال» دو حبّه و نیم که ده «ارزه» باشد.

پنجم: «قیراط» و آن از «درم» دو «طسوج» است که شانزده «ارزه» باشد و از «مقال»

دو طسوج و نیم که بیست «ارزه» باشد. [و ارزه را حال «عانه» گویند و اغلب وزن جواهر را به قیراط و عانه مشخص نمایند.]

ششم: «دانگ» که معرّب آن «دانق» و جمع آن [۳۸ الف] «دوانق» است و آن از «درم» دو «قیراط» است که سی و دو «ارزه» باشد، و از «مثقال» نیز سه «قیراط» و یک «حبّه» که چهل «ارزه» باشد و سدس آنها می شود.

هفتم: «ترمه» و آن نیز دو قیراط «مثقال» است که بیست و چهار «ارزه» باشد. هشتم: «نوّه» و آن دو دانگ «مثقال» است و نزد بعضی نیم «درم فضی» است. نهم: «گراما» - باغین معجمه - و آن از یک دانگ و نیم تا دو دانگ است. دهم: «گرمه شامیه» و آن نزد بعضی یک «گراما» و نیم و نزد بعضی سه «قیراط» و یک «حبّه» است.

یازدهم: «خرنوب» و از مطلق او مراد یک «قیراط» است. دوازدهم: «خرنوب شامیه» و آن چهار «حبّه فضی» و سه «حبّه ذهبی» است. سیزدهم: «باقلا»، از مطلق او و از «باقلای یونانیه» مراد نیم «درم» است. چهاردهم: «باقلای اسکندرّیه» و آن نه قیراط است. پانزدهم: «باقلای مصرّیه» و آن چهل و هشت «جو» متوسط است که یک «درم» باشد.

شانزدهم: «ابولوس» و آن نزد بعضی یک دانگ «مثقال» و نزد بعضی یک دانگ «درم» و نزد بعضی سه «قیراط» است.

هفدهم: «اکسوئافن» از مطلق او مراد هشت «قیراط» است و اگر در روغن مذکور شود مراد شانزده درهمی و از شراب هیجده «مثقال» و نیم و از عسل سه «اوقیه» و ربع و ثمن «اوقیه».

هیجدهم: «ساموتا» - به سین مهمله - و آن یک «گراما» و نیم است. نوزدهم: «جرجیر» - به جیم و راء مهمله - نزد بعضی دو ثلث «مثقال» است و نزد بعضی یک ثلث مثقال.

بیستم: «خرما» و آن یک دانگ و نیم مثقال است [۳۸ الف].
و در «مثقال» و «درم» الفاظ و اسامی مترادفه نیز باشد که دانستن آنها لازم است که اشتباه روندهد و آن چند اسم است:
اول: «درخمی» نزد بعضی یک مثقال است و در نزد بعضی یک «درم»، و «درم» را معرب از آن دانسته‌اند.

دویم: «جوزه نبطیه» و آن یک مثقال است.
سیم: «بندقه» و آن نزد بعضی یک درم است و نزد بعضی یک مثقال.
چهارم: «ملعقه» و آن در ادویه یک مثقال است. لکن در عسل چهار مثقال.
پنجم: «بردار» آن نیز مثل ملعقه است.
ششم: «بردار صغیر» و آن یک درم است.

بابت دویم: در بیان اوزان «رطل» و «من» و غیره و کسور آنها.
بدان که در اصطلاح، اوزان متفاوت را تا به رطل «اوزان صغار» گویند و اوزان «ارطال» و مافوقها را «اوزان کبار».

اما «رطل» سه قسم است
اول: «رطل بغدادی» و از مطلق «رطل» نیز مراد آن باشد و آن نود مثقال است و یکصد و بیست و هشت درم و چهار سبعم درم و دوازده اوقیه. و رطل عسل نسبت به رطل شراب به قدر ربع زیاده است و نسبت به روغن به قدر نصف و رطل شراب نسبت به روغن به قدر تسع زیاده است.

دویم: «رطل مکی» و آن یکصد مثقال است.
سیم: «رطل مدنی» و آن یکصد و بیست مثقال است.

اما «من» نیز اقسام دارد

اول: «من مطلق» که مراد از آن دو «رطل» است و به وزن ذهب یکصد و هشتاد مثقال و به وزن فضّه دویست و پنجاه و هفت درم و سبع [۳۹ الف] درم.
دویم: «من مکی» و آن یکصد و شصت مثقال است.
سیم: «من رومی» و آن بیست اوقیه است که یکصد و پنجاه مثقال باشد.
چهارم: «من مصری» و «انطالیقی» و آن شانزده اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد.

پنجم: «من اسکندری» و آن سی اوقیه است که دویست و بیست و پنج مثقال باشد.
ششم: «من فطری» و آن بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ رئیس^۱ یکصد و هشتاد مثقال باشد.

هفتم: «من تبریزی» و آن در قدیم ششصد و چهل مثقال متعارف است و آن را «[سنگ] هشت عباسی» و «سنگ سقط» گویند.
هشتم: «من شیرازی» که آن را در تبریز «من نه عباسی» گویند و آن هفتصد و بیست مثقال است.

نهم: «من شاهی» که آن دو من تبریزی است که در قدیم یک هزار و دویست مثقال باشد و درین عصر یک هزار و دویست و هشتاد مثقال [است].

دهم: «من ری» و آن چهار من تبریزی است.
یازدهم: «من جدید تبریزی» که نواب غفران مآب ولی عهد مبرور شاه عباس - انار الله برهانه - در تبریز برقرار فرمودند و تا حال متعارف است و آن یک هزار مثقال است.

اما «قسط» آن نیز سه قسم است

اول: «قسط مطلق» و آن از روغن هژده اوقیه است و از شراب هشتاد رطل و از غسل

یکصد و هشتاد رطل.

دویم: «قسط رومی» و آن یکصد و پنجاه مثقال است.

سیم: «قسط انطالیقی» و آن یکصد و پنج مثقال است.

اما «جرّه» آن نیز [۳۹ ب] سه قسم است

اول: «جرّه مطلق» و آن بیست و چهار قسط است و نزد بعضی چهل و هشت قسط.

دویم: «جرّه صغیره» و آن چهار قسط است.

سیم: «جرّه انطالیقی» و آن چهل و هشت قسط است.

اما «مکیال» آن نیز سه قسم است

اول: «کیل» و آن سی و شش من است.

دویم: «کیله» و آن سیصد درم و کسری است.

سیم: «کیلجه» و آن یک من و هفت ثمن من است.

اما «دورق» آن نیز دو قسم است

اول: «دورق مطلق» و آن سه رطل است.

دویم: «دورق انطالیقی» و آن یکصد و سی و پنج مثقال است.

اما سایر «اوزان کبار» نیز چند قسم مشهور باشد

اول: «جوهین» و آن شش «قسط رومی» است که نهصد مثقال باشد.

دویم: «اناب» و آن از غسل دو رطل و نیم است و از روغن یک من و نیم.

سیم: «قوطولی»^۱ و آن هفت اوقیه است.

چهارم: «ابریق» و آن دو من است و نزد بعضی پنج رطل است.
 پنجم: «طالیقون» و آن یکصد و بیست و پنج رطل است.
 ششم و هفتم: «جورق» و «جوسر» باشد که هر یک سه رطل است.
 هشتم: «قفیز» و آن پیمانه است و بیست و پنج من باشد و بعضی گویند بیست و چهار کیلچه است.
 نهم: «مشریه» و آن شش «استار» است و ربع «استار» که هر «استار» چهار مثقال و چهار مثقال و نیم نیز گفته‌اند.
 دهم: «مکوک» و آن سه «کیلچه» است.
 یازدهم: «قنطار» و آن یک هزار و دویست اوقیه است که هر «وقیه» هفت مثقال و نیم [۴۰ الف] باشد، و گویند آن مقدار طلاست که پوست گاو از آن پر شود.
 دوازدهم: «مد» و آن پیمانه‌ای است به وزن دو رطل و ربع که دویست و دو مثقال و نیم باشد.
 سیزدهم: «صاع» و آن چهار «مد» است و به رطل نه رطل.

اما کسور این اوزان

اول: «جوزه» و از مطلق آن مراد نه درخمی است.
 دویم: «جوزه ملکیه» و آن شش درخمی است.
 سیم: «اویقوس»^۱ و آن یک «وقیه» است.
 چهارم: «قیاساوزون» و آن هفت مثقال است.
 پنجم: «قلجیارین» و آن یک درخم و نیم است.
 ششم: «حامای صغیر» - به حای مهمله - و آن دو مثقال است.
 هفتم: «حامای کبیر» و آن سه مثقال است.

هشتم: «حمّصه» و آن سه درم است.

نهم: «حرمه» - به حای مهمله و معجمه - و آن شش مثقال است و گویند قدری است که کف دست را مملو سازد.

دهم: «دینار» و آن یک مثقال و ثلث است و آن را اغلب در طلا استعمال کنند.

یازدهم: «کف» و آن را «قبضه» نیز گویند و آن شش مثقال است.

دوازدهم: «نمینیا» و آن سه ربع «اوقیه» است.

سیزدهم: «سبعون» و آن دو مثقال و نیم است.

چهاردهم: «اوقیه» که آن را نیز «وقیه»^۱ نامند و آن هفت مثقال و نیم است.

پانزدهم: «استار» و آن چهار مثقال و نیم است و نزد بعضی چهار مثقال.

شانزدهم: «ناطل» و «نیطل» و «نطیل» و آنها دو «استار» است و نزد بعضی دو «وفیه» و نزد بعضی هفت مثقال.

هفدهم: «سکرچه» و آن سه قسم است:

اول: «سکرچه مطلق» [۴۰ ب] و آن شش «استار» و چهار دانگ استار است.

دویم: «سکرچه کبیر» و آن نه وقیه است.

سیم: «سکرچه صغیره» و آن سه وقیه است.

هجدهم: «صدقه» و آن به وزن «سکرچه کبیر» است.

نوزدهم: «طوله» و آن سه مثقال و نیم و سه قیراط است.

بیستم: «نسطون» و آن دو قسم است: «نسطون کبیر» و آن سه «وقیه» است و «نسطون

صغیر» که به وزن «جوزه ملکیه» است که شش درخمی باشد.

بیست و یکم: «قوانوس» و آن از روغن دوازده درخمی است و از شراب یک وقیه و

نیم درخمی و ثلث آن.

بیست و دویم: «سیر» و آن به وزن تبریز یک جزو از چهل جزو من تبریز است که

۱. در تلفظ جنوب ایران مثلاً یزد «وقه» شده است. هینتز در رساله «اوزان و مقیاسها در اسلام» آن را قونیا س آورده است.

شانزده مثقال باشد و به وزن جدید یک جزو از پنجاه جزو من جدید از هزار مثقال که بیست مثقال باشد.

بیست و سیم: «چارک» و آن مخفف «چاریک» است که ربع یک من باشد.
بیست و چهارم: «سیه» و آن ثمن یک من است که در اصفهان «پنجاه»^۱ گویند.
بیست و پنجم: «پانزده» و آن نصف «سیه» است که در اصفهان «ده نار» گویند.

بابت^۲ سیم: در بیان مقادیر مکانی

بدان که دوره عالم دوازده برج است^۳ و هر برجی را به سی درجه قسمت کرده‌اند و هر درجه را بیست و دو فرسنگ و هر پنج فرسنگ یا شش فرسنگ یا هفت فرسنگ و کمتر یا بیشتر از دو فرسنگ الی ده فرسنگ را «برید» خوانند و یک «مرحله» حساب نمایند.

و هر فرسنگی سه «میل» و هر میلی را سه هزار «گز» که ذرع باشد [۴۱ الف] و همچنین هر ذرعی بیست و چهار «انگشت». بعضی «میل» را چهار هزار «گز» حساب کنند.

و «گز» را عبارت از «ذراع» دانند که آن از مرفق است الی سر انگشتان دست که به اصطلاح این عصر «نیم گز» باشد و آن شش «قبضه» است که هر «قبضه» چهار انگشت به هم چسبیده باشد غیر «سبابه».

و هر «انگشت» هفت مقدار عرض وسط «جو»، و هر «جو» به قدر هفت «مو» از اذنان بابو که پهلوی هم [دیگر] نهند.

به این حساب فرسنگی شش هزار «ذرع تبریزی» متعارف این عصر باشد و «میلی» دو هزار ذرع چنان.

و بعضی «میل اسلامی» را نود و شش هزار «اصبع» دانند که هر اصبعی شش «شعیر»

۱. در یزد هم تا این اواخر مصطلح بود. ۲. اصل: باب

۳. س: بدان که حکمای ریاضی دوره عالم را به دوازده برج تقسیم کرده‌اند.

باشد. از آن قرار «ذرع» هر میلی مشخص می شود. و ذرها نیز در قدیم تفاوت داشته و حال نیز «ذرع تبریز» با «ذرع عراق» تفاوت دارد.

اما ذرعی که [حال] بدان اقمشه و غیره می خرند و می فروشند «ذرع تبریز» است که دو مساوی ذرع مزبور باشد و آن از سر انگشتان دست است الی حد پوزه دماغ، و «ذرع عراق» که ناقص از آن است مستعمل خیاطان است.

آنچه از مقادیر خواهند درین عصر به «ذرع تبریز» مقدار آن را مشخص نمایند عرضاً و طولاً و در تحدید مقدار طول و عرض امتعه و قماش از ذرع نگذرد و آن شانزده «گره» و سی و دو «بهر» است^۱ و کسور آن نیز چند قسم باشد^۲:

اول: «نیم ذرع» و آن دوازده «انگشت» است که هشت «گره» و شانزده «بهر» باشد. دوم: «چارک» که نصف «نیم ذرع» یا ربع ذرع یا [۴۱ب] چهار «گره» یا هشت «بهر» است.

سیم: «سیه» که نصف «چارک» است.

چهارم: «گره» که دو «بهر» باشد.

پنجم: «بهر» که یک جزو از سی و دو جزو ذرع است.

و حد «ذراع» نیز نسبت به ولایات متفاوت باشد.

همچنین «ذرع» را قسمت نمایند به چهار «شبر» و هر شبری را به پنج «انگشت» که از هم باز باشد.

همچنین «میل» را قسمت نمایند به چهار هزار «قدم» که فرسنگی دوازده هزار قدم می شود. چون ثلث قدم را بدان بیفزایند «ذراع» باشد. همچنین چون ربع ذراع را کم نمایند «قدم» می شود.

اما در تشخیص مقادیر بیوتات و مزارعات و بساتین و سایر قطعات زمین به «جریب»

۱. سب: و آن اول مجزی به سی و دو بهر است، ثانی منقسم به شانزده گره، ثالثاً منقسم به هشت سیه، رابعاً منقسم به چهار چارک، خامساً منقسم به دونیم ذرع.

۲. سب: این جمله را ندارد.

و «بذر افشان» رجوع نمایند و آن چنین است که:

یک قطعه زمین را که یک من تخم گندم یا جو در آن توان افشانند یک «من» زمین خوانند و شش من یا هفت من «بذر افشان» را «جریب» گویند. و جریب معرّب «گری» باشد که «مقدار» و «پیمانه» و «کیله» و «قفیز» و غیره را نیز گویند و آنها نیز نسبت به هر ولایتی متفاوت و مختلف است.^۱

آنچه حقیر در فارس و آذربایجان [و عراق] بدان عمل نموده و متعارف این دو مملکت است این است که هشتصد و ده ذرع یعنی ذرع اندر ذرع مسطح از زمین را یک «جریب» خوانند.

و در آذربایجان و عراق یکصد و بیست و پنج ذرع مسطح از زمین را یک «من»، و بعضی یکصد و دوازده ذرع و نیم مسطح را یک «من»، و صد من چنان زمین را که صد من [۴۲الف] «بذر افشان» باشد یک «خروار» خوانند.

و یک پارچه از زمین را که «مفروز» باشد «قطعه» گویند، مثل بیت و دکان و مزرعه و باغ و غیره، و آن را هنگام تقسیم و تجزیه به شش «دانگ» یا به سهم هر چه خواهند تقسیم و مجزّا نمایند، و اگر به شش «دانگ» تقسیم شود و هر دانگی را نیز خواسته باشند علی حده تقسیم نمایند باز به «سهم» و «سهامات» تقسیم کنند. همچنین هر سهم را به «حبّه» و «قفیز» هر چه خواهند تقسیم کنند قدر معین ندارد.^۲

و چون اغلب در مساحت با «نی» یا «طناب» که به اندازه معین بریده باشند تعیین مقدار نمایند گاهی قطعه‌ای از زمین را یک طناب و یک نی و زیاده نیز تعبیر می‌نمایند. همچنین در قنات و آب و مایعات به «رشته» و «لوله» و «طغار» و «خم» و «سبو» و «کوزه» و «شیشه» و «مرتبان» و «کاسه» و «طاس» و غیره.

۱. سب: و آن معرب گری است که پیمانه و کیلی را گویند و آن را مجزی به قفیز و طسوج سازند، مثلاً یک جریب را ده قفیز گیرند یا چهار طسوج و طسوج و قفیز نیز به معنی پیمانه است. آنها بحسب استعمال اهل هر مملکت مختلف می‌باشد.

۲. سب: و هر سهم را به قفیز و قفیز را به شعیر و شعیر را به حبه.

و در اجناس محدوده به مکان به «انبار» و «بار» که «عدلین» گویند و «تنگ» و «بقچه» و «رزمه» و «صندوق» و «جعبه» و «قوطی» و «حقّه» و غیره.

و در نقود به «کیسه» و «بدره» [و «بالش»].

اما مقدار «گر» که در شرع مطهر وارد است آن مقدار آب است که محدود باشد به مکانی که سه وجب و نیم طول و سه وجب و نیم عرض و سه وجب و نیم عمق آن باشد که ضرب مکعب آن چنانچه قاعده آن بیاید، ان شاء الله تعالی، چهل و دو وجب و هفت ثمن باشد از وجب که آن را به عربی «شبر» خوانند. [۴۲ ب]

[و مقدار «میل» را قبل از اسلام هاشم بن عبدالمطلب تعیین نمود و آن چنان بود که در هر فرسنگی از شوارع مکه معظمه زاده‌ها الله شرفا سه میل مرتفع بنا نهاده بود و مستحفظین سر آن میلها نشانده و آتش افروخته همدیگر را از صادر و وارد اخبار می‌کردند، و میان دو میل قریب به سه هزار ذرع بود و سه میل را عرب یک «برید» می‌خواند.]

بابت چهارم: در مقادیر زمانی

بدان که یک دوره فلک الافلاک را که حرکت شبانه روزی آفتاب به آن است یک «روز» خوانند و آن را تقسیم نمایند به بیست و چهار «ساعت».

و ساعت دو قسم است: یکی ساعات «مستقیمه» و «معتدله» و آن تقسیم زمان شبانه روز است به بیست و چهار قسمت متساویه، و دیگری ساعات «معوّجه» و «زمانیه» که عبارت است از تقسیم روز به دوازده ساعت متساویه و تقسیم شب نیز به دوازده ساعت متساویه.

پس این ساعت در مقدار زمان به حسب زیاده و نقصان شب و روز مختلف و معوّج شود و آن چنان است که از اوّل حمل تا اوّل سرطان روزها در تزايد باشد و شبها در تناقص. یعنی از حدّ وسط که دوازده ساعت باشد. و زیاد و کم شدن شب و روز هم

نسبت به آفاق مختلف می‌شود و تحقق آن در ریاضی معین است^۱، و از اوّل سرطان تا اوّل میزان روز از زیادتی رو به نقصان گذارد و شب از نقصان رو به زیادتی، و از اوّل میزان که باز روز دوازده ساعت می‌شود تا اوّل جدی و از اوّل جدی تا به اوّل حمل به عکس آن است که مذکور شد. چنانچه/نوری در تعریف بهار می‌گوید:

شعر

مقدار شب از روز فزون بود بدل شد زاید همه این را شد و ناقص همه آن را
و هر ساعتی را تقسیم نمایند به شصت «دقیقه»، و هر دقیقه را به شصت «ثانیه»، و هر
ثانیه را به شصت «ثالثه»، و همچنین تا «عاشره» و هر چه خواهند قسمت [۴۳ الف]
نمایند و آنها را «مقادیر یومیّه» گویند.
پس هر سی روز را در اصطلاح یک «ماه»، و هر دوازده ماه را یک «سال» حساب
نمایند، و هر دوازده سال را یک «دوره»، و هر سی سال را یک «قرن».
و سال نیز دو قسم است: شمسی و قمری و آنها به حسب حساب هر طایفه اختلافی
و تفاوتی دارد. چون دانستن بعضی از حسابهای سال و ماه و تواریخ مشهوره عجم بر
محاسب ضرور است لهذا ایراد نمائیم.

اما ایام اسایبع که هفته نامند

بدان که قبل از عهد بهرام گور هفته متعارف نبوده و در فرس قدیم هر روزی را از ماه
به نامی می‌خواندند و آنها این است: ۱- اورمزد، ۲- بهمن، ۳- اردی بهشت، ۴- شهریور،
۵- اسفندارمذ، ۶- خرداد، ۷- مرداد، ۸- دی به آذر^۲، ۹- آذر^۳، ۱۰- آبان، ۱۱- خور، ۱۲-
ماه، ۱۳- تیر، ۱۴- جوش، ۱۵- دی به مهر^۴، ۱۶- مهر، ۱۷- سروش، ۱۸- رشن^۵، ۱۹-

۱. سب: و تحقیق آن در صحیفه دوم از کتاب «صحایف العالم» تألیف حقیر ایراد شده حاجت تکرار نیست.

۲. اصل: دیبازر. همه موارد از روی «گاه شماری در ایران قدیم» اصلاح شد.

۳. اصل: آزر

۴. اصل: دیمهر.

۵. اصل: رش.

فروردین، ۲۰- بهرام، ۲۱- رام، ۲۲- باد، ۲۳- دی به دین، ۲۴- دین، ۲۵- ارد، ۲۶- اشتاد، ۲۷- آسمان، ۲۸- زامیاده، ۲۹- مار اسفند، ۳۰- انیران.

وگویند جمله آنها اسماء ملائکه است که موکل به آن روزها هستند الا «اورمزد» که از اسماء الله است و نام هر روزی در هر ماهی که موافق نام آن ماه باشد آن روز را جشن و عید نمودندی.

لکن چون بهرام هفت گنبد ساخت که عبارت از هفت قصر باشد و از هر اقلیمی زن بزرگی خواست و در آن قصرها نشاند یکی از آن قصرها معبد او بود. هر روز در یکی از قصرها به سر می برد [۴۳ ب] پس قصر عبادت را «آدینه» گفتند که عبارت از «جمعه» باشد. بعد از آن قصر اول را «شنبه»، «شنبه» و «شنبه» در لغت فرس به معنی قصر است. پس یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه که همه هفت روز می شود و آن را «هفته» نامیدند و به عربی «اسبوع» گویند.

[ایام متعلقه به آنها را نیز شنبه خواندند به تعداد قصور پنجگانه از کواکب که ابتدای آن یکشنبه است و منسوب به شمس و دوشنبه منسوب به قمر و سه شنبه منسوب به مریخ و چهارشنبه منسوب به عطارد و پنجشنبه منسوب به مشتری و روز آدینه که منسوب به زهره بود روز جشن قرار دادند و آدینه نامیدند. و روز شنبه را که منسوب به زحل است جهت احتراز از نحوست آن داخل تعداد نیاوردند. لهذا جماعت یهود در آن روز انقطاع از جمیع امور کرده در خانه خود منزوی شوند و آن را «یوم السبت» خوانند و سبت در لغت به معنی قطع است. و روز آدینه را در اسلام «جمعه» نامیدند بجهت وجوب اجتماع مسلمین به نماز جمعه.

ایام خمسۀ دیگر را عرب نیز به تعداد خود باقی گذاشته به این نحو شمارند: یوم الاحد، ۲ یوم الاثنين، ۳ یوم الثلاثاء، ۴ یوم الاربعاء، ۵ یوم الخميس، و هفته را اسبوع خوانند که اسایع جمع آن است.

و در اختیارات ایام اسایع حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را چند بیت بدیع باشد و هی هذہ :

نظم^۱

لنعم اليوم يوم السبت حقاً لصيد إن أردت بلا امتراء
 و في الأحد البناء لأن فيه تبدى الله في خلق السماء
 و في الاثنين إن سافرت فيه ستظفر بالنجاح و بالثراء
 و من يرد الحجامه فالثلثاء ففي ساعاتها حرق الدماء
 و إن شرب امرؤ يوماً دواءً فنعم اليوم يوم الأربعاء
 و في يوم الخميس قضاء حاج ففيه الله يأذن بالدعاء
 و في الجمعات تزويج و عرس و لذات الرجال مع النساء
 و هذا العلم لا يعلمه إلا نبی أو وصی الانبياء]

اغلبی برآنند که بنای «هفته» را اصحاب الهیاکل و ستاره‌پرستان که آنها را «صابین» نیز گویند قبل از بهرام نهادند. چون ایشان هفت هیکل به صورت هفت کوكب سیار ساخته و هر روزی را منسوب به یکی از آنها دانسته آن روزی که منسوب بود مثلاً به آفتاب در هیکل خانه او عبادت کرده به لوازم شغلی که منسوب به آفتاب بوده می‌پرداختند، بلکه ملبوس و مشروب و مأكول آنها نیز از مختصات او بود. همچنین بخورات مختصه می‌سوزانیدند و عزایم مختصه می‌خواندند و علی هذا القیاس در سایر کواکب.

اما دانستن ساعات و ایام هفته

که منسوب به کواکب سبعة است برای سهولت ضبط در این ترکیب جمع کرده‌اند:

ما لهس مبلور مجلّز مدلاد مهلبی مولجه مزلدل یا وداد

«میم» علامت یوم است و حرف بعد از آن علامت اسم روز چون «الف» که علامت

یکشنبه،

۱. چون این ابیات در نسخه اغلاط متعدد داشت از متن دیوان امام علی علیه‌السلام (تهران ۱۳۷۳) تصحیح دکتر

ابوالقاسم امامی نقل شد.

و حرف سیم که در همه جا «لام» است علامت «لیل» است،
و حرف چهارم باز علامت اسم روز که شب آن روز مراد است،
و حرف پنجم علامت اسم کوکب [۴۴ الف] مثلاً «سین» که علامت «شمس» است.
همچنین است در ترکیبات دیگر آن.

و باید دانست که این تقسیم در ساعات معوّجه و زمانی روز و شب است و ابتدا از روز یکشنبه کنند و ساعت اول آن را به شمس دهند و دویم به زهره که تحت فلک اوست و سیم به عطارد و چهارم به قمر. چون به قمر رسید از زحل بگیرند به ترتیب تا ساعات دوازده گانه روز تمام شود. چون شب درآید دوره را از سر گیرند. باز ساعت اول شب را به کوکب منسوب او دهند و مابقی را به ترتیب مزبور قسمت نمایند و عدد تمامی ساعات هفته یکصد و شصت و هشت ساعت باشد.

و هر کوکبی که در روز «ربّ» ساعت اولی باشد «ربّ» تمام روز نیز او باشد، یعنی آن روز منسوب باشد به آن کوکب. همچنین در شب نیز «ربّ» ساعت اولی «ربّ» آن شب باشد و ارباب ایام و لیالی را نیز جهت سهولت ضبط در این بیت گفته اند:

شعر

هفته ابجد هوز و ارباب آن سرخ دیهل روز و دیهل سرخ شب

^۱ حروفات «ابجد» «هوز» در آن به ترتیب علامات ایام هفته است و حروف ترکیبات مصرع دیگر به ترتیب ایام علامات اسامی کواکب است در روز و شب. تفصیل اینها در علم نجوم معین است. اما آنچه ادیب و محاسب را بعضی اوقات ضرورت و کار می افتاد بیان کردیم.

و از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - مروی شده که روز یکشنبه بنای آسمانها [۴۴ ب] و زمینها شده است، گویا بدان سبب آن را علامت ابتدا

۱. مطالب پس ازین تا چهار سطر بعد در نسخه «سپ» بدین صورت آمده است: [در خبرست که بنای خلقت زمین و آسمان روز یکشنبه بوده است چنانچه در اشعار حضرت امیر نیز گذشت. چون اغلب اصطلاحات سیاق که در میان عجم معمول است عربی الدلالة است اسامی ایام هفته را نیز به عربی نویسند در دفتر روزنامه و غیره].

گذاشتند چنانچه می فرمایند:

شعر

وفى الأحد البناء لأن فيه تبدى الله في خلق السماء

و به عربی یکشنبه را «يوم الاحد» و دوشنبه را «يوم الاثنين» و سه شنبه را «يوم الثلاثاء» و چهارشنبه را «يوم الاربعاء» و پنجشنبه را «يوم الخميس» و آدینه را «يوم جمعه» گویند و شنبه را «يوم السبت» خوانند.

و چون اغلب اصطلاحات سیاق که در میان عجم معمول است عربی است اسامی ایام هفته را نیز به عربی نویسند در دفتر روزنامه و غیره.

اما تواریخ مشهوره ایران

بدان که تاریخ مصدر مورخ و آن معرب از «ماه روز» فارسی است و آن روز مبدأ باشد که احداث آینده را در مدت به آن نسبت دهند و مشهور آن چهار است.

اول - تاریخ عرب

که اشرف^۱ و اعرف است و مبدأ آن هجرت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - از مکه معظمه به مدینه طیبه و سال ایشان دوازده ماه قمری است، کما قال الله تبارک و تعالی: «انَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِ عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»، و اسامی مشهور ایشان این است که جهت سهولت ضبط به ترتیب در این دو بیت آورده اند:

شعر

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است از پی شعبان، رمضان و شوال پس به ذیقعد و ذیحجه چنین است خبر
پس اول سال آنها از غره شهر محرم باشد و اول ماه آنها [۴۵ الف] از اجتماع شمس و

قمر است که تحقق آن در علم ریاضی معین است.

و مابین دو اجتماع را که بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد ماه حقیقی^۱ قمری و دوازده این مقدار را که سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد سال حقیقی قمری خوانند. لکن در حساب محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز، و همچنین به ترتیب یک ماه را سی روز و یک ماه را بیست و نه روز تا آخر سال. و در حساب ارباب سیاق نیز به همین طریق متداول است.^۲ لکن در سالهای قمری چون قاعده اهل حساب است که چون کسر به نصف روز رسد یا زیاده از آن باشد یک روز حساب کنند و آن را علاوه بر سیصد و پنجاه و چهار روز نمایند و آن روز را «کیسه» نامند و کسر آن روز از سال دیگر که کیسه ندارد بدهند. پس آن سالها که در مدت قرن کیسه در آنها علاوه شود موافق حساب اهل ریاضی از این قرار است که درین ترکیب نموده اند «بهر یجهیح^۳ کادوط^۴»، یعنی:

سال دوم که علامت آن «با»ست،

سال پنجم که علامت آن «ها»ست،

سال هفتم که علامت آن «زا»ست،

سال دهم که علامت آن «یا»ست،

سال سیزدهم که علامت آن «جیم» است که بعد از «یا» اتفاق افتاده،

۱. اصل: + و.

۲. تفاوت عبارت سپ: «و حساب کیسه در ماه و سال چنان است که چون کسر ایام در بین الاجتماعین هر ماه که به نصف رسد یا از نصف تجاوز کند آن کسر را یک روز حساب کرده آن ماه راسی روز گیرند و همه روز ناقص را از ماه آینده دهند، چون چنان کنند لامحاله در ماه ثانی کسر کمتر از نصف ماند. ماه دوم را بیست و نه روز گیرند. گاه باشد دو ماه متوالی تمام باشد و گاهی دو ماه متوالی کم یک. تفصیل آن در کتب ریاضی خاصه در صحیفه اولی از کتاب صحایف العالم تألیف حقیر مبتن است. آن را کیسه مشهور گویند و کیسه در لغت به معنی پر کردن گودال است و مناسبت آن روشن است. ۳. سپ: بهزیجوج.

۴. سپ: و علی هذه القیاس و سالهایی که در آنها کیسه واقع می شود به نظم در این ترکیب نموده اند
ز سالهای عرب گر کیسه می طلبی بهریحوح کادوط کیسه عربی

سال پانزدهم که علامت «ها» است که باز عقب «یا» ست،
 سال هیجدهم که علامت آن «حا» است به همان طریق [۴۵ ب]،
 و سال بیستم که علامت «کاف» است،
 سال بیست و یکم که علامت آن «الف» است بعد از «کاف»،
 سال بیست و چهارم که علامت آن «دال» است به همان طریق،
 سال بیست و ششم که علامت آن «واو» است به همان طریق،
 سال بیست و نهم که علامت آن «طا» ست به همان دستور.
 و بعضی «بهزیحوح کادوط» معین نموده‌اند که به جای سال پانزدهم سال شانزدهم
 باشد به علامت «واو» که بعد از «یا» ست.

و قبل ازین تاریخ در میان عرب تواریخ مختلفی بوده است از آن جمله تاریخ بنای کعبه
 معظمه و تاریخ ریاست عمر بن ربیع که وضع عبادت اصنام در میان عرب او کرد تا سال
 «عام الفیل» که ابرهه فیل آورده برای خراب کردن خانه کعبه و به طیور ابابیل که لشکر
 صف شکن کردگار جلیل بودند مقتول و منهزم شدند و آن حادثه تاریخ شد. لکن بعد از
 بعثت در میان اهل اسلام تاریخ متعارف نبود، اما بعد از هجرت که به مدینه طیبه تشریف
 آوردند هر سال را نامی نهادند:

سال اول: سنة الاذن که اذن قتال با کفار شد.
 سال دوم: سنة الامر که مسلمانان اطراف را مثل مکه معظمه و غیره امر به هجرت
 شد.

سال سیم: سنة التخمیس که خمس بر حضرت رسول (ص) مباح شد.

سال چهارم: سنة الترفید.

سال پنجم: سنة الزلزال.

سال ششم: سنة الاستیناس.

سال هفتم: سنة الاستعداد^۱.

سال هشتم: سنة الاستوا.

سال نهم: سنة الوداع.

و بعد از وفات آن حضرت نیز تاریخی نبود تا عهد عمر بن الخطاب ...^۲ [۴۶ الف] که ابو موسی اشعری از جانب او حاکم یمن بود نوشت که در بعضی از صکوک که محل آن شعبان است اشتباهی واقع است که شعبان ماه کدام سال باشد. اگر من بعد تاریخی اختیار نمایند دور نیست چون در ولادت و بعثت آن حضرت اختلافی بود و وفات آن حضرت را به جهت عدم تذکار آن مصیبت شایسته ندیدند تاریخ هجرت را قرار دادند که ابتدای آن غره شهر محرم است.

دوم - تاریخ رومی

که آن را «تاریخ اسکندری» نیز گویند و آن منسوب است به اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه بود و در مبدأ آن اختلاف است. بعضی اوّل جلوس اسکندر را گفته‌اند، بعضی وفات او را، بعضی اوّل سال هفتم از جلوس او که از ولایت خود بیرون آمده سیر عالم می‌کرد، و بعضی گویند که بعد از دوازده سال از وفات اسکندر رهبانان بیت المقدس به نام او کردند به حسب وعده که هنگام تسخیر آنجا به اسکندر کرده بودند که تاریخ حضرت موسی را که از زمان آن حضرت داشتند بعد از هزار سال موافق اخبار ترک نمایند و به اسم او کنند و موعد هزار سال بعد از فوت اسکندر به دوازده سال به سرآمد و ایشان به وعده وفا کردند.

اسامی شهور ایشان به لغت سریانی است که به ترتیب در این بیت ذکر شده:

بیت

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه شباط و آزر و نیسان، ایار است

۲. کلمه‌ای ناخوانده

۱. سپ: الاستعداد.

حزیران و تموز و آب و ایلول نگهدارش که از من یادگار است

سال ایشان [۴۶ ب] سیصد و شصت و پنج روز [و] ربعی بود بی زیادت و نقصان و هر یک از تشرین آخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز باشد و هر یک از ماههای دیگر سی و یک روز الا شباط که بیست و هشت روز باشد، و آن ربع زاید در مدت چهار سال روزی تمام شود. پس آن را در آخر شباط افزایند و آن روز کیسه باشد.

سیم^۱ - تاریخ فرس قدیم

که مستعمل فارسیان بوده و آن به حسب وضع اقدم بر سایر تواریخ است در عهد جمشید بنا نهاده‌اند. بعد از آن عادت چنان بوده است که هر کس پادشاه شدی از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان یکی گذشتی آن را ترک کردندی و از جلوس یکی دیگر بنا نهادندی تا آن گاه که سلطنت به یزدجرد بن شهریار منتقل شد تاریخ را به نام او کردند و آن روز سیم ربیع الاول سنه احدی عشر هجری بوده و یزدجرد در زمان عثمان بن عفان از لشکر اسلام منهزم گشته به آسیایی رفت و آسیابان به طمع رخوت او را بکشت. دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که به نام او تجدید نمایند. به این سبب آن تاریخ حال به تاریخ یزدجردی مشهور است و اسامی مشهور ایشان این است که در این دو بیت به ترتیب ذکر شده:

بیت

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید

همان خرداد و تیر آنگه چو مردادت همی باید

پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی [۴۷ الف] دان

که بر بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

روزهای مشهور آن نیز هر کدام اسمی دارد چنانچه سابقاً ذکر شد. سال ایشان چون

سال رومیان است که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی باشد و در این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرند بی تفاوت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آبان ماه یا اسفندار [مذ] ماه بیفزایند و آن را «خمسۀ مسترقه» خوانند. آنها نیز اسامی دارند: ۱- اھوند^۱، ۲- اشنود^۲، ۳- اسفندمذ^۳، ۴- اخستره^۴، و هشت و شت^۵.

و آن کسر زاید در مدّت یکصد و بیست سال یک ماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آن ماه را که «کیسه» گیرند به نام آن ماهی خوانند که این به آخر آن ملحق باشد، و از اوّل بنای تاریخ ایشان در هر صد و بیست سال ماه کیسه را به ترتیب به آخر یک ماه می‌افزودند.

چون از دور «کبس» ایشان که هزار و چهار صد و چهل سال است نهصد و شصت سال منتقضی شده نوبت «کبس» به آبان ماه رسیده بود و به قاعدۀ خودشان «خمسۀ مسترقه» را هم به ماهی می‌افزودند که نوبت «کبس» او بود، پس به آبان ماه افزوده بودند که اساس دولت فرس به دست سپاه نصرت پناه اسلام برچیده شد و در آخر آبان ماه زیاد کردن خمسۀ بماند. لکن منجمین در آخر اسفندار مذ ماه که آخر سال است بیفزایند و مقتضی قیاس و حساب آن است.

و سبب [۴۷ ب] اینکه کسور را یک ماه کرده می‌افزودند آن بوده که فارسیان را چنانچه در «دبستان»^۶ و سایر کتب ایشان آمده هر روز به اسم ملکی که اسم آن روز بود زمزمه و عبادت داشتند و مناسب هر روزی طعام و ملبوس مهیا کردند، نخواستند عبادت ایشان تغییر یابد.

و در این زمان این تاریخ را بی کسر استعمال نمایند و «خمسۀ» را چنانچه ذکر شد در آخر سال افزایند.

۱. اصل: اهوز (گاه شماری: اھند).

۲. گاه شماری: اشنود.

۳. گاه شماری: اسفندار مذ

۴. اصل: دهشت.

۵. اصل: هشویش.

۶. دبستان مذاهب منظور است.

چهارم - تاریخ جلالی

که منسوب به جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی است و آن را «تاریخ ملکی» و «ملکشاهی» و «تاریخ محدث» نیز گویند و اسامی شهر آن همان اسامی شهر تاریخ فرس یزدجردی است و از جهت تمییز اسامی شهر یزدجردی را به قدیم مقید سازند و اسامی شهر این تاریخ را به «جلالی» و «ملکی»، چنانکه شیخ [سعدی] گفته:

بیت

اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل‌گونه بر منابر قضبان

و ابتدای وضع این تاریخ وقتی بوده که آفتاب به اول درجه حمل رسیده بود و آن در هیجدهم فروردین ماه قدیم بود و سال آن «شمسی حقیقی» باشد و به حسب زیج جدید سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است.

و ماههای آن «شمسی اصطلاحی» که هر ماه را سی روز گیرند بدون کم و زیاد، و «خمسه مسترقه» را در آخر اسفندار [مذ] ماه افزایند به اتفاق و در چهار سال یا پنج سال یک روز [۴۸ الف] که از کسر زاید جمع شود در آخر خمسه افزایند و آن را «کیسه» خوانند.

و اول فروردین ماه که اول سال است و آن را «نوروز سلطانی» گویند روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد و مبدأ این تاریخ «کیسه» ملک‌شاهی» است. چون هیجده روز از فروردین ماه قدیم به طریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ «کبس» کرده بودند، یعنی افزوده بودند و از اول ماه گرفته بودند مبدأ آن به «کیسه ملک‌شاهی» مشهور شد.

و این تاریخ را در عهد ملک‌شاه ابن الب ارسلان سلجوقی جماعتی از حکما مثل عمر خیام و خواجه عبدالرحمن خازنی به اسم جلال الدین ملک‌شاه وضع کرده‌اند که اوایل سالها مختلف نشود و همیشه اول سال در یک موسم باشد و روز اول را «نوروز» خواندند که احوال نباتات از سرگرفته شود و به نمو درآید، چنان است که روز تازه و نور

حیات بعد از ممات برای آنها باشد، و تقاویم را نیز بدان وضع بنا نهاده‌اند.

اما اسامی سالهای ترکی و تاریخ ختائی

[چون هلاکوخان به ایران آمد و دولت مغول در ایران قوام گرفت تاریخ ترکی و ختایی متعارف شد.]

بدان که حکمای ختا شبانه روزی را به دوازده «چاغ» قسمت کرده‌اند و «چاغ» به لغت ایشان به معنی وقت است. اسامی چاغها به ختائی و ترکی به این ترتیب است:

اول «کسکو» که حال «سیچقان» گویند.

دویم «اود»

سیم «بارس»

چهارم «توشقان»

پنجم «لوی»

ششم «ئیلان»

هفتم «یونت»

هشتم «قوی»

نهم «بیچین»

دهم [۴۸ب] «دافوق» که حال «تخاقوی» گویند

یازدهم «ایت»

دوازدهم «تنگوز» و «طنقوز».

و این نامها در فارسی به این ترتیب است که درین دو بیت آورده‌اند:

بیت

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه به اسب و گوسفندست حساب حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخرکار

و هر «چاغی» را به هشت «که» قسمت نمایند، و نیز هر شبانه روزی را به ده هزار

«فنک» قسمت کنند، و هر «چاغی» دو ساعت مستوی و هر «کهی» پانزده دقیقه، و هر «فنکی» هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه و بیست و چهار رابعه.

و ابتدای شبانه روز را از نیم شب گیرند و سالهای آنها «شمسی حقیقی» باشد و آن به حسب ارساد ایشان سیصد و شصت و پنج روز و دو «چاغ» و هفت «که» و چهل «فنک» و سدس «فنک» است.

و مبدأ سال آن گاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود و سال را به بیست و چهار قسم متساوی قسمت کنند و هر قسمی پانزده روز و دو «چاغ» و چهار «که» و صد و یک «فنک» و نصف «فنکی» باشد.

و به لغت ایشان هر یک از این اقسام اسامی دارند که بیان آنها در اینجا حاجت نیست. اما ماه را «قمری حقیقی» گیرند و آن از اجتماع حقیقی است تا اجتماع حقیقی. و چون چنین باشد در ایام هر ماهی ازین ماههای قمری مبدأ قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که [۴۹ الف] عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد. مثلاً در ماه اول مبدأ قسم دوم، و در ماه دوم مبدأ قسم چهارم، و در ماه سیم مبدأ قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در مبدأ قسم بیست و چهارم واقع شود.

و اگر در ماهی چنان اتفاق افتد که مبدأ هیچ کدام از اقسام زوج واقع نشود آن ماه را از ماههای دوازده گانه ندانند و آن ماه «کیسه» باشد و آن را به ترکی «شیون آی» و به ختائی «شیون ده» گویند و ایشان را یک دوره است که بر دوازده می گردد و آن را به اصطلاح ما «دور اثنی عشری» گویند.

و هر سالی را به یکی از اسامی چاغهای دوازده گانه نامند و آن دوره الآن نیز در ایران خصوصاً در عمل کتاب سیاق دفتر معمول و متداول است و ابتدا از «سیچقان» نمایند و اسم سال را که به ترکی «ئیل» باشد به آخر آن ملحق سازند و «سیچقان ئیل» و «اودئیل» گویند. به این ترتیب که ابو نصر جهت سهولت ضبط در این بیت گفته:

بیت

اگر خواهی بدانی سال ترکان وز آن بشمر تو میگوی که سیچقان

پس آنگه اود گوی و بارس را دان توشقان گوی و لوی، آنگه چو نیلان

چو یونت و قوی و بیچین و تخاقوی ز بعد آن توایت و طنقزش خوان

و دوری دیگر هست که بر ده می‌گردد و این دوره را با «دور اثنی عشری» ترکیب می‌دهند تا دوری حاصل آید [۴۹ ب] که بر شصت می‌گردد و آن را «دور ستینی» گویند و شمارند و دورها را مقید نمایند به سه نام. دور اول را که «دور اثنی عشری» باشد دور «شانکون» گویند، و دور دوم را که «دور عشری» باشد دور «خانکون»، و دور سیم را که «ستینی» باشد «خاون».

و ابتدای دور «شانکون» در سال هشتصد و سیزده یزدجردی بوده.

و ایشان را دور دیگری است که نیز بر دوازده می‌گردد و آن را «دور اختیاری» و «دور رابع» گویند و در اختیارات بدان اعتبار تمام کنند، و بعضی روزها [را] از این دور «نحس» گیرند و بعضی «سعد» و بعضی «محمود» گیرند و بعضی «مذموم».

و سالها را مقید سازند به ابتدای آفرینش عالم، و به زعم ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار «ون» است و هر «ون» به اصطلاح ایشان ده هزار است که به اصطلاح ما «تومان» گویند و بعضی سیصد و هشت هزار «ون» و بعضی زیاده نیز گفته‌اند.

و در سال هشتصد و چهل و نه یزدجردی حساب کرده‌اند از این قرار هشت هزار و هشتصد و شصت و سه «ون» و نه هزار [و] نهصد و پنجاه و چهار سال از آفرینش عالم گذشته باشد.

و طریق وضع «فنکات» در حساب چنان است که چون «فنکات» شصت شود آن را یکی گیرند و «مرفوع مرّه» خوانند و چون «مرفوع مرّه» شصت شود آن را نیز یکی گیرند و «مرفوع مرتین» خوانند، و اگر با «فنکات» تامه کسور باشد آن را بعد از «فنکات» ثبت نمایند.

^۱ و سبب متداول شدن [۵۰ الف] سال و تاریخ ترکان در ایران آن بود که هنگام آمدن

هلاکوخان به ایران منجمی و حکیمی از اهل ختا و ایغور در خدمت آن سلطان جلیل الشان بود و بعد از فتح بلاد ایران و استیصال ملاحده الموت و خلفای بنی عباس که جناب فضایل انتساب خواجه نصیر الدین طوسی بنای رصد و استخراج زیج گذاشت به حکم هلاکوخان به تعلیم آن حکیم تاریخ ترکی را نیز که متعارف ایشان بود داخل در حساب تقاویم و ارساد و دفاتر عمال دیوانی نمودند و به همان قرار ماند که الی الآن^۱ نیز اسامی سالها و «دور اثنی عشری» آن در عمل سیاق و دفتر و همچنین در تقاویم معمول است.

اما تاریخ یهود

اسامی ماههای ایشان بدین ترتیب است: اول تشرین، دوم حشوان، سیم کسیلو، چهارم طیت، پنجم شفاط، ششم آذار^۲، هفتم نیسن، هشتم ایر، نهم سیون، دهم تمز، یازدهم اوب، دوازدهم ایلل.

و سالهای این تاریخ مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که آن را «بسیط» خوانند یا سیزده ماه که آن را «عبور» خوانند و در «عبور» آذر ماه مکرر شود. آذر اول زاید باشد و آذر دوم اصلی، و شهر^۳ زاید همیشه در مابین پنجم و ششم باشد و اول ماه را از رؤیت هلال گیرند.

اما ربانان که معظم یهود ایشانند اول ماه را از اجتماع وسطی گیرند و سالها به مذهب ایشان سه نوع باشد: «زاید» و «ناقص» و «معتدل».

و مبدأ این تاریخ از رحلت حضرت [۵۰ ب] آدم علیه السلام گیرند و گویند تا مبدأ تاریخ اسکندر سه هزار و چهارصد و چهل و هشت سال تمام از آن گذشته است.

۲. اصل: آذر (همه موارد درین صفحه)

۱. اصل: الا آن

۳. سپ : ماه.

اما ایام مشهوره

از تواریخ و شهور و ستین مفصله که دانستن آنها لازم بر محاسب است چند قسم باشد که مذکور می شود. از آن جمله ایام مشهوره تاریخ عرب و آن بدین تفصیل است:

غره محرم - آن روز اول سال ایشان است. در ولایت عرب در این روز نوروز کنند و به جشن مشغول باشند لکن بعد از مقدمه شهادت جناب سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین بن علی - علیه و علی آبائه و ابنائه السلام - در میان اهل بلاد اسلام^۱ - صانها الله عن الحدثان - که کلاً شیعه اثنی عشری می باشند جشن متروک است بلکه از غره آن ماه تا آخر ماه صفر به عزاداری مشغولند، به خلاف اهل تسنن که ...^۲ باز جشن نمایند و به یکدیگر تهنیت و مبارک باد گویند.

ایام معدودات - به قول اصحاب زیجات ده روز اول محرم است. اما مفسرین «معدودات» را که در کلام مجید وارد است به ایام ماه رمضان تفسیر کرده اند و بعضی به ایام روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرض شدن رمضان منسوخ شد و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و بعضی آیه کریمه «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» [را] به ایام «تشریق» تفسیر کرده اند و تسمیه آن به «معدودات» به جهت قلت است. [۵۱ الف]

تاسوعا - روز نهم محرم است، عاشورا دهم محرم است و آن را «عشورا» نیز گویند به حذف الف اول و آن روزی است بس محترم و در اخبار به طریق عامه وارد شده که کشتی نوح در آن روز به اتمام رسید، و نور بصر یعقوب علیه السلام در آن روز معاودت نمود، و خلاصی حضرت ایوب در آن روز بود، و عرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل در

۱. بالای آن به خط نستعلیق کلمه ایران آمده است. و نسخه سپ عبارت را ندارد.

۲. سه کلمه ناخوانده.

این روز دست داد.

و چون شهادت امام سیم ابی عبد الله الحسین - علیه السلام - در آن روز واقع شده در اکثر بلاد آن روز را ماتم گیرند و بعضی گویند که شهادت آن حضرت در روز نهم محرم اتفاق افتاد و عاشوراء را از عشر شتر گرفته‌اند. چه شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و در روز نهم باز آب خورد و آن را «عشر الابل» خوانند.

قرار فرض نماز - چهاردهم شهر ربیع الاخری است.

استفتاح - پانزدهم شهر رجب است. در اخبار آمده است هر که در این روز از خدای تعالی طلب فتح و نصرت کند مقصود حاصل شود و ارباب تواریخ آورده‌اند که در این روز طیور ابابیل به امر ملک جلیل دفع مضرت اصحاب فیل نمود، و تزویج حضرت خیر النساء فاطمه با حضرت ولایت پناه علی بن ابی طالب (ع) در این روز بود.

مبعث و معراج پیغمبر (ص) بیست و هفتم رجب است و بیست و ششم نیز گفته‌اند و در آن اقاویل بسیار است.

لیلة البرات - پانزدهم شعبان است که در آن [۵۱ ب] شب تقدیر آجال و برات آزادی مؤمنان از آتش جهنم دهند.

لیلة القدر - شب بیست و سیم رمضان است. جناب باری در مدت سال دو شب را شرافت و کرامت کلیه بخشید: یکی شب برات که فرمود «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ» و یکی شب قدر که فرمود «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و شب برات را ظاهر ساخت و شب قدر را مخفی داشت. لهذا اختلاف است که شب قدر در رمضان است یا غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد در کدام یک از دهه ثلاثه است و بر تقدیری که از دهه آخر

باشد در کدام شب است. مشهور آن است که مذکور شد. بعضی «قدر» را به معنی شرف گرفته‌اند و بعضی به معنی تقدیر که امورات تقدیر می‌شود.

عید فطر - غره شوال است، و عید مأخوذ از «عود» است که هر سال عود می‌کند.

شق القمر - شب سیزدهم صفر است و آن معجزه حضرت رسول بود که به اشاره سبابة مبارک در آن شب ظاهر نمودند در حضور کفار قریش.

غدير خم - هیجدهم ذیحجه است. به تواتر ثابت شده که چون پیغمبر (ص) از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آن را خم غدير گویند نزول فرمود. پس امر کرد تا عوض منبر جهازهای شتر بالای هم انداختند و به بالای آن برآمد و دست امیرالمؤمنین - علیه السلام - را گرفت و با خود بالا برد و در حضور صحابه حضرت شاه اولیا را خلیفه و وصی [۵۲ الف] خود ساخت و نزول آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و حدیث «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل من خذله و انصر من نصره» در این روز صدور یافت.

ایام معلومات - قول اهل لغت و اکثر فقها آن است که ده روز اوّل ذیحجه است و بعضی از فقها گفته‌اند که ایام نحر است که عن قریب بیان می‌شود.

یوم الترویة - هشتم ذیحجه است و «ترویة» در لغت به معنی آب دادن است و نیز به معنی فکر کردن آمده، و بعضی تسمیه آن را به این اسم به آن گویند که حجاج شتر و چهار پایان را آب در این روز می‌دهند و آب برمی‌دارند، و بعضی دیگر گفته‌اند که سبب آن است که خوابی حضرت خلیل (ع) در باب قربان کردن اسمعیل (ع) دیده بود تمام این روز متفکر بود که چه کند. آخر الامر ذبح اسمعیل را روز اضحی قرار داد.

یوم العرفه - نهم ذیحجه است و «عرفه» و «عرفات» اسم موضعی است در مکه معظمه و سبب تسمیه آن است که ملاقات حضرت آدم و حوا بعد از آن مفارقت مشهور در آن موضع واقع شد و همدیگر را شناختند، یا بجهت آنکه جبرئیل (ع) صفت آن موضع به ابراهیم (ع) بیان کرده بود. چون حضرت خلیل به آنجا رسید آن موضع را شناخت و حجاج را در این روز به آنجا باید رفت و زمانی در آن موضع توقف باید نمود. بعضی گفته‌اند سبب آن است که در این روز حضرت خلیل (ع) تعبیر [۵۲ب] خواب خود را شناخت.

عید اضحی - دهم ذیحجه است و «اضحی» جمع «ضحاة» است و آن گوسفندی را گویند که در این روز قربان کنند و به این سبب آن روز را «اضحی» خوانند.

ایام التشریق - روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و روز دهم را «یوم النحر» و یازدهم و دوازدهم را «نحر مع التشریق» و سیزدهم را «تشریق» تنها خوانند. بعضی گفته‌اند تشریق نماز عید است چه آن را در وقت «اشراق» گذارند و باقی ایام را به تبعیت آن «تشریق» خوانند، و بعضی گفته‌اند تشریق خشک کردن گوشت است در آفتاب و مساکین حرم در این روزها گوشت قربانی خشک می‌کنند، و بعضی گفته‌اند تشریق مقام کردن است در آفتاب و حاجیان برای ادای مناسک حج در این ایام توقف در آفتاب کنند، و بعضی گفته‌اند تشریق به جانب شرق رفتن است و اکثر حجاج بعد از ادای مناسک به جانب مشرق متوجه شوند.

ایام بیض - روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم^۱ است از هر ماهی و معنی آن ایام لیالی بیض است که در شبهای این ایام مهتاب از اول شب تا آخر باشد، و از حضرت شاه

اولیا مرتضی علی - علیه السلام - روایت است که چون آدم - علیه السلام - از بهشت بیرون آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی نبود. آفتاب در اعضای مبارک آن حضرت اثر کرده سیاه رنگ شده بود. به این سبب آن حضرت را دلتنگی روی داد، به درگاه بی نیاز آغاز تضرع [۵۳ الف] و زاری کرد. در حال جبرئیل (ع) نازل شد گفت: ای آدم اگر خواهی که این سیاهی به سفیدی و این شام غم به صبح شادی مبدل شود سه روز روزه دار. پس آدم (ع) بعد از ادای شکر باری تعالی در روز اول «ایام بیض» قصد صوم نمود. چون شب درآمد یک ثلث از بدن آن حضرت سفید شده بود. چون روز دیگر روزه گرفت ثلث دیگر سفید شد و روز سیم تمامی اندام آن حضرت سفید گشت و از آن ظلمت بیرون آمد.

مباهله - بعضی روز بیست و چهارم ذیحجه و بعضی بیست و یکم و بیست و هفتم آن ماه گفته اند که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه - در مدینه با کفار مباهله نمود موافق نص قرآن مجید: «قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین».

دحو الارض - روز بیست و پنجم ذی قعده است که موافق اخبار در آن روز زمین از زیر کعبه معظمه پهن شد و «دحو» در لغت به معنی پهن شدن باشد، و در آن روز عزت و حرمت کعبه ظاهر گشت.

عید بابا شجاع الدین - روز نهم ربیع الاول است که در آن روز به دست شجاع الدین ابولؤلؤ فیروز غلام مغیره بن شعبه قتل عمر بن الخطاب ...^۱ در مسجد مدینه اتفاق افتاد. هنگام صبح وقت نماز او را در محراب سه زخم زد و از میان صفوف بیرون رفت و عمر به

همان زخمها درگذشت، نعش [۵۳ ب]...^۱ او را ظاهراً به دستیاری عایشه و حفصه پهلوی قبر ابوبکر که در جوار مرقد مطهر نبوی - صلی الله علیه و آله - بود دفن کردند.

بیع حضرت یوسف - روز بیست و هفتم جمادی الاول بود.

نزول تورات - بیست و ششم رمضان بود.

نزول زبور - شب دهم رمضان بود.

نزول قرآن - شب بیست و سیم آن بود که آن را شب قدر خوانند، كما قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ».

لیلة المیلاد مسیح - شب چهارم ذیحجة الحرام بود.

شهر الحرام^۲ - چهار ماه ذی قعدة الحرام و ذی الحجة الحرام و محرم الحرام و رجب المرجب است که مبادرت بر قتال در آن چهار ماه هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام در میان اعراب حرام بود مگر اینکه کفار پیشدستی نمایند. پس مسلمانان را دفاع و قصاص واجب می شود، كما قال الله تبارک و تعالی: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحَرَمَاتِ قِصَاصٌ» [که جدال حرام مگر به رسم مدافعه].

اما ایام ولادت و وفات چهارده معصوم - علیهم السلام - نیز بر هر کسی که مسلم باشد معرفت آنها لازم است که به تولای محبت ایشان روزهای خوب ایشان را مسرور

باشد و در روز مصیبت ایشان غمگین گردد، و بر محاسب نیز دانستن تاریخ ولادت و وفات ایشان ضرور است. ما نیز ضروریات آن را مجملاً برای تبرک ایراد نمائیم.^۱

عید مولود نبی (ص) - مشهور روز هفدهم ربیع الاول است در سال عام الفیل، بعضی دوازدهم آن ماه نیز گفته [۵۴ الف] اند، و بعضی روز آدینه هفتم ربیع الاول هنگام طلوع آفتاب به طالع میزان گفته‌اند، و به قولی دوشنبه دوم آن ماه به طالع جدی باشد. و در بیست و پنج سالگی زن خواست و در چهل سالگی مبعوث گشت و دو سال و نیم بعد از بعثت شب یکشنبه بیست و هفتم رجب و به روایتی هفدهم رمضان از خانه ام هانی به معراج رفت و مدت ده سال و به قولی یازده سال و به قولی سیزده سال در مکه معظمه بعد از بعثت خلق را دعوت کرده به مدینه طیبه هجرت کردند و آن روز غره محرم بود که ابتدای تاریخ اسلام است و ده سال نیز در مدینه تشریف داشت که رحلت فرمود و در ایام حیات آن حضرت بعد از هجرت از بلاد مکه و جزائر عرب و یمن و بیشتر از شام و مصر مفتوح شد.^۲

وفات پیغمبر (ص) - در دوشنبه سیم شهر ربیع الاول بود. بعضی بیست و نهم صفر گفته‌اند، و بعضی دوازدهم ربیع الاول دهم از هجرت، و به قولی سیزدهم از هجرت اتفاق افتاد. عمر شریفش شصت سال بود و به روایتی شصت و سه سال و به روایتی شصت و پنج سال. پدر آن حضرت عبدالله بن عبدالمطلب که مسمی به شیبه الحمد بود و مادرش آمنه بنت وهب^۳، و به روایتی ولادت آن حضرت در خانه کعبه اتفاق افتاد و به روایتی در خانه عبدالمطلب.

۱. س: این بند را ندارد.

۲. س: مطلب مربوط به مولود نبی به دو سطر مختصر شده است.

۳. س: مطلب مربوط وفات پیغمبر را ندارد.

ولادت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) - روز جمعه سیزدهم رجب در خانه کعبه معظمه اتفاق افتاد [۵۴ ب] دوازده سال به بعثت و بیست و پنج سال به هجرت مانده و سی سال بعد از عام الفیل. بعضی بیست و هشت سال گفته‌اند و ده سال در مدینه با حضرت پیغمبر - صلی الله [علیه وآله] - ماند و در سال دوم از هجرت دختر خود فاطمه علیها السلام را به آن حضرت عقد بست و سی سال بعد از وفات آن حضرت نیز حیات با سعادت ظاهری را داشت. در سال سی و سه از هجرت بعد از قتل عثمان بیعت خلافت به آن حضرت کردند. بعد از بیعت و استقرار خلافت به کوفه تشریف برده توطّن فرمودند. و مدّت خلافت آن حضرت چهار سال و نه ماه طول کشید و غزوات آن حضرت در ایّام خلافت خود: اوّل جنگ جمل بود که در بصره با عایشه و طلحه و زبیر اتفاق افتاد. دوم جنگ صفین بود که با معاویه هفده مصاف فرمودند. سیم جنگ نهروان که با خوارج بود. پدر آن حضرت عبد مناف مکنّی به ابوطالب بن عبدالمطلب عمّ حضرت رسول (ص) بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف.

ضربت خوردن امیر المؤمنین (ع) - روز نوزدهم رمضان هنگام نماز صبح در محراب مسجد کوفه اتفاق افتاد به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی و اغوای قطامه تمیمی که از خوارج و زن فاحشه بود، و آن ملعونه به سه هزار درهم و قتل حضرت امیر المؤمنین کابین به نکاح ابن ملجم ملعون درآمده بود. [۵۵ الف] بعد از وفات آن حضرت ابن ملجم ملعون را کشتند و سوزاندند که آن روز بیست و هفتم رمضان بود. شیعیان آن حضرت در آن شب جشن کنند.

وفات حضرت امیر المؤمنین (ع) - شب بیست و یکم رمضان اتفاق افتاد. بعضی آن روز را جمعه و بعضی یک شنبه گفته‌اند و آن حضرت را به شب پنهانی برده در نجف اشرف که حال مرقد مطهر آن حضرت و مطاف انس و جان و ملایک زمین و آسمان است دفن کردند. تا عهد هارون الرشید قبر آن حضرت معلوم نبود و عمارت نداشت. تلی

مرتفع بود. روزی هارون به آن صفحات برای شکار بیرون آمده بود، آهوان صحرا از اطراف پناه به آن درگاه می‌بردند و آنچه سگان شکاری را نهیب می‌کردند بالای آن تل نمی‌رفتند. هارون تعجب مانده از اهالی آن نواحی تحقیق کرد. پیرمردی گفت که می‌گویند اینجا خوابگاه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و همیشه معجزات باهره در اینجا مشاهده شده، چون به تحقیق پیوست آنجا را عمارت کرده مرقده منور آن حضرت را ظاهر ساخت. بعضی را اعتقاد چنان است که مدفن آن حضرت در میان منزل خودش و مسجد اعظم است و مواضع دیگر نیز گفته‌اند. سنّ شریف آن حضرت شصت و سه سال بود.^۱

ولادت حضرت فاطمه (ع) - پنج سال بعد از بعثت ولادت آن حضرت اتفاق افتاد که هشت سال قبل از هجرت [۵۵ ب] باشد. پدر آن حضرت رسول خدا و مادرش خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بود و شوهرش علی مرتضی و مادر حسن و حسین و محسن که سقط شد و زینب کبری و زینب صغری مکنه به ام کلثوم، و تزویج آن حضرت با حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - در سال دو از هجرت در ماه ذیحجه اتفاق افتاد [و بعضی در پانزدهم رجب گفته‌اند].

وفات حضرت فاطمه (ع) - در سال یازدهم از هجرت، هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا در مدینه طیّه اتفاق افتاد و بعضی بعد از چهل و پنج روز گفته‌اند و عمر شریف آن حضرت هجده سال بود. در بقیع مدفون شد. [به قولی آن حضرت را شبانه حضرت امیر برده در پهلوی پدر بزرگوارش مدفون کرد].

ولادت ابو محمد حسن مجتبی (ع) - روز پانزدهم رمضان سال سه از هجرت گذشته

۱. سب: مطلب مربوط به وفات حضرت امیر ملخص شده است.

در مدینه طیبه اتفاق افتاد. پدرش حضرت امیرالمؤمنین (ع) و مادرش فاطمه زهرا دختر رسول خدا بود. بعد از شهادت امیرالمؤمنین (ع) در کوفه به آن حضرت به خلافت بیعت کردند. بعد از شش ماه که حضرت امام حسن - علیه السلام - تجهیز جنگ معاویه کرده از کوفه با لشکر چند منزل هم بیرون تشریف برده بودند که به رسایل مکذوبه معاویه کل لشکر از حوالی آن حضرت پاشیدند ناچار با معاویه مصالحه کردند و از کوفه باز به مدینه تشریف بردند. [و دارابجرد فارس در ضمن مصالحه عوض اخراجات آن حضرت مقرر بود.]

وفات حضرت امام حسن (ع) - روز بیست و هشتم صفر سال پنجاه از هجرت اتفاق [۵۶ الف] افتاد و آن قضیه هایلله چنان بود که به اغوای معاویه - علیه اللعنة - جعده بنت اشعث بن قیس که زوجه آن حضرت بود آن حضرت را زهر داد و چهل روز مرض آن حضرت در حالت سم طول کشید. عمر شریفش چهل و هشت سال بود. حضرت ابی عبد الله الحسین - علیه السلام - که برادر و وصی آن حضرت بود خواست آن جناب را در پهلوی جد بزرگوارش دفن کند، عایشه ...^۱ بر استری سوار شده با جمعی از منافقین سر راه بر ایشان گرفتند و نعش آن جناب را تیر باران کرده ممنوع داشت. آخر الامر در بقیع که قبرستان بزرگی است در مدینه مدفون شد. در آن باب فرمودند:

تَجَمَّلْتَ تَبَعْلَتْ وَلَوْ عَشْت تَفِئْتَ لَكَ الثَّمَنُ مِنَ التَّعْصِ وَالْكَفْلِ تَصَرَّفْتَ

[در قبرستان بقیع مدفون شد.]

ولادت ابو عبد الله الحسین (ع) - روز بیست و پنجم شعبان^۲ در سال چهار از هجرت در مدینه طیبه اتفاق افتاد. پدر آن حضرت نیز علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی. بعد از ولادت حضرت امام حسن - علیه السلام - پنجاه شب

۱. کلمه ای مانده

۲. کذا در نسخه، ولی در مآخذ دیگر سوم شعبان اساس است.

گذشت نطفه آن حضرت علاقه گرفت میان آن دو برادر زیاده از مدت حمل و آن پنجاه روز نبود. بعضی تعلق حضرت امام حسن (ع) را در رحم شش ماه دانسته‌اند و بعضی خلاف آن را گفته‌اند.

وفات و شهادت جناب سید الشهداء - مشهور این است که شهادت آن حضرت به حکم یزید بن معاویه و سعی عیدالله زیاد [۵۶ ب] به امارت عمر بن سعد و خنجر شمر ذی الجوشن - علیهم اللعنة والعذاب اجمعین - با هفتاد و دو نفر که هجده نفر از دودمان رسالت و مابقی از اصحاب کبار بودند روز جمعه دهم ماه محرم که آن روز را عاشورا خوانند سال شصت و یک هجری در زمین ماریه که حال آنجا را کربلا نامند اتفاق افتاد و در آن حال عمر شریف آن حضرت پنجاه و پنج سال و شش ماه بود. از آن جمله شش سال با جدّ بزرگوارش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و سی سال با پدر نامدارش حضرت امیر المؤمنین علی (ع) بود و بعد از وفات پدرش با برادرش امام حسن - علیه السلام - ده سال و بعد از وفات برادرش تا شهادت آن حضرت نیز ده سال بود. اربعین بیستم ماه صفر است که چهل روز از شهادت آن حضرت گذشته باشد و در آن روز به تعزیه و مصیبت آن حضرت مشغول شوند. [اول کسی که از اصحاب کبار به زیارت قبر مطهر آن حضرت مشرف شد جابر بن عبدالله انصاری بود. زیارت اربعین در آن روز سنت مؤکد است.]

ولادت امام رابع ابوالحسن علی بن الحسین زین العابدین - روز پنجشنبه پنجم شعبان سال سی و هشت از هجرت در مدینه طیبه اتفاق افتاد در زمان جدّ بزرگوارش امیر المؤمنین علی (ع) پدرش ابو عبد الله حسین بن علی و مادرش غزاله مکنانه به ام ولد. بعضی شهربانو دختر یزدجرد را گفته‌اند.

وفات امام زین العابدین (ع) - هجدهم محرم سال نود و چهار از هجرت و به قولی

نود و پنج سال. عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود. از آن جمله با جدّش [۵۷ الف] حضرت امیر (ع) دو سال و با عمّش امام حسن (ع) ده سال و بعد از عمّش با پدرش ده سال و بعد از شهادت پدرش سی و پنج سال حیات داشت. قبر آن حضرت در قبرستان بقیع مدینه است نزد عمّش امام حسن (ع) در قبه‌ای که عباس بن عبدالمطلب در آنجا مدفون است.

ولادت امام خامس ابوجعفر محمد الباقر (ع) - روز سیم صفر سال پنجاه و هفت هجری سه سال قبل از شهادت جدّش جناب سیّد الشهداء (ع) در مدینه اتفاق افتاد. پدرش امام زین العابدین (ع) و مادرش فاطمه مکنّاة به ام الحسن و ام عبدالله دختر حضرت حسن بن علی بود.

وفات امام محمد باقر (ع) - در سال یکصد و هفده از هجرت در مدینه واقع شد و در بقیع نزد پدر و جدّش مدفون گشت. سی سال و کسری با پدرش بود و در حال وفات شصت سال داشت.

ولادت امام سادس ابو عبدالله جعفر الصادق (ع) - در سال هشتاد از هجرت در مدینه طیبّه اتفاق افتاد. پدرش امام محمد باقر (ع) و مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر >بود<، بعضی کنیه آن حضرت را ابواسماعیل گفته‌اند.

وفات حضرت امام جعفر الصادق (ع) - در سال یکصد و شصت هجری در مدینه طیبّه واقع شد و در بقیع نزد اجداد بزرگوارش مدفون است.

ولادت امام سابع ابو الحسن موسی کاظم (ع) - در سال یکصد و بیست و هشت از هجرت اتفاق افتاد. پدرش امام جعفر صادق (ع) و مادرش حمیده البربریه مکنّاة [۵۷ ب] به امّ ولد بود.

وفات امام موسی الکاظم (ع) - روز بیست و پنجم رجب سال یکصد و هشتاد و سه در بغداد اتفاق افتاد و هرون الرشید ملعون [دوبار آن حضرت را از مدینه به بغداد آورد و در در مرتبه ثانی به اغوای یحیی برمکی وزیر خود] آن حضرت را به زهر شهید کرد. [نعش آن غریب را چهار حمال برداشته در خارج دروازه بغداد مدفون کردند]. عمر شریفش به قولی پنجاه و پنج و به قولی پنجاه و چهار سال بود و قبر آن حضرت در بیرون دروازه بغداد که حال به کاظمین مشهور است واقع شده.

ولادت امام ثامن ابوالحسن علی الرضا (ع) - در سال یکصد و چهل و هشت در مدینه طیبه اتفاق افتاد. پدرش امام موسی (ع) و مادرش خیزران مرسیه مکنانه به ام ولد بود.

وفات امام رضا (ع) - در ماه صفر سال دویست و سه هجری مأمون عباسی - علیه اللعنه - بعد از آنکه آن حضرت را ولی عهد کرده بود در خراسان به انگور زهر داد و شهید ساخت و مشهد آن حضرت در [سناباد] طوس واقع است که مطاف انس و جان و پناه عالمیان می باشد. عمر شریف آن حضرت پنجاه و پنج سال بود.

ولادت امام تاسع ابوجعفر محمد تقی - در شب نوزدهم رمضان سال یکصد و نود و پنج از هجرت اتفاق افتاد. بعضی دهم رجب از آن سال گفته اند. پدرش امام رضا (ع) است و مادرش سکینه مرسیه مکنانه به ام ولد که بعضی آن را نیز خیزران خوانده اند.

وفات امام محمد تقی الجواد (ع) - در ذی حجه سال دویست و بیست در خلافت معتصم در بغداد واقع شد و در کاظمین که بیرون دروازه بغداد است [۱۵۸ الف] نزد جد بزرگوارش مدفون است. عمر شریفش بیست و پنج سال بود و آن موضع جهت مدفن آن دو بزرگوار به کاظمین معروف شد. [مأمون الرشید یکی از دختران خود را به امام رضا

علیه السلام و یکی را به آن حضرت داده بود. گویند آن دختر آن حضرت را مسموم کرد. وفات آن حضرت در عهد معتصم عباسی بود.]

ولادت امام عاشر ابوالحسن علی التّقی معروف به عسکری - ماه رجب سال دویست و چهارده از هجرت در مدینه اتّفاق افتاد. پدرش امام محمّد تقی و مادرش سمانه مغربیّه مکنّاة به امّ ولد در عهد متوکلّ خلیفه عباسی بودند.

وفات امام علی التّقی - بیست و پنجم جمادی الثّانی سال دویست و پنجاه و چهار در خلافت معتزّ عبّاسی اتّفاق افتاد. عمر شریفش چهل سال بود. متوکلّ عبّاسی - علیه اللّعه - یحیی بن هرمله را فرستاد و آن حضرت را از مدینه آورد به سرّ من رای که نزدیک بغداد است و آن ملعون بنا نهاده و به عسکریّه مشهور است و در آنجا موقوف داشت تا آن حضرت وفات یافت و در خانه خودش در سرّ من رای مدفون شد و ده سال آن حضرت در آنجا بود.^۱

ولادت امام یازدهم ابو محمّد حسن العسکری (ع) - در سال دویست و سی و یک در مدینه اتّفاق افتاد و همراه پدر بزرگوارش به سرّ من رای آمد. پدرش امام علی التّقی و مادرش سوسن مکنّاة به امّ ولد بود.

وفات امام حسن عسکری (ع) - هشتم ربیع الاوّل سال دویست و شصت در زمان معتمد عبّاسی در سرّ من رای اتّفاق افتاد. او نیز در خانه خود نزد پدر بزرگوارش مدفون شد. آن حضرت را نیز [۵۸ ب] معتمد - علیه اللّعه - مسموم ساخت. عمر شریفش بیست و نه سال بود.

۱. سب: مطالب مربوط به آوردن آن حضرت به بغداد ذیل ولادت آمده و به معتصم عباسی منسوب شده است.

ولادت حضرت صاحب الزمان محمد المهدی (ع) - بیست و سیم رمضان سال دویست و پنجاه و هشت در سرّ من رای اتفاق افتاد. پدرش حضرت امام حسن عسکری است. مادرش صیقل، بعضی حلیمه^۱ و بعضی نرجس گفته‌اند که مکنانه به امّ ولد بود.

غیبت صغری - در سال دویست و شصت هجری پنج سال از خلافت معتمد عباسی گذشته در سردابه سرّ من رای مخفی شد و به جز سفرای آن حضرت که اخبار و جواب مسایل به شیعیان می‌رسانیدند کسی از احوال آن حضرت مستحضر نبود و تا هفتاد سال سفرای خاصه اخبار می‌رسانیدند. بعد از آن منقطع گردید.

غیبت کبری - که اخبار سفرا از آن منقطع گشت به قول مشهور در سال سیصد و سی از هجرت بود و اقوال دیگر نیز گفته‌اند: اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه واجعلنا تحت لوائه علیه السلام.

ابتدای خلق عالم موافق بعضی از احادیث و اخبار روز یکشنبه بود و در شش روز خلقت زمینها و آسمانها تمام شد.

تاریخ عهد آدم (ع) - در میان اهل تواریخ اختلاف فاحش واقع است. در بعضی چنان است که عمر آدم (ع) هزار سال بود و میان آدم و نوح دو هزار سال و پانصد سال، و از نوح تا ابراهیم یک هزار و پانصد سال، و از ابراهیم تا موسی چهار [۵۹ الف] صد و شصت سال، و از موسی تا عیسی یک هزار و نهصد و سی و هفت سال، و از عیسی تا ولادت خیر البشر (ع) چهار صد و هشتاد سال.

و در جامع المعارف آورده که عمر آدم (ع) نهصد و سی سال بود و از وفات او تا

۱. سب: صقیل ... علیمه.

طوفان نوح دو هزار و دویست و چهل و دو سال، و از طوفان تا وفات نوح سیصد و پنجاه سال، و از نوح تا ابراهیم دو هزار و دویست و چهل و شش سال، و از ابراهیم تا موسی هفتصد سال، و از موسی تا داود پانصد سال، و از داود تا عیسی یکهزار و یکصد سال، و از عیسی تا خیر البشر (ع) سیصد و بیست سال.

و مسعودی آورده که از هبوط آدم تا طوفان نوح دو هزار و دویست و پنجاه و شش سال بود، و از طوفان نوح تا مولد ابراهیم یکهزار و هفتاد و نه سال، و از مولد ابراهیم تا زمان خروج بنی اسرائیل از تیه پانصد و شصت سال، و از خروج بنی اسرائیل تا سال چهارم از پادشاهی حضرت داود (ع) که بیت المقدس را بنا نهاد ششصد و سی و شش سال، و از بنیاد بیت المقدس تا مولد اسکندر هفتصد و نوزده سال، و از مولد اسکندر تا مولد مسیح سیصد و نه سال، و از مولد مسیح تا ولادت خیر البشر (ص) پانصد و بیست و یک سال.

و در تاریخ یهود چنان است که از آدم تا نوح یکهزار و پنجاه سال بود، و از نوح تا ابراهیم هشتصد [۵۹ ب] و نود و چهار سال، و از ابراهیم تا موسی پانصد، و از موسی تا سلیمان چهار صد و هشتاد سال، و از سلیمان تا اسکندر پانصد و بیست و چهار سال. و در تاریخ ختائی^۱ چنان است که از ابتدای عهد آدم تا اکنون هشتصد و شصت و سه «وَن» و نه هزار و هشتصد سال است و هر «وَن» نزد ایشان ده هزار سال است.

و پیش براهمه هند چنان است که عمر «برهما» که آن طبیعت است صد سال برهمنی باشد و هر سالی سیصد روز و هر روزی از آن چهار هزار و سیصد و بیست هزار سال است و این یک روز را یک «کلب» خوانند و گویند چون یک «کلب» که روز برهمنی است بگذرد طبیعت همان مقدار زمان از خستگی بیاساید مانند شب که حیوانات در آن بیاسایند و ترکیب و ترتیب از کون و فساد برفتد و باز چون آن شب برهمنی بگذرد و ابتدای صبح دیگر باشد طبیعت بیدار گردد. و به قول «برهمون» که بزرگترین حکمای

ایشان است هنوز از عمر طبیعت هشت سال و پنجاه و چهار روز برهمنی گذشته است و از آدم اوّل عمر طبیعت بود و به قول بعضی خود آدم عبارت از طبیعت است.

اما ایام مشهوره تاریخ رومی

و آن بر دو نوع است: یکی آنکه موقوف باشد به معرفت اوّل «صوم کبیر» که منسوب است به طایفه [۶۰ الف] نصاری، دیگری آنچه موقوف بر آن نیست.

اوّل: آنچه موقوف به معرفت «صوم کبیر»^۱ است.

بدان که صوم کبیر روزه فریضه نصاری است و آن هفت هفته است که چهل و نه روز باشد. از مفسّرین گفته اند آنچه خدای تعالی بر امت عیسی واجب گردانید یک ماه بود. چون آن ماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت مشقت تمام می کشیدند. علمای ایشان در این باب اندیشه نموده صوم را به فصل ربیع انداختند و ده روز بدان زیاده نمودند. همچنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده می کردند تا به چهل و نه روز رسید. اوّل این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط به اینکه قبل از دویم شباط و بعد از آذار نباشد.

صوم نینوی - روز دوشنبه باشد قبل از اوّل «صوم کبیر» به سه هفته و این صوم سه روز بود. پس پنجشنبه فطر نینوی باشد. در تواریخ مسطور است که حضرت یونس (ع) در آن روز از شکم ماهی بیرون آمد و در قریه ای که آن را نینوی خوانند حاضر شد به شکرانه او آن روز را روزه دارند.

سقابین - دوشنبه چهل و دویم «صوم کبیر» باشد. نصاری گویند در این روز عیسی (ع) بر درازگوشی سوار بوده به بیت المقدس درآمد و مردم را دعوت فرمود.

فصح - سه‌شنبه چهل و پنجم «صوم کبیر» باشد و فصح به معنی رستگاری است. [۶۰]
 ب [چه در آن روز بود که قومی از حواریان استدعا کردند که از حضرت عیسی (ع)
 التماس نزول مائده کنند و آن خوانی بود از طلای احمر به مساحت چهل ذرع که در آن
 ماهی بریان بود با پنج رغیف و قدری سرکه و نمک و سبزی و حواریان دوازده تن بودند
 که در مبادی بعثت عیسی (ع) به شرف دین آن حضرت مشرف شدند. و «حُوار» از
 «تحویر» مشتق است که آن به معنی تَبَيُّض است. چون ایشان جماعتی بودند گازر و جامه
 سفید می‌کردند به این اسم خواندند. در ترجمه انجیل اسامی حواریان بدین موجب
 است:

اول: پطرس که که لقب شمعون است،

دویم: یعقوب پسر زبدی،

سیم: یوحنا برادر یعقوب،

چهارم: اندریاس برادر شمعون،

پنجم: فلپوس،

ششم: توما،

هفتم: برتلمی،

هشتم: متی،

نهم: یعقوب ابن حلفا،

دهم: شمعون غیور،

یازدهم: یهوذا که بعد از خیانت او اسخریوطی را به قرعه اختیار کردند.

دوازدهم: میناس.

از آن جمله چهار نفر شمعون، پطرس و برادرش اندریاس و یعقوب زبدی و برادرش
 یوحنا صیاد ماهی بودند و هشت نفر گازر که جامه سفید می‌کردند. اسامی آنها را در
 تواریخ مختلف نوشته‌اند.

جمعة الصلבות - جمعة چهل و هشتم «صوم کبیر» باشد. نصاری گویند که عیسی (ع) را جهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه بر دار کردند و آن را جمعة [۶۱ الف] الصلבות خوانند و روز یکشنبه دفن کردند و بعد از چهارده روز از قبر درآمد. لکن مطابق نص قرآن مجید که می فرمایند: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» و همچنین «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» چون آن حضرت را به پای دار آوردند آفتاب منکسف شد و ظلمت چنان استیلا یافت که دیده از رؤیت بازماند. در آن حال باری تعالی ملایکه را فرمود تا عیسی [را] از بند خلاص نمودند و یهودا را که باعث گرفتاری آن حضرت شده بود به جای او مقرر داشتند و آن حضرت را به آسمان بردند. بعد از روشن شدن هوا خواستند او را بکشند هر چند یهودا فریاد کرد که من عیسی نیستم، او را به آسمان بردند و مرا به جای او بستند جهودان باور نکردند و او را به دار کشیده کشتند.^۱

عید قیامت - شنبه چهل و نهم «صوم کبیر» است و يقال له بشارة الموتی بقدم المسيح (ع).

عید فطر - یک شنبه بعد از عید قیامت باشد. در این روز نصاری از صوم فارغ شده عید کنند.

سوابین صغیر - آدینه بعد از فطر باشد و آن را «جمعة الشهداء» نیز خوانند و شهدا قومی از نصاری بودند که بعض ملوک آنها را امر کرد که از دین خود برگردند و آنها فرار کرده و در آن روز از خوف مردند.

احد الجدید - یکشنبه بعد از فطر باشد و آن اول یکشنبه است بعد از [۶۱ ب] فطر.

۱. س: مطلب مربوط به جمعة الصلבות ملخص شده است.

در آن روز حضرت عیسی (ع) لباس سفید پوشید.

سلاق - پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر. گویند درین روز عیسی علیه السلام شمعون را که مقدّم حواریان بود خلیفه ساخته گفت که بعد از من ملائکه ظروف پرنور به شما خواهند رسانید و آن انوار به باطنهای شما راه یافته هر یک از شما عالم به لغت قومی شوید که به دعوت ایشان مأمور باشید.

ینطفسطی^۱ - یکشنبه بعد از «سلاق» باشد. نصاری گویند آن روز است که عیسی - علیه السلام - روح القدس را که به حواریان وعده کرده بود فرستاد. پس حواریان به قصد دعوت هر یک به ولایتی رفتند و به الهام ربّانی زبان اهل آن ولایت را عالم شدند.

صوم الشلخین - دو شنبه بعد از «ینطفسطی»^۱ باشد و آن چهل و هشت روز بود. گویند درین ایّام عیسی (ع) به جهت دعوت امت عزیمت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این یکشنبه چهل و نهم باشد.

جمعة الذّهب - اوّل جمعه باشد از صوم «شلخین».

عید هرمارى - روز سیزدهم باشد از فطر «شلخین».

صوم ایلیا - دوشنبه بعد از عید «هرمارى» بود و این صوم چهل و هفت روز باشد. پس یکشنبه چهل و هشتم فطر «ایلیا» باشد.

دویم: آنچه موقوف به معرفت «صوم کبیر» نیست.

عید حبکه - [نصاری] گویند «حبکه» پادشاهی بود که دختر [۶۲ الف] مردم به زور کشیدی و بعد از ازاله بکارت رخصت دادی. در آن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند. ملک به خواهر ایشان طمع کرد. برادر کهنتر از غایت غیرت خود را به لباس زنان بیاراست و به عوض خواهر به مضجع ملک درآمد و چون ملک خواست که دست به او رساند برجست و آتش شهوت ملک را به آب خنجر فرو نشاند و بیت المقدس را از شر او پاک ساخت. پس مردم شادیاها کردند و آن روز را عید ساختند.

عید بشارت - اوّل کانون اوّل باشد. نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس به صورت جوانی خوشروی خود را در وقت غسل به مریم ظاهر ساخت و مریم ازو مجتنب شد و گفت «آئی أعوذ بالرحمن منك ان كنت تقياً». پس روح القدس باد در مریم دمیده و او را به وجود روح الله خبر داد. و بعضی گویند که بشارت مریم به وجود عیسی (ع) در بطن او بیست و پنجم آزار واقع شد.

لیلة المیلاد مسیح (ع) - به تاریخ رومی شب بیست و پنجم کانون اوّل بود. بعضی گفته اند ولادت آن حضرت در ششم کانون آخر بوده در قریه ای قریب به بیت المقدس که آن را «ناصره الجلیل» گویند و از این جهت ترسایان را «نصرانی» گویند.

عید قلنداس^۱ - اوّل کانون آخر باشد و آن را «قلقداس»^۲ نیز خوانده اند و گفته اند که اسم یکی از ملوک ایشان است. بعضی گفته اند که این روز اوّل سال [۶۲ ب] رومیان است.

۲. سپ: قلقیرا

۱. سپ: قلنداش

دنح - به دال مهمله و نون و حاء مهمله به معنی طلوع است. گویند آن روز طلوع حضرت عیسی (ع) بود از نهر که آن نزدیک دمشق است و یحیی بن زکریا عیسی را به آن آب بشست و بعضی گویند مریم آن حضرت را به آب «معمودیه» بشست و چون از آن آب بیرون آمد روح القدس به صورت کبوتری بدو پیوست. بعضی گویند که زکریا عیسی (ع) را به آب «معمودیه» بشست و آن آبی است که ترسایان فرزندان خود را چون متولد شوند به آن آب بشویند، و چون کسی به دین عیسی درآید تا اوّل او را بدان نشویند نصاری نشود.

عید شمع - دهم شبّاط باشد و آن روزی است که عیسی (ع) اوّل نوبت به «هیكل» درآمد و هیكل نام معبد نصاری است.

[خاج شویان - بیست و هفتم چله بزرگ زمستان باشد.]

سقوط جمره اوّل - هفتم شبّاط باشد.

سقوط جمره دویم - چهاردهم شبّاط باشد.

سقوط جمره سیم - بیست و یکم شبّاط باشد.

و جمار از این سه بیشتر نباشد و جمره به معنی آتش است. گویند که در این ایّام سه جمره از جانب بالا به جانب سفلی نازل گردد. جمره اوّل در زمین اثر کند، و جمره دویم در آب و بعضی عکس گفته‌اند، و جمره سیم به اتفاق در اشجار اثر کند و قوّت نموّ به حرکت آید.

رومیان گویند که به این جمره‌ها شکم زمین گرم شود و از وی بخار برآید، و اعراب گویند که این اثرها در این ایّام از سقوط [۶۳ الف] بعضی منازل قمر است.

ایام برد العجوز - آن هفت روز باشد و اوّل آن بیست و ششم شبّاط است و در آن روزها هوا خالی از تغییری نباشد. در تواریخ ثبت است که آنها عبارت از ایامی اند که قوم عاد به دعای هود (ع) هلاک شدند و پیرزنی از آن قوم زیر زمین قرار گرفت و به قوم خود نوحه می کرد. روز هشتم بادی صعب در آنجا نیز وزیده او را به یاران ملحق ساخت و آن هفت شب و هشت روز بود، کما قال الله تبارک و تعالی: «وَسَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَایِنَةً أَيّامًا».

و جوهری نقل کرده که آن پنج روز است. بعضی گفته اند که آن مشتق از «عجز» است که به معنی «آخر» باشد زیرا که آن روزها آخر زمستان است. بعضی گفته اند که سبب تغییر آن است که آفتاب در این وقت به ترییع اوج خویش رسد، یعنی بعد اوسط به حسب مسیر، و آن وقتی درست باشد که اوج آفتاب در اواخر جوزا ثابت باشد.

میلاد یوحنا - بیست و پنجم نisan است. بعضی بیست و چهارم حزیران گفته اند و یوحنا را بعضی یحیی پیغمبر دانسته اند. ظاهر آن است که از حواریین عیسی بوده اند.

ایام ریاح بوارح - و آن چهل روز است و اوّل آن هیجدهم ایار باشد، بعضی بیستم ایار گفته اند و «بوارح» جمع «بارح» است و «بارح» باد گرم را گویند، و بعضی گفته اند «البوارح الشمال [۶۳ب] الحارّة فی اوّل الصّیف»، و عرب از طلوع ثریّا تا طلوع صرفه [را] زمان «ریاح بوارح» دانند و آن قریب چهار ماه است.

مولد یحیی بن زکریّا - بیست و یکم حزیران است.

ذکران مرقومان - سیم تمّوز بود و آن به معنی یاد کردن است و آن چنان بود که شخصی را که فضیلتی تمام بوده باشد روزی که منسوب به او باشد در معبدهای خود او

را در آن روز ذکر می‌کنند و همچنین در روزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت به ذکر آن شخص دیگر رسد مثل او، و هر مولودی که در آن مدّت متولّد شود به نام آن شخص کنند که نوبت ذکر آن بود و مرتبهٔ «ذکران» فروتر است از مرتبهٔ عید.

[ایام] باحورا - و آن هشت روز بود اوّل آن نوزدهم تمّوز باشد. بعضی آن را «ماحورا» خوانند و آن آغاز شکستن گرما بود. بعضی آن لفظ را عربی دانسته‌اند و گفته‌اند که به معنی شدّت حرارت است در صیف، و بعضی آن را لفظ یونانی دانسته به معنی روزگار آزموده. و از احوال این ایام استدلال بر هوای باقی سال کنند.

بعض دیگر گفته‌اند که «باحورا»^۱ هفت روز است و این نام مأخوذ است از «بحران» و «بحران» به معنی حکم بود که بدان حکم کنند بر احوال خزان و زمستان. و اوّل روز از آن دلیل تشرین اوّل است و روز دویم دلیل تشرین [۶۴ الف] دویم، تا به آخر. هر چه در هر روزی حادث شود از میغ و باران و باد، آن ماهها نیز همچنین بود.

و بعضی گفته‌اند روز اوّل دلیل ماه اسد است و روز دویم دلیل ماه سنبله. همچنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوت است.

و نیز گفته‌اند که در اوّل این هفت روز اگر باد وافر باشد زمستان آن سال اولاً سرد و با آب و باد و ابر باشد و آخر به خشکی گذرد، و اگر در آخر آن هفت روز باد وافر بود در زمستان آن سال اولاً خشک گذرد و آخر با نم باشد، و اگر در تمام هفت روز باد وافر بود زمستان همه سرد و با باد و نم گذرد.

و گویند که مصریان در ایام «باحورا» حکم کنند بر احوال زراعت و چگونگی محصولات.

صوم مارت مریم - اوّل آب باشد و آن را «صوم السّیده» نیز گفته‌اند. چه «مارت» به لغت ایشان به معنی «سّیده» است.

عید تجلی - ششم آب بود. گویند در این روز عیسی (ع) تجلی کرد بر حواریین از میان ابر و موسی را با خود ظاهر کرد. و بعضی گفته‌اند که تجلی عیسی (ع) و حضور موسی (ع) و الیاس (ع) به او در طور سینا بود.

فطر مارت مریم - پانزدهم آب باشد. پس مدت صوم مزبور چهارده روز باشد.

مقتل یحیی - بیست و هفتم آب باشد و بعضی بیست و هشتم آب گفته‌اند.

عید الصلیب - چهاردهم ایلول است. گویند یکی از ملوک روم [۶۴ ب] به بیت المقدس آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را در آن چوب صلیب کرده بودند می نمود. بعد از تجسس آن چوب را در این روز با دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام یکی است. پس هر یکی از آن را به شکم مرده می نهادند، به آن یک چوب زنده شد و در آن دو چوب اثری نیافتند و بواسطه این وجه آن^۱ [را] عیدی کردند.

اما ایام مشهوره تاریخ فرس - [که در ایرانی متعارف است آن است:]
نوروز عامه - اول فروردین ماه بود. گویند که زعم مجوس آن است که این روز آن روز است که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب را امر به سیر فرمود از اول حمل و آدم (ع) را نیز در این روز آفرید. از این جهت آن را «نوروز» خوانند.

و علمای ایشان گفته‌اند که جمشید که عرب او را «متوشلح»^۲ گوید در جهان طواف می کرد. چون به آذربایجان رسید در این روز بر تخت زرین مرصع نشست و آن تخت در موضع بلند رو به مشرق نصب بود و چون آفتاب از مشرق درآمد بر تاج جمشید افتاد شعاعی به غایت روشن ظاهر شد. مردمان شادی کردند و گفتند این روز نو است که دو

۲. سپ: متوشح (در مآخذ متوشالح آمده).

۱. اصل: وجدان (۹).

آفتاب برآمده: یکی از شرق و یکی از غرب و آن روز را جشن عظیم ساختند و اصل نام او «جم» بود. او را به سبب این شعاع «جمشید» خواندند، چه «شید» به لغت ایشان به معنی شعاع است.

نوروز خاصه - ششم فروردین ماه است. گویند در این [۶۵ الف] روز دیگر بار جمشید بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند و آن را «نوروز ملک» و «نوروز خاصه» و «نوروز بزرگ» نام نهادند.

آبانگاه - روز دهم فروردین ماه بود. روز دهم را به لغت فرس «آبان» گویند چنانچه مذکور شد، و گویند آن نام فرشته‌ای است که به «آب» موکل است. پس اگر در این روز باران بارد «آبانگاه مردان» باشد و مردان به آب درآیند، و اگر باران نبارد «آبانگاه زنان» باشد و زنان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون دانند.

آبریزان - سیزدهم تیر ماه بود. گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران نیامد. در این روز به جماعت دعا کردند. حق - سبحانه و تعالی - باران فرستاد و بدان مردم شادی کرده آب بر یکدیگر می‌ریختند و هر سال که بدان محل رسید [ند]ی آب بر یکدیگر ریختندی. الآن نیز در سیزدهم تیر ماه جلالی در بعضی از عراق و فارس این رسم مرعی دارند و این روز را فرسیان «تیر و کمان» نیز خوانند، و گویند در این روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد به شرط آنکه افراسیاب یک تیر پرتاب از ملک خویش بدو دهد. پس حکما تیر مجوف را از ادویه پر کردند و وقت طلوع آفتاب آرش نام از پهلوانان ایران به یکی از جبال طبرستان رفته به طرف مشرق انداخت. حرارت آفتاب آن را جذب کرده به سر حد طخارستان رسانید.

مهرگان عامه - شانزدهم [۶۵ ب] مهر ماه بود. این روز را به آن سبب تعظیم کنند که

ضحاک طاغی بود و فساد بسیار می‌کرد و این روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل بند کرد و به کوه دماوند فرستاد.

مهرگان خاصه - بیست و یکم مهر ماه بود و این روز را نیز به قیاس نوروز عامه و خاصه تعظیم کنند.

رکوب کوسج - اول آذر ماه بود. قصه آن چنان است که پادشاهان عجم در این روز از دکاکن ولایت خود هر سال به طریق خراج یک درهم می‌ستانده‌اند، چنانکه شخصی کوسه بر چهار پائی نشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه که تابع او بوده‌اند به بازار درآمده. آن شخص کوسه کلاغی در دست گرفته و مروحه در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکان یک درم سیم بدین وضع مقبول ستاندی. و چنین رسم بود که اگر بازاریان در زر دادن یک ساعت تعلل می‌کردند کوسه حکم به غارت دکان ایشان می‌نمود و از صبح تا نماز پیشین هر چه جمع شده [بود] تعلق به سرکار پادشاه می‌داشت و از آن وقت تا نماز دیگر حق السعی کوسه و غلامان بود. اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر به نظر بازاریان درآمدی آنقدر که توانستندی بزدندی و داوری نبودی و کسی بازخواست نکردی. چون این رسم هر ساله در این روز واقع شده بدان اسم شهرت یافت.^۱

بهمنجنه - دویم [۶۶ الف] بهمن ماه باشد. [انوری گوید:

اندر آمد دور حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه]

فرسیان^۲ در این روز «سپند» با شیر خورند تا حفظ بیفزاید و نسیان برده و در بعضی از بلاد مهمانی کنند به خوردنی که در وی جمیع حیوانات باشد.

۱. سپ: از «و کسی» در سطر ماقبل تا اینجا را ندارد. ۲. سپ: فارسیان

شب سده - شب دهم بهمن ماه باشد و سده به لغت ایشان «آتش بلند شعله» را گویند و چنین آورده‌اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را نیز عقوبت و سیاست به هر چه مستوجب آن بود می‌کردند. از آن جمله ضحاک را طبّاحی بود ارمائیل نام که در زمان او مردم گشتی و مغز سر ایشان را جهت ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی. او را فریدون بگرفت و خواست که به عقوبتی که بدتر از آن نباشد بکشد. طبّاح گفت ای پادشاه جوانبخت در زمان ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که به من می‌دادند که بکشم آزاد می‌کرده‌ام. تو نیز باید بدین نیکی که کرده‌ام عمل نمایی و صدق این سخن اینک آن مردم که پناه به کوه دماوند برده‌اند. فریدون با لشکر انبوه سوار شده متوجّه کوه شد تا آن مردم را به شهر باز آورد. چون به مقصد نزدیک رسید شب درآمده راه گم کردند. پس فرمود تا آتشها برافروختند و مردم گریخته چون آتش بدیدند پیش آمدند و خلقی عظیم از آزادگان طبّاح جمع شدند. فریدون آن شب شادیا کرده جشن کرده، فرمود طبّاح را «مهمغان» نام کردند یعنی بزرگ گیران. [۶۶ ب]

دیگر هر سال فرسیان^۱ در آن شب آتش می‌افروزند. حال نیز در بعضی از بلاد این قاعده را معمول دارند، لکن در دهم بهمن ماه جلالی.

و قصّه دیگر در این باب آن است که هوشنگ که پسر چهارم آدم صفی دانند در کوه اصطخر ماری را بدید. چون او هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما هستند، همانا که این جانور دشمن ماست که سر از خطّ اطاعت ما برداشته است. سنگی برگرفته قصد آن مار کرد و او گریزان شده در زیر خس پنهان شد، و چون سنگ به جانب او انداخت در حال خطا شده بر سنگ دیگر آمد. از ملاقات حجرین آتشی جسته در آن خس افتاد و مار بسوخت. چون آتش علم زد، هوشنگ هرگز آتش ندیده بود از هوش برفت و بعد از افاقه گفت همانا این نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد. پس از آن آتش قدری برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت. از آن عصر باز پرستش عنصر نار

در میان فارسیان شیوع یافت و آن شب جشن فرموده آن را «شب سده» نام نهادند.
و منجمان گویند این شب را به آن سبب «سده» گویند که پنجاه شب و پنجاه روز به
نوروز مانده باشد. [فارسیان زیاده احترام آن کرده حتی قسم به آن یاد می‌کردند چنانکه
گفته‌اند

نظم

برند و بیارند و آتشکده به فیروز و بهرام و جشن سده [

باربره - بیست و دویم بهمن ماه باشد. گویند هفت سال در ایران باد نیامد. در این روز
شبان‌ی نزد کسری [۶۷ الف] آمده گفت که دوش آن مقدار باد آمد که موی بر پشت
گوسفندان بجنبید. پس آن روز نشاط و خرّمی کردند و آن روز به «بادبره» شهرت یافت.

گاهنبار - در کتب سماوی مذکور است که خدای تعالی عالم را به شش روز آفرید و
مجوس از کتاب زند که به زردشت منسوب است نقل کنند که خدای تعالی عالم را به
شش «گاه» آفرید:

گاه اوّل: پانزدهم دی بود.

و اوّل گاه دویم: پانزدهم اسفندارمذ ماه.

و اوّل گاه سیم: بیست و ششم اردیبهشت ماه.

و اوّل گاه چهارم: بیست و ششم خرداد ماه.

و اوّل گاه پنجم: شانزدهم شهریور ماه.

و اوّل گاه ششم: سی و یکم آبان ماه که او خمسّه مسترقه باشد.

و هر گاهی پنج روز بود.

و زردشت در کتاب خود آورده که خدای تعالی در گهنبار اوّل آسمانها را آفرید، و در
دویم آب را، و در سیم زمین را، و در چهارم نبات را، و در پنجم بهایم را، و در ششم
انسان را.

بعضی از اهل فرس^۱ تعظیم این روزها کنند و خوانها^۲ آراسته سازند و به جشن مشغول شوند، و مبادی این ایام که ذکر شد به تقدیری است که خمرسه در آخر آبان ماه باشد. لکن دیگران آورده اند که:

ابتدای گاه اوّل بیست و ششم تیر ماه،

و اوّل گاه دویم.....^۳

و اوّل گاه سیم شانزدهم شهریور ماه،

و اوّل گاه چهارم یازدهم مهر ماه،

و اوّل گاه پنجم یازدهم دی ماه،

و اوّل گاه ششم [۶۷ ب] خمرسه مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه بود.

فروردگان - روزی بود که ده روز به اوّل فروردین ماه باشد. چنانچه عقیده مسلمانان این است که روز جمعه زیارت اهل قبور نمودن بهتر است همچنین اعتقاد فارسیان چنان است^۴ که درین روز دخمه ها [دیدار] کردن بهتر است و گویند روان مردگان خیر یابد و موبدان و برهمنان در این ایام بجهت مردگان زند خوانند.

نوشتن رقعۀ کژدم^۵ - پنجم اسفندارمذ ماه باشد. گویند در این روز از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب فرسیان^۶ سه رقعۀ نویسند از برای دفع مضرت هوام و آنها را بر سر دیوار خانه بچسبانند و دیوار چهارم که صدرخانه بود خالی گذارند و صورت این است: شجج شجج^۷ قرنه قرنه بحری ملحا قوطا.

۱. سپ: فارسیان

۲. اصل: خانها.

۳. در هر سه نسخه سفید است (ترتیب گاهنبار اول در پانزدهم اردی بهشت و گاهنبار دوم در تیرماه بوده است و افتادگی ناشی از آن است که مطلب مربوط به گاهنبار دوم را در گاهنبار اول آورده است).

۵. سپ: + طلسمات

۴. سپ: از «چنانچه» تا اینجا را ندارد.

۷. سپ: شجج شجج.

۶. سپ: فارسیان

و بعضی گویند که فریدون در این روز طلسمها ساختی و سموم حیوانات را بیستی و فارسیان در آن رقعہ نوشتندی که به نام افریدون و حال می نویسند که «سلام علی نوح فی العالمین». [زیرا که] جمعی افریدون را نوح خوانند.

و بعضی از اهل فرس این روز را «مرد گیران» خوانند به سبب آنکه زنان درین روز بر شوهران تسلط می نمودند و مطالبتها می کردند.

اما ایام مشهوره [شمس]

که مبنی بر موضع آفتاب باشد: [۶۸ الف]

نوروز سلطانی - روزی بود که نصف النهار آن روز آفتاب به درجه اول حمل رسد به شرط آنکه در نصف النهار مقدّم در آخر حوت بود.

نوروز خوارزمشاهی - اول آن روزی بود که آفتاب در درجه شرف باشد.

- قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود.

آخر ایام مطربستم ثور بود.

- آغاز گرما پنجم جوزا بود - امتزاج فصلین پانزدهم جوزا باشد، همچنین پانزدهم

سنبله و قوس و حوت.

- اول چله تابستان اول سرطان بود.

- غایت قوت گرما پانزدهم اسد باشد.

- اول فصل خزان اول میزان بود.

- اول چله زمستان اول جدی باشد.

- شب یلدا نیز اول جدی باشد که غایت درازی شب باشد.

- غایت قوت سرما پانزدهم دلو باشد.

- نوشتن رقعۀ کژدم به زعم اهل هند پنجم حوت باشد. گویند درجه پنجم صورت

حشرات دارد، والله اعلم بالصواب.

[ایام مختاره و مذمومه]

اما ایامی که مختار یا مذموم است به جهت ابتدا و تقدیم امورات، هر طایفه را در آن باب اقوال است. ما مجملاً آنچه مشهور است بیان کنیم. لکن در امورات کلیه باید بعد از توکل رجوع به نجوم کرد.^۱

از آن جمله از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) در اختیارات ایام هفته نظماً وارد است، تیمناً و تبرکاً ثبت نمائیم:^۲

لنعم اليوم يوم السبت حقاً	لصيد إن أردت بلا افتراء
وفي الأحد البناء لأن فيه	تبدى الله في خلق السماء
وفي الاثنين إن [٦٨ ب] سافرت فيه	ستظفر بالنجاح و بالثراء
و من يرد الحجامه فالثلثاء	ففي ساعاتها حرق الدماء
و إن شرب امرؤ يوماً دواءً	فنعم اليوم يوم الأربعاء
وفي يوم الخميس قضاء حاج	ففيه الله يأذن بالدعاء
وفي الجمعات تزويج و عرس	ولذات الرجال مع النساء
و هذا العلم لا يعلمه إلا	نبیُّ أو وصیُّ الانبياء

و آنچه در نحوس ایام هر ماهی گفته‌اند این است:

شعر

هفت روزی نحس باشد در مهی	زان حذر کن تا نیایی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده	بیست و یک با بیست و چار و بیست و پنج

ترکان را چنانچه گذشت دوره اختیاری که «دوره رابع» باشد به دوازده می‌گردد و از آن دوازده دو روز اول را «نحس» گیرند و دو روز را «سعد» و چهار روز را «محمود» و چهار روز دیگر را «مذموم».

۱. سب: این سه خط را ندارد.

۲. سب: + که سابق ذکر شد.

و هندیان ساعت «بست» را اعتبار نمایند و آن چنان است که حکمای ایشان دوری نهاده‌اند که به هفت بخش می‌گردد و هر بخشی را به کوکبی داده‌اند و ابتدای دور از زمان «اجتماع حقیقی» گیرند و مدت دور دوازده ساعت زمانی است، پس دوازده ساعت اول را به آفتاب دهند و آن «بست» آفتاب است و دوازده ساعت دیگر به زهره، همچنین به عطارد و قمر به ترتیب افلاک. بعد از قمر از زحل گیرند تا باز نوبت به شمس رسد [۶۹ الف] و به طریق مذکور می‌گردد تا اجتماع دیگر. چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل گردد. باز از شمس ابتدا نمایند و رسد شمس را «بست مطلق» گویند و «بُست» [به لغت آنها] به معنی «سیر» است و اعراب آن را «ساعات محترقه» خوانند.

[بیان شبانروز]

و باید دانست که شبانروز نزد عامّه مجموع یک شب و یک روز است و مبدأ آن نزد متشرعه اول شب است، چه ظلمت اصل است و نور طاری. و نزد اهل روم و فارس اول روز است، چه نور وجودی است و ظلمت عدمی.

اما نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب است به تقاطع مدار او با دایره نصف النهار. به این اصطلاح مقدار شبانه‌روزی در جمیع مساکن مساوی بود، تقریباً به خلاف اصطلاحات دیگر که به حسب هر بقعه متفاوت شود چنانچه در علم هیأت مبین است. و معتبر نزد حکمای یونان تقاطع اعلی است که میان روز باشد.

و نزد حکمای ختا و ایغور^۱ تقاطع اسفل است که میان شب می‌شود.

و نزد بعضی براهمه هند مابین ابتدای صبح صادق و طلوع آفتاب و مابین غروب آفتاب و غروب شفق داخل هیچ کدام نیست و به منزله فصل مشترک [۶۹ ب] است میان شب و روز.

اما اوقات صلوٰۃ

به مذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اوّل وقت نماز شام از ذهاب «حمره مشرقیه» است تا آن مقدار که فرض مغرب ادا شود. بعد از آن اوّل وقت نماز خفتن درآید و هر دو مشترک گردد تا آن زمان که از نصف شب مقدار ادای فریضه خفتن باقی ماند. پس از آن وقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد.

اما فضیلت وقت نماز شام تا زمان رفتن روشنی است از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضای یک دانگ و نیم است از شب. بعضی دو دانگ هم گفته اند. و اوّل وقت نماز صبح و فضیلت آن از اوّل طلوع صبح است تا ظهور سرخی از جانب مشرق، و آخر وقت آن وقتی است که آفتاب طلوع کند.

و اوّل وقت پیشین به اتفاق جمیع فرق آنگاه است که ابتدای زیاد شدن ظلّ مقیاس بود بر «فیء زوال»، اگر «فیء زوال» در آن روز موجود باشد. یا ابتدای «احدوث ظلّ» اگر در آن روز «فیء زوال» موجود نباشد. و این در موضعی صورت بندد که آفتاب به سمت - الرأس آن موضع تواند رسید. و فضیلت نماز پیشین آن زمان است که ظلّ مقیاس مساوی مقیاس شود سوای «فیء زوال».

و اوّل نماز پیشین که عصر باشد بعد از ادای فرض ظهر است. چون به قدر چهار رکعت از اوّل زوال گذشت [۷۰ الف] اوّل فریضه عصر درآید و در این حال مشترک بود تا آن زمان که به غروب مقدار ادای فریضه عصر باقی ماند. بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر باشد. کما قال امام النّاطق جعفر الصادق (ع) «إذا زالت الشّمس دخلت وقت الظّهر فاذا مضی قدر أربع رکعات دخلت وقت الظّهر والعصر حتی یبقی من غروب الشّمس قدر أربع رکعات، فیخرج وقت الظّهر و یبقی العصر حتی تغرب الشّمس».

و فضیلت نماز عصر تا آن زمان است که ظلّ دو برابر مقیاس شود سوای «فیء زوال»، و افضل در ادای صلوٰۃ یومیّه اوّل وقت است، لقوله علیه السلام: «اوّل الوقت رضوان الله و آخر الوقت غفران الله».

[صبح صادق و کاذب]

و باید دانست که صبح دو قسم است: صبح صادق و صبح کاذب. اما صبح کاذب اول بیاضی بود که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و به جهت انفصال آن از افق معلوم است که آن سفیدی از آفتاب نیست، بدان جهت او را صبح کاذب گویند و «ذنب سرحان» نیز گویند به آن جهت که سفیدی او به دم گرگ شبیه باشد چنانکه گفته‌اند:

شعر

فلک مستانه قصد این حشم کرد دم گرگی نمود و گله رم کرد
و «فجر مستطیل» نیز خوانند به جهت استطالت آن روشنی و به اتفاق جمیع فرق در آن وقت نماز صبح جایز نیست، لقوله: «لا یغرنکم اذان البلال ولا الفجر المستطیل». پس بعد از صبح کاذب نوری عریض و منبسط ظاهر [۷۰ ب] شود به نوعی که افق روشن گردد و بیاض اول مضمحل شود و آن [را صبح صادق خوانند و آن] اول نماز بامداد بود و اهل تسنن را در تعیین اوقات مزبوره اختلافات است، بخصوص در وقت نماز شام و خفتن.

اما مدت سیر کواکب سیّاره مشهوره

دانستن آن به محاسب در اکثر احوال لازم است. بدان که سبعة سیّاره که در هفت فلک هر کدام در یکی مدار دارند ترتیب آنها از عالم سفلی و مدار آنها به این تفصیل است. اما ترتیب آنها به ترتیبی است که در این بیت گفته‌اند:

شعر

قمر است [و] عطارد و زهره شمس و مریخ، مشتری و زحل
اما سیر و مدار آنها.

اول از کواکب سبعة سیّاره قمر، است و آن دوره فلک را در بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریباً، و تحقیقاً هفده دقیقه از ثلث روز کمتر است و برجی را در مدت

بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند، و گاه باشد که در سرعت سیر در دو روز یا به اندک کمتر از دو روز تمام کند و آن نقصان کمتر از یک ساعت باشد.

دویم و سیم عطارد و زهره که آنها را چون زیر آفتاب واقع شده اند «سفلیین» خوانند. هر یک از آنها دوره را در قرب یک سال تمام کند و چون مستقیم و سریع السیر باشد زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریباً تمام کند و عطارد در شانزده روز تقریباً و استقراء [۷۱ الف] کرده اند که زهره گاهی در سرعت سیر برجی [را] در بیست و چهار روز و کسری تمام کرده.

چهارم شمس و آن در مدت یک سال شمسی که سابقاً ذکر شد دوره تمام کند تحقیقاً و برجی را در سی روز تمام کند تقریباً^۱. لکن تحقیقاً به جهت سرعت و بطوء حرکت او تفاوت کند.

موافق زیج الغ بگ آفتاب در برج حمل سی و یک روز و پانزده ساعت مکث کند.
و در ثور سی و یک روز و دو ساعت و نیم.
و در جوزا سی و دو روز و نه ساعت.
و در سرطان سی و یک روز و ده ساعت.
و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت.
و در سنبله سی و یک روز و نوزده ساعت.
و در میزان سی روز و شش ساعت.
و در عقرب بیست و نه روز و نوزده ساعت.
و در قوس بیست و نه روز و دوازده ساعت.
و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت.
و در دلو بیست و نه روز و شانزده ساعت.
و در حوت سی روز و دو ساعت.

۱. سپ: از اینجا ندارد تا سیزده سطر بعد.

و ماههای «شمسی حقیقی» عبارت از این مدتهاست، و در این شعر بدون ساعات جهت سهولت ضبط آورده‌اند:

لا ولا، لب لا ولا لا شش مه است لک کط و کط لک شهر کوته است

پنج‌م مریخ و آن دوره را در قرب یک سال و ده ماه و نیم تمام کند و به حسب تحقیق مدت دوره وسطی او یک سال و ده ماه و بیست و یک روز و بیست و دو ساعت و پنجاه دقیقه [۷۱ ب] است و برجی را در یک ماه و نیم تمام کند تقریباً، و چون سریع‌السیر بود گاهی در مدت چهل روز و به اندکی کمتر برجی را تمام کند.

ششم مشتری و آن دوره را در قرب دوازده سال تمام کند و تحقیقاً مدت دوره او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه، و برجی در یک سال تقریباً. هفتم زحل و آن در قرب سی سال دوره را تمام کند و دوره وسطی او تحقیقاً بیست و نه سال و پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است، و برجی تقریباً در دو سال و نیم تمام کند.

و ثوابت

که در فلک هشتم‌اند دوره را در بیست و چهار هزار سال تمام کنند و برجی را در دو هزار سال و درجه را در شصت و شش سال، و حرکات آنها را به حسب ارساد مختلف یافته‌اند و جهت بطیء حرکت آنها را «ثوابت» گویند.

[موضع قمر]

و دانستن جای ماه بدون رجوع تقویم و ارباب تنجیم اگر محاسب را ضرور شود از این سه بیت ابو نصر می‌توان یافت که رفع ضرورت کند:

شعر

آنچه از ماه شد مثتی کن پنج دیگر فزای بر سر آن
پس به هر پنج از آن ز خانه شمس خانه [ای] گیر و جای ماه بدان

آنچه ماند در آخر منزل ضرب کن در شش و درج می‌دان

والله اعلم.

بابت پنجم: در موازین

بدان که «میزان» چیزی را گویند که بدان تعیین [۷۲الف] مقداری را توان کرد. پس میزان نقود از طلا و نقره و جواهر «ترازو و مثقال»^۱ باشد و آن را بزرگ و کوچک سازند. لکن اغلب این است که زیاده از دویست مثقال به آن نکشند تا تفاوت وزن به هم نرساند. زیرا که «میزان بزرگ» چون مقداری را به وزن درآورد اگر آن را مجزاً نموده هر جزوی را علی‌حده وزن نمایند مجموع آن اوزان جزو البتّه تفاوت با وزن اوّل که یکجا کشیده بودند به هم رسانند.

پس آن‌چنان «میزان» را که «حبه» زیاده و نقصان نمی‌کند به عربی و رومی «قسطاس» خوانند و اوزان «من» و ما فوقها را به کفه «ترازو» تشخیص دهند. لکن چون از بیست من یا سی من متجاوز شد اغلب این است که جهت سهولت با «قپان آهنی» معین نمایند. و در روستاق و احشامات «کیله» معین دارند^۲ به هر میزان که قرار آن ولایت باشد. هر قدر از اوزان که خواسته باشند «کیله» کنند.

همچنین برای اوزان جزئیّه که ضرورت به «قسطاس» نرسانند «وزنه» معین کرده‌اند مثل «وزنه باروط» موافق تفنگ و توپ و غیر آنها و اغلب جهت کم و زیاد خطوط و علامات دیگر در آنها ترتیب دهند

و در مقادیر مکانی آنچه به «ذراع»^۳ و «گز» باید تقدیر نمود به اندازه یک گز یا نیم گز موافق معمول هر ولایتی که درگز مقرر است پارچه از آهن یا از چوب معین [۷۲ب] کنند و کسور آن را از «گره» و «بهر» در طول آن به قسمت متساویّه خطّ کشند. چنانچه در بیان

۱. اصل: ترازو و مثقال.

۲. سب: از اینجا ندارد تا «برای» در سطر بعد و دنباله‌اش مطلب را به تلخیص آورده است.

۳. اصل: ذراع.

ذرع گذشت.

و در مساحت به «طناب» و «نی» به هر اندازه که خواسته باشند بریده مساحت نمایند و این به جهت سهولت عمل است.

و^۱ در مقادیر زمانی فرنگان «ساعت» ساخته اند که صفحه آن مشتمل است بر دوازده خط که در محیط دایره آن صفحه به قسمت متساویه کشیده اند و از هر خطی تا خط دیگر یک ساعت باشد از روز به حرکت عقربه ساعت که در وسط آن صفحه منصوب است و میان هر دو خط را از آن دوازده خطوط به پنج قسمت متساویه تقسیم کرده و خطوط کوچک کشیده اند که محیط آن صفحه را به شصت قسمت متساویه تقسیم کرده هر قسمی از آن یک دقیقه باشد، و عقربه دیگر بالای عقربه ساعت منصوب داشته اند که در مدت حرکت عقربه ساعت از خطی به خط دیگر از خطوط دوازده گانه عقربه دقیقه یک دوره آن صفحه را بگردد. و یک خط معین را از خطوط دوازده گانه ابتدای حرکت قرار دهند که در اوّل غروب هر دو عقربه بدان خط رسیده باز از آنجا ابتدای حرکت نمایند و در شبانه روزی از آن خط معین عقربه ساعت دو مرتبه و عقربه دقیقه بیست و چهار مرتبه محیط آن صفحه را قطع کند. و در بعضی از ساعتها دایره دیگر در گوشه همان صفحه برای ثانیه شمار نیز بکشند و عقربه آن در [۷۳ الف] وسط دایره خودش باشد و در یک دقیقه یکبار دوره آن دایره تمام کند و بدان آلت هر وقت از شب یا روز خواسته باشند مقدار گذشته یا مقدار باقی مانده از شب و روز را بدانند.

حقیر ساعتی دید که ماهها را نیز مشخص می نمود و آن چنان بود که در گوشه آن صفحه به قدر دایره کوچکی سوراخ بود و صفحه ای مطابق آن دایره که اسم ماهها در آن مرقوم بود از زیر صفحه بزرگ گذاشته بودند و هر ماهی اسم همان ماه ظاهر می شد و اسم ماه گذشته به زیر صفحه می رفت. همچنین چون آن ماه نیز تمام می شد اسم آن ماه به زیر صفحه حرکت می کرد و اسم ماه دیگر ظاهر می گشت. همچنین اسامی ایام هفته را

۱. سپ: در این بحث به این عبارت «و در مقادیر زمانی با ساعت فرنگی و امثال آن مشخص نمایند» اکتفا کرده است.

نیز ساخته بودند.

و برای تعیین مقادیر زمانی اختراعات دیگر نیز کرده‌اند چون «گری» و «گریال» و «پنگان» که با فنجان و آب مقدار ساعات را مشخص می‌کردند و آن هر چند متروک است باز در خراسان و رستاقات این بلد بدان عمل نمایند، لکن هیچ کدام لایق به بیان نیست و میزان زیاده از روز تقاویم و زیجات نجومی است به آنها رجوع باید کرد، والسلام.^۱

۱. سپ: در اینجا چنین نوشته شده است: تم المجلد الاول من الدفتر الاول ویتلوه المجلد الثانی، انشاء الله تعالی و السلام خیر ختام.

فرد پنجم

^۱ در علم حساب

و در آن چند دفعه است

دفعه اول

در بیان موضوع حساب و بیان عدد

بدان که حساب علمی است که به آن مجهولات عددیه از معلومات مخصوصه استخراج می شود و [۷۳ ب] موضوع آن عددی است که حاصل در ماده باشد. و عدد کمیتی است که اطلاق می شود بر واحد و آنچه از واحد مجتمع شود. پس واحد داخل در عدد باشد. لکن حق آن است که آن عدد نیست هر چند اعداد از آن مجتمع می شوند. چنانچه جوهر فرد که جزء لا یتجزی باشد، نزد کسانی که آن را ثابت می دانند جسم نیست هر چند اجسام از آن مجتمع می شوند [و در آن خلاف است]. و عدد اگر «مطلق» باشد آن را «صحیح» خوانند و اگر نسبت دارد به چیزی که واحد فرض شده است آن را «کسر» گویند و این واحد را «مخرج» آن کسر خوانند. پس «عدد مطلق» اگر یکی از کسور تسعه در آن باشد یا «جذر» داشته باشد آن را «منطق» گویند چون شش و نه، الا «اصم» خوانند چون یازده. و «منطق» را اگر اجزاء متساویه باشد آن را «تام» نامند چون شش که نصف آن سه باشد و ثلث آن دو و سدس آن یک.

۱. نسب: بر سر آغاز این مبحث دارد: هو الله تعالی شأنه - جلد ثانی دفتر اول فروغستان در حساب.

و اگر زاید بر آن باشد آن را «زاید» خوانند چون دوازده که نصف آن شش است و ثلث آن چهار و ربع آن سه و سدس آن دو و این مجموع پانزده می شود.

و اگر ناقص از آن باشد «ناقص» گویند چون چهار که نصف آن دو باشد و ربع آن یک. و نوع دیگر تقسیم عدد چنان است که اگر عدد منقسم شود به «متساویین صحیحین» آن را «زوج» خوانند، و اگر منقسم نشود «فرد و زوج». اگر به تنصیف منتهی شود به واحد [۷۴ الف] چون چهار، آن را «زوج الزوج» خوانند.

و اگر منتهی شود به واحد لکن قابل تنصیف نباشد الا یک یار آن را «زوج الفرد» خوانند چون شش.

و اگر قابل تنصیف باشد زیاده از یک بار آن را «زوج الزوج والفرد» گویند چون دوازده.

و فرد را اگر عددی عدّ او کند «مرکب و فرد الفرد» خوانند چون نه که سه آن را عدّ کند.

و اگر عددی عدّ آن نکند آن را «اصم» خوانند چون یازده و سه و پنج و هفت. اقلیدس گوید «اصم» آن است که او را کسر صحیح از کسور تسعه نباشد.

همچنین اجزای هر عدد که فرض کنند اگر مساوی دیگری باشد آن دو عدد را «متجابان»^۱ خوانند، و اگر مساوی نباشد «غیر متجابین»^۱.

همچنین قسم دیگر آن است که اجزای عدد اگر وحدات حقیقی باشند آن را «عدد صحیح» خوانند، و الا «کسر» و کسر را اگر نطق بدو ممکن نباشد الا به جزئیت آن را «کسر اصم» خوانند چون جزوی از یازده جزو یا از سی جزو. و اگر ممکن باشد «کسر منطق» و آن یا «مفرد» باشد چون کسور تسعه از نصف تا عشر، یا «مرکب» باشد چون ثلاثین و ثلثة اسباع، یا «مضاف» چون نصف عشر، یا «معطوف» چون نصف و ثلث. و گاه باشد که از «منطق» یا «اصم» مرکب شود چون نصف جزو از یازده جزو.

و همچنین قسم دیگر اگر دو عدد مساوی عددی دیگر باشند «متماثلان» خوانند چون چهار و چهار.

و اگر متساوی نباشند لکن احدی عدّ دیگر کند «متداخلان» [۷۴ ب] خوانند چون سه و شش.

و اگر به حیثیتی باشند که چون «اقلّ» را از «اکثر» بیندازند یکی بماند یا اقلّ از عددی اقلّ بماند لکن چون این اقلّ را که بعد از طرح باقی مانده حینث از دیگری بیندازند به واحد منتهی شود چون پنج و نه که پنج را از نه اندازند چهار ماند که کمتر از پنج است. پس آن چهار را که باقی مانده از پنج بیندازند یکی ماند آن را «متباینان» خوانند.

و اگر الإقاء مودّی به افنا شود آن را «متوافقان» خوانند چون چهار و ده که چهار را دو مرتبه از ده انداختی دو باقی ماند. پس دو را دو مرتبه از چهار انداختی چیزی باقی نماند. و مراتب عدد چنانچه مبین شد اصول آن سه باشد. آحاد و عشرات و مئات، و فروع آن بشمار است که کلاً بدین اصول برمی گردد و ارقام تسعه که حکمای هند برای اصول آن وضع کرده اند سابقاً در رقومات هندسه ذکر شد.

دفعه دوم

در حساب اعداد صحاح، و در آن چند «بابت» است

بابت اول: در بیان جمع

بدان که جمع افزودن عددی است بر عدد دیگر. اگر آن دو عدد باشد و هر دو مساوی باشند خواه مفرد و خواه مرکب آن را «تضعیف» خوانند. چون چهار بر چهار که هشت می شود، یا پانزده بر پانزده که سی باشد، یا صد و پنج بر صد و پنج که دویست و ده می شود.

و اگر دو عدد باشند لکن مختلف، یا زیاده از دو عدد باشند اول مراتب [۷۵ الف] آحاد را جمع کنند.

و اگر کمتر از ده باشد در محل میزان عدد جمع شده را به جای خود بنویسند چنانچه

معرفت مراتب آنها در رقوم سیاق و هندسه و ابجد گذشت.

و اگر زیاده از ده باشد، به هر عشره واحدی در ذهن ضبط کنند که به مرتبه عشرات بیفزایند و آنچه کمتر از عشره از اعداد حاصله از جمع باقی ماند باز در مقام آحاد میزان بنویسند، و اگر چیزی از عقود عشرات که به هر عشره واحدی در ذهن ضبط کرده است باقی نماند در رقوم سیاق جای آحاد را خالی گذارد و در رقوم هندسه و ابجد صفر گذارد. پس رجوع به مرتبه عشرات نماید و ده را یک و بیست را دو و سی را سه همچنین تا نود، و وحداتی که از آحاد در ذهن ضبط نموده به حاصل آن عدد بیفزاید و اگر در مرتبه عشرات عددی نباشد همان را که ذهن ضبط کرده هر واحدی را ده گرفته بنویسند. و اگر عددی باشد و با اعداد محفوظه باز کمتر از ده باشد در مرتبه عشرات هر واحدی را ده حساب نموده به رقم عشرات مرقوم دارد، و اگر زیاده از ده باشد باز به هر عشره واحدی در ذهن ضبط کند که آن را به مرتبه ثنات بیفزاید و کمتر از ده را مرقوم دارد چنانچه گذشت.

و اگر بعد از ضبط عقود عشرات چیزی باقی نماند باز در سیاق جای آن را خالی گذارد و در هندسه و ابجد صفر نهد. پس رجوع به مرتبه الوف کند باز به همان دستور تا هر چه باشد از مراتب اعداد و آن عدد [۷۵ ب] حاصل را به اصطلاح اهل سیاق «میزان» خوانند، و به اصطلاح اهل حساب «میزان عدد» آن را گویند که بعد از اسقاط ثه ثه از عدد باقی ماند و بدان امتحان عمل نمایند.^۱

بابت دوم: در بیان «تنصیف»

و آن تجزیه عدد است به متساویین. بدان که در تنصیف رقوم هندسه چون مراتب آن به عکس رقوم سیاق و ابجد است ابتدا از یسار نمایند. لکن در رقوم سیاق که مقصود ماست ابتدا از یمین نمایند. اگر زوج باشد نصف آن را در زیر آن عدد بعد از ترقیم خط

مثالی که در نسخه سب آورده شده چنین است اما حاصل جمع آنها درست نیست

۸۷۶۲۵
۱۹۴۳۱
۲۵۶۲۳
۲۰۳۱۰
—————
۱۷۲۹۸۹

هندسه بدین صورت:

سیاق بدین صورت

۸۷۶۲۵
۱۹۴۳۱
۲۵۶۲۳
۲۰۳۱۰
—————
۱۷۲۹۸۹

نصف که بدین صورت باشد^۱ بنویسند، و اگر فرد باشد نصف صحیح آن را نیز در زیر رقم نصف مرقوم دارند و از برای نصف واحد پنج را در ذهن ضبط نمایند که به مرتبه لاحق یفزایند بعد از تنصیف، به شرطی که در مرتبه لاحق عددی غیر از واحد باشد، و اگر واحد یا صفر باشد همان عدد پنج را که در ذهن ضبط نموده در همان مرتبه بنویسد مناسب آن مرتبه که اگر مرتبه الف است مثلاً پنج هزار، و اگر مرتبه ثات است پانصد، و اگر مرتبه عشرات است پنجاه، و اگر آحاد است پنج، و اگر مراتب منتهی شود و کسر باقی ماند در سطر زیرین که مرتبه کسور است به صورت کسر مرقوم دارد و امتحان آن تضعیف آن نصف است. [۷۶ الف] اگر با منصف مطابق باشد عمل صحیح است و الا خطاست.^۲

بابت سیم: در بیان تفریق

و آن نقصان عددی است از عدد دیگر و آن را به اصطلاح اهل سیاق «منها باقی» گویند و در آن عدد منقوص منه لا محاله باید زیادت از منقوص باشد. پس عدد منقوص منه را در «حشو» گذاشته از طرف یسار خط «منها» کشند منحنی بدین صورت:^۱

و گاه باشد بعینه لفظ «منها»، با مدّ در پهلوی «میزان جمع» نویسند و بعد از خط «منها» عدد منقوص را محاذی منقوص منه نویسند و تفریق نمایند و عدد باقی را در زیر خط «باقی» که در تحت آنها کشیده می شود به طریق «حشو» یا به طوری که خواسته باشند از «حشو» یا «بارز» بنویسند بدین صورت که مرقوم شد:

حشو، بارز

و قاعده آن چنان باشد که در هندسه ابتدا از یمین نمایند، لکن در سیاق ابتدا از یسار کنند و هر صورتی را از منقوص از محاذی مرتبه آن از منقوص منه کم نمایند و عدد باقی

۱. در نسخه اصل مثال نیامده است.

۲. مثال که در نسخه سب آورده شده:

۹۷۶۵۲

۴۸۸۲۶

سیاق بدین صورت

حشو، بارز

را در زیر خط «باقی» به مرتبه خود بنویسند. چنانچه در صورت مزبور پنج را از شش در مرتبه آحاد ناقص کردند یکی ماند در زیر خط «باقی» نوشتند، و بیست را از پنجاه در مرتبه عشرات نقصان کردند سی باقی ماند باز در زیر خط «باقی» نوشتند، و صد را از دویست در مرتبه مئات نقصان کردند صد ماند باز به همان طریق نوشتند، و اگر مرتبه الوف و ما فوقها نیز [۷۶ب] داشته باشد باز به همان دستور است.^۱

لکن اگر در مرتبه <ای> از مراتب بعد از نقصان منقوص از منقوص منه چیزی نماند در هندسه صفر گذارند و در سیاق خالی باشد.

۱. مثالهایی که در نسخه سب آمده

به رسم هندسی

$$\begin{array}{r} 42365 \\ 15813 \\ \hline 26552 \end{array}$$

به رسم منها باقی

۴۲۳۶۵
۱۵۸۱۳

۲۶۵۵۲

۴۲۳۶۵
۱۵۸۱۳

۲۶۵۵۲

۴۲۳۶۵
۱۵۸۱۳

۲۶۵۵۲

۴۲۳۶۵
۱۵۸۱۳

۲۶۵۵۲

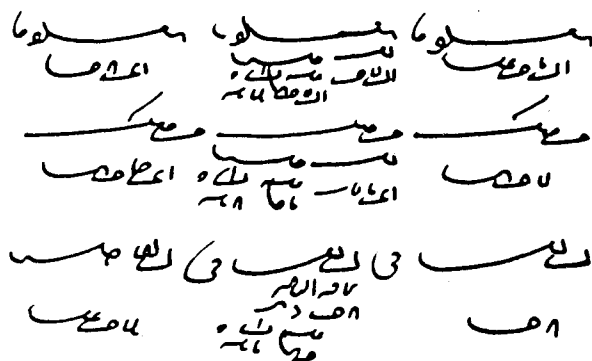
و اگر مرتبه آحاد منقوص زیادت‌تر از مرتبه آحاد منقوص منه باشد و نقصان متعذر شود از عشرات منقوص منه واحدی اخذ نمایند و در مرتبه عشرات نه از آن بگذارند و واحد از آن را که در مرتبه آحاد ده باشد عمل نمایند به طریقی که ذکر شد، زیرا که واحد از مئات بالتسبه به مرتبه عشرات ده باشد. همچنین مئات نیز اگر خالی باشد از مرتبه الوف اخذ کنند و نه در مرتبه مئات گذاشته واحد را به مرتبه عشرات آورند و چون واحد نیز در آن مرتبه ده باشد باز نه در آنجا گذاشته واحد از آن به مرتبه آحاد آورده عمل نمایند. همچنین اگر نقصان عشرات منقوص از عشرات منقوص منه متعذر باشد واحدی از مئات اخذ کنند و در مئات از الوف الی ما یتناهی المراتب، و امتحان آن به جمع عدد منقوص و عدد «باقی» است که مطابق باشد به عدد منقوص منه و الا عمل خطاست. و اگر عدد منقوص منه که در «حشو» نوشته شده کمتر از عدد منقوص باشد که بعد از خط «منها» مرقوم است منقوص منه را [۷۷ الف] به همان قاعده از منقوص نقصان کنند و در زیر رقوم آنها عوض خط «باقی» خط «زیاده» بکشند و زیادی را زیر آن خط «حشو» یا «بارز» بنویسند بدین صورت:

و آن به جهت این است که اغلب اهل سیاق جمع را اگر چه عدد آن کمتر باشد مقدم بر خرج نویسند و خرج را از آن موضوع بدارند. پس اگر جمع زیاده از خرج است «باقی» نویسند و اگر خرج زیاده از جمع است «زیاده» و «فاضل» مرقوم دارند. و وضع این حساب دو قسم باشد:

یکی «منها، باقی» است و آن به طریقی است که مذکور شد، و یکی «مفرده» و «منذک» و آن چنان است که «جمع» را در تحت «مفرده» که مدی است «بدنی» مرقوم دارند به هر جزوی که داشته باشد، و «خرج» را نیز در تحت «منذک» که آن هم مدی است «بدنی» و بعد از «مفرده» نوشته می شود مرقوم سازند.

پس اگر جمع «زیاده» از خرج باشد بعد از تفریق عدد خرج از جمع در تحت مدّ «الباقی» که آن هم مدی است «بدنی» لکن کج که بعد از «منذک» و جزو آن نوشته

لکن اگر هنگام تفریق جمع و خرج از جنسی «باقی» باشد در حساب و از جنسی «فاضل» پس در حساب «منها باقی» خط باقی و زیاده نویسند و زیادتی را در تحت خط باقی «خشو» گذارند و پهلوی آن «مقرراً باقی» گویند و عدد جنس باقی را «گوشوار» نویسند و در «مفرده» و «منذک» «الباقی بما فيه الزیادة» نویسند، باز زیادی را در «خشو» نوشته «مقرراً باقی» گویند و عدد جنس «باقی» را پهلوی آن «گوشوار» نویسند. صورت هر دو بدین طریق است:



بابت چهارم: در بیان ضرب

و آن مکرر کردن عددی است به عدد آحاد آخر، و نیز گفته‌اند که آن تحصیل عددی است که نسبت احد مضروبین به سوی او مانند نسبت واحد باشد به سوی مضروب آخر، چون سه که در سه ضرب کنند نه باشد. پس نسبت احد مضروبین [۷۸ الف] که سه باشد به عدد حاصل از ضرب که نه است به ثلث است و نسبت واحد به مضروب آخر که باز سه باشد نیز ثلث است و واحد را در ضرب اثری نیست و ضرب سه قسم است: اول ضرب مفرد در مفرد مثل ضرب سه در چهار، یا ده در بیست، یا صد در دویست، یا هزار در دو هزار.

دویم ضرب مفرد در مرکب مثل ضرب سه در پانزده یا ده در صد و پنجاه، یا دویست

در هزار و صد و بیست و پنج.

سیم ضرب مرگب در مرگب مثل ضرب پانزده در چهل و پنج، یا صد و سی و پنج در ششصد و هشتاد و سه، یا دویست و پنجاه و پنج در هزار و پانصد و چهل و چهار.
اما قسم اول که ضرب مفرد باشد باز سه نوع است:

اول ضرب آحاد در آحاد و آن چنان است که واحد را چنانچه ذکر شد اثری در ضرب نیست، و ضرب اثنین تضعیف آن عدد است، و ضرب سه تکرار آن عدد است سه بار، و ضرب چهار تضعیف تضعیف آن عدد است، و ضرب پنج نصف مبسوط از عشرات آن عدد است که به سهولت می توان تا اینجا اخذ کرد. لکن ضرب شش را تا ضرب نه در این دو بیت جهت سهولت اخذ ضبط کرده اند.

نظم

وولو و زمب و ح و ط ند ز رمط رخ نوز ط سبج خخ سد
حط عب طط فاء ضرب ما دون عشرها إليها تهتدی

و در هندسه شکلی برای ضرب سه تا نه وضع نهاده اند [۷۸ ب].

[نوع] دوم و سیم^۱ از ضرب مفرد در مفرد ضرب آحاد است در مفردات عشرات و مئات و الوف و ما فوقها، و ضرب مفردات عشرات و مئات و الوف است در مفردات آنها.

در این نوع قاعده چنان است که غیر آحاد را نیز از سمی خودش به صورت آحاد برگردانند چنانچه ده را یک و بیست را دو و سی را سه، همچنین صد را یک و دویست را دو و سیصد را سه، همچنین در الوف نیز به این طریق اخذ کنند هم از طرف مضروب و هم از طرف مضروب فیه. پس آحاد را ضرب کنند به قانونی که گذشت و عدد حاصل از ضرب را ضبط نمایند. بعد از آن مراتب مضروبین را جمع کنند. پس عدد حاصل از ضرب آحاد در آحاد را از جنس تالی مرتبه اخیر اعداد مضروبین که جمع کرده بسط

۱. سب: هر یک از نوع دوم و سیم را مستقلاً یاد کرده است

دهند.

پس در ضرب هفت در چهل، هفت را در چهار که صورت چهل است ضرب کنند، بیست و هشت عدد حاصل ضرب باشد ضبط نمایند. پس مراتب مضروبین را جمع کنند و آن در مضروب یکی است که مرتبهٔ آحاد باشد و در مضروب فیه دو که مرتبهٔ آحاد و مرتبهٔ عشرات باشد مجموع آن سه مرتبه می شود از جنس تالی مرتبهٔ اخیر که عشرات باشد. حاصل ضرب را بسط دهند زیرا که مرتبهٔ ثالث که مرتبهٔ اخیر است مئات است دویست و هشتاد شود، فهو المطلوب [۷۹ الف].

همچنین ضرب سی در چهل، پس سه را که صورت آحاد سی باشد در چهار که صورت آحاد چهل است ضرب کنند دوازده حاصل ضرب باشد ضبط کنند. پس مراتب مضروبین را جمع کنند چنانچه شناختی چهار باشد از جنس تالی مرتبهٔ اخیر که مئات باشد، زیرا که مرتبهٔ چهارم مرتبهٔ الوف است. حاصل ضرب را که ضبط شده بسط دهند هزار و دویست حاصل شود.

اما قسم دویم و سیم که ضرب مفرد در مرکب و ضرب مرکب در مرکب باشد مرکبات آنها را تفکیک به مفردات کنند. پس صورت ضرب مفرد در مفرد آنها را به همدیگر ضرب کنند و آنچه از ضربها حاصل شود کلاً جمع نمایند مقصود حاصل آید. چنانچه در ضرب هشت به پانزده، پس پانزده را که عدد مرکب است تفکیک کنند به ده که مفرد عشرات است و به پنج که مفرد آحاد. بعد از آن هشت را اول به ده ضرب کنند هشتاد حاصل آید حفظ کنند. پس هشت را به پنج ضرب کنند چهل حاصل شود نیز ضبط کنند و با محفوظ اول جمع نمایند صد و بیست حاصل ضرب شود.

همچنین ضرب پانزده در بیست و پنج. چون هر دو طرف از مضروبین مرکب است هر دو را تفکیک کرده اول ده را که مفرد عشرات مضروب است در بیست که مفرد عشرات مضروب فیه است ضرب نمایند دویست حاصل آید [۷۹ ب] ضبط نمایند. پس

زده^۱ را که مفرد عشرات مضروب است در پنج که مفرد آحاد مضروب فیه است ضرب کنند پنجاه حاصل آید، آن را نیز ضبط نمایند. پس پنج را که مفرد آحاد مضروب است در بیست که مفرد عشرات مضروب فیه است ضرب نمایند [یکصد حاصل آید آن را نیز ضبط نمایند. پس پنج را که مفرد آحاد مضروب است در پنج که مفرد آحاد مضروب فیه است ضرب کنند] بیست و پنج حاصل آید. پس مجموع از این ضرب سیصد و هفتاد و پنج باشد، وهو المطلوب.

اما اهل سیاق را در این دو قسم اخیر طریقه‌های دیگر است و آن‌چنان است که در ضرب آحاد در مفردات عشرات و مئات و الوف و غیره و مرکبات آنها مثل ضرب هفت در دو هزار و ششصد و هشتاد و پنج. هفت را اول مضاعف نمایند چهارده شود و آن را چهارده هزار حساب کنند. پس «مبسوط» هفت را اول از ده گیرند که هفتاد باشد، پس مبسوط هفت را از صد که هفتصد باشد، پس مبسوط هفت را از الوف که هفت هزار باشد و نصف آن را که سه هزار و پانصد باشد برای پانصد از ششصد مضروب فیه اخذ نمایند و هفتصد برای صد که از ششصد مزبور باقی مانده بدان علاوه نمایند چهار هزار و دوست شود. پس سیصد و پنجاه که نصف هفتصد باشد برای پنجاه از هشتاد مضروب فیه اخذ کرده علاوه نمایند چهار هزار و پانصد و پنجاه شود. پس سه هفتاد برای سی که از هشتاد [۸۰ الف] باقی مانده ضبط و علاوه کنند که دوست و ده باشد. پس چهار هزار و هفتصد و شصت می‌شود. نصف هفتاد را نیز که سی و پنج باشد برای پنج مضروب فیه اخذ و علاوه کنند چهار هزار و هفتصد و نود و پنج گردد. مجموع را علاوه چهارده هزار که اول اخذ شده بود نمایند هجده هزار و هفتصد و نود و پنج شود، وهو المطلوب.

و این اعداد که به تدریج ضبط می‌شود در «باطله» زیر «دفعات» سیاق نویسنده که فراموش نشود و میزان مجموع را بسته به فرد نقل نمایند، و الا در خارج نمی‌توان به این ترتیب ضبط کرد.

و طریق دیگر آنکه مضروب فیه را از عشرات بسط دهند بیست و شش هزار و هشتصد و پنجاه شود. نصف آن را که سیزده هزار و چهارصد و بیست و پنج است با مضاعف مضروب فیه که پنج هزار و سیصد و هفتاد باشد اخذ نمایند، فهو المطلوب. و یا آنکه عدد مضروب فیه را سه مرتبه شمرده از مبسوط عشرات آن موضوع دارند مقصود حاصل شود، و قس علی هذا.

و در ضرب مفردات غیر آحاد در مفردات و مرکبات مثلاً ضرب ده در پنجاه و پنج مضروب فیه را از مرتبه مضروب بسط دهند که در اینجا عشرات است پانصد و پنجاه شود، فهو المطلوب.

و همچنین صد در دویست و هشتاد و دو به همان قاعده از مرتبه مضروب که مئات باشد مضروب فیه را [۸۰ ب] بسط دهیم و گوئیم که بسط عشرات آن دو هزار و هشتصد و بیست و بسط مئات آن بیست و هشت هزار و دویست، فهو المطلوب.

و اخذ بسط عشرات برای سهولت بسط مراتب است. همچنین باشد الوف و غیره و ضرب مرکبات در مرکبات. مثلاً ضرب دویست و سی و سه در سیصد و چهل و پنج گوئیم ده سیصد و چهل و پنج به بسط عشرات سه هزار و چهارصد و پنجاه، و این مبسوط به بسط مئات سی و چهار هزار و پانصد، پس آن را مضاعف کنند شصت و هفت هزار شود و سه مرتبه سه هزار و چهارصد و پنجاه برای سی و سه مرتبه سیصد و چهل و پنج برای سه بگیرند مجموع آن هفتاد و چهار هزار و نهصد و سی و پنج شود^۱، و هو المطلوب.

و در کتب حساب طرق بسیار برای ضرب آورده‌اند لکن اهل سیاق را ضرورت به آنها نباشد.

اما در کثرت مراتب اهل هندسه را طریقه این است که اگر ضرب مفرد در مرکب باشد بنویسند هر دو را، پس ضرب کنند مفرد را به صورت آنچه در مفرد اول است و

۱. اختلال در ارقام وجود دارد.

بنویسند آحاد حاصل را زیر آن و ضبط کنند برای عشرات آن آحاد به عدد عشرات آن تا آنکه زیاد نمایند آن را بر حاصل ضرب مابعد آن هرگاه عددی باشد، و اگر مابعد آن صفر باشد عدد عشراتی که ضبط کرده بود زیر آن نویسند و اگر آحاد [۸۱ الف] حاصل نشود صفر گذارند و به هر عشره واحدی ضبط نمایند که همان عمل مزبور به آن معمول دارند، و هرگاه به صفر عدد مفرد را ضرب کنند همان صفر را در سطر حاصل ضرب نویسند چون ضرب پنج درین عدد ۶۲۰۴۳. پس صورت عمل چنین باشد:

$$[۵ \times] ۶۲۰۴۳$$

$$۳۱۰۲۱۵$$

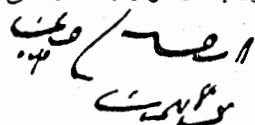
و اگر پانصد را به آن عدد ضرب کنند در سطر حاصل دو صفر در ابتدای آن زیادت می شود.

و اگر ضرب مرکب در مرکب باشد آن را به چند طریق نویسند. مثلاً «ضرب شبکه» و «ضرب توشیح» و «ضرب محاذات» و غیره. لکن مشهور «ضرب شبکه» است و آن چنان است که شکلی رسم نمایند ذو اربعة اضلاع و آن را قسمت کنند به مربعات و مربع را از آن نیز به دو مثلث قسمت کنند یکی فوقانی و یکی تحتانی به خطوط موربه. پس احد مضروین را بر روی آن شکل گذارند به طوری که هر مرتبه از آن به روی یک مربع واقع شود و یکی از مضروین را از یسار آن شکل گذارند به طوری که آحاد تحت عشرات باشد و عشرات تحت مئات و همچنین تا چند مرتبه که باشد. بعد از آن ضرب کنند صور مفردات را کلاً به همدیگر و می گذارند حاصل ضرب را در مربعی که محاذی است به آنها، به طوری که آحاد آن در مثلث تحتانی و عشرات آن در مثلث فوقانی واقع شود و مربعاتی که محاذی صفر باشد خالی گذارند. چون ارقام مثلثات تمام شد پس آنچه در مثلث تحتانی ایمن باشد [۸۱ ب] در زیر شکل گذارند و اگر خالی باشد صفر نهند و آن اول مراتب حاصل ضرب است. بعد از آن جمع کنند آنچه در مابین هر دو خط مورب باشد و حاصل جمع را از یسار آنچه اول گذاشته بودند بگذارند و اگر خالی باشد صفر

نهند. مثال آن این عدد ۶۲۳۷۴، درین عدد ۲۰۷ و این صورت عمل باشد:

۶	۲	۳	۷	۴
۱ ۲	۴	۶	۱ ۴	۸
۴	۲	۱ ۴	۲	۱ ۴

و در سیاق نوشتن ایشان چنان است که احد مضروبین را در «حشو» نویسند و «فی» زنند چنانچه در مثال معین است و مضروب دیگر را بعد از «فی» و حاصل ضرب را در

زیر «فی» نویسند چنانچه این صورت: 

که ضرب دویست و پنجاه و شش است به پانزده و نیم. حاصل ضرب سه هزار و نهصد و شصت و هشت باشد.^۱

	۵	۴	۲
۳	۱ ۵	۱ ۲	۶
۶	۳	۲	۱ ۲
۲	۱ ۵	۸	۴
	۱۹	۶۲	۵۴

نقل از نسخه سب

×۵۴۲

۳۶۲

۱۰۸۴

۳۲۵۲

۱۶۳۶

۱۹۷۲۰۴

بابت پنجم: در بیان قسمت

و آن تجزیه عدد مقسوم است به متساویات به عدد آحاد مقسوم علیه، و همچنین تحصیل عددی است که نسبت آن به واحد مانند نسبت مقسوم باشد به مقسوم علیه. چون قسمت نه به سه که حاصل قسمت نیز سه باشد و نسبت آن به واحد سه معادل واحد است و نسبت مقسوم که نه باشد به سه که مقسوم علیه است نیز سه معادل است [۸۲ الف] و آن عکس ضرب است زیرا که از ضرب عدد متزاید شود و از قسمت متناقص.

و عمل آن به قاعده اهل هندسه چنان است که عددی طلب نمائی که چون آن را به مقسوم علیه ضرب نمائی حاصل مساوی مقسوم باشد، یا ناقص شود از مقسوم به عددی که کمتر از مقسوم علیه باشد. پس اگر مساوی شد عدد مفروض خارج قسمت باشد، و اگر ناقص شد به طریقی که ذکر شد نسبت این عدد اقل را که از مقسوم باقی مانده به سوی مقسوم علیه دهی به نسبت جزو. پس حاصل از نسبت مزبوره با عدد اول خارج از قسمت باشد و اگر مراتب اعداد مقسوم و مقسوم علیه زیاده باشد جدولی رسم کنند سطور آن به عدد مراتب مقسوم و مقسوم را در میان آن سطور گذارند از طرف اعلی و مقسوم علیه را تحت آن گذارند به طوری که آخر مقسوم علیه با مرتبه آخر مقسوم محاذی باشد به شرطی که مقسوم علیه از محاذی خود که با مقسوم محاذات کنند زیادتر نباشد و اگر زیادتر باشد به جایی گذارند که محاذی متلو آخر مقسوم باشد.

بعد از آن اکثر عددی طلب کنند از آحاد که ممکن باشد ضرب آن در یک یک از مراتب مقسوم علیه و نقصان حاصل ضرب از محاذی آن از مقسوم و از آنچه در یسار محاذی آن باشد هرگاه عددی در یسار بود و باقی از مقسوم را بعد از نقصان حاصل ضرب در زیر خط «فاضل» گذارند. چون [۸۲ ب] آن چنان عدد را پیدا کنند آن را در بالای جدول محاذی اول مراتب مقسوم علیه گذارند و عمل مزبور را جاری دارند. پس نقل کنند مقسوم علیه را به یمین به یک مرتبه با آنچه باقی از مقسوم مانده به یسار، بعد از آن که خط عرضی بکشند چنانچه در مثال معین است.

پس اکثر عدد دیگر طلب کنند چنانچه مذکور شد، آن را نیز در بالای جدول از یمین عدد اوّل بگذارند و به همان نحو که دانستی عمل نمایند.

اگر چنانچه عددی پیدا نشود صفر گذارند. باز به همان طریق یک مرتبه دیگر مقسوم علیه را به یمین نقل کنند. همچنین تا اوّل مقسوم محاذی شود با اوّل مقسوم علیه. پس آنچه در بالای جدول گذاشته شود خارج از قسمت باشد. پس اگر از مقسوم چیزی باقی ماند آن کسر است و مخرج آن مقسوم علیه باشد.

چنانچه این عدد را ۹۷۵۷۴۱ به این عدد قسمت کنند ۵۳، خارج قسمت این باشد ۱۸۴۱۵ از اعداد صحاح و یازده جزو از پنجاه و سه که مقسوم علیه است. در صورتی که آن را واحد فرض کنند و این صورت آن است.^۱

اما اهل سیاق را در قسمت قاعده چنان است که مقسوم علیه را اوّل بسط دهند از عشرات. اگر عدد حاصل عدّ مقسوم را کرد همان ده را حاصل قسمت قرار دهند و الاّ ملاحظه عدد مقسوم نمایند. اگر گنجایش بسط مئآت و الوف دارد به همان طور بسط دهند تا عدد حاصل [۸۳ الف] از بسط عدد مقسوم را عدّ نماید، و الاّ در مرتبه عشرات یا مئآت بسط را مکرّر سازند تا به عدد مقسوم رسد.

و اگر چند عددی باقی ماند علی حده تقسیم نمایند و علاوه حاصل قسمت کنند یا به

۱. صورت عمل از نسخه سب آورده می شود

۱	۸	۴	۱		
۹	۷	۵	۷	۴	۱
۴	۲	۱	۵	۱	۳
			۵	۵	
			۳	۳	
		۵			
	۵	۳			
۵	۳				

صاحح یا به کسور. چون قسمت سه هزار و پانصد تومان به پانزده نفر. عدد پانزده را اول از عشرات بسط دهند یکصد و پنجاه شود. چون عدد مقسوم نمی‌کند و گنجایش بسط مئات نیز دارد از مئات بسط دهند یکهزار و پانصد شود. پس مئات را مکرر سازند سه هزار گردد. دویست را که حاصل قسمت سه هزار است ضبط نمایند. پس پانصد را [علی حده] قسمت کنند و آن در بسط عشرات مقسوم علیه به سه بسط چهارصد و پنجاه شود که حاصل قسمت سی باشد و پنجاه را پانزده سه مرتبه عدد نمایند که حاصل قسمت سه باشد و پنج باقی ماند. آن را نیز به نسبت کسور که ثلث پانزده است علاوه حاصل قسمت سازند و گویند به هر نفری دویست و سی و سه تومان و ثلث تومان قسمت رسد. پس در «فرد» عمل مقسوم علیه را که پانزده نفر باشد در «حشو» گذارند و «فی» زنند به این صورت: (و حاصل قسمت را که در خارج حاصل کرده که آن عدد دویست و سی و سه تومان و ثلث است بعد از «فی» محاذی مقسوم علیه بنویسند و مقسوم را در تحت آنها^۱ مرقوم سازند. بجهت اینکه مقصود اهل سیاق که به میزان کل می‌رود [۸۳ ب] عدد مبلغ یا مقداری است که به خرج رفته نه عدد حاصل قسمت.

بابت ششم: در بیان جذر

و آن عددی است که به نفس خود ضرب نمایند و آن را در محاسبات «جذر» و در مساحت «ضلع» و در جبر و مقابله «شیء» نامند. و عدد حاصل از آن ضرب را «مجذور» و «مربع» و «مال» خوانند. پس تحصیل جذر عددی را اگر خواهند آن عدد اگر قلیل باشد

۱. سب: و مقسوم را که باید به خرج حساب بیاید و به میزان برود در بارز مرقوم دارند باین صورت که در حاشیه

نوشته شد.

و به

م

و «منطق» چندان احتیاج به تأمل ندارد. چون تحصیل «جذر» نه که سه باشد و پانزده که پنج باشد^۱.

و اگر عدد «اصم» است مثل ده ساقط بکن از آن اقرب مجذورات را که نه است و نسبت بده باقی را که آن واحد است به «مضعف» جذر عدد مجذوری که ساقط نمودی بعلاوه واحد. پس در مثال «مجذور مسقط» نه بود و جذر آن سه و «مضعف» آن شش. واحد را که به شش علاوه نمودی هفت شود. نسبت واحدی که از ده باقی مانده بود به هفت «سبع» است، معین شود که جذر ده سه عدد و سبعی است تقریباً، لکن تحقیقاً جذر عدد «اصم» را جز خدا و امنای علم او کسی نداند. چنانچه در دعوات وارد است که: «یا من لا یعلم جذر الاصم إلا هو».

و اگر عدد «کثیر» باشد بگذار آن اعداد را در میان جدول مانند مقسوم و نشانه کن مراتب آن را به نقطه به طریقی که مرتبه اول علامت داشته باشد [۸۴ الف] و مرتبه ثانی نداشته باشد. هم چنین مرتبه ثالث علامت داشته باشد و مرتبه رابع نداشته باشد، تا آخر مراتب به همین دستور. بعد از آن پیدا کن اکثر عددی از آحاد را که اگر آن را در نفس خود ضرب کنی و حاصل ضرب را از عددی که محاذی علامت اخیر جدول است و از عددی که یسار علامت اخیر است نقصان کنی آن را تمام کند یا کمتر از منقوص منه باقی ماند. چون پیدا کردی آن عدد را بگذار بالای جدول روی علامت اخیر. همچنین پائین جدول محاذی علامت اخیر نیز بنویس و فوقانی را به تحتانی ضرب کن و عدد حاصل ضرب را زیر عددی که جذر آن مطلوب است بگذار به حیثیتی که آحاد آن عدد با مضروب فیه محاذی باشد و آن را کم کن از عددی که محاذی آن و در یسار آن است و باقی را بعد از خط فاصله عرضی زیر آن بنویس. بعد از آن بیفزای عدد فوقانی را به عدد تحتانی و نقل کن مجتمع را یک مرتبه به طرف یمین. باز طلب کن اکثر عددی را به طریقی که ذکر شد که اگر آن را بگذاری بالای علامتی که قبل از علامت اخیر است و

۱. کذا در نسخه، جذر پانزده پنج نمی تواند باشد.

همچنین پائین جدول که محاذی آن است ممکن باشد ضرب آن در مرتبه مرتبه از عدد تحتانی و نقصان حاصل ضرب از عددی که در محاذی آن و در یسار آن است، و بگذار آن عدد را بالای علامت مزبوره و پائین آن و به طریقی که گذشت عمل کن، و باز فوقانی را به عدد تحتانی بیفزای و نقل کن آنچه در سطر تحتانی است یک مرتبه به طرف یمین. پس اگر [۸۴ ب] چنان عددی که ذکر شد حاصل نشود بالای علامت و پائین آن صفر بگذار و نقل کن به مرتبه دیگر از عمل مزبور تا آنکه عمل تمام شود. پس آنچه بالای جدول و روی علامتها مرقوم شده «جذر» باشد، و اگر بعد از اتمام عمل زیر خطوط عرضی چیزی از عدد باقی نماند آن اعداد «منطق» است و اگر عددی باقی ماند «اصم» است و این بقیه «کسر» آن است. و مخرج آن کسر عددی است که حاصل شود از افزودن عددی که بالای علامت اولی است با واحدی بر عدد تحتانی. چنانچه درین مثال، چون جذر این عدد را خواهیم ۱۲۸۱۷۲ و بدان طریق که ذکر شد عمل نمایم چنین باشد ۳۵۸ و هشت عدد زیر خطوط فاصله عرضی باقی ماند که آن کسر است و مخرج آن این است.

۱۷.

و اهل سیاق چون خواهند که «جذر» عدد «کلی» را مشخص نمایند به تخمین عددی پیدا کرده به نفس خود ضرب نمایند. و حاصل ضرب را از عددی که جذر آن مطلوب است کم نمایند تتمه آن عاید شود به عدد «قلیل» و تحصیل جذر آن را چنانچه گذشت به سهولت اخذ کرده علاوه عدد سابق نمایند مقصود حاصل آید.

چنانچه خواهند جذر سه هزار و چهارصد و شصت و چهار را اخذ نمایند، مثلاً اولاً پنجاه و شش را به نفس خود ضرب نمایند سه هزار و صد و سی و شش باشد، آن را از عدد [۸۵ الف] مطلوب موضوع دارند سیصد و بیست و هشت باقی ماند. پس هجده را به نفس خود ضرب نمایند حاصل ضرب سیصد و بیست و چهار باشد. از باقی مزبور موضوع دارند چهار عدد تتمه می ماند که «کسر» است و نسبت باید داد و عدد اول با عدد ثانی که به نفس خود ضرب نمودند مجتمعاً «جذر» باشد که آن هفتاد و چهار است به انضمام کسر مزبور.

دفعه سیم

در حساب کسور

و در آن چند «بابت» است.

بابت اول: در بیان رقم و مخرج کسور

بدان که رقم کسور به طریقه اهل سیاق سابقاً مذکور شد حاجت به تکرار نیست. لکن اهل هندسه را در رقم کسور قاعده چنان است که اگر با کسر «عدد صحیح» باشد عدد صحیح را در فوق نویسند و کسر را در زیر آن و مخرج مفرد آن کسر را نیز زیر عدد کسر بنویسند، و اگر با کسر عدد صحیح نباشد به جای عدد صحیح صفر گذارند و در «کسر معطوف» واو در میان نویسند و در «کسر اصم» مضاف «من» مرقوم سازند. پس واحد و دو ثلث را چنین نویسند $\frac{1}{2}$ و نصف پنج سدس را در کسر مضاف چنین نویسند $\frac{5}{6}$ و دو خمس و سه ربع را در کسر معطوف چنین $\frac{2}{5}$ و $\frac{3}{4}$ و یک جزو از یازده جزوی که آن جزوی است از سیزده جزو چنین $\frac{1}{11}$ من $\frac{1}{13}$

[و کسر «دسیمال» که عبارت از کسری است که مخرج آن واحد مع الصفر او مع الاصفار باشد چندان در حساب ایران ضرور و معمول نیست و در حساب فرنگان قواعد آن مضبوط و معتنالیه باشد. کتابی که عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مشیرالدوله به زبان فارسی در حساب ایرانی و فرنگی نوشته و باسمه کرده اند^۱ قواعد آن مثبت است. هر که خواهد رجوع به آن کتاب نماید.]

و مخرج کسر اقل عددی است که کسر از آن عدد صحیح شود. پس مخرج کسر مفرد ظاهر است و مخرج کسر مکرر نیز بعینه [۸۵ ب] مثل آن باشد.

چنانچه دو که مخرج نصف است، و سه مخرج ثلث و ثلثین، و چهار مخرج ربع و ربعین، و مخرج کسر مضاف منطقاً او اصماً مضروب مخارج مفردات آن است بعضی را

۱. این کتاب حساب در سال ۱۲۶۲ ق. در ۳۴۲ صفحه به چاپ سنگی انتشار یافته است.

در بعضی. پس مخرج خمس سدس سی باشد که آن مضروب پنج است در شش، و مخرج سدس ثمن چهل و هشت است که آن مضروب شش است بر هشت، و مخرج ربع ثمن سی و دو است که آن مضروب چهار است در هشت.

و در کسر مزبور چنانچه در مثالها معین است عدد یا «متباین» یا «متوافق» یا «متداخل» باشد حکم یکی است.

اما در «کسر معطوف»، ملاحظه هر دو مخرج کسرین را بکن. اگر عدد مخرجین «تباین» دارند چنانچه در نصف و ثلث، ضرب کن یکی را در دیگری. و اگر «توافق» داشته باشد چون ربع و سدس ضرب کن «وفق» ربع را که دو باشد به تمام مخرج سدس که شش باشد. و اگر «تداخل» داشته باشند مثل ثلث و تسع اکتفا به «مخرج اکثر» بکن و «مخرج اقل» را بینداز. زیرا که در نه هم مخرج ثلث باشد و هم مخرج تسع.

پس اگر «کسر معطوف» زیاده باشند از قراری که ذکر شد حاصل مخرج دو کسر را با کسر ثالث اعتبار کن و به طریقی که دانستی عمل نما. پس حاصل اخیر مخرج تمامی آن کسر باشد، چنانچه در تحصیل مخرج کسر تسعه ضرب نمایی دو را در سه زیرا که «تباین» دارند حاصل [۸۶ الف] ضرب شش باشد. پس شش را چون با چهار اعتبار کنی «توافق» دارند. به «وفق» آن ضرب نمایی که دو باشد و حاصل ضرب دوازده گردد. چون میان عدد حاصل با پنج «تباین» باشد ضرب نمایی حاصل ضرب شصت شود. چون مخرج سدس داخل است در عدد حاصل به همان اکتفا نموده باز به جهت «تباین» به هفت ضرب کنی حاصل ضرب چهار صد و بیست باشد. آن را در ربع هشت که دو باشد به جهت «توافق» ضرب می کنی هشتصد و چهل گردد. باز حاصل ضرب را به جهت توافق در ثلث نه که سه باشد ضرب نمایی حاصل ضرب دو هزار و پانصد و بیست گردد.

و چون مخرج عشر نیز در حاصل مزبور داخل است به همان اکتفا نموده عدد مزبور را مخرج کسر تسعه بدان.

همچنین اگر از کسر تسعه هر کدام که حرف «عین» دارد به همدیگر ضرب نمایی مانند ربع و سبع و تسع و عشر مخرج کسر تسعه در آید.

همچنین مخرج کسور تسعه را از سرکار ولایت مدار جناب امیرالمؤمنین (ع) سؤال کردند آن حضرت فرمودند^۱ «اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک».

بابت دوم: در تجنیس

که آن کسر کردن «عدد صحیح» است از جنس کسر معین، و در بیان رفع که آن کسور را صحیح کردن است.

اما «تجنیس» را عمل چنان است که چون با عدد صحیح کسری باشد ضرب کن صحیح را در مخرج کسر و صورت کسر را [۸۶ ب] بدان یفزا. پس «مجنس» دو و یک ربع نه ربع باشد، و «مجنس» سه و چهار خمس نوزده خمس باشد، و «مجنس» چهار و سه سب سب و یک سب باشد.

اما در «رفع» چون کسوری باشد عدد کسور مزبور را به مخرج قسمت نمایند و خارج از قسمت عدد صحیح باشد و آنچه باقی ماند باز کسر است از مخرج آن. پس «مرفوع» پانزده ربع چون بر چهار که مخرج ربع است قسمت نمایی سه عدد و سه ربع باشد.

بابت سیم: در جمع و تضعیف کسور

بدان که قاعده «جمع» و «تضعیف» کسور چنان است که بگیرند «مخرج مشترک» آن کسور را و عدد کسور را در جمع و تضعیف از روی «مخرج مشترک» مجتمع و مضعف سازند. اگر عدد کسور زاید بر «مخرج مشترک» باشد قسمت نمایند آن را بر «مخرج مشترک». خارج قسمت عدد صحیح است و آنچه باقی ماند کسر است از مخرج مزبور. و اگر عدد کسور کمتر از «مخرج مشترک» شد نسبت داده شود به «مخرج مشترک» و اگر مساوی شوند حاصل عدد واحد خواهد بود.

چنانچه در جمع نصف و ثلث و ربع اول «مخرج مشترک» را اخذ نمائیم پس نصف را که دو باشد به سه ضرب کنیم به جهت «تباین» شش شود و شش را به وفق ربع که دو

۱. سب: وسئل عن امیرالمؤمنین علیه السلام عن مخرج الکسور التسعة فقال (ع) ...

باشد ضرب نمائیم به سبب «توافق» دوازده حاصل آید و آن «مخرج مشترک» آن سه کسر باشد. آن‌گاه عدد کسور را از روی مخرج [۸۷ الف] مزبور جمع سازیم و گوئیم نصف دوازده شش باشد و ثلث آن چهار و ربع آن سه، مجموع سیزده شود. آن را بر دوازده که «مخرج مشترک» است تقسیم نمائیم واحد و نصف سدس حاصل آید و در جمع سدس و ثلث «مخرج مشترک» به جهت «تداخل» آن دو عدد شش باشد که اکتفا به اکثر نمایند. پس سدس شش دو باشد و ثلث آن یک، مجموع سه حاصل آید که آن نسبت به «مخرج مشترک» نصف باشد و در جمع نصف و ثلث و سدس «مخرج مشترک» شش باشد، برای اینکه نصف را که دو باشد به سه ضرب کنیم به جهت «تباین» شش حاصل آید و چون مخرج ثلث در حاصل موجود است اکتفا به همان نمائیم.

پس گوئیم نصف شش سه باشد و ثلث آن دو و سدس آن یک، مجموع شش گردد به جهت مساوات جمع با «مخرج مشترک» حاصل واحد باشد.

و در «تضعیف» چون سه خمس را مضعّف سازند شش خمس شود. شش را بر مخرج که پنج است قسمت نمایند واحد مخمّس حاصل آید.

بابت چهارم^۱: در تنصیف و تفریق کسور

اما «تنصیف» - پس اگر کسر «زوج» باشد مثل چهار خمس یا شش ثمن نصف نمایند، و اگر کسر «فرد» باشد مخرج را مضعّف سازند ثمن شود و سه را نسبت به آن دهند و در پنج ثمن مخرج را مضعّف سازند شانزده شود و پنج را به جزو نسبت به آن دهند.

اما در «تفریق» - نقصان [۸۷ ب] کنند یکی را از دیگری. آنچه باقی ماند آن را نسبت دهند به «مخرج مشترک» منقوص و منقوص منه. چنانچه اگر ربع را از ثلث ناقص کنند سه را از چهار بیرون آورند یکی ماند. پس «مخرج مشترک» ربع ثلث را بگیرند دوازده باشد. چون یک را نسبت به دوازده دهند نصف سدس آن باشد، وهو المطلوب.

۱. اصل: سیم، و به همین ترتیب تا شماره هفتم به اشتباه کتابت شده است.

بابت پنجم: در ضرب کسور

پس اگر کسر در یکی از طرفین مضروب و مضروب فیه باشد فقط با عدد صحیح یا بدون او ضرب کن مجنس را اگر با عدد صحیح باشد یا صورت کسر را، اگر بدون عدد صحیح باشد در عدد صحیح مضروب فیه. بعد از آن قسمت بکن حاصل ضرب را بر مخرج اگر زیاده از آن باشد، و الا نسبت بده به آن چنانچه در ضرب دو و سه خمس در چهار مجنس مضروب سیزده باشد. ضرب سیزده در چهار پنجاه و دو شود. آن را قسمت نمائیم بر پنج که مخرج کسر است. حاصل قسمت ده و دو خمس باشد.

و در ضرب سه ربع در هفت صورت کسر را به هفت ضرب کنند بیست و یک حاصل آید. آن را قسمت نمایند بر چهار که مخرج کسر است حاصل قسمت پنج و یک ربع باشد.

و اگر کسر در هر دو طرف باشد یا یک طرف باشد، یا هر دو طرف خالی از عدد صحیح باشد پس ضرب کند مجنس را در مجنس [۸۸ الف]، اگر صحیح در یک طرف باشد، یا صورت کسر را اگر هر دو طرف خالی از عدد صحیح باشد و حاصل ضرب را در هر سه صورت مزبوره «حاصل اول» گویند. بعد از آن مخرج مزبور را در مخرج مضروب فیه ضرب کنند و آن را «حاصل ثانی» گویند. پس حاصل اول را قسمت نمایند به ثانی. اگر زیاده از آن باشد، و اگر کمتر باشد نسبت دهند به آن خارج قسمت مطلوب باشد. چنانچه در ضرب دو و یک ربع در پنج سدس مجنس دو و یک ربع که نه باشد ضرب نمائیم در صورت کسر که پنج است چهل و پنج حاصل آید. پس چهار را که مخرج ربع است به شش که مخرج سدس است ضرب کنیم بیست و چهار حاصل شود. چهل و پنج را که قسمت به بیست و چهار کنند واحد و هفت ثمن خارج قسمت شود، فهو المطلوب. و در ضرب سه ربع در پنج سبع سه را به پنج ضرب کنیم پانزده شود. پس چهار را به هفت بیست و هشت حاصل گردد. پانزده را که نسبت به بیست و هشت بدیم نصف و ربع سبع آن باشد، فهو المطلوب.

بابت ششم: در قسمت کسور

و آن چنان است که ضرب کنند مقسوم و مقسوم علیه را در «مخرج مشترک» هرگاه هر دو طرف کسر داشته باشد، و اگر یکی از آنها کسر داشته باشد در مخرج موجود هر دو را ضرب نمایند. بعد از آن در هر دو صورت [۸۸ ب] حاصل ضرب مقسوم را به حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت نمایند، اگر زیاده از آن باشد و اگر کمتر باشد نسبت دهند به آن.

چنانچه در تقسیم پنج و یک ربع بر سه پنج را به چهار که مخرج موجود ربع است ضرب کنیم بیست شود. پس سه را نیز به چهار ضرب کنیم دوازده گردد. بیست را که حاصل ضرب مقسوم است با ربع موجود که بیست و یک شود بر دوازده که حاصل ضرب مقسوم علیه است قسمت نمائیم واحد و سه ربع خارج قسمت شود، فهو المطلوب.

و اگر سه را بر پنج و یک ربع قسمت نمایند دوازده را که درین صورت حاصل ضرب مقسوم است نسبت دهند بر بیست و یک که حاصل ضرب مقسوم علیه است چهار سبع خارج قسمت شود، فهو المطلوب.

باقی صورتهای آن مبین است.

بابت هفتم: در استخراج جذر کسور

هرگاه با کسر «عدد صحیح» باشد مجنس کنند تا کلاً کسور گردد. بعد از آن ملاحظه نمایند اگر کسر و مخرج آن هر دو «منطق» باشند قسمت کنند جذر کسر را به جذر مخرج اگر زیاده باشد، و الا نسبت دهند به آن.

چنانچه در تحصیل «جذر» شش و یک ربع مجنس نمائیم بیست و پنج شود و آن «منطق» است و جذر آن پنج باشد. آن را قسمت نمائیم به جذر مخرج ربع که دو باشد. دو عدد نصف خارج قسمت شود، فهو المطلوب.

و در جذر چهار تسع دو را که جذر چهار [۸۹ الف] است نسبت دهیم به سه که جذر

مخرج تسع است دو ثلث آن باشد، و اگر کسر و مخرج آن «منطق» نباشند کسر را ضرب کنند در مخرج و جذر حاصل ضرب را به تقریب اخذ کنند و قسمت نمایند بر مخرج. چنانچه در استخراج «جذر» سه و نصف صورت مجنس آن را که هفت باشد ضرب نمائیم در دو که مخرج نصف است چهارده حاصل ضرب شود. پس جذر آن را به تقریب اخذ نمائیم و آن سه و پنج سبع است. آن را قسمت کنیم بر مخرج که دو باشد. خارج قسمت واحد و شش سبع گردد، وهو المطلوب.

بابت هشتم: در بیان تحویل کسر از مخرج به مخرج دیگر

طریق آن چنان است که چون خواهند کسر معین را مثلاً پنج سبع را به مخرج ثمن تحویل نمایند ضرب کنند عدد کسر را که آن پنج باشد در مخرج محوّل الیه که آن هشت است و قسمت کنند حاصل ضرب را بر مخرج کسر معین. خارج قسمت کسر مطلوب باشد از مخرجی که به آن تحویل شده.

چنانچه در مثال مزبور از قراری که مذکور شد پنج را به هشت ضرب نمائیم چهل شود. حاصل ضرب مزبور را به هفت که مخرج کسر معین است قسمت نمائیم پنج ثمن و پنج سبع ثمن حاصل آید، وهو المطلوب.

و اگر کسر مزبور را به مخرج سدس خواسته باشند نقل کنند پنج را به شش ضرب کنند سی شود. سی را به هفت قسمت نمایند چهار سدس و دو سبع سدس خارج قسمت شود [۸۹ ب]، فهو المطلوب.

لکن اهل سیاق جهت سهولت عمل در نقد و جنس چون خواسته باشند مثلاً «ریال بیست و پنج شاهی» را به «ریال هزار دینار» نقل نمایند یا خروار هشت عباسی را که ششصد و چهل مثقال است به هزار مثقال تحویل کنند یا به عکس تفاوت آن را در یک تومان یا در یک خروار ملاحظه نمایند که باید تفاوت را افزود یا کم کرد، پس اگر افزودنی است می‌افزایند و اگر نقصان کردنی است می‌اندازند و در هر مبلغ و مقدار کلی که خواسته باشند به طریقی که قاعده آنها است با همان تفاوت بسط عشرات و مئات و

الوف دهند تا حدی که خواهند مقصود حاصل آید.

چنانچه در «ریال بیست و پنج شاهی» که به هزار دینار بخواهند نقل نمایند تفاوت آن را در یک تومان ملاحظه نمایند دو هزار و پانصد باشد که باید به یک تومان افزود. پس مبلغ معین را که از قرار تومانی بیست و پنج شاهی است مثلاً یکصد و بیست تومان در «حشو» عمل خود مرقوم سازند و «مقررأ» بزنند از قرار ریالی یک هزار دینار و در خارج یک تومان را با تفاوت مزبور از عشرات بسط دهد دوازده تومان و نیم شود. پس از مئات بسط دهد یکصد و بیست و پنج تومان گردد. چون یکصد و بیست تومان یک مرتبه از مئات دارد یکصد و بیست و پنج تومان را به جهت آن اخذ کنند و دو مرتبه از عشرات دارد مضاعف دوازده تومان و نیم را که بیست و پنج تومان باشد به جهت آن بگیرند [۹۰ الف] مجموع صد و پنجاه تومان شود در «بارز» فرد خود بنویسند.

و در جنس تفاوت «هشت عباسی» با هزار مثقال در یک من سیصد و شصت مثقال است و در خروار چون هشت عباسی را نقل به هزار مثقال کنند خروار هشت عباسی شصت و چهار من هزار مثقال باشد. هر چه خواهند به همین تفاوت چنانچه دانستی بالا روند، و چون هزار مثقال را نقل به هشت عباسی نمایند یک خروار هزار مثقال یک خروار و پنجاه و شش من هشت عباسی شود. چون خروار معین شد باز به همان دستور هر چه خواهند به همان تفاوت بالا روند.

و در سایر مخارج نیز سیاق ایشان به همین قرار است. هر کسی را استعداد علم باشد در سهولت و اخذ عمل به هر نوع تصرف تواند کرد.

فرد ششم

در بیان اعمال اربعه در استخراج مجهولات

و آن چهار «دفعه» است

دفعه اول

در بیان جبر و مقابله

که آن را «حساب مجهول» نیز خوانند و در آن دو بابت است.

بابت اول: در مقدمات و اصطلاحات آن

بدان که اهل این صناعت مجهول را «شیء» نامند و مضروب شیء را - که آن را «جذر» گویند - در نفس خود «مال» و مضروب آن را در «مال کعب» و مضروب آن را در مال مال کعب، و مضروب آن را در مال کعب کعب کعب، بعد از آن قاعده چنان است که مضروب شیء در کعب کعب [۹۰ ب] دو مال و یک کعب شود که مرتبه هفتم است، و اگر در مرتبه هشتم باشد یک مال و دو کعب باشد، و در مرتبه دیگر که مرتبه نهم باشد سه کعب گردد. پس به همین قاعده هر چه خواهند بالا روند. چنانچه در مرتبه دهم مضروب شیء در کعب کعب کعب مال مال و کعب کعب شود، و در مرتبه یازدهم مال کعب کعب کعب، و در مرتبه دوازدهم کعب کعب کعب کعب چهار بار، و هكذا مجموع اینها در صعود و نزول با هم متناسبند.

پس نسبت مال به سوی کعب مانند نسبت کعب است به مال، و مال است به شیء، و شیء است به واحد، و واحد است به جزء شیء، و جزء شیء است به جزء مال، و جزء مال است به جزء کعب، و جزء کعب است به جزء مال مال.

بدان که جزء شیء بالنسبة به واحد مانند نسبت واحد است به شیء، و جزء مال بالنسبة به جزء شیء نیز همین نسبت دارد، و جزء کعب بالنسبة به جزء مال نیز چنان باشد. پس هرگاه شیء سه باشد جزء آن ثلث است، و جزء مال تسع، و جزء کعب ثلث تسع.

چون این مقدمات را شناختی وقتی که خواسته باشی جنسی را در جنس دیگر ضرب کنی اگر مضروب و مضروب فیه در طرف صعود باشند فقط جمع بکن مراتب آنها را، چنانچه ضرب مال کعب در مال مال کعب، مراتب مضروب پنج باشد مال دو و کعب سه و مراتب مضروب فیه [۹۱ الف] هفت باشد مال مال چهار و کعب سه، مجموع آن که دوازده است حاصل ضرب باشد و آن چهار بار کعب است که در مرتبه دوازدهم است و به این سبب حاصل این ضرب را «مجموع» خوانند.

و اگر مضروب و مضروب فیه در طرف صعود و نزول هر دو باشند حاصل ضرب بعد از جمع مراتب از جنس فضل مضروب باشد به مضروب فیه، یا فضل مضروب فیه به مضروب، در طرفی از صعود و نزول که صاحب فضل را باشد. چنانچه ضرب جزء مال مال در مال کعب که مضروب در طرف نزول است و مضروب فیه در طرف صعود و مرتبه مضروب چهار است و مرتبه مضروب فیه پنج، پس حاصل جذر باشد که آن از جنس مضروب فیه است که صاحب فضل و در طرف صعود است.

و ضرب جزء کعب کعب کعب در مال مال کعب که مضروب باز در طرف نزول است و مضروب فیه در طرف صعود، لکن مرتبه مضروب در اینجا نه است و مرتبه مضروب فیه هفت. پس حاصل جزء مال باشد که آن از جنس مضروب است که صاحب فضل و در طرف نزول است، و اگر فضلی در میان آنها نباشد حاصل از جنس واحد است.

[مسائل جبریات]

و باید دانست که مسائل جبریات که حکما در استخراج مجهولات بیان کرده‌اند منحصر است به شش قسم و بنای [۹۱ ب] آن به عدد است و اشیاء و اموال. برای حاصل ضرب و خارج قسمت آنها جدولی نهاده‌اند که به سهولت صاحب عمل را اخذ آن میسر گردد.

و طریق آن چنان است که ضرب کنند عدد یکی از دو جنس را در دیگری. پس حاصل آن عدد حاصل ضرب است از جنسی که واقع است در ملتقای مضروبین، هر چند مستثنی باشد.

و بدان که «مستثنی منه» را «زاید» خوانند و «مستثنی» را «ناقص». پس ضرب زاید در مثل خود که زیاد باشد و ضرب ناقص در مثل خود که ناقص باشد «زاید» است، و ضرب مختلفین یعنی زاید در ناقص و ناقص در زاید «ناقص» است.

پس ضرب کن اجناس را به همدیگر و مستثنی کن ناقص را از زاید، چنانچه در ضرب عشرة اعداد و «شیء» در عشرة اعداد. و الا شیء که در آن چهار ضرب است دو ضرب از آنها زایدند یکی ضرب عشره در عشره که حاصل ضرب یکصد است و دیگری عشره در «شیء» که حاصل عشرة اشیاء شود. و دو ضرب از آنها ناقص‌اند یکی عشره در الا شیء که حاصل الا عشرة اشیاء شود و دیگری «شیء» در الا شیء که حاصل الا مال باشد. پس عشرة اشیاء زایده را با الا عشرة اشیاء ناقصه اسقاط نمائیم چنانچه ذکر رفت و باقی را جمع کنیم. حاصل یکصد الا مال باشد، فهو المطلوب.

و در ضرب خمسة اعداد الا شیئاً در سبعة اعداد الا شیئاً نیز چهار ضرب [۹۲ الف] باشد ضرب «زاید» در «زاید» و آن خمسه است در سبعة و حاصل سی و پنج است که نیز «زاید» است، و ضرب «ناقص» در «ناقص» و آن ضرب الا شیء است در سبعة و حاصل الا سبعة اشیاء باشد که آن نیز «ناقص» است. پس چون جمع نمائیم حاصل سی و پنج عدد و مال الا اثنی عشر شیء باشد، و هو المطلوب.

بدان که عمل در «قسمت» آنها به عکس عمل ضرب است، یعنی وقتی که مقسوم و

مقسوم علیه در طرف واحد از صعود و نزول و یکی از آنها را فضل باشد بر دیگری. پس اگر آن فضل برای مقسوم باشد خارج قسمت در مرتبه همان عدد باشد از طرف مقسوم صعوداً و نزولاً، و اگر فضل برای مقسوم علیه باشد خارج قسمت از همان عدد در طرف دیگر باشد.

چنانچه در قسمت مال کعب کعب به مال کعب چون مقسوم در مرتبه هشتم و مقسوم علیه در مرتبه پنجم است پس فضل مقسوم بر مقسوم علیه من حیث المرتبه سه باشد و خارج قسمت آنچه در مرتبه ثالث است و آن کعب است، فهو المطلوب. و اگر مثال را به عکس فرض کنیم فضل برای مقسوم علیه باشد و خارج در مرتبه ثالثه از طرف نزول و آن جزء «کعب» باشد، و اگر مقسوم و مقسوم علیه هر یک از آنها در طرفی باشد جمع کنیم مراتب آنها را و خارج قسمت از مرتبه همان عدد باشد که جمع شده از طرف مقسوم [۹۲ ب] مطلقاً.

چنانچه در قسمت جزء مال کعب بر کعب جمع نمائیم پنج و شش را یازده شود. پس خارج قسمت از مرتبه یازدهم باشد، لکن از طرف مقسوم که طرف نزول است و آن جزء مال کعب کعب کعب باشد و اگر میان مرتبه مقسوم و مقسوم علیه فضل نباشد خارج قسمت از آحاد باشد.

بابت دوم: در بیان مسایل سته جبریه

بدان که «مجهول» را شیء فرض کنند و عمل کنند موافق سؤال تا منتهی به معادله شود که شیء مجهول در برابر عدد «معلوم» بایستد و طرفی که استثناء داشته باشد اسقاط کنند و مثل آن را به طرف دیگر بیفزایند که «جبر» عبارت از آن باشد، و اجناسی که متجانس و متساوی باشند در طرفین از هر دو طرف بیندازند و «مقابله» عبارت از آن باشد.

پس معادله یا ما بین جنسی و جنس دیگر است و آن سه مسئله است که آنها را «مفردات» گویند.

یا میان جنسی و دو جنسی دیگر است آن نیز سه مسئله دیگر است که «مقترنات» نامند. به هر حال مسایل این عمل راجع به شش اصل است.

قسم اول: در مسایل ثلاثه مفردات

مسئله اول از مفردات

آن است که عدد معادل اشیاء شود، یعنی در طرفی اعداد باشد و در جانب دیگر اشیاء. در آن مسئله قاعده چنان است که اعداد را بر عدد اشیاء قسمت نمایند اگر زیاده از آن باشد، و الا نسبت دهند به آن شیء مجهول معلوم گردد.

چنانچه [۹۳ الف] اگر کسی اقرار کند زید را به هزار تومان و به نصف آنچه به عمرو مدیون است، و همچنین اقرار نماید عمرو را نیز به هزار تومان مگر نصف آنچه مدیون به زید است. چون اصل مجهول مال زید است آن را «شیء» فرض کنی. پس مال عمرو هزار تومان باشد مگر نصف شیء، و مال زید هزار و پانصد تومان باشد مگر ربع شیء که این عدد معادل است با شیء که اولاً برای زید فرض نمودی. چون جبر نمائی الاربع شیء از طرف اعداد اسقاط می شود به طرف اشیاء افزوده گردد چنانچه دانستی، پس هزار و پانصد در طرف اعداد بدون کسر باقی ماند و طرف اشیاء شیء و ربع گردد که هزار و پانصد معادل شیء و ربع می شود.

پس به طریق قاعده این باب اعداد را بر عدد اشیاء قسمت باید کرد. چون هزار و پانصد را بر شیء و ربع قسمت نمائی هزار و دویست قسمت شیء و سیصد قسمت ربع شیء گردد. پس معین شود که شیء مجهول که اولاً برای مال زید فرض کرده بودی هزار و دویست باشد و از آنجا معلوم گردد که مال عمرو چهارصد باشد، زیرا که چون نصف هزار و دویست را که مال زید است از هزار کم نمائی چنانچه بدان اقرار کرده بود چهارصد باقی ماند، فهو المطلوب.

مسئله الثانية از مفردات

آن است که اشیاء معادل اموال گردد. پس در آن قاعده [۹۳ب] چنان است که قسمت کنند عدد اشیاء را بر عدد اموال، خارج قسمت شیء مجهول باشد. چنانچه اگر گویند اولاد چند، ترکۀ پدر خود که دنائیر بود میان خود اخذ کردند به طریقی که یکی یک دینار برداشت و دیگری دو دینار، پس دیگری سه دینار، همچنین تا آخر. بعد از آن حاکم آنچه آنها اخذ کرده بودند استرداد کرد و بالسویۀ میان آنها قسمت نمود به هر یکی هفت دینار رسید. پس عدد اولاد چند باشد و عدد دنائیر چند. فرض کن دنائیر را «شیء» و طرفین آن را یعنی واحد، و شیء را ضرب کن در نصف شیء حاصل ضرب. چنانچه عمل آن را دانستی نصف مال و نصف شیء شود. آن عدد دنائیر است زیرا که مضروب واحد با هر عددی در نصف همان عدد مساوی است با مجموع اعداد متوالیه از واحد تا به آن عدد. پس باید قسمت کرد عدد دنائیر را بر شیء که آن عدد جماعت اولاد است تا هفت خارج قسمت باشد چنانچه سائل گفت. پس ضرب کن هفت را در شیء که مقسوم علیه است. حاصل ضرب سبعة اشیاء باشد که معادل شود با نصف «مال» و نصف «شیء» که عدد دنائیر است. چون جبر و مقابله شود نصف «شیء» از سبعة اشیاء ساقط گردد و نصف «مال» با ستة اشیاء و نصف شیء معادل شود. پس «مال» معادل سیزده اشیاء است. در اینجا چون سیزده را که عدد اشیاء است بر مال قسمت [۹۴الف] کنی همان حاصل و خارج قسمت باشد و معین شود که «شیء مجهول» که عدد اولاد بود سیزده است، و چون سیزده را به هفت که عدد معلوم سائل بود ضرب نمائی نود و یک حاصل آید که آن هم عدد دنائیر است، فهو الجواب.

مسئله ثالثة از مفردات

آن است که عدد معادل اموال باشد. پس قاعده آن چنان است که قسمت کنند اعداد را بر عدد اموال و بگیرند جذر خارج قسمت را که آن «شیء مجهول» باشد. چنانچه کسی اقرار کرد برای زیدی به بیشترین مالین که مجموع آن دو مال عشرون است و مضروب

عدد آنها به همدیگر نود و شش است. یکی از آن دو مال را عشره و شیء و دیگری را عشره الا شیء فرض کن. پس مضروب و مسطح این دو مفروض مائة الاً مالا باشد که معادل است حسب السؤال با نود و شش. چون جبر و مقابله شود نود و شش از صد اسقاط گردد زیرا که متجانس اند، چهار باقی ماند و الاً مال نیز از آن طرف ساقط گردد و به این طرف بدون استثنا ثابت گردد. بعد از اسقاط نود و شش که اولاً بوده پس مال در این طرف و چهار در آن طرف باشد که مال با چهار معادل گردد و چهار را بر مال چنانچه قاعده بایست قسمت نمایند خارج همان چهار باشد. جذر آن که اثنین است بگیرند «شیء مجهول» همان باشد. آن را بر عشره بیفزایند مال اکثر دوازده باشد [۹۴ب] و از آن معلوم شود که مال دیگر هشت است که این دو عدد معادل عشرون است و هشت را چون بر دوازده ضرب کنی نود و شش مسطح آنها باشد، فهو المطلوب.

قسم دوم: در مسائل ثلاثه مقترنات

که یک جنس معادل دو جنس واقع شود و در آنها تکمیل می کنند مال را به واحد اگر کمتر باشد، و اگر زیاده از یک مال باشد رد می کنند به واحد، و اعداد و اشیاء را نیز به نسبت مال عمل نمایند. یعنی اگر نصف مال را مال کرده باشند مثلاً پنج عدد را نیز به نسبت آن که مضاعف شده مضاعف سازند، و اگر مال را رد کرده یک مال کرده باشند ده عدد را نیز پنج عدد نمایند. همچنین اشیاء را.

مسئله اولی از مقترنات

که آن را «مقترنه اولی» گویند. قاعده در آن چنین است که نصف عدد اشیاء را مربع کنند و بیفزایند بر عدد و از جذر مجموع آن نصف عدد اشیاء را ناقص کنند. آنچه باقی ماند عدد مجهول باشد. چنانچه اقرار کند کسی برای زید از عشره به چیزی که مربع آن و مضروب آن در نصف باقی آن دوازده باشد. پس مجهول را شیء فرض کن مربع آن مال می شود و نصف قسم آخر از ده خمسة اشیاء الاً نصف مال. پس نصف مال و خمسة

اشیاء معادل شود به اثنی عشر. چون تکمیل نمائی مال و عشرة اشیاء معادل شود با اربعة و عشرين. نصف عدد [۹۵ الف] اشیاء پنج و مربع آن بیست و پنج باشد. چون آن را بر عدد که بیست و چهار است بیفزایند چهل و نه گردد. جذر مجموع آن هفت است. چون نصف عدد اشیاء را که پنج باشد از هفت نقصان کردی دو باقی ماند و آن عددی است که مربع آن چهار است و مضروب آن در چهار که نصف هشت است که از عشره بعد از وضع دو باقی مانده هشت باشد. مجموع دوازده شود، فهو المطلوب.

مسئله ثانیه

که آن را «مقترنه ثانیه» گویند. آن است که اشیا معادل عدد و اموال شود. قاعده در آن چنان است که بعد از تکمیل و رد چنانچه دانستی ناقص کنند از آن آنچه حاصل آید عدد شیء مجهول باشد. چنانچه کسی پرسد که کدام عدد است که چون ضرب کنی در نصف او و بر حاصل دوازده بیفزایند پنج برابر آن عدد حاصل آید. پس مجهول را شیء فرض کنیم. چون حسب السؤال شیء را در نصف او ضرب کنی نصف مال شود. چون بر دوازده بیفزایی نصف مال و دوازده گردد که معادل شود با خمسة اشیاء که پنج برابر شیء مجهول است. چون تکمیل طرفین نمائیم مال و اربعة عشرون معادل شود با عشرة اشیاء که هر دو طرف به نسبت تضاعف مال مضاعف شدند. پس ناقص کن عدد را که آن بیست و چهار است از مربع پنج که نصف عدد [۹۵ ب] اشیاء است و آن بیست و پنج می شود. یکی باقی می ماند و جذر واحد نیز واحد است. چون واحد را بر پنج که نصف اشیاء است زیاده کنی یا ناقص نمائی مقصود حاصل آید. در صورتی که بیفزائی شش را به نصف آن که سه باشد ضرب نمائی هجده گردد و دوازده که بر آن افزودی سی شود و سی پنج برابر شش باشد، و در صورتی که ناقص کنی عدد چهار گردد و چون آن را در دو که نصف آن است ضرب نمائی هشت شود و دوازده که بر آن افزودی بیست گردد و بیست پنج برابر چهار است.

مسئلهٔ ثالثه

که آن را «مقترنهٔ ثالثه» گویند. آن است که اموال معادل عدد اشیا باشد. قاعده در آن چنان است که بعد از تکمیل و ردّ زیاده کنند مربع نصف عدد اشیا را بر عدد و بگیرند جذر مجموع آن را و بیفزایند به نصف عدد، اشیاء مجتمع شیء مجهول باشد. چنانچه اگر گویند که کدام عدد است چون آن را از مربع آن ناقص کنند و زیاد نمایند آنچه باقی از مربع آن مانده بر تمام مربع ده حاصل آید. پس مجهول را شیء فرض نمائیم و حسب السؤال از مربع آن که مال باشد شیء را ناقص کنیم و تکمیل شیء نمائیم مالین الا شیئا شود و معادل گردد با عشره. چون جبر نمائیم به اسقاط الا اشیاء از مالین و اثبات شیء بر عشره، و نیز رد کنیم مالین را [۹۶ الف] به «مال» و «عشره» و «شیء» را به نسبت ردّ مال که تنصیف بود به خمسة اعداد و نصف شیء، پس معادل شود مال به خمسة اعداد و نصف شیء چنانچه قاعده باب است بیفزائیم مربع نصف عدد اشیا را که آن ربع است بر عدد که آن خمسة است خمسة و ربع شود و جذر آن مجموع اثنان و ربع است. چون جذر مزبور را به نصف عدد اشیا که ربع است افزودیم دو و نیم حاصل آید و آن عددی است که مربع آن شش و ربع است. چون دو و نیم را از آن نقصان کنی سه و سه ربع باقی ماند. این باقی را چون بر تمام مربع مزبور که شش و ربع است بیفزائی ده گردد، و فهو المطلوب.

دفعهٔ دوم

در بیان حساب خطأین

و آن چنان است که چون سؤال از مجهول کنند فرض کن مجهول را هر چه خواهی و آن را مفروض اوّل بخوان و تصرف بکن در آن به حسب سؤال. پس اگر مطابق شد فهو المطلوب.

و اگر خطا کرد از مطلوب به زیاده یا نقصان آن «خطاء اوّل» باشد. بعد از آن مجهول را باز عدد دیگر فرض می کنی و آن مفروض ثانی است و باز به حسب سؤال در آن تصرف

می‌نمائی. چون خطا کرد «خطا ثانی» حاصل گردد. پس بعد از اعمال مزبوره ضرب کن مفروض اول را در خطا ثانی و آن را «محموظ اول» بخوان، و همچنین مفروض ثانی را ضرب کن در خطا اول و آن «محموظ ثانی» است. پس [۹۶ب] هرگاه خطای اول و ثانی هر دو زاید از عدد مطلوب باشند یا هر دو ناقص باشند از عدد مزبور قسمت کن، فضل و زیادتی ما بین محفوظین را بر فضل و زیادتی بین الخطأین، و اگر خطای اول با خطای ثانی مختلف باشند یعنی یکی زاید از عدد مطلوب باشد و یکی ناقص پس قسمت بکن مجموع محفوظین را بر مجموع خطأین تا مجهول خارج گردد که عبارت از همان خارج از قسمت باشد.

پس چون سؤال کنند که کدام عدد باشد که چون بیفزایند بر آن دو ثلث آن را با درهمی ده گردد. اول فرض کردیم نه را چون دو ثلث آن را که شش باشد با درهمی بدان بیفزایند شانزده شود و از عدد مطلوب شش عدد زاید باشد. پس «خطای اول» شش است، و در ثانی شش را فرض کردیم چون دو ثلث آن را که چهار باشد با درهمی بدان افزودیم یازده شود که از عدد مطلوب باز یکی گردید و آن «خطای ثانی» است. پس «مفروض اول» را که نه باشد ضرب کردیم بر «خطای ثانی» که واحد است حاصل همان نه گردید و آن «محموظ اول» است و «مفروض ثانی» را که شش باشد ضرب کردیم در خطای اول که شش باشد حاصل ضرب سی و شش شد و آن «محموظ ثانی» است. چون هر دو خطا زاید از عدد مطلوب اند فضل بین المحفوظین را که بیست و هفت باشد قسمت [۹۷ الف] نمودیم بر فضل بین الخطأین که پنج است حاصل قسمت پنج و دو خمس باشد، فهو الجواب. که دو ثلث آن سه و سه خمس است. چون با درهمی آن را به عدد مزبور بیفزایند ده حاصل گردد.

و همچنین چون سؤال کنند که کدام عددی است که چون ربع آن را بدان بیفزایند و بر حاصل سه خمس آن را نیز زیاد کنند و نقصان نمایند از مجتمع پنج دوم به صورت اول برگردد:

اولاً چهار فرض نمودیم سه باقی ماند. پس از عدد مطلوب به واحد ناقص خطا کرد و

آن «خطای اوّل» است. در ثانی هشت فرض کردیم و ربع آن که دو باشد بدان افزودیم ده شد و سه خمس حاصل را که شش باشد بدان زیاد کردیم شانزده گردید. پنج را از مجتمع ناقص نمودیم یازده باقی ماند که از عدد مطلوب سه عدد زاید است و آن «خطای ثانی» است. پس ضرب کردیم مفروض اوّل را که چهار باشد در خطای ثانی که سه باشد دوازده شد و آن «محفوظ اوّل» است، و مفروض ثانی را که هشت باشد ضرب کردیم در خطای اوّل که واحد باشد همان هشت شد و آن «محفوظ ثانی» است. چون خطأین در زیاده و نقصان مختلف اند قسمت نمودیم مجموع محفوظین را که بیست باشد بر مجموع خطأین که چهار است حاصل قسمت پنج باشد، فهو الجواب که چون ربع آن را که واحد و ربع باشد بدان بیفزایند شش و ربع شود و سه خمس [۹۷ ب] آن که سه و سه ربع باشد که به آن زیاد نمایند ده گردد. پنج را چون از آن ناقص نمایند پنج دیگر باقی ماند. همچنین است سایر امثله آن که بر نظر دقیق پوشیده نمی ماند.

دفعه سیم

در بیان عمل اربعه متناسبه

و آن اعدادی است که نسبت اوّل آن به سوی ثانی آن مانند نسبت ثالث آن است به سوی رابع آن، مثل اثنین و ثلاثه و اربعه و سته که نسبت اثنین با ثلاثه دو ثلث است، همچنین نسبت اربعه نیز با سته به دو ثلث می باشد و آن اعداد را لازم افتاده است مساوات مسطح طرفین با مسطح وسطین. چنانچه ضرب اثنین در سته که «طرفین» است دوازده باشد، و ضرب سه در چهار که «وسطین» است نیز دوازده باشد. پس اگر احد طرفین مجهول باشد قسمت بکن مسطح وسطین را بر طرف معلوم، یعنی یکی از وسطین را بر طرف معلوم. یعنی یکی از وسطین را بر آن دیگری ضرب کن و حاصل را قسمت بکن بر طرف معلوم. حاصل قسمت طرف مجهول باشد. و اگر احد وسطین مجهول باشد قسمت بکن مسطح طرفین را. چنانچه دانستی بر وسط معلوم خارج قسمت وسط مجهول باشد و سؤال یا متعلق به زیاده و نقصان است یا متعلق به معاملات و امثال آن.

مثال اول - چنانچه کسی پرسد که کدام عدد است که چون [۹۸ الف] ربع آن را بدان بیفزایند سه می شود، طریقه چنان است که مخرج کسر را بگیرند و آن را «مأخذ» نامند که طرف اول است و تصرف کنند درو به حسب سؤال. پس عددی که عمل منتهی به آن شد «واسط» نامند که وسط اول باشد. پس حاصل شود سه معلوم که آن «مأخذ» است و «واسط» و «معلومی» که سائل در سؤال خود گفته. پس نسبت «مأخذ» که آن اول است به سوی «واسط» که آن ثانی است مانند نسبت «مجهول» است که آن ثالث باشد به سوی «معلوم» که آن رابع است. پس ضرب کن آن «مأخذ» را که طرف اول است در معلوم که آن طرف ثانی است، و قسمت بکن حاصل را بر «واسط» که وسط اول است حاصل قسمت مجهول باشد که آن وسط ثانی است.

چنانچه در مثال مخرج کسر را گرفتیم که آن چهار است و «مأخذ» نام نهادیم و ربع آن را بدان افزودیم به حسب سؤال پنج شد و آن را «واسط» خواندیم. پس چهار را که «مأخذ» و طرف اول است در سه که «معلوم» سؤال سائل و طرف ثانی است ضرب کردیم دوازده شد. آن را بر پنج که «واسط» و «وسط اول» است قسمت کردیم حاصل قسمت که دو و دو خمس باشد «مجهول» است که «وسط ثانی» باشد، فهو المطلوب که ربع حاصل قسمت را که سه خمس باشد چون بدان بیفزایند سه گردد.

و همچنین مثال آنچه متعلق به معاملات است، چنانچه کسی پرسد که پنج رطل از روغن [۹۸ ب] به سه درهم، دو رطل آن به چند درهم باشد. پس پنج رطل مسعر است و سه درهم سعر و دو رطل مئمن و مسؤل عنه ثمن، و نسبت مسعر به سعر مانند نسبت مئمن است به ثمن. پس «مجهول رابع» باشد که آن ثمن است واحد الطرفین. پس قسمت بکن مسطح وسطین را یعنی حاصل ضرب سه را در دو که شش باشد به طرف معلوم که اول باشد و آن پنج است، حاصل قسمت که واحد و خمس است مجهول باشد که رابع و طرف ثانی است.

و اگر در سؤال مزبور بگویند که پنج رطل به سه درهم چند رطل به دو درهم باشد پس مجهول مئمن گردد که آن ثالث و وسط ثانی است. پس قسمت بکن مسطح طرفین را

که حاصل ضرب پنج باشد در دو که آن ده است بر ثانی که وسط اوّل و معلوم است که سه باشد. سه و یک ثلث حاصل قسمت شود که آن مجهول و وسط ثانی است.

دفعه چهارم

در بیان عمل به عکس

و آن را «تحلیل» و «تعاکس» نیز گویند. و آن عمل به عکس آن است که سائل گوید. پس اگر سائل در سؤال خود تضعیف کرد تو تنصیف کن، و اگر زیاد کرد تو ناقص کن، و اگر ضرب کرد تو قسمت کن، و اگر تجذیر کرد تو مربع کن، و از آخر سؤال ابتدا کن تا جواب بیرون آید.

پس اگر گویند که کدام عدد است که اگر ضرب کنی به نفس خود و زیاد نمائی بر حاصل آن ضرب دو عدد را و مجموع را مضاعف نمائی و زیاد نمائی بر حاصل سه عدد را و تقسیم نمائی [۹۹ الف] مجتمع را بر خمسه و ضرب کنی قسمت را در ده پنجاه حاصل آید. پس از آخر سؤال به عکس قول سائل قسمت بکن پنجاه را بر ده حاصل قسمت پنج باشد. آن را ضرب کن در پنج بیست و پنج گردد. از آن سه عدد کم بکن بیست و دو شود. پس آن را تنصیف کن یازده گردد و دو عدد از آن ناقص ساز نه شود. پس جذر آن را بگیر که آن سه باشد، و هو الجواب.

و همچنین اگر گوید که کدام عددی است که اگر زیاد شود بدان نصف آن و چهار و بر حاصل نیز همچنین نصف آن و چهار افزوده شود بیست گردد. پس ناقص نمائی چهار را از بیست شانزده باقی ماند. بعد از آن ثلث شانزده را ناقص کنی که نصف مزید است از آن جهت که چون زیاد شود بر چیزی نصف آن ثلث مجتمع مساوی باشد با نصف مزید. پس ده و دو ثلث باقی ماند. باز از آن چهار کم نمائی شش و دو ثلث می ماند. همچنین ثلث باقی را که نصف مزید است باز نقصان می دهی که آن دو و دو تسع باشد باقی ماند چهار عدد و چهار تسع، و هو الجواب.

فرد هفتم

در بیان مساحت

و در آن چند دفعه است

دفعه اول

در بیان مساحت و اصطلاحات آن

بدان که مساحت استعمال چیزی است در کم متصل قار از امثال واحد خطی و ابعاض آن اگر «خط» باشد، یا امثال «مربع» واحد خطی و ابعاض آن هرگاه «سطح» باشد، یا امثال [۹۹ ب] «مکعب» واحد خطی و ابعاض آن اگر جسم باشد.

و واحد خطی مثل «ذراع» و «قدم» و «شبر» یا مقداری که از نی و ریسمان است که آن را حد قرار دهند و بدان مساحت نمایند

و خط صاحب یک امتداد باشد، و آن دو قسم است:

یکی مستقیم و آن اقصر خطوط واصله است میان نقطتین و خط مطلق مراد از آن باشد و اسماء آن به ده قسم مشهور است: «ضلع» و «ساق» و «مسقط الحجر»، و «عمود» و «قاعده» و «جانب» و «قطر» و «وتر» و «سهم» و «ارتفاع». و خط مستقیم با مثل خود یعنی در خط مستقیم به سطحی محیط نتواند شد.

و دیگری غیر مستقیم و آن نیز دو قسم است: یکی «خط پرگاری» که آن معروف است، و دیگری «غیر پرگاری» که در آن بحثی نباشد.

و «سطح» صاحب دو امتداد را نامند فقط، و آن نیز دو قسم است:

«مستوی» و آن سطحی است که خطوط هر چه بدان اخراج نمایند از هر طرف بر آن واقع و مماس باشد و به هیچ وجه از آن سطح بیرون نیفتد. پس اگر احاطه کند سطح را یک «خط پرگاری» آن را «دایره» نامند و سطح را «سطح مستدیر»، و خطی که آن دایره را نصف کند «قطر» خوانند، و خطی که دایره را از غیر مرکز دو پاره نماید «وتر» گویند و هر پاره‌ای از دایره را «قوس» نامند. چون خط قطر و وتر دایره را چهار پاره کند هر پاره را از دایره «قطعه» گویند. و خطی را از «وتر» که در تحت هر قطعه واقع است «قاعده» نامند. و چون قوسی از دایره [۱۰۰ الف] و دو نصف قطر که در مرکز دایره ملتقی به هم باشد در سطح واقع شود آن را «شکل قطاع» خوانند، و آن دو قسم است: «قطاع اکبر» اگر قوس دایره بزرگتر از ربع دایره باشد، و «قطاع اصغر» اگر قوس کوچکتر باشد.

و چون دو قوس که تحدیب آنها به یک جهت باشد و از نصف دایره بزرگتر نباشد در سطحی واقع شوند و محیط بدان سطح آن را «شکل هلالی» گویند.

و اگر آن دو قوس به همان طریق از نصف دایره بزرگتر باشد آن را «شکل نعلی» نامند. و اگر تحدیب آن دو قوس هر یک به جهتی باشد و متساوی باشند و هر یک کوچکتر از نصف دایره باشد که محیط سطحی شوند آن را «شکل اهللیجی» خوانند.

و اگر به همان طریق دو قوس مزبور بزرگتر از نصف دایره باشد آن را «شکل شلجمی» نامند.

و اگر سطح را سه خط محیط شود آن را «مثلث» نامند، و آن سه قسم می‌باشد: اول «متساوی الاضلاع» که هر سه ضلع آن برابر باشد، دوم «متساوی الساقین» که دو ضلع آن متساوی باشد. سیم «مختلف الاضلاع» که اضلاع آن برابر و مساوی نباشد. پس این سه قسم خالی از آن نباشد که «قایم الزاویه» باشد یا «منفرج الزاویه» یا «حاد الزوايا».

و اگر چهار خط سطحی را محیط شود آن را «مربع» گویند و آن را نیز اقسام باشد. اگر زوایای آن هر چهار «قایمه» باشند یعنی چون دو خط آن زاویه را اخراج کنند هریکی عمود باشد بر دیگری و هر چهار [۱۰۰ ب] خط آن متساوی و برابر باشند آن را «مربع متساوی الاضلاع» و «قایم الزوايا» گویند.

و اگر زوایای آن قائمه نباشد آن را «شکل معین» نامند، و اگر غیر متساوی باشد اضلاع آن لکن دو خط متقابل آن از هر طرفی متساوی باشد و زوایای آن نیز هر چهار قائمه باشد «مستطیل» گویند، و اگر زوایای آن قائمه نباشد آن را «شبه معین» نامند و سوای آنها «منحرفات» باشد. بعضی از آن «منحرفات» را نیز اسمی گذاشته‌اند چون «ذوالزئقة» و «ذوالزئقتین» و «قثا».

و اگر سطح را زیاده از چهار خط محیط باشد آن را «کثیر الاضلاع» گویند پس اگر آن اضلاع متساوی هم باشد «مخمّس» و «مسدّس» خوانند و هكذا و الاّ ذو خمسة اضلاع و ذو ستة اضلاع، همچنین تا عشره در هر دو قسم، بعد از آن ذو احدی عشرة قاعدة و ذو اثنی عشرة قاعدة. همچنین نیز در هر دو قسم از متساوی الاضلاع و غیر متساوی الاضلاع.

و بعضی از آنها را نیز اسمی باشد چون «مدرّج» که شکل «منبری» را نامند و «مطبّل» و «ذی الشرف».

اما «جسم» صاحب امتدادات ثلاثه باشد، یعنی عرض و طول و عمق. پس اگر آن را احاطه کند یک سطح به طریقی که متساوی باشد هر خطی که از نقطه وسط داخل آن به سوی آن سطح اخراج کنند آن را «کره» نامند و از دوایر هر دایره که آن را نصف کند آن دایره را «عظیمه» خوانند. و اگر [۱۰۱ الف] منتصف نباشد «صغیره» گویند، و اگر جسم را شش مربّع متساوی احاطه کند آن را «جسم مکعب» خوانند.

و اگر دو دایره متساوی و متوازی و سطحی که میان این دو دایره را به هم وصل کند به حیثیتی که اگر مستقیمی به روی محیط آن دو دایره بگردانی به کلّ آن سطح واصل میان دایرتین در هر دوره مماس گردد جسمی را محیط شود آن را «اسطوانه» خوانند و آن دو دایره را قاعدتین آن اسطوانه، و خطی که از مرکز آن دایره به مرکز دایره دیگر می‌رسد «سهم» آن اسطوانه گویند. پس اگر سهم عمود باشد بر قاعده آن را «اسطوانه قائمه» خوانند و اگر مایل باشد از قاعده «اسطوانه مایله» نامند.

و اگر جسم را محیط شود یک دایره و سطحی «صنوبری» که مرتفع باشد از محیط آن

دایره متضایقاً یعنی رفته رفته محیط آن تنگتر شود تا به نقطه برسد باز به طوری که اگر خط مستقیمی را که واصل باشد میان دایره و نقطه را به روی آن سطح بگردانی در تمام آن دوره مماس آن سطح باشد آن را «مخروط» خوانند و آن دایره را قاعده آن و خط واصل میان مرکز آن دایره و نقطه را «سهم مخروط». آن نیز به طریق «اسطوانه قائمه» باشد و «مایله». و قاعده مخروط و اسطوانه اگر مصلع باشد پس آنها نیز مصلع شوند. از دانستن صور اشکال در مساحت همین قدر کفایت می‌کند.

دفعه دوم

در بیان مساحت سطوح مستقیمه [۱۰۱ ب] الاضلاع

اما مساحت مثلث، آنچه «مثلث قائم الزاویه» است ضرب کن یکی از دو خط محیط زاویه را در نصف دیگر، و در «مثلث منفرج الزاویه» ضرب کن عمودی را که اخراج از زاویه منفرجه شده به روی وتر آن در نصف وتر یا به عکس یعنی نصف وتر را به عمود مزبور، و در «مثلث حاد الزاویه» ضرب کن عمودی را که از یکی از زوایای ثلاثه آن هر کدام باشد اخراج بر وتر آن شده باشد بر نصف وتر آن یا به عکس.

اما طریق شناختن آن که شکل مزبور کدام یک از این سه قسم است آن است که اطول اضلاع آن مثلث را مربع می‌نمائی، یعنی به نفس خود ضرب می‌کنی. اگر حاصل ضرب مساوی شد با مربع دو خط باقی پس آن شکل مثلث قائم الزاویه است، و اگر زیاده آمد مثلث منفرج الزاویه، و اگر ناقص آمد مثلث حاد الزاویه است.

و بعضی استخراج نمایند عمودی را به این طریق که خط اطول را قاعده قرار دهند و ضرب کنند مجموع اقصرین را در تفاضلی که آن دو خط اقصر را با هم باشد و قسمت نمایند حاصل ضرب را بر قاعده که خط اطول باشد و خارج قسمت را از خط قاعده ناقص کنند. پس نصف باقی از قاعده بعد موقع عمود باشد از طرف اقصر اضلاع. پس خطی از آنجا اقامه نمایند به زاویه آن را «عمود» نامند و عمود را ضرب کنند به نصف قاعده مساحت مثلث حاصل شود. [۱۰۲ الف]

و در «مثلث متساوی الاضلاع» ضرب کن مربع ربع مربع یکی از اضلاع آن را در سه. پس آن حاصل ضرب مساحت آن شکل باشد.

اما «مربع» و «متساوی الاضلاع» را در مساحت ضرب کن یکی از اضلاع آن را در نفس خود.

و در «مستطیل» ضرب کن یکی از اضلاع آن را به مجاور همان ضلع.

و در «شکل معین» ضرب کن یکی از دو قطر آن را در تمام قطر دیگر.

و در ما بقی مربعات تقسیم کن به مثلثین. پس آن مثلثین خارج از این اقسام نخواهد بود.

اما اشکال «کثیر الاضلاع» مثل مسدس و مثنی و بالاتر از آنها که اضلاع آنها زوج باشد ضرب کن نصف قطر آن را در نصف مجموع اضلاع. پس حاصل ضرب مساحت آن شکل باشد، و قطر آنها خط واصل است میان منصف دو خط مقابل آن.

اما سایر اشکال را تقسیم نمایند به مثلثات و مساحت نمایند. چنانچه در مثلث مذکور شد.

دفعه سیم

در بیان سایر سطوح

اما مساحت «دایره» چنان است که تطبیق نمایند ریسمانی را بر محیط آن دایره و ضرب کنند نصف قطر آن دایره را در نصف آن قطر یا می اندازند از ربع قطر آن دایره سبع آن قطر را و نصف سبع آن را، یا ضرب نمایند مربع قطر را در یازده و قسمت کنند حاصل ضرب را به چهارده، و اگر ضرب کنی قطر را در ثلث آن قطر و سبع آن مساحت محیط آن دایره حاصل شود. یا قسمت نمائی محیط را بر ثلث [۱۰۲ ب] و سبع آن مقدار قطر معلوم شود.

اما مساحت «قطاع دایره» آن است که ضرب کنی نصف قطر را در نصف قوس.

اما مساحت «قطعه صغری» و «کبری» از دایره چنان است که حاصل نمائی مرکز آنها

را و تکمیل نمائی به قطاع تا مثلث حاصل شود. پس آن مثلث را از قطاع اصغر ناقص می‌کنی. آنچه باقی ماند مساحت «قطعه کبری» حاصل گردد.

و اما شکل «هلالی» و «نعلی» را مساحت چنان است که وصل کنی دو طرف آن را تا دایره تمام گردد. پس ناقص نمائی مساحت قطعه صغری از کبری.

و اما مساحت «اهلیلیجی» و «شلجمی» آن است که آنها را قسمت نمائی به دو قطعه و مساحت کنی چنانچه دانستی.

اما مساحت سطح «کره» چنان است که ضرب کنی قطر آن را در محیط دایره عظیمه آن. یا ضرب نمائی مربع قطر آن را در چهارده و ناقص کنی از حاصل ضرب هفت را.

و مساحت سطح «قطعه دایره» مساوی مساحت دایره‌ای است که نصف قطر آن دایره مساوی باشد با خطی که واصل است میان قطب عظیمه و محیط قاعده آن قطعه.

اما مساحت سطح «استوانه مستدیره قائمه» چنان است که ضرب کنی خط واصل میان دو قاعده آن را که موازی است با سهم آن استوانه در محیط.

و اما مساحت سطح «مخروط مستدیر قائم» چنان است که ضرب نمائی خط واصل میان رأس او و محیط قاعده آن را در نصف محیط قاعده.

و مابقی را از این قواعد معلوم توان کرد. [۱۰۳ الف]

دفعه چهارم

در بیان مساحت اجسام

اما مساحت «کره» چنان است که ضرب کنی نصف قطر آن کره را در ثلث سطح آن، یا بیندازی از مکعب قطر آن سبع آن را و نصف سبع آن را همچنین از باقی بیندازی مساحت حاصل شود.

اما مساحت «قطعه کبیره» و «صغیره کره» چنان است که ضرب کنی نصف قطر کره را در ثلث سطح قطعه مطلوب عمل آید.

اما مساحت «استوانه» اعم از آنکه «قائمه» باشد یا «مایله» یا «مستدیره» یا «مضلعه»

چنان است که باید ضرب کنی ارتفاع آن را در مساحت قاعده آن.
و اما مساحت «مخروط» نیز مطلقاً چنان است که ضرب نمائی ارتفاع آن را در ثلث مساحت قاعده آن.

و اما در مساحت «مخروط ناقص مستدیر» ضرب کن قطر قاعده عظمای آن را در ارتفاع آن و قسمت کن حاصل ضرب را بر تفاوتی که میان دو قطر از دو قاعده آن باشد ارتفاع آن حاصل آید، و در صورتی که «تام» باشد و تفاضل میان ارتفاعین تام و ناقص ارتفاع «مخروط اصغر» است که متمم آن «مخروط ناقص» باشد. پس ضرب کن ثلث ارتفاع «مخروط اصغر» را در مساحت قاعده صغرای آن تا مساحت متمم حاصل آید. پس مساحت آن را از کل مساحت «مخروط تام» ناقص کن باقی مساحت «مخروط ناقص» باشد.

و اما در مساحت «مخروط ناقص مضلع» ضرب کن دو ضلع از قاعده عظمای آن را در ارتفاع آن و قسمت کن حاصل را بر تفاضلی که میان یکی از اضلاع آن [۱۰۳ ب] قاعده عظمی و ضلع دیگر از قاعده صغری است تا مساحت تام حاصل شود، چنانچه دانستی و مساحت متمم را از آن ناقص کن تا مساحت ناقص مضلع به عمل آید، و السلام.

دفعه پنجم

در بیان وزن ارض برای اجرای قنوات

چون در مکانی چاهی کنده باشند و خواسته باشند که بدانند که آب آن چاه کجا به روی زمین می نشیند، یا سمتی مقصود باشد و بخواهند بدانند که در آن زمین مقصود آب بیرون می آید یا نه؟

طریقی آن است که صفحه [ای] سازند از مس مثلث متساوی الساقین و در دو طرف قاعده آن صفحه دو حلقه گذارند و در موقع عمود آن که وسط خط قاعده باشد ریسمانی مثقل که به سر آن سنگی یا آهنی بسته باشند ترتیب دهند و دو چوب که هر کدام بقدر پنج وجب باشد به دست دو نفر بدهند و آن چوبها را مساوی هم رو به سمتی که مقصود

است قایم سازند و با شاقول و ثقاتین راست دارند و ریسمانی که به قدر پانزده ذرع باشد یک سر آن به سریکی از آن دو چوب و سر دیگرش را به سر چوب دیگر ببندند و حلقه آن صفحه را از آن ریسمان گذرانیده در وسط ریسمان نگاه دارند و ملاحظه نمایند اگر شاقول آن صفحه با زاویه آن منطبق است پس موضع آن دو چوب و دو شخص که چوب را نگاه داشته‌اند مساوی است، و اگر شاقول صفحه با زاویه آن منطبق نیست به هر طرف که مایل است [۱۰۴ الف] ریسمان خشبه را از طرف دیگر پائین بیاورند تا آنکه شاقول صفحه با زاویه منطبق شود. مقدار نزول آن ریسمان تفاوت آن دو موضع است. پس آن را ثبت نمایند.

و آن شخص را که چوب طرف بالا در دست دارد بجهتی که مقصود است نقل نمایند باز همان عمل را مرعی دارند و تفاوت را در صعود یا در نزول بنویسند و هر یک را علی حده ضبط کنند و بعد از اتمام عمل و رسیدن به زمین مقصود هر یک از مقادیر صعود و نزول را جمع کنند و قلیل را از کثیر بپندازند، باقی تفاوت آن دو مکان باشد در مساوات و زیادتی صعود که ممتنع است. لکن در نزول مقدار نزول را با عمق آب بسنجند صورت حال معلوم شود.

بعضی در آن عمل به جای صفحه و شاقول انبویه‌ای میان ریسمان بگذارند و آب بریزند. اگر آب از وسط آن انبویه چکید موضعین مساوی است و اگر به طرفی میل کرد به همان دستور ریسمان خشبه را پائین بیاورند تا میل آب به وسط انبویه برگردد و مقدار نزول را بنویسند.

و باید دانست که اگر ریسمان از طرف مقصود منحط شود نزول است و اگر از طرف نقیض یعنی خشبه اول منحط گردد صعود باشد.

طریق دیگر آن است که بایستی بر سر چاه اول از قنات و بگذاری عضاده اسطرلاب را بر خط مشرق و مغرب و شخص دیگر چوبی یا قصبه‌ای که مساوی باشد طول [۱۰۴ ب] آن با عمق آن چاه در دست گرفته برود به سمتی که می‌خواهی آب را به آن سمت جاری سازی و آن را رفته رفته در هر چند قدم به زمین نصب کنند و تواز ثقبین

عضاده ملاحظه بکن تا جایی که سر آن قصبه را از هر دو ثقبه ببینی همانجا آب آن چاه به روی زمین جاری می شود.

و اگر مسافت دور باشد که از دو ثقبه نتوان قصبه را دید این عمل را در شب بکن و آتشی و روشنائی بر سر قصبه بیفروز^۱ تا دیدن آن آسان باشد، و السلام.

دفعه ششم

در بیان دانستن ارتفاع مرتفعات ارض و غیره

طریقه آن چنان است که اگر آن مرتفع در زمین مستوی باشد و به مسقط حجر آن توان رسید شاخصی نصب کن و بایست در مکانی که شعاع بصر تو از رأس آن شاخص به رأس مرتفع بگذرد و بعد از آن مساحت کن از موقف خود تا به اصل آن مرتفع و ضرب کن مجتمع را بر فضلی که شاخص را به قامت تو باشد و قسمت کن حاصل ضرب را به آن مقداری که میان موقف تو و اصل شاخص بوده و مقدار قامت خود را نیز به خارج قسمت بیفزایند، فهو المطلوب.

طریق دیگر آن است که بگذاری بر زمین آینه را به حیثیتی که سر مرتفع را در آن آینه ببینی. پس ضرب کن مقداری را که میان آینه و اصل آن مرتفع است به مقدار قامت خود و قسمت کن حاصل ضرب را به مقداری که میان آینه و موقف تو باشد. پس خارج قسمت [۱۰۵ الف] ارتفاع آن مرتفع باشد.

طریق دیگر آن است که شاخصی نصب کن و مقدار سایه آن شاخص را نسبت بده به مقدار شاخص. پس سایه مرتفع را نیز مساحت کن و به همان نسبت مقدار مرتفع را بگیر که بعینه به همان مقدار باشد.

طریق دیگر آن است که قدر «ظل» مرتفع را معلوم کنند و ارتفاع شمس را نیز بگیرند. هر وقت ارتفاع شمس چهل و پنج درجه شد مقدار ظل مساوی می شود با مقدار شاخص

۱. سب: آتشی که روشنائی بدهد بر سر قصبه تعبیه نمایند.

و مرتفع.

طریق دیگر آن است که بگذارند «شطیة ارتفاع» را از اسطرلاب بر «مد» [یعنی بر
چهل و پنج] و بایستند به حیثیتی که سر مرتفع را از ثقبین ببینند. پس مساحت کنند از
موقف خود تا اصل مرتفع و مقدار قامت خود را بر آن بیفزایند، مجتمع ارتفاع آن مرتفع
باشد.

اما آنچه از مرتفعات که به «مسقط حجر» آن نمی توان رسید مانند جبال، پس ملاحظه
کن از ثقبین عضاده اسطرلاب تا سر آن مرتفع را ببینی، چون دیدی پس ملاحظه «شطیة
تحتانی» را که بر کدام خط ظل واقع شد و نشان کن موقف خود را و شطیة بگردان که زیاد
شود یا ناقص شود و خود نیز تا قدری بیشتر از موقف اول برو یا عقب تر یا به حیثیتی که
مرتبه دیگر سر آن مرتفع را از ثقبین اسطرلاب ببینی.

بعد از آن مساحت کن میان دو موقف خود را و آن را ضرب کن در^۱ هفت یا در دوازده
به حسب ظل. پس حاصل ضرب یا مقدار قامت خودت مقدار مرتفع باشد. [۱۰۵ ب]

دفعه هفتم

در بیان معرفت عروض انهار و عمقهای چاهها

اما طریق دانستن عرض نهر چنان است که بایستی در کنار نهر و از ثقبین عضاده
جانب دیگر آن را نظر کنی. چون کنار دیگر را دیدی پس بگرد به طرف زمین تا جایی از
زمین به همان موضع اسطرلاب که هست ببینی. چون دیدی مساحت کن میان موقف
خود و آنجا را که از زمین دیده که مساحت آن با مقدار عرض نهر برابر است.

اما دانستن عمق چاهها چنان است که نصب نمائی بر سر چاه چیزی را که به منزله
قطر تدویر آن باشد. چون نصب کردی پس بیاویز یا بینداز چیزی روشن و ثقیل از
منتصف قطر در آن چاه و نشانه کن آنجا را تا آنکه آن چیز به طبع خود به قعر چاه برسد.

پس آن چیز روشن را از دو ثقبه عضاده نظر کن به حیثیتی که مرور کند خط شعاعی در حالتی که مقاطع است تا قطر به سوی آن روشنائی و ضرب کن مقدار مابین نشانه و نقطه تقاطع را در قامت خود و قسمت کن حاصل ضرب را بر مقدار مابین نقطه تقاطع و موقف خود. پس خارج قسمت عمق چاه باشد.

فرد هشتم

در بیان صورت برات و مفاصا و غیره و صیغه‌ها و
اصطلاحات که متعلق به آن است

و در آن چند «دفعه» است

دفعهٔ اوّل

در دانستن معنی برات و تعلیق و مفاصا و سایر اقسام آن.

بدان که «برات» در لغت [۱۰۶ الف] به معنی بیزار شدن باشد از چیزی و به اصطلاح
اهل دیوان عبارت است از مکتوبی موشح به علامات و توقیع مشتمل بر آنکه «عامل» یا
«صاحب تحویل» از آنچه او را با دیوان جواب باید گفت بدان مکتوب بدهد.

و طریقه نوشتن آن به طریق اهل ایران چنان است که بر روی نیم ورق کاغذ اوّل صیغه
خرج را از «مقرّری» یا «مستمرّی» یا «اخراجات» دیگر به رقوم سیاق در سر آن کج
بکشند و در «تحت السّیاق» آن تفصیل اسم و رسم صاحب مقرّری یا مستمرّی یا تفصیل
خرج معین را بنویسند و مبلغ آن را به رقوم سیاق در «حشو» مرقوم سازند و بعد «مقرراً»
زنند و به جهت استحکام و اطمینان که در آن مبلغ تصرّف به کم و زیاد نتوانند کرد بعینه
مبلغ «حشو» را در «بارز» بعد از رقم تاریخ سال به فارسی و به خطّ تحریر بنویسند، و در
زیر آن نصفه، به رقم سیاق بکشند و نصف مبلغ را باز تأکیداً مرقوم سازند.

و اگر جنسی باشد که نصف نتوان کرد خطّ «بالمضاعف» بکشند و مضاعف آن را

بنویسند.

بعد از آن در طرف یسار زیر مبلغ «بارز» عالیجاه یا عالیشان به رقم سیاق به کج بکشند و اسم «عامل» را که وجه به حواله اوست بنویسند به این عبارت که عالیجاه فلان از بابت «تحويلات» خود یا از بابت «مالیات» فلان ولایت برساند که مجری و محسوب است. بعد از آن در پایین برات بنویسند: تحریراً فی شهر فلان و سنه فلان^۱. [۱۰۶ ب]

و صورت برات عربی چنان است: لیطلق الصدر الکبیر فلان الدین ممّا فی تحویلہ فی وجه مواجب فلان تسلیمّاً إلیه بموجب الخطّ الاشرف العین الزّایج الف دینار لیجیب وقت المحاسبه علیہ، کتب فی تاریخ کذا.

و اگر چنانچه این مکتوب موشح نباشد به علامات ثبت مستوفیان و مهر ایشان آن را ذکر «کنند» و «تعلیق» خوانند.

لکن درین عصر آنچه بجز «برات» به عامل حکمی نوشته شود در باب اطلاق وجهی اگر از جانب سلطان باشد موشح به علامات ثبت و مهر مستوفیان و «توقیع» آن را «فرمان» گویند، و [اگر] از جانب حاکمی صدور یابد آن را «رقم» و «رقیمه» خوانند، و اگر از جانب سلطان صادر گردد و موشح به علامات نباشد آن را «ملفوفه فرمان» و «دستخط» نامند، و اگر از جانب صدور [و] وزراء و پیشکاران صدور یابد آن را «تعلیق» خوانند^۲، و از سایرین را «قبض» نامند، و این مجموع را «سند» و «اسناد خرج» گویند.

پس اگر یکی از این اسناد ضایع و مفقود شود «برات» دیگر یا «حکم» دیگر به همان تاریخ و به همان مبلغ نوشته خطّ «المثنی» به رقم سیاق کج به روی آن کشند و به حواله

۱. سب: پس در تحت مبلغ بارز توجیه زنند یعنی به اسم هر مودی از حکام و تحویلداران که صاحب توجیه خواسته باشد حواله نماید به این نحو که لقب مودی را مثل عالیجاه یا عالیشان به رقوم سیاقی کج نوشته اسم مودی را در تحت السیاق آن بنویسد که از کدام بابت و از کدام قسط و به چه اسلوب و به چه مدت برساند و تاریخ تحریر برات را در پائین به قید شهر و سنه عربی مرقوم داشته تمام نماید.

۲. سب: و به علماء و امرای ممالک و اطراف آنچه نویسند «مراسله» گویند. حوالجات و احکام حکام جزو و شامزادگان را «رقم» و «رقیمه» و «مستندات شرعی» و «عرفی» سایر مردم را «صکوک» و «تمسک» و حوالجات آنها را.

سابق بدون کم و زیاد به دست عامل دهند و آن را «مثنی» خوانند، و در آن قید کنند که اگر برات اول ابراز شود حکم آن «برات» و «مثنی» واحد است.

اما «تسلیم نامه» فرمان و حکم حکومت و ضبط ولایتی باشد و آن عبارت است از مکتوب دیوانی موشح به علامات «دیوان» [۱۰۷ الف] و «توقیع» حاکم مشتمل بر آنکه فلان موضع به فلان شخص به مبلغ چندین به «مقاطعه» داده شد به موجب «حجت» که داده است تا آنچه قرار «مأخوذات» آن است بستاند و به مبلغ مذکور را در فلان مدت به دیوان جواب گوید.

اما «مؤامره» در لغت به معنی «مصادره» است که الحال آن را «دستورالعمل» گویند و آن به اصطلاح اهل این صنعت عبارت است از مکتوب دیوانی موشح به علامات «دیوان» و «توقیع» حاکم مشتمل به ذکر «مال» مقرر یا «عامل» و شرح «اخراجات» آن.

اما «مفاصا» در لغت به معنی «خلاص» است چنانچه گویند: «فصي العظم من اللحم أي خلص منه»، و به اصطلاح اهل دیوان عبارت است از مکتوب دیوانی موشح به «علامات» [دیوان] و «توقیع» حاکم مشتمل بر قرائن جمع «مال» و تقریر «اخراجات» که عامل را ادای آن واجب بوده باشد و اگر تمام «مالیات» او به «خرج» دیوان رفته باشد دال باشد بر آنکه دیوان را به واسطه آن مال با عامل هیچ «معامله» نمانده است، و اگر مبلغی «باقی» باشد به مقدار همان مبلغ دیوانیان مطالبت نمایند، و اگر «فاضل» داشته باشد باید دیوانیان عوض آن را به عامل «برات» یا «محل» بدهند.

دفعه دوم

در بیان ارقام متعارفه

که در «برات» و «مفاصا» و غیره مرقوم سازد، و در آن دو «بابت» است:

بابت اول: در بیان صیغه‌های برات که به ترتیب حروف مرقوم می‌شود و اغلب آن از مصادر است.

ص م [= انعام^۱] وجهی است [۱۰۷ ب] یا جنسی است که مقرر و یا مستمر نباشد و به واسطه [ای] در وجه کسی صادر گردد و سبب صدور آن را در تفصیل «تحت السیاق» بنویسند و ثبت نمایند.

س ع [= ابتیاع] وجهی است که به قیمت چیزی داده باشند و «تحویلدار» آن معین نباشد و به تصرف خود صاحب کار رسیده باشد. اگر تحویلدار آن معین باشد «تحویل» نویسند.

ا م ر ت [= اخراجات] وجهی است مثل «صرف» که به خرج مستمر یا غیر مستمر از ملبوس و مأکول یا عمارات و غیره برسانند [در سایر مخارج صیغه صرف اولی و انسبت است].

ط م [= إسقاط] عوض چهارپا یا سایر تدارک نوکر است که ضایع و یا تلف شده باشد.

ا م ر ت [= اجرت] آنچه به مزدوران دهند.

م [= بذر] تخمی است که برای زراعات زمین «خالصه» و «ضبطی» بدهند.

م [= نعل] وجه نعلبندی باشد.

س م [= تفاوت] وجه «تفاوت» تبدیل جنسی است به جنسی [آن را «عرض» نیز نویسند].

ل م [= تعلیف] علوفه «دواب» است.

ا م [= تخفیف] نقصان «خراج» موضعی است.

ل م [= تقاوی] امداد و تقویت رعایای «خالصه» است به مساعده و غیره به کسی، که در ثانی استرداد از او باید کرد.

۱. ازینجا به بعد، در هر سه نسخه شکل اصطلاح به خط سیاقی آمده است. در چاپ در سطر مستقل گذاشته شد و خواننده آنها درون جج قرار گرفت. ضمناً گفته شود که عبارات هر تعریف در نسخه «سپ» تفاوت‌هایی لفظی دارد.

- مراتک** — [= تدارک] چیزی است به قرار معین به «بیوتات» یا «دواب» بدهند.
- ن** — [= تصدق] چیزی است که به فقرا دهند.
- ن** ^{السوا} — [= تنقیه] خرج قنوات [خالصه] دیوانی است.
- نعم** **و** **ن** — [= تکلیف و تعارف] آنچه به هم شأن خود فرستد از نقد یا جنس [و به علماء و فضلا دهند]
- ن** — [= تعمیر] آنچه به خرج مرمت [اسباب بیوتات یا خرابی عمارات] رسانند.
- ن** — [= تحویل] [۱۰۸ الف] آنچه خریده تحویل «صاحب جمعان» دیوان نمایند [و قبض رسید که از او گرفته در دفتر ضبط نمایند که در حساب او موافق قبض جمع نمایند.]
- ن** — [= تیول] آنچه از دهات و مزارعات به کسی [از اهل خدمت یا اهل دعا] واگذارند که مطالبه مال دیوان از او نشود.
- ن** — [= تطلیه] آنچه به قیمت طلایه و روغن [منداب جهت] شتران دهند.
- ن** **ه** — [= جیره] آنچه از مأکولات به نوکر دهند [از قوت غالب از گندم و جو و خرما و مویز] موافق قرار معین.
- ن** — [= خلعت] آنچه از ملبوس در عوض خدمتی به کسی دهند.
- ن** **ا** — [= خانواری] آنچه از جنس [مأکولات] به قرار معین به خانه و کوچ نوکر دهند.
- ن** — [= سیورسات] آنچه در سفر و رکاب به نوکر دهند از جنس مأکولات.
- ن** **ا** — [= سیورغال] مثل تیول است.^۱
- ن** — [= صرف] مثل اخراجات است. آنچه در «بیوتات» و غیره «خرج» شود.^۲
- ن** **ط** — [= طعمه] آنچه به بازان شکاری دهند و آنچه به سایر جانوران درنده

۱. سپ: تیولی است که به اشخاص محترم و معاف از خدمت دیوان دهند.

۲. سپ: آنچه در غیر مأکولات مثل عمارات و اسباب و ملبوسات خرج شود.

دست آموز دهند.

عَلِيقُ الدَّوَابِّ [= علیق الدواب] مثل «علوفه» است. آنچه به دواب و چهار پایان دهند.^۱

عَلُوفَةٌ [= علوفه] مثل تعلیف است.^۲

عُضْرٌ [= عوض] آنچه عوض قرض یا زیادی حساب عمال^۳ دهند.

عَمَلٌ [= قیمت] آنچه به قیمت چیزی دهند که تحویل کسی نشده باشد، یا آنکه در تفصیل برات هم تحویلدار را ذکر نمایند که حاصل تحویل فلان شد.^۴

مُعَرَّرٌ [= مقرر] آنچه در وجه عمل برقرار^۵ داشته باشند.

مُوجِبٌ [= موجب] آنچه در وجه سایر نوکر^۶ برقرار باشد.

مُسَاعَدَةٌ [= مساعده] آنچه قبل از طلب نوکر به آنها دهند.^۷

مُهْمَاتٌ [= مهمات] آنچه در حق اهل ولایت و عمال برقرار باشد.^۸

مَالُ الْإِجَارَةِ [= مال الاجاره] آنچه عوض «اجاره ملک» که به اجاره دیوان باشد بدهند. [۱۰۸ ب]

مُظَفِّفٌ [= وظیفه] آنچه به علماء^۹ و اشراف هر ولایت مستمراً برقرار باشد.

۱. سپ: مثل علوفه است لیکن علوفه و تعلیف غالب در سبز و تر مثل یونجه و قصیل و علف استعمال شود و علیق در خشک مثل جو و کاه و امثال آنها.

۲. سپ: آنچه به عوامل و گاوان جهت شخم زراعت دهند از پنبه تخم و غیره.

۳. مباشرین ولایات و تحویداران بیوتات.

۴. سپ: وجهی است که چیزی خریده باشند. اگر به تحویل صاحب جمع داده باشد در شرح آن بنویسند که حاصل تحویل فلان تحویلدار شد یا تسلیم اندرون گردید و الا مطلق گذارند.

۵. سپ: دروجه چاکران مجری.

۶. سپ: به نوکر سپاهی علاوه بر ملبوس و جیره و تدارک دهند.

۷. سپ: آنچه به نوکر قبل از حصول طلب و به رعیت قبل از حصول زراعت جهت امداد و کرمک دهند.

۸. سپ: این مطلب را ندارد. ۹. سپ: علما ندارد.

بابت دوم: در بیان سایر رقومات اجناس و غیره

- بدان که ارقام اجناس به حسب اعتبارات مختلف گردد، از آن جمله:
- نقره را «دینار» نویسند.
 - وزر سرخ و مشک و زعفران و جواهر را «مثقال» نویسند.
 - و مروارید خرد را که در سلک نباشد نیز به «مثقال» نویسند.
 - و اگر مروارید در سلک باشد به «عقد» و «عقود» نویسند، و عقود با هم بسته را «هار» و بعضی «شدّه» نویسند.
 - و مروارید میانه را «سمط» نویسند.
 - و مروارید بزرگ را که در سلک نباشد «حبه» نویسند، و وزن آنها را نیز به «مثقال» در «حشو» باز نمایند.
 - و فیروزج را «فصّه» و «فصّان»^۱.
 - و زمرد را «قصبه»، و فی الحدیث: بشر خدیجه بیت فی الجنه من قصب.
 - و لعل را «قطعه» نویسند، و وزن آنها را نیز در «حشو» باز نمایند.^۲
 - و هر چیز را که در فارسی «پاره» اطلاق کنند چون مرغان غیر شکاری و وصله و جامه و غیر آن را «قطعه» نویسند.
 - و سباع شکاری را چون یوز و سگ و سیاه گوش «قلاده»، لکن اهل عراق [عرب] «مرس» نویسند، من قولهم «رجل مرس أي ذو جلد».
 - و طیور شکاری و سلاح و جامه های ملبوس و امثال آن را «دست»،
 - و جامه های نادوخته را از کرباس و مانند آن «ذرع».
 - و کتان و امثال آن را «لت».
 - و نسیج و کمخ را «طاق» و «طاقه».
 - و ملبوسات دوخته را «ثوب».

۲. از «وزن آنها» به بعد ندارد.

۱. سب: قص.

- و سمور و خز و سنجاب [۱۰۹ الف] و امثال آن را نیز جامه وار «دسته».
- و کاغذ را «ورق»، لکن چون به بیست و چهار ورق برسد نیز «دسته» نویسند و چون به بیست دسته رسد «بند» و «حُزْمَه» نویسند.
- و جوال و خورجین و موزه و امثال آنها را و سقرلاط و چوخوا و نمد را «شَقَّه».
- و از نمد و فرش آنچه «فرد» باشد مثل قالی «تخته» و «فرد»، و آنچه «جفت» باشد مثل کناره «زوج».
- و رقم بار که به ترازو و قیان کشند «من»، و در بعضی مواضع «رطل» و «خروار»، و اگر [بار] اشتیری باشد «حمل» نویسند و در غیر آن «وَقَر»، و اگر یکتا بود «عدل» و «لنگه» نویسند.
- و کاسه و کوزه و امثال آن را «عدد».
- و غلّه را بعضی «جریب» و «تغار» و «کیلج»^۱ و «قفیز» و در بغداد «کاره» و در روم «مدید».
- و املاک را «دانگ» و «سهم» و «زیوار» و «جریب» و «قفیز» و «حَبّه» و «لقاط»^۲ نیز نویسند، و بعضی «من» و «خروار» و «قطعه» نیز به املاک اطلاق کنند.
- و خانه و دکان مسقف را «باب».
- و کتب را «جلد».
- و خم را «دَن».
- و پیمانه را «پیمانچه».
- و ظرفی را که در آن غسل یا سرکه یا امثال آن باشد «زَق».
- و اجناس مختلفه را که یکجا بنویسند «صنف».
- [و] درختان را «اصله» نویسند.
- و احجار و امثال آن را «عدد».

۱. اصل: کیلج.

۲. سب: لقاطه.

- آنچه ذکر نشد به اینها قیاس باید کرد.

- اما در اشخاص و سایر حیوانات: آدمی را از مرد و زن «نفر» [و شتر را نیز چون دیه خون آدمی است «نفر»] نویسند، و چهارپایان را «رأس».

- و عادت اهل سیاق چنان است که هنگام میزان‌بندی که اجناس مختلفه را «سربالا» کنند یعنی جمع نمایند رقم هر چه [۱۰۹ ب] اشرف باشد مقدم دارند. چنانچه اول مصاحف و تفاسیر و امثال آن، بعد از آن رقم انسان، بعد از آن رقم لثالی و جواهر، پس رقم مواشی و غیره، علی هذا القیاس.^۱

دفعه سیم

در بیان نوشتن «مفاصا» و «دستورالعمل» [و غیره]^۲

بدان که فرق میان «مفاصا» و «دستورالعمل» آن است که «دستورالعمل» را بدون ضبط «اسناد خرج» در اول «معامله» به دست حاکم دهند که داد و ستد خود را بدانند و موافق آن در اخذ «مال دیوان» و ادای وجه «اریاب حواله» عمل نماید.

و «مفاصا» را در آخر معامله عامل به همان «جمع» نویسند، اگر در جمع آن تفاوتی به هم نرسیده باشد. و الا «تفاوت» را علاوه کنند و «خرج» را از روی «سند خرج» که در دست دارند به تفصیل «مخارج» بنویسند.

و آن چنان است که در ایام سابق «طومار» می نوشتند. حال هم «طومار» نویسند و هم «کتابچه»، و در اول آنها رقم صورت به سیاق کج بکشند و در زیر آن بنویسند که «حساب معامله فلان ولایت، ابواب الجمع فلان به تاریخ فلان سال از بابت یک ساله یا دو ساله یا زیاده یا کمتر».

پس اگر خواسته باشند حساب را به «منها، باقی» نویسند «جمع» آن موضع را مفصلاً موافق قرارداد سابق در «حشو» نویسند و «مخارج» آن را نیز بعد از وضع «موضوعات» و

۱. سب: این چهار سطر را ندارد.

۲. سب: عبارات دفعه سوم چون دگرگونی کلی دارد سراسرش در پیوست آورده شد.

«تخفیفات» و «تیولات» که دخلی به تصرف حاکم نداشته در «منها» مرقوم سازند.

[۱۱۰ الف]

اما به طریق دفتر قدیم اول رقم مستمری از پیش بگوید و «مستمریات» و «وظایف» به ترتیب مراتب اشخاص بنویسد، بعد از آن رقم «اطلاقی» بکشد و آنچه از دیوان اعلی اطلاق شده به ترتیب صیغه‌های «بروات» جور کرده بنویسد. پس میزان این مخارج و موضوعات را از میزان جمع موضوع داشته اگر «باقی» بدون حرف و تصرف خواهد بود مبلغ «باقی» یا «فاضل» را به لفظ «زیاده» چنانچه سابقاً شناختی در «بارز» نویسد. بعد از آن «تحریراً فی شهر فلان و سنه فلان» نوشته عمل را تمام کند.

و اگر عامل را در آن «باقی» حرفی باشد که ضرورت به عرض «صاحب کار» داشته باشد و احتمال دهد که بعضی از آنها قبول خواهد شد که باید بعد از قبول دوباره به خرج «باقی» بنویسد «باقی» را «حشو» نوشته «دفعه» در زیر «بارز» به «حشو» بکشد و «قلمداد» عامل را بنویسد و عرض کند. هر کدام که از آن مخارج «حشو» پذیرفته شد پهلوی «باقی، بعده» نویسد و مخارج پذیرفته را زیر آن نوشته موضوع از «باقی» نماید و عمل را تمام سازد.

و اگر از مخارجی که به اصل «منها» نوشته بود جزوی برگشت کند «مقررأ به علاوه» پهلوی «باقی» بنویسد و آن را باسمه علاوه نماید. در «باقی» تا چند مرتبه جایز است. لکن هنگام خرج نوشتن بعد از آنکه «بعده» نوشته باشد در مرتبه ثانی «و بعده» با واو عطف، و در مرتبه ثالث «فبعده» و در مرتبه [۱۱۰ ب] رابع «ثم بعده» نویسد.

و در هنگام علاوه نوشتن بعد از «مقررأ» در مرتبه ثانی «المقرر»، و در مرتبه ثالث «والمقرر» و در مرتبه رابع «فالمقرر» و «ثم المقرر» بنویسد. زیاده بر آن جایز نیست.

اما در ترتیب مخارج اگر خواسته باشد مؤدی به مؤدی و اشخاص به اشخاص موافق دفتر جدید چنانچه سابقاً بیان آن در کتب خمس ذکر شد^۱ جور نماید بهتر باشد.

۱. این مطالب بعد ازین آمده است نه قبل (صفحه دیده شود).

و اگر حساب را خواسته باشد به «مفرده» و «منذلك» بنویسد بعد از رقم صورت حساب و تاریخ سال رقم «مفرده» را «بدنی» بنویسد، هر چند او را قرینه نباشد. به خلاف قاعده ایشان رقم مزبور را راست باید کشید و مجموع «جمع» عامل را به تفصیل «بدنی» در زیر آن باید نوشت.

اگر «جمع» آن منحصر به «معامله» همان سال باشد یا سابقاً حسابی نداشته باشد که «باقی» آن را نیز جمع کند در شرح قید کند، و الا بعد از «مفرده» در جزو آن رقم حرف اول به سیاق باشد و در «تحت السیاق» بنویسد از بابت هذه السنه یا از بابت حساب فلان تاریخ تا فلان تاریخ، و در قرینه آن رقم «حرف» ثانی بکشد. آنچه از سال پیش یا از حساب تاریخ پیش باقی داشته باشد در آنجا بنویسد و میزان کند. لکن در «منها باقی» عوض رقم «حرف» اول و «حرف» ثانی «دفعه» بنویسد. پس رقم «منذلك» را نیز به خلاف قیاس راست بکشد و مخارج را چنانچه مذکور شد به هر طریق که [۱۱ الف] خواهد بنویسد.

بهر آن است که «موضوعات» و «تخفیفات» و غیره را که عامل در آن تصرف نکرده در زیر «مفرده» «منها باقی» کرده «باقی» را که به تصرف عامل بوده «بارز» بیارد و جمع کند. پس «مخارج» را نیز به تفصیل زیر «منذلك» نوشته «باقی» را یا «فاضل» را مشخص نماید، در زیر خط «الباقی» یا «الفاضل» بنویسد که آنها نیز «خط بدنی» است. لکن آنها را کج بکشد موافق قیاس، و مبلغ «باقی» یا «فاضل» را اگر جنس واحد باشد در «بارز» بنویسد، و اگر اجناس مختلفه باشد که در جنسی «باقی» باشد و در جنسی «فاضل»، «فاضل» را در «حشو» نماید و پهلوی آن «مقرر» را «باقی» بنویسد و جنس «باقی» را در «بارز» مرقوم دارد. چنانچه سابقاً مذکور شد.

پس در ضمن «باقی» اگر مخارجی باشد که موقوف به عرض باشد باید در «دفعه تنخواه» که «گوشوار» کشیده شود نمود، و آنچه از آن در ثانی خواسته باشد به «خرج» بنویسد رقم «حرف خرج» از «بدن» بکشد و بنویسد و تتمه را به قرینه آن رقم حرف «باقی» کشیده مرقوم سازد، و در عمل دیگر رقم «دفعه خرج» بکشد و به قرینه آن رقم

«بابت باقی» یا «فاضل» بنویسد.

اما اگر خرجی را از «منذلك» یا «حرف خرج» یا «دفعه خرج» [یا] «بابت خرج» برگشت کند اگر در آخر عمل «باقی» در حساب باشد رقم «الاضافه» گوشوار و کج بکشد و آن را باسمه زیر آن بنویسند و علاوه بر «باقی» مزبور نموده خط «جملتان» نیز گوشوار و کج مقابل «الاضافه» بکشند [۱۱۱ ب] و مجموع را زیر آن بنویسند.

و اگر مرتبه ثانی خرجی برگشت کند به همان طریق «خط یزاد» بکشند و مقابل آن رقم و «خط یكون» و در مرتبه ثالث باز «خط یضعف» به همان قاعده نویسند و مقابل آن رقم «یحسب».

و اگر در آخر عمل حساب «فاضل» باشد و خرجی برگشت کند و «مفرده» و «منذلك» رقم «عوضه» را «بدنی» بکشند و آن را باسمه زیر آن بنویسند و از «فاضل» مزبور مبلغ آن را «موضوع» داشته «باقی» را در زیر رقم «تتمه» که مقابل آن کشیده باشند بنویسند.

و اگر آن «خرج» که برگشت کرده از «فاضل» مزبور زیاده باشد به جای رقم «تتمه» رقم «باقی» نویسند و «فاضل» را از آن مبلغ «موضوع» داشته زیر خط «باقی» مابقی را بنویسند، و همچنین در «منها، باقی».

اما در حسابی که جنسی «فاضل» باشد و جنسی یا مبلغ «باقی» فاضل «حشو» را به صورت جنس یا مبلغ «باقی» آورده به «خرج» نویسند در زیر «حرف خرج» و غیره.

پس اگر زیاده از «باقی» مزبور شد «حرف زیاده» یا «دفعه زیاده» بنویسند، و اگر کمتر شد آن را از باقی «موضوع» داشته «تتمه» را در زیر «حرف باقی» و «دفعه باقی» و غیره بنویسند.

و اگر از نقود و اجناس عمل «حشو، باقی» یا غیر آن خواسته باشند نقدی را جنس کنند یا جنسی را مسعر نموده نقد سازند یا تصرف دیگر در آن نمایند بعد از «مقرراً» که پهلوی عمل «حشو» نوشته حسب العمل نویسند. [۱۱۲ الف]

پس باز یا در «حشو» به شرطی که «مد» یا «دفعات» عمل ثانی از مدهای عمل اول بگذرد، یا در «بارز» تصرف خود را کرده عمل را «بدنی» یا «گوشوار» بنویسد.

همچنین در «منها، باقی» جنس «فاضل» را به صورت «باقی» آورده بعد از رقم «بعده» و غیره بنویسند. پس آن را از «باقی» اگر کمتر از «باقی» باشد یا «باقی» را از آن اگر زیاده از «باقی» باشد موضوع داشته «باقی» یا زیاده را در «حشو» یا در «بارز» اگر عمل تمام شده باشد مرقوم سازند.

و در رقم و کتابت حساب «منها، باقی» «انفصال» در تحریر آن جایز نیست. لکن در «مفرده» و «منذک» جایز است، به طریقی که غالباً خطّ و مدّ «بدنی» را به پشت «فرد» نبرند، تا میزانهای کل همه بر روی «فرد» اتفاق افتد که هنگام میزان بندیهای «جزو» در نظر باشد و سهواً از نظر نرود.

و دیگر «بابتی» یا «دفعه» باشد که میزان آن زیر «مدّ» روی همان «فرد» یا «فرد» سابق آمده باشد.

و هر «مدّی» که در اوّل ورق حساب کشند موشّح به حکایتی و تقریری آن را «صدر الحساب» و «ام الحساب» خوانند و «قرینه‌های کلیه» را که در حساب باشد و هر کدام محتوی و مشحون بر تفصیل «جزو» باشد با «صدر الحساب» «امّهات» گویند، زیرا که از آنها «منها» و «منذک» منشعب شود و «منها» را بعضی از متقدّمین «نردپایه»^۱ خوانده‌اند. و «حشو» به معنی آکندن است.

و «بارز» به معنی خارج.

و به اصطلاح اهل سیاق «حشو» عبارت است از کمّیتی یا [۱۱۲ ب] حکایتی که ذکر آن به حقیقت مطلوب نباشد. قدما گفته‌اند که مقام «حشو» از ورق دفتر، چهار دانگ آن باشد از طرف یمین، و مقام «بارز» دو دانگ ورق باشد از یسار.

و اگر «بارز» بعضی از «حشو» نباشد آن را «حشو مطلق» خوانند، و اگر باشد آن را «حشو بارز».

و در «حشو بارز» ناچار چیزی از مبلغ «حشو» به سببی از اسباب کم کنند تا آنچه

۱. این اصطلاح در مثنون دوره ایلخانی همه جا «نردبان پایه» است.

بماند به «بارز» آید، و مقداری که کم شود آن را «موضوع» خوانند.
و بعضی جای «الاضافه» که مبلغی را خواسته باشند علاوه «باقی» سازند رقم
«الحاق» نویسند. و جای «جملتان» جملتان.
و «میزان کل» را به فارسی «سر بالا» خوانند.
و چون «اضافه» و «الحاق» مکرر شود به جای «جملتان» «فذلک المجموع» نویسند و
آن را مخفف کرده «فذلک» گویند.
و به جای «اضافه» و «الحاق» «اضیف» و «الحق» الی ذلک نویسند، و به جای
«منذلک» «خرج ذلک» و «مصرف ذلک» و «مصرفه» رقم کشند.
و در تقریر «باقی» آخر حساب بعد از جواب بر ادعاهای عامل در زیر رقم «باقی»
مزبور لفظ «ما لا کلام» نویسند.
و اگر در حساب خرجی بعد از زیاده یا فاضل بیاید آن را نیز به لفظ «الاضافه» بدان
بیفزایند، یا اینکه «یزاد علی الفاضل» نویسند. به خلاف «خرج تحت باقی».
و در «دستور العمل» وجهی برای «مخارج اتفاقیه» ولایت باید باقی گذارند تا آخر
سال و آن را «موقوف المطالبه» گویند که اگر در آخر سال هنگام «تفریغ حساب» و نوشتن
«مفاصا» [۱۱۳ الف] خرج دیوان پسند^۱ موافق سند نمود بپذیرند و الا مطالبه نمایند، و
السلام خیر ختام.

دفعه چهارم

در بیان نوشتن «برات کل» و «سوی المطلق»^۲
بدان که در مخارج کلیه بیوتات و عمله و قشون بهتر آن است که هر شش ماه هر
صنفی را براتی مفصل نویسند که در «حشو» آن «برات» اسامی نفر به نفر و قرار «مقرری»
و «مواجب» منصب آنها موافق عمل سال سابق معین باشد.

۱. نسخه سپ ندارد.

۲. سپ: عنوان دفعه چهارم را ندارد و بعضی از مطالب این مبحث به دنبال دفعه سوم آمده است.

و آنچه تغییر و تفاوت به هم رساننده تاریخ به تاریخ. آنچه ناقص کردنی باشد از «اخراجی» و «غایب» و «متوفی»، و برات علی حدّه گرفته موضوع دارد.

آنچه علاوه شدنی است از «برقراری جدید» و «تفاوت مواجب گرفته» در ضمن «دفعه دیگر» در «حشو» علاوه کند که «صاحب کار» را به ملاحظه آن «برات کل» عمل آن دسته یا آن فوج یا آن طایفه ظاهر گردد.

پس اگر خواسته باشد آن مبلغ را مجزا کند در «حشو» کلّ براتهای جزو مبلغ «بارز» «برات کلّ» را نوشته «سوی المطلق» پهلوی آن بنویسد و به اسم هر کس خواسته باشد مبلغی از آن مبلغ کلّ را «بارز» بیاورد. چنانچه مبلغ کلّ آن «بروات جزو» با «حشو برات کل» معادل باشد.

همچنین در عمل «بیوتات» مثل «کارخانه» و «بنائی» و «قورخانه» و «اصطبل» و «قاطر خانه» و «شترخانه» و غیره آنچه «مقاطعه» است و آنچه «مقاطعه» نباشد از قرار «روزنامه» جزو کل مخارج آن را جور کرده اقسام تفاوت و تغییرات آن را [۱۱۳ ب] تاریخ به تاریخ بنماید و خلاصه مبلغ را «بارز» آورده «برات» را تمام کند.

فردنهم

در بیان ترتیب دفاتر و تفصیل آنها

و در آن چند دفعه است

دفعه اول

در بیان تفصیل دفاتر

بدان که از دفاتر مشهوره که «صاحب سر رشته» را بدان احتیاج باشد.
اول: «دفتر روزنامه» است که آن را «دفتر تعلیق» نیز خوانند، و آن عبارت است از
دفتری که جمله مقررات اموال دیوان و اخراجات و غیره که واقع شود در آنجا روز به روز
با ملاحظه ذکر ماه و سال ثبت کرده باشند.

و در این دفتر حکم نشاید. پس اگر سهوی افتد یا «حواله» یا «مقرری» باطل شود رقم
«ترقین» بر آن کشند.

و «ترقین» در لغت به معنی اندودن است و به اصطلاح ارباب این صنعت عبارت
است از «مدی» که به صورت «یب» یا صورت «نه» (۹) هندسه بر استقامت در عرض بر
سر مبلغی که باطل شده باشد بکشند و سبب بطلان در زیر آن بنویسند تا به وقت احتیاج
بدان اطلاع افتد.

در دفاتر دیگر نیز چون خواسته باشند به منظوری صورت «برات» یا «حواله» باطل
شده را باقی گذارند «خط ترقین» و «اخراج» چنانچه سابقاً مذکور شد به روی آن بکشند
که هنگام ضرورت به کار آید.

دویم: «دفتر توجیهات» و آن جامع ابواب «دفتر روزنامه‌چ» باشد که به ترتیب صیغه‌های «بروات» یا به ترتیب [۱۱۴ الف] کتب خمس هر خرج را به تفصیل «برات» و «فرمان» به جای خود نوشته در زیر ثبت آن رقم «وجهه» کج بکشند و محلّ «اطلاق» و «حواله» آن را بنویسند.

و هر چه از «روزنامه» به «دفتر توجیهات» نقل نمایند علامت نقل به روی آن بگذارد. فایده این دفتر ضبط «مرسومات» و «مقررات» و غیره است جزواً فجزواً و شناختن محلّ وجوهات مخارج کلاً.

سیم: «دفتر قانون اموال» است و آن دفتری باشد که مقرر «مالیات» و «اموال» مواضع و ولایات باشد مفصل و موشح به حکایات قدیمه و حدیثه از قبیل تصرفات و تغییرات که به سببی از اسباب در سنوات سابقه و لاحق در آنها شده است و تعیین «خالصه» و «ارباب» و «ضبطی» و «اجاره» آنها و «جزو جمع» مزرعه به مزرعه و قریه به قریه از آن معلوم توان کرد. [و در شرع انور که حق اولی الامر دانند «طسوق» خوانند.] و باید دانست که آنچه سلطان از زراعات و محصولات رعیت اخذ کند آن را «مال» و «خراج» گویند.

و آنچه از «خالصه» و «اجاره» و «ضبطی» بگیرد «مثال» خوانند. و آنچه از محترفه و ارباب صنایع ستاند «قبجور» نامند. و آنچه از «وجوهات هوائی» و از اموال تجار و «گمرک» و «عشور سفاین» بازیافت سازند «تمغا» و «وجوهات» و «عشور» خوانند.

چهارم: «دفتر قانون قرارنامه» و آن دفتری است که «مأخوذات دیوانی» را که از رعایا به چه قرار ستاند در آنجا مذکور شود، از محصولات و ارتفاعات و مواشی و مراعی و صیفی [۱۱۴ ب] و شتوی، چون هر ولایت قرار معین دارد که مخالف و متفاوت با ولایت دیگر است. مثلاً در شیراز «مال دیوان» را از «مزروعات» ثلث بگیرند، و «سرشمار» و «مواشی» و «مراعی» را چندان مطالبه ننمایند. لکن در آذربایجان از «مزروعات» عشر ستانند و «سرشمار» و «خانه‌شمار» و «مواشی» و «مراعی» حتی اگر

درخت سنجدی داشته باشد یا مرغ خانگی در خانه‌اش باشد بدان «جمع» ببندند.^۱
 پنجم: «دفتر خرج مقرری دیوان» و آن دفتری است که تمامت «اخراجات» مستمره دیوان که به «حکم» مقرر شده باشد مفصل، اسم به اسم در آنجا مثبت باشد، و اگر آن «مخارج» را محلی از ولایات معین باشد که وجه آن را برسانند هر کدام که معین است در آن دفتر زیر همان «خرج» قید کنند، و الا هنگام اطلاق از هر محل که حواله رفت زیر آن «خرج» ثبت سازند.

ششم: «دفتر اوارجه». بدان که اوارجه معرب «اواره» است که آن به معنی انباشته باشد و بعضی به معنی «تفریق» گرفته‌اند.

و «دفتر اوارجه» عبارت است از دفتری که اصول «ابواب المال» با اصول «اخراجات» مقررأ، ولایت به ولایت در آنجا «جمع و خرج» کرده «باقی» را از هر موضع یا از هر باب هر وقت خواسته باشند معین سازند، و اصول آن را از دفاتر مزبوره به این دفتر نقل نمایند که اهمالی در حواله «قسط» یا اجحافی در «اطلاق» زیاد واقع نشود.

و خلاصه این [۱۱۵ الف] دفتر همیشه «صاحب توجیه» را واجب است که مضبوط و منقح داشته باشد، و الا افراط و تفریط کلی روی دهد. گاهی «مال دیوان» تلف گردد و گاهی عمال را ضرر رسد.

اما دفتر «مفرد» و «جامع»، به اعتبار محاسب است. اگر حساب را مثلاً نظر به «ما فوق» کند مثل حساب بلوکی از ولایت، چون این بلوک جزو آن ولایت است و «مفردی» است از آن «مجموع» آن را «دفتر مفرد» خوانند.

لکن چون نظر به «ما تحت» کند که آن بلوک را نیز حسابهای «مفرد» از مزارع و قری باشد آن را «دفتر جامع» گویند.

همچنین حساب ولایتی نسبت به مملکتی و حساب مملکتی نسبت به اقلیمی.^۲

۱. سب: مطالب مربوط دفتر چهارم کوتاه‌ترست.

۲. سب: مطالب مربوط به دفعه دوم بدون هیچ گونه عنوان و با تلخیص و تفاوت متصل به مطلب پیش آمده و چنین است: و ترتیب دفتر اوارجه گویند به قرینه دفتر توجیهات و در جزو اوارجه ابواب المال گویند به قرینه

دفعه دوم

در بیان ترتیب دفاتر روزنامه و توجیهات و اوارجه که حال متعارف است.

بدان که در فرد اول «دفتر روزنامه» رقم «روزنامه» را به «مد» سیاق از سر فرد «بدنی» و «کج» بکشند. لکن در سایر «افراد» به طریق اتصال کوتاه کشند و در زیر آن اسم «حساب» و «سر رشته کل محاسبات» را اگر از تمام ایران یا مملکتی یا ولایت یا بلوکی است بنویسند که: روزنامه سر رشته فلان جا، به تاریخ فلان سال، و اسم ماه را مثلاً شهر محرم الحرام به رقم سیاق «بدنی» بکشند و در جزو آن ایام را از یوم السبت الی یوم جمعه به رقم سیاق «ضلعی» یا «بدنی» کشیده آنچه بروات و احکام «جمع و خرج» صادر شود به تفصیل یوماً فیوماً مرقوم و ثبت کند.

و اگر روزی [۱۱۵ ب] خالی باشد اسم آن روز را از قلم نیندازند بلکه به ترتیب ایام را بنویسند و هر روز که خالی از ثبت است رقم «خالی» یا «بیاض» میان آن بنویسند که بعدها مظنه نرود که در آن روز سهوی شده ثبتی از آن از قلم افتاده.

همچنین تا ماه مزبور تمام نشده در سایر «افراد» اسم آن را در اتصال بنویسند. چون آن ماه تمام شد مثلاً رقم شهر صفر را «بدنی» بکشد و رقم ایام را در جزو آن با عمل هر روز ثبت کند الی آخر سال.

پس از آن «دفتر ثبت بروات و احکام» را کلاً به «دفتر توجیهات» نقل کند و ترتیب آن

→

ارباب التحویل و ارباب التحاصل و در جزو ابواب المال مالیات گویند به قرینه سایر الوجوه و در جزو مالیات ولایات گویند به قرینه ایلات و احشامات و دفتر توجیهات را چنانچه گذشت یا به ترتیب حروف صیغه‌های سیاقی یا به تفصیل کتب خمسہ ترتیب نمایند.

و کتب خمسہ عبارت است از دفتر سرکارات عظام و خادمان حرم و بیوتات خاصه و قبوضات عامه و امثال آنها و دفتر عمله و غلام و دفتر غازیان و دفتر دواب و عمله رکاب و دفتر مخارج ولایتی.

فرد دوم در بیان ممیزی و برآورد و بنچه و فروعات از قبیل رسم الحساب و استصوابی و پیشکش و صادرات و عوارض و امثال آنها. (دنباله نوشته نشده و نسخه ناقص است). نسخه سب به همین جا پایان گرفته است.

دفتر به این طریق است که رقم «سر رشته» در سر «فرد» اوّل به «مدّ بدنی» بکشد و در زیر آن باز اسم مملکت یا ولایتی را که آن سر رشته متعلّق به آن است ببرد و تاریخ سال را بنویسد و در سایر «افراد» باز رقم سر رشته به طریق اتّصال کوتاه بنویسد.

پس رقم «توجیهات» و «مقرّرات» «بدنی» از پیش بکشد. پس رقم «توجیهات» تنها باز «بدنی» بکشد که «مقرّرات» قرینه آن بیاید. بعد از رقم «توجیهات» اگر به ترتیب قدیم خواهد ترتیب کند رقم «مستمری» بکشد و آن «فرد» را بگذارد تا آنچه «مستمری» و «وظیفه» باشد در ضمن آن ثبت نمایند به ترتیب اشخاص یا به ترتیب صیغه «بروات». پس در «فرد» دیگر رقم «سر رشته» را کج و رقم «توجیهات» و «مقرّرات» و رقم «توجیهات» تنها را راست [۱۱۶ الف] در اتّصال نوشته رقم «اطلاقی» را «بدنی» بکشد.

بعد از آن به ترتیب حروف صیغه‌های «بروات» را که صادر می‌شود صیغه به صیغه در جزو آن رقم «اطلاقی» از «انعام» تا «وظیفه» بنویسد. چنانچه در «فرد» اوّل «اطلاقی» رقم «انعام» یا «اخراجات» را «بدنی» بکشد و آنچه «بروات» به آن صیغه است به شرح «برات» ثبت نمایند و تاریخ آن را نیز بنویسد. پس مبلغ را «گوشوار» ثبت کند و رقم «وجه» کج بکشد، و خلاصه همان مبلغ را زیر آن «حشو» بنویسد و در سایر «افراد» که هنوز جزو آن صیغه تمام نشده رقم آن را در اتّصال بنویسد. پس در «فرد» دیگر رقم صیغه دیگر را، همچنین الی آخر.

و آنچه موافق احکام و فرامین مقررّ شود از بابت «مقرّری» یا «مستمری» یا «انعام» یا «اخراجات» در جزو «مقرّرات» ثبت نماید.

و بهتر آن است که هر «برات» که «المثنی» شد یا «اخراج» شد علامت آنها را نیز در ثبت بدون محو اصل آن بگذارد، بلکه اسم هر کسی را که حامل «برات» و مباشر «ثبت» است در زیر وجه بنویسد که فلان این «برات» را گرفت که هنگام ضرورت به کار آید.

اما «دفتر قانون اموال» و «قانون قرارنامه» را به ترتیب اسامی ولایات و مزارع و قراء جور و ترتیب نموده تفصیل «جمع» و «جزو» آن را در ضمن هر یک به اقرار قسط و معامله مرقوم دارند. پس «جمع» هر ولایت را از «دفتر قانون اموال» و «خرج» را از «دفتر

توجیهات» به «دفتر [۱۱۶ ب] اوارجه» نقل نمایند و علامت نقل را در هر دو بگذارند. چون منظور از آن دفتر تشخیص «بقایا» است «ثبت» مخارج را مختصر به همان اسم مؤدی یا «خرج» و مقدار مبلغ اکتفا نمایند.

و اگر برای تعیین «باقی» قسط شهور نیز باشد تاریخ «مخارج» و «بروات» را هم بنویسند و ترتیب آن چنان است که بعد از اتصال و رقم «سر رشته» یا رقم صورت «جمع» و خرج» ولایات و رقم تاریخ سال رقم «اوارجه» را در پیش فرد «بدنی» و راست بکشند. پس رقم «ابواب المال» را نیز «بدنی» بکشند که قرینه آن رقم «ارباب التحاویل» و «ارباب التحاصیل» بیاید.

پس رقم «مالیات» را نیز «بدنی» بکشند که قرینه آن رقم «سایر الوجوه» است. پس رقم ولایات را نیز «بدنی» بکشند که قرینه آن رقم «ایلات» و «احشامات» بیاید. پس رقم اسم هر ولایتی را به ترتیب حروف نیز در «فرد» اول آن «بدنی» بکشند مثل اصفهان که رقم ولایت دیگر قرینه آن باشد.

پس رقم «مفرده» را نیز «بدنی» بکشند و «جمع» را در ضمن آن شرح دهند. پس رقم «منذک» را در «فرد» دیگر بعد از اتصال قراین سابقه نیز «بدنی» بکشند و «خرج» را در ضمن آن آنچه «برات» صادر شده و از «دفتر توجیهات» نقل نموده به اختصار مرقوم سازند.

پس رقم «الباقی» را هر وقتی که خواسته باشند «باقی» آن ولایت مشخص شود بعد از «خرج» نوشته «باقی» و شرح «باقی» را در زیر آن تفصیل دهند. همچنین در [الف ۱۷] حساب «تحویلداران» و «ارباب تحاصیل» جمع آنها را در «خرج» ولایت موافق «سر رشته» معین کند. اغلب این است که «سر رشته دار» و «صاحب توجیه» خلاصه این دفتر را به طریق «منها، باقی» که قبل از اتمام عمل سال تعیین «بقایای قسط الشهور» او را آسان باشد همراه خود نگاه دارد که در «حوالجات» افراط و تفریطی رو ندهد.

و اگر «سر رشته دار» خواسته باشد «دفتر توجیهات» را به ترتیب کتب خمس جور کند بعد از رقم «توجیهات» رقم «تحویل» و «مساعد» را «بدنی» بکشد که قرینه آن رقم

«مصارف و مخارج» بیاید.

پس بعد از رقم «مصارف و مخارج» رقم «مصارف دیوانی» را «بدنی» بکشد که رقم ۶م «مخارج ولایتی» قرینه آن بیاید، پس رقم «سرکارات عظام» را «بدنی» بکشد و آن رقم را چند جزو باشد:

اول: رقم «سرکار اقدس» که مخارج «صاحب کار» و «سلطان» باشد. آن رقم را نیز دو جزو باشد:

یکی رقم «بیوتات خاصه» که هر بیتی از «کارخانه» و «فراشخانه» و «صندوقخانه» و «زینخانه» و غیره جزوهای آن رقم باشد.

و دیگری «فیوضات عامه» که رقم «تکلف پادشاهان» و «اخراجات سفرا» و اهالی دول خارجه و «اخراجات» اعیاد و مباحات و جشنها و انعام و احسان اشخاص متفرقه و تصدق فقرا و «صرف جیب» «صاحب کار» جزوهای آن رقم باشد.

دویم: رقم سرکار شاهزاده [۱۱۷ ب] و امیرزادگان که ابنای ملوک یا حکام باشد، آنها را نیز به ترتیب تفاوت شأن آنچه اطلاق به هر صیغه که شده باشد در پای شخص خود آن بنویسد.

سیم: رقم خادمان حرم. همچنان به تفاوت شأن که هر یکی را علی حده با مجموع «اطلاقات» آن بنویسد.

چهارم: رقم اخوان و بنی اخوان باز به همان طریق.

پنجم: رقم اعمام و بنی اعمام باز به همان طریق.

* * *

اما قرینه رقم «سرکارات عظام» نیز چند رقم باشد:

اول: رقم «امنا و امراء».

دویم: رقم «عملجات» که رقم «خوانین» و رقم «ارباب قلم» و رقم «عمله بیوتات» و «عمله خلوت» و «عمله دواب» و «عمله رکاب» و «عمله حضور» جزو آن است.

سیم: رقم غلام پیشخدمتان و غلامان که «دستجات» جزو آنهاست.

چهارم: رقم «غازیان» و آن اولاً منشعب به دو جزو شود:

اول: رقم نظام جدید فرنگی که رقم «پیشکاران» و رقم «پیش‌تازان» که «توپچیان» و «توپخانه» و «زنبورکخانه» و «قورخانه» باشد و رقم «افواج» جزو آن است.

دویم: رقم قانون قدیم ایرانی و آن را دو جزو باشد: رقم «سواره» و رقم «پیاده»، و هر یک از آنها به دستجات مجزاً شوند.

پنجم: رقم «مهمانان» و «مهاجرین» که از اهالی ایران باشند از ولایاتی که در تصرف دولت دیگر رفته باشد.

ششم: رقم «دواب» که اسبان و قاطران و شتران و فیلان و مرغان شکاری و جانوران [۱۱۸ الف] سباع مثل یوز و شیر و پلنگ و سگ جزو آن باشد.

پس بر میزان این شش رقم با رقم «سرکارات عظام» تحت رقم «مصارف دیوانی» رود و در قرینه آن رقم «مخارج ولایتی» است که رقم «مستمری» و «وظیفه» و «مقرری عمال ولایت» و «صرف بنائی» و «روشنائی بقاع» و «صرف تعزیه» و «صرف قنوات» و رقم «تخفیف» و «مساعده رعایا» و «بذر» و «تقاوی» و «انعام» و «خلعت» اهالی ولایت جزو آن است.

پس میزان آن با میزان کلّ رقم «مصارف دیوانی» تحت رقم «مصارف و مخارج» رود و آن قرینه رقم «تحویل و مساعده» است که آنچه رقم «ابتیاع» و «قیمت» و «تحویل» که به «صاحب جمعان» و «تحویلداران دیوانی» رسیده یا آنچه «مساعده» به عمله و لشکر داده‌اند که باید از طلب آینده آنها دریافت نمایند جزو آن است.

پس میزان آن نیز با میزان تحت رقم «مصارف و مخارج» در دفتر تحت «توجیهات» و در حساب تحت «منذلک» رود.

فرد دهم

در بیان «ممیّزی» و «برآورد» و «بازدید» و غیره

و در آن چند «دفعه» است

دفعهٔ اوّل

در بیان «ممیّزی» اقطاع و مزارع و تعیین خراج

بدان که قرار هر ولایت در ادای «خراج» متفاوت است. پس ممیّز باید در تعیین «خراج» محصولات و مزروعات آنچه از حبوبات است زمین زراعت را کلاً چنانچه دانستی مساحت کند. پس بذر هر جنسی را معین کند که [۱۱۸ ب] مثلاً یک من بذر از فلان جنس چه قدر زمین را کفایت می‌کند. پس «ریع» آن را در یک قطعه به دست بیاورد و مقدار بذر را از آن قرار در کلّ مساحت خود که از جنس واحد باشد حساب کند. چون مقدار بذر کل به دست آمد ضرب کند در مقدار «ریع» و از حاصل ضرب بذر را موضوع دارد و از تتمّه به قرار عشر یا به قرار ثلث به هر نحوه که قانون مملکت است «خراج» معین کند.

غالب این است که یک من از جو و گندم به وزن هشت عبّاسی یا نه عبّاسی یکصد و بیست و پنج ذرع زمین مسطح، یعنی ذرع اندر ذرع، را زراعت کند و «ریع» آن غالباً از هفت تخم باشد تا پانزده تخم. لکن در بعضی زمینها از صد و دویست نیز بگذرد، و در بعضی به چهار و پنج نیز نرسد.

پس اگر حاصل موجوده را مساحت و معین خواهد کرد در حبوبات و غیر آن مثلاً

تنباکو و کاهو و قصیل و یونجه نیز همان طریق عمل کند.

و اگر خواسته باشد زمین قابل زراعت را خواه مزروع باشد خواه نباشد مساحت کرده حاصل آن را جمع نماید باید ملاحظه زمین را بکند. زیرا که اغلب از مزارع چنان است که قطعه «ای» را سالی زراعت کنند و قطعه «ای» را سال دیگر. هر زمین که چنان باشد تفاوت آن را «موضوع» دارد.

و باید دانست که چنانچه محصولات به قرار «ربع» و قابلیت هر زمین اختلاف [۱۱۹ الف] به هم می‌رساند به ملاحظه شرب و آب نیز مختلف می‌شود. هر زمینی که شرب آن از رودخانه باشد یا «دیم» زراعت شود که در فارس آن را «بخس‌کار» گویند بدون وضع مخارج سوای بذر را «خراج» بندند.

لکن هر جا که شرب آن از قنات یا نهر باشد خرج قنات و بند را باید منظور داشت. و هر جا که به دوالیب و أطوا شرب آن می‌شود، برآورد «دولابی» را نماید که چه قدر زمین را مشروب می‌سازد، از آن قرار معمول دارد.

به هر حال در حاصل غیر موجوده ملاحظه آب و زمین هر دو لازم است. و از اجناس آنچه غلات و محصولات [است] که «نقدی» نماید از قرار نرخ ولایت یا قراری که در دیوان معین است «مسعر» خوانند و آن نرخ را «تسعیر» گویند. لکن آنچه از اقمشه و سایر اجناس است تقویم و قیمت نمایند.

پس آنچه مناسب هر ولایتی به کار و مصرف اولیای دیوان می‌آید مثل گندم و جو و قصیل و درگر مسیر خرما یا علف و کاه باید «مال دیوان» آن را «جنسی» جمع ببندد، و الاً مثل تنباکو و خربزه و کاهو و سایر اثمار و حبوبات را «نقدی» موافق نرخ آن ولایت جمع ببندد که «مال دیوان» تلف نشود.

و اگر «خالصه» باشد سوای «خراج» «بهره خالصه» را نیز جمع کند و «خرج قنات» یا «بند» اگر داشته باشد «موضوع» دارد یا معین نماید. همچنین است در مراتع و بساتین و فالیز.

اما در مواشی [۱۱۹ ب] آنچه گاو و گوسفند و گاومیش و مادیان و الاغ و قاطر و یابو و

غیره داشته باشد که منفعتی از آنها به عمل آید سوای آنچه به کار زراعت رعیت می آید مثل گاوی که برای شیار باشد، یا الاغی که برای حمل غله خودش به کار داشته باشد، یا اسبی که برای سواری باشد نه برای کرایه و غیره هر کدامی را موافق معمول «خراج» تعیین کند.

همچنین «سرشمار» و «خانه شمار» در هر ولایت که معمول باشد در رستاقات و بلوکات. لکن در شهرها و بلاد معتبره به هیچ وجه سگان آنها را بجز اصناف محترفه و نساج و امثال آن تحمیلی نیست.

اما از مال التجاره بعضی جا چهل و یک و بعضی جا صد و پنج هم «گمرک» و «عشور» بگیرند و بعضی جا «راهداری» نیز علاوه آن کنند.

و از حوانیت و حمامات و خانات و سایر مستغلات^۱ آنچه «اربابی» است ده یک، و آنچه «خالصه» است اعم از آنکه «ابتیاع دیوان» باشد یا «ضبط» یا «اجاره» آن دو عشر ستانند.

و سایر «وجوهات هوایی» را به «اجاره» و «مقاطعه» دهند و تعیین مقدار آن چنان است که ده روز هنگام رواج آن عمل و ده روز هنگام کسادی آن را «روزنامه» بگیرند و بر سر هم برند و منصف نمایند. پس از قرار آن ده روز مدت سال را یا ماه را یا هر مدتی را که خواهند قیاس نمایند. اغلب «قصابی» و «خبازی» و امثال آنها را نیز چنان کنند.

و [۱۲۰ الف] در رستاقاتی که «سرشمار» و «خانه شمار» متعارف نیست «محترفه» را نیز «خراج» گیرند مگر «نساجی» که به قدر ضرورت خود و عیال خود کار کند از «جولایی» و زیاده بر آن را «خراج» معمول معین نمایند.

و «نخیلات» و «کروم» را قرار جداگانه در هر ولایت می باشد به خلاف سایر درختان که جزو بساتین موافق معمول «خراج» بندند. همچنین است در ایلات و احشامات.

اما در «بنچه^۱ بندی» بدهی هر شخصی را از رعیت من حیث المجموع معین نمایند، پس هر «صادری» و «عوارضی» که علاوه بر «مالیات» از دیوان یا حاکم بشود از روی آن «بنچه» به رعایا پردازند که «ستم شریکی» واقع نشود.

دفعه دوم

در بیان «برآورد» و «بازدید»

بدان که چون خواهند «برآورد» عمل کلی نمایند اولاً یک جزو آن را به مقدار معین تشخیص دهد و بدان نسبت «برآورد» عمل کلی حاصل نماید. مثلاً در تعیین خرج پانصد نفر، یا علیق پانصد رأس اسب یا قاطر یا شتر چون جیره یک نفر مشخص شده که سیزده سیر نان است، و علیق یک رأس اسب یک من جو و دو من کاه، و نواله شتر روزی نیم من آرد جو، آنچه نفر و رأس زیاد شود از آن قرار بالا رود. و به همان قرار چون یک روز معین شد چندین روزه که خواسته باشد معین شود.

همچنین در «بازدید» عمل بنائی، ذرعی از هر گونه عمل آن را از آجرکاری و شمشه کاری و خشت کاری و سفیدکاری و غیره مشخص نمایند که چه قدر مصالح برده و در اجرت [۱۲۰ب] ملاحظه کند چند ذرع را یک نفر بنا با چند نفر عمله روزی تمام می کند، و در قیمت مصالح رجوع به نرخ وقت نماید. پس عمل را به طریق مساحت عرض و طول و عمق آن را حاصل کرده و خرج آن را به قیاس عمل جزو حساب نماید.

همچنین در عمل «کارخانه» از هر جنس ماکول و مطبوخ چون یک ظرف آن را به تحقیق مشخص نمود کل ظروف آن هر قدر باشد معین شود.

همچنین در عمل «قورخانه» از گلوله و فشنگ و عراده و توپ ریزی و اسباب توپ کشی و غیره.

همچنین در خیام و چادر و سراپرده و فروش و ملبوسات و غیره که در صندوقخانه

۱. اغلب در اسناد این دوره «بنیچه» می نویسند.

تمام کرده باشد.

و اسباب جواهر و طلا و نقره و مینا سازی و نقاشی و استکتاب کتب و سایر اعمال و تدارکات به قواعدی که بیان کردیم تحقیق، عمل صاحب علم و تتبع را آسان باشد و کمتر خطا کند.

دفعه سیم

در بیان «رسومات» و «استصوایات» کتاب دفترخانه که مقرر و معین است

بدان که «رسم الحساب» آن است که حاکم هنگام «تفریغ حساب» خود و گرفتن «مفاصا» باید حسب المقرر به محاسبی که آن حساب را نوشته بدهد، خواه موافق خواهش حاکم باشد یا نباشد. لکن محاسب به طمع و دشمنی و دوستی در حساب احدی جایز نیست افراط و تفریط کند.

و «استصوایی» آن است که هر ساله حاکم به محاسب دهد [۱۲۱ الف] که در تصویب و تصحیح عمل آن کوشد و نگذارد به او زیادتی نمایند.

همچنان سایر «کتاب» را نیز در عمل خود «رسومات» معینه باشد. مثلاً «مباشر عملجات و غلامان» را سابقاً قرار بود از کسانی که رجوع به او داشته باشد از موجب آنها یک عشر و از «سیورسات» آنها ماهی یک روزه بر می داشت. و همچنین «مباشرین» و «لشکر نویسان» قشون قدیم و «مباشرین امور مستمری و تخفیف». لکن حال عشر مزبور را از عملجات و ارباب وظایف و قشون دستجات قدیم، و تومانی سیصد دینار از قشون نظام جدید دیوان نقصان می کند.

و مباشرین غالباً سوای «رسوم دیوان» از «مواجب» و «مستمریها» تومانی یک عباسی، و از سیورسات ماهی یک روز بگیرند.

همچنین «مباشرین» حساب «بیوتات» را نیز رسومی در ضمن عمل خودشان باشد. و «ممیز» را رسومی باشد که رعایا دهند.

و «رسوماتی» که به «منشیان» و «احکام نویسان» رسد قراری معین ندارد و موقوف به

فرمایش «پیشکار» و همّت یا ضرورت آن باشد که می خواهد حکمی صادر گرداند از احکام یا «مقرّری» یا «مستمرّی» یا «تحصیل» یا «تخفیف» یا غیره. به هر حال «رسومات دیوانی» را بر محاسب لازم است در حسابها و «بروات ارباب طلب» از عمله و قشون نقصان و کسر نماید.

و درین سنوات که ده پانزده بر «تیولات» افزوده اند [۱۲۱ ب] و [تومانی] دویت دینار «رسوم صندوقداری» بر «مالیات» نیز بر محاسب لازم است که آنچه حسب الحکم افزوده اند در حسابها بیفزاید مگر کسی را که در «موقوفی» آن حکمی و سندی از اولیای دیوان اعلی در دست باشد.

والسلام نسل الله تعالى بحق انبيائه المرسلين و اوليائه الطاهرين ان يعفو عن سيئات اعمالنا و يعطينا من مرسومات آمالنا و حاسبنا يوم الحساب حساباً يسيراً. انّه كان على كل شىء قدير.

تحریراً فی ۵ شهر رمضان ۱۲۵۹.

پیوستها

- پیوست یکم - دفعه سوم از فرد هشتم فروغستان
- پیوست دوم - فهرستی از کتابهای سیاق
- پیوست سوم - سوابق سیاق در هندوستان
- پیوست چهارم - فهرست مندرجات متون مهم سیاق (قانون السعاده - سعادت نامه - فلکیه - بحرالجواهر - قوانین السیاق)
- پیوست پنجم - مقدمه والتر هینتنر بر رساله فلکیه (ترجمه کاووس جهاننداری)
- پیوست ششم - دونا مه در بر دارنده اصطلاحات سیاقی
- (۱) از نامه سال ۷۸۲، مندرج در بیاض تاج الدین احمد وزیر
- (۲) از نامه قرن نهم نوشته قاضی میر حسین مبدی
- پیوست هفتم: مطابقه میان رساله فلکیه و رساله سیاق به زبان ترکی
- پیوست هشتم: «العمادیة فی فن السیاقه» - «جامع الحساب» (!)
- پیوست نهم: صورت الوف به رقوم سیاقی در نسخه مونس الاحرار
- پیوست دهم: سیاق منظوم از احمدخان گیلانی
- پیوست یازدهم: پژوهشها و یادداشتهای سیاق شناسی
- پیوست دوازدهم: تصاویری از منابع سیاقی

پیوست یکم

دفعه سیم از فرد هشتم از «فروغستان»*
در بیان نوشتن مفاسا و دستور العمل و غیره

بدان که در اول سال یا در اول عمل مباشری و آنچه برای دانستن و قرار داد و ستد او جمعاً و خرجاً نوشته به دست او دهند آن را «دستور العمل» خوانند و صورت آن با «مفاسا حساب» تفاوتی ندارد، مگر اینکه غالباً مخارج ولایتی را از «حشو» جمع آن موضوع داشته سایر اطلاعات را در تحت «باقی» معین نمایند. یا اینکه «جمع» را در تحت یک «دفعه بدنی» و خرج را در تحت «دفعه قرینه» آن و «باقی» را در «دفعه قرینه» آنها نوشته عمل را تمام نمایند.

به هر حال «دستور العمل» را که «جمع و خرج» آن از روی تحقیق نباشد بجز طریق «مفردة مندلک» به هر طریق بنویسند جایزست. لیکن «مفاسا حساب» را که بعد از اتمام عمل و از روی تحقیق نوشته به دست عامل و مباشر دهند بجز طریق «مفردة و مندلک» صورتی ندارد، و خلاصه محاسبات را نیز به طریق «منها باقی» نویسند.

و ترتیب جمع در «مفردة مندلک» به دو حرف است: حرف اول از بابت وجوهی که در سال عمل ابواب جمع شده، و حرف ثانی از بابت بقایای سنوات سابقه. اگر «باقی» نداشته باشد، یا ابتدای عمل مباشرین [باشد] به همان حرف اول کفایت منکنند. یعنی عمل همان سال <را> جمع نمایند بدون قید حرف اول و حرف ثانی، لیکن در «منها

باقی» به جای صیغه آن دو «حرف» به دو «دفعه» کفایت کنند.

و ترتیب خرج به طریق دفتر قدیم، اول رقم مستمری و وظایف و مخارج مستمره اهالی ولایت است که محتاج به اطلاق و حواله دیوان اعلی نیست از قرار احکام و فرامین سابقه معمولی به خرج نوشته می شود به ترتیب مراتب اشخاص، و قرینه مستمری رقم اطلاقی است و جزو آن ارقام صیغه های بروات و حواله جات است به ترتیب حروف، لیکن به قانون عمل جدید که مرحوم مبرور افضل الوزراء میرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی قرار داد.

اول در ترتیب مخارج صیغه و رقم مصارف دیوانی است و جزو آن را به ترتیب مراتب اشخاص قرار داده چنانچه اول اجزای آن رقم به صیغه سرکارات عظام مرقوم می شود که سرکار پادشاهی و شاهزادگان و اخوان و اعمام و بنی اخوان و بنی اعمام آنچه مخارج داشته باشند به هر صیغه از خود و منسوبان در تحت اسم او نوشته می شود به ترتیب مراتب. از جمله رقم سرکار اقدس پادشاهی که جزو اول سرکارات است مجزی می شود:

اول به دو «قرینه» نیز اجزا دادند.

و دویم از اجزای آن یعنی اجزای مصارف دیوانی رقم خادمان حرم جلالت و منتسبان آنهاست از خدام و آغایان و خواجه سرایان.

و سیم رقم عملجات است و اجزای آن: یکی امناء و امراء و خوانین است، دیگری عمله حضور، پس عمله خلوت، پس عمله بیوتات، پس عمله دواب و عمله رکاب.

و چهارم رقم غازیان است و آن نیز مجزی می شود به نظام و خارج نظام، و هر یک از آنها نیز اجزا دارد. مثلاً نظام مجزی می شود به پیشکاران و پیش تازان که توپخانه و قورخانه و جبه خانه باشد، و افواج قاهره. و خارج نظام مجزی می شود به غلام پیشخدمتان و غلامان و تفنگداران و سواره و پیاده.

پس قرینه مصارف دیوانی مخارج ولایتی نویسند و آن نیز مجزی می شود به مواجب

عمال ولایت و مستمری و تیول و تخفیف و مال الاجاره و تنقیة القنوات و بذر املاک خالصه و قیمت عوامل و مصالح الاملاک و صرف بنائی و مخارج مهمانخانه و چاپارخانه و قراولخانه و مستخفظین بیوتات و شوارع و امثال آن.

چون «جمع و خرج» را به یکی از این دو ترتیب مرقوم داشتند باقی را در «مفرده» و «منذک» در تحت خط «الباقی» که کج کشیده باشند مرقوم سازند به طریق «گوشوار».

اگر در ثانی عملی واقع شود از زیاده شدن جمع یا برگشت مخارج به طریق گوشوار در تحت خط «الاضافه» بنویسند و میزان جمع «باقی» و «الاضافه» را در تحت خط «جملتان» و در مرتبه ثالث به رقم برات علاوه «باقی» نمایند و مجموع را در تحت خط «یکون» نویسند، و در مرتبه رابع به رقم «یضعف» علاوه کنند و مجموع را در تحت خط «یحسب» قلمی دارند، دیگر مزیدی بر آن عمل روا نباشد.

و آنچه بعد از عمل اول خرجی ظاهر شود صیغه حرف به رقم «بدن» نوشته خرج معین را در تحت آن تفصیل دهند و میزان را از «باقی» معین موضوع داشته در تحت خط حرف «باقی» که به قرینه و تقابل حرف «خرج» کشیده شد مرقوم دارند.

اگر بعد از آن باز خرجی ظاهر شود به جای صیغه «حرف خرج» و «حرف باقی» «دفعه خرج» و «دفعه باقی» نوشته می شود. بعد از آن اگر باز عملی خواسته باشند در خرج بکنند به جای «دفعه» «بابت» نویسند.

بعد از آن اگر خرجی واقع شود مجزئی به دو مبلغ نمایند. بعضی بعد از «بابت» به صیغه «خرج سیاقی» و «باقی سیاقی» نیز عمل نمایند.

پس اگر «خرج» زیاده از «جمع» باشد و مباشر زیاده به هم رساند زیادی او را به صیغه «الفاضل» بعد از «خرج» نیز کج بنویسند «بدنی»، و مبلغ «فاضل» را در وسط «گوشوار». و آنچه از آن فاضل عوض دهند از برگشت مخارج یا اضافه شدن جمع یا حواله داشتن به محل دیگر به صیغه «عوضه» در تحت آن مرقوم ساخته، اگر چیزی از «فاضل» باید به صیغه «تتمه» در تحت «عوضه» بنویسند.

و اگر «عوض» زیاده باشد «فاضل» را از میزان «عوض» موضوع داشته رقم «باقی سیاقی» به قرینه و تقابل رقم «عوضه» بدنی و کج کشیده وجه باقی را در تحت آن بنویسند.

و اگر «جمع و خرج» اجناس مختلفه و نقد و جنس باشد که از یکی «باقی» بیاید و از دیگری «فاضل»، الباقی بمافیه الزیاده نویسند و به زیادی مباشر را در «حشو» عمل گذارند و «مقرراً» بزنند و «باقی» را باز «گوشوار» و «بارز» نویسند. پس «حرف خرج» گفته زیادی را قسمت کنند. اگر جنس باشد به خرج نقد بیاورند، و اگر نقد باشد به قرار نرخ جنسی کنند. باز به همان طور به خرج جنس «باقی» نویسند.

و در «منها باقی» اگر عملی بعد از «باقی» نداشته باشد مبلغ «باقی» را «گوشوار» نویسند، والا «حشوی» نوشته و آنچه بعد از عمل اول از جمع و خرج تفاوتی نماید، هر چه اضافه شدنی است «مقرراً» بزند و برگشت خرج را یا علاوه جمع را به اسم و رسم پهلوی «مقرراً» نوشته به مبلغ «باقی» علاوه نمایند. و هرچه به خرج «باقی» باید بیاید بعد از «منها» به لفظ «بعده» موضوع دارند، و در عمل دیگر «المقرر» و «بعده» پس «فالمقرر بعده»، پس «ثم المقرر ثم بعده» والسلام.

و آنچه از مخارج و تفاوت جمع که مباشر را گفتگو باشد در تحت «باقی» تنخواه قلمدادی مباشر نویسند به طریق «گوشوار» در «مفرده» و «منذلك» و به طریق «حشو» در «منها باقی» به دو «دفعه»: یکی تنخواه و یکی باقی یا فاضل.

پس هر کدام از وجوه تنخواه در ثانی پذیرفته شود جداگانه در «حرف خرج بدنی» کتابت نمایند که علامت قبول است.

و اگر از نقود و اجناس عمل «حشو باقی» یا غیر آن خواسته باشند نقدی را جنسی یا جنسی را مسعر نموده نقد کنند، یا تصرف دیگر در آن نمایند «مقرراً حسب العمل» نوشته باز «حشوی» اگر عمل دیگر داشته باشد یا «بدنی» اگر عمل دیگر داشته باشد کتابت نمایند.

و در کتابت حساب «منها باقی» انفصال در تحریر آن جایز نیست. لیکن در «مفردۀ منذلک» جایز است به طریقی که غالباً خط و مدّ «بدنی» را به پشت خود نبرند تا میزانهای کل همه به روی فرد اتفاق افتد، و میزان بندهای جزو در نظر باشد. مگر بابتی یا دفعه‌ای که میزان آن زیر مدّ روی همان فرد یا فرد سابق آمده باشد.

و هر «مدّی» که در اوّل ورق حساب کشند مَوْشَح به حکایتی و تقریری آن را «صدر الحساب» و «ام الحساب» گویند، و قرینه‌های کلیه را که هر کدام محتوی و مشحون به تفصیل جزو باشد با صدرالحساب «امهات» خوانند. زیرا که از آنها «منها» و «منذلک» منشعب شود و «منها» را بعضی از متقدمین «نردپایه» نامند (دنبالۀ مطلب از «و حشو به معنی آکندن» تا «موقوف المطالبه گویند» تفاوت اساسی با تحریر دیگر ندارد).

(۱۲۴ الف) ... و عمل «برات کل» را نیز به همین طریق کنند. یعنی «حشو» عمل را مطابق حساب «منها باقی» ساخته، اگر تمام «حشو» را خواسته باشد به «بارز» بیاورد بعد از وضع موضوعات پهلوی مبلغ «حشو» برات مقرر را بزند و بعینه در «بارز» به لفظ تحریر قلمی دارد، و در فوق «بارز» تأکیداً للاصل به رقم سیاقی همان مبلغ را بنویسد و در تحت «بارز» نصف آن را مرقوم دارد، اگر قابل تنصیف باشد، والا مضاعف آن را مرقوم دارد. چون در قبضه‌های تفنگ و عدد ظروف و امثال آنها.

و اگر خواسته باشد آن مبلغ را در «حشو» برات مثلاً موجب یک فوج یا یک دسته را مشخص و معین کرده به محلهای مختلفه حواله نماید پهلوی مبلغ «حشو» «سوی المطلق» بزند و مبلغ را از آن در برات کل «بارز» بیاورد و مابقی را هر چه خواهد یک «برات» دیگر یا دو برات دیگر یا بیشتر به همان میزان مبلغ «حشو» برات کل کفایت کرده «سوی المطلق» در آنها نیز بگوید و «بارز» بیاورد که معلوم باشد این اطلاق از همان مبلغ «برات کل» می‌باشد.

و هر عمل معتبری را از افواج و دسته جات یا مخارج بیوتات و مصارف دواب و جیره شش ماه به شش ماه یک طغری «برات کل» نویسند که تفصیل آن عمل در آن برات معین

باشد از «اصل» و «اضافه» و «مقطوعی» و «برقراری» و «موضوعی» سالیانه یا شش ماهه یا کمتر یا زیادتر.

و ترتیب دفاتر را نیز به طریق محاسبه بعضی موافق عمل قدیم صیغه به صیغه کنند به ترتیب حروف تهجی.

و بعضی ترتیب آنها را موافق عمل مرحوم قایم مقام سرکار به سرکار کنند به ترتیب مراتب اشخاص.

پیوست دوم

فهرستی از کتابهای سیاق

- ۱- آداب الملوك: از محمد علی قزوینی در زمان شاه سلیمان صفوی که در آن اصطلاحات دفتر سیاق آمده است (نسخه مهندس محسن فروغی - استوری).
- ۲- آداب و قواعد علم سیاق: مذکور در رساله شمس السیاقه.
- ۳- آیین سیاق: از رای نندرام بن میر اند الله آبادی در عهد عالمگیر که ظاهراً همان سیاق نامه / سیاق نامه است (استوری).
- ۴- احسن المحاسبات در حساب سیاق: چاپ تهران، ۱۳۲۹ ق. و چاپهای دیگر (مشار).
- ۵- اسهل الحساب فی علم السیاق: از حبیب الله بن حسینعلی اصفهانی. ظاهراً همان تکملة السیاق است (مشار).
- ۶- اقبال ناصری: چاپ سنگی تهران، ۱۳۰۲ ق.، ص ۲۰۸-۲۱۳.
- ۷- بحر الجواهر فی علم الدفاتر: از عبدالوهاب بن محمد امین شاهشاهی^۱ حسینی اصفهانی که چند بار چاپ شده و شهرت بسیار داشته است (مشار).
- نسخه‌های خطی آن نیز متعددست از جمله: کتابخانه ملی ۱۳۱۷/۵ - مرکزی دانشگاه ۲/۲۱۰۱ و ۳۷۹۱ و ۵۰۶۱/۲ - مجموعه الهیات ۵۶۸/۱ مجلس شورا - ۲۱۲۴ و ۵۶۹۹. احمد منزوی جز اینها در «فهرست نسخه‌های خطی» هشت نسخه را

۱. نسبت او در نسخه ۱۲۵۸ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران «شاهشاهی» آمده است. این خانواده اکنون شهشاهی

شناسانده است. دو نسخه هم در مجموعه مرحوم سید حسین شهشهانی دیده‌ام. فهرست مندرجات بحرالجواهر برای آگاهی در پیوست شماره چهارم چاپ شده است. ۸- بحرالسیاق: از مولانا شرف الدین فضل الله، مذکور در شمس السیاق و سیاق غیاث الدین کرمانی و مقدمه هیتنز بر رساله فلکیه.

۹- بدایع الفنون: از مدونی مال پسر درما ناراین که در ۱۰۷۴ می‌زیست. کتاب در نه باب است و باب چهارم آن در علم سیاق است و متن بر اساس «لیلابتی» تألیف شده است (استوری).

۱۰- بدیع الحساب: از رجبعلی بیگ. لکهنو، ۱۲۶۷ ق.

۱۱- تحفه المجالس: (تحفه مجلس): از میرشاه ولی تته‌ای در سال ۱۱۴۸. فصلی از آن در سیاق است (منزوی در فهرست مشترک پاکستان ۱: ۸۰۹).

۱۲- تعلیم سیاق: از خواجه سلیمان‌شاه کرمانی (مقدمه هیتنز بر رساله فلکیه).

(۱۲ مکرر)- تکملة السیاق: اسهل الحساب دیده شود.

۱۳- جامع الحساب: از عماد سراوی. نام درست آن «العمادیة فی علم السیاق» است. درباره این متن که بازمانده از قرن هشتم هجری است رساله دکتری به زبان آلمانی نوشته شده است به نام

Das sogenannte Gāmeo' L - Hesāb des Emād as - Sarāvi. Gottingen, 1962 (Diss.)

برای تفصیل و توضیحات به پیوست هشتم مراجعه شود.

۱۴- خلاصة السیاق: از ایندرا سن در صفر ۱۱۱۵ (مارشال)* - استوری شش نسخه از آن را شناسانده است. همراه نسخه طبقات بابری (نسخه موزه بریتانیا Add 6588,7) هست و چون متضمن آگاهی مفیدی درباره تاریخ و رواج حساب سیاقی در هندوستان است بخش از آن در پیوست سوم به چاپ رسیده است (ریو، جلد دوم، ص ۷۹۹ و پرچ

*. مقصود از مارشال کتاب Mughals in India تألیف D.N. Marshal (لندن ۱۹۸۵) است.

در فهرست نسخ خطی آلمان، ص ۲-۴۹۳).

۱۵- خلاصة السياق: از سید حسن خان دبیر قاجار تفرشی. ظاهراً در ۱۳۲۶ ق. چاپ شده.

۱۶- خلاصة السياق: از حیدریگ در ۱۱۰۳ (مارشال).

۱۷- دستور سياق: به نام نظام الدوله امیر احمدخان بهادر فتح جنگ در ۱۲۳۷ (مرعشی ۹۸۰۷-۲۵: ۱۳۶).

۱۸- دستورالسیاق: از اودی لال Oode - Lal، ترجمه از Madhe Parkash در ۱۲۲۶ (جواهر میوزیم اتاوه، هند).

(۱۸ مکرر)- دستور العمل: مخزن الاحتساب دیده شود.

۱۹- دستور العمل سياق: از بهیه اندرام (تخلص او مخلص بود) در حدود سال ۱۱۴۲ (استوری).

۲۰- دیوان پسند: از چهرمل فرزند پیران چند (مارشال - استوری).

(۲۰ مکرر) - رسالة العمادية فی علم السیاق: جامع الحساب دیده شود.

۲۱- رسالة فی علم الاستیفا: از حاجی محمد کریم خان کرمانی (فهرست مشایخ).

۲۲- رسالة فی علم السیاق و کتابة الديوان و الحساب: از مجیرالدین یعقوب کرمانی در قرن هفتم (مجمع الاداب ابن الفوطی ۴: ۵۸۴).

۲۳- الرسالة المقصرة: از ناشناس به نام فخرالوزراء میرزا محمد مهدی حسینی. مؤلف در مقدمه گوید: «پیش ازین به اشاره دوستی در سياق رساله ای وجیزه نوشته بودم». منزوی پنج نسخه آن را که قدیمترینش مورخ ۱۱۲۲ ق. است شناسانده است.

۲۴- زبدة القوانين: از هرسوخ رای لاهوری فرزند چونداس در ۱۲۱۱ (مارشال - استوری).

۲۵- زیورآل داود: از سلطان محمد هاشم در سال ۱۲۲۸، در بخشی از خاتمه آن سخن از مواد سياق آمده است (ملک ۳۸۱۵).

۲۶- سراج السیاق: از میدولال (مدولال) معروف به زار، لکهنو، ۱۸۸۰ م (مشار -

استوری).

۲۷- سعادت نامه: از عبدالله بن علی فلک علاء تبریزی به نام سعدالدین بن تاج‌الدین علی ساوجی و شرف‌الدین امیرحاجی در ۷۰۶. مؤلف در پایان آن از قانون السَّعَادَةُ خود و در تعلیم اول از فصل دوازدهم آن از خواجه جمال‌الدین منشی یاد کرده و گفته است که از و استفاده برده. حرف دوم سعادت نامه را آقای میرکمال نبی‌پور در رسالهٔ دکتری خود چاپ کرده است (مجلس ۲/۲۴۶۴، میکروفیلما ۲۸۶۲).

۲۸- سیاق: از جاگیت رای (مارشال - استوری).

۲۹- سیاق: از رام ناراین، در چهار فصل تألیف ۱۱۸۶ (استوری).

۳۰- سیاق: از رستم الحکما (محمد هاشم). او در فهرست مصنفات خود گفته است رساله‌ای در علم هندسه و سیاق و بیان مداخل و مخارج و سرحدات ایران داشته است. ۳۱- سیاق: از سلمان فراهانی از قرن سیزدهم (تاریخ ۱۲۸۸ در آن آمده است). این رساله با مقدمه‌ای از من (نوهٔ مؤلف) در فرهنگ ایران زمین (جلد ۲۳ در سال ۱۳۵۷) چاپ شده است.

(۳۱ مکرر) - سیاق: از خواجه سلیمان‌شاه کرمانی. ذیل «تعلیم سیاق» معرفی شد.

۳۲- سیاق: از غیاث‌الدین ابواسحق محمد عاشقی کرمانی به نام شاه طهماسب و با یاد مجدالدین عبدالرشید وزیر کرمانی و فرزند او عبدالقادر حدود سال ۹۵۱، در دیباچه و یک مقدمه و چهار دفعه و خاتمه تألیف شده و در آن از کتابهای بحرالسیاق مولانا شرف‌الدین فضل و شمس‌السیاق خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان (به اسم خواجه میراحمد حالی که گلچین معانی صورت درست آن نام را جامی دانسته است) و تعلیم سیاق خواجه سلیمان‌شاه کرمانی و قواعد الحساب خواجه محی‌الدین کرمانی نام رفته است. منزوی دو نسخه از آن را معرفی کرده و احمد گلچین معانی بر اساس نسخهٔ آستان قدس به شمارهٔ ۷۱۴۸، مقاله‌ای در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد (جلد یازدهم) راجع به آن نوشته است. میکروفیلم آن به شمارهٔ ۴۹۶۷ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران هست. نسخه‌ای از آن کتابخانهٔ آیه‌الله مرعشی (قم) دارد (شمارهٔ

۸۱۴۰) مورخ ۱۰۶۴. ولی در فهرست آنجا (۲۱: ۱۳۳) به نام جامع الحساب یاد شده است.

۳۳- سیاق: از محمد مهدی بن محمد رضا وزیر سرکار قوللر آقاسی. منزوی سه نسخه آن را معرفی کرده است

(۳۳ مکرر) - سیاق: از مدان لعل (؟)، شاید همان مدولال (استوری).

(۳۳ مکرر ۲) - سیاق: از نندرام بن میراند، ذیل «آیین سیاق» دیده شود (استوری - مشار).

۳۴- سیاق: از ناشناس، نسخه مجموعه امام جمعه خویی در کتابخانه مجلس شوری که کتابت قرن یازدهم (منزوی) است.

۳۵- سیاق: از ناشناس، مقاله ثانیه اش در چهار قاعده و یک فائده در سیاق است کتابت ۱۳۳۹ (مجموعه الهیات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹۹/۷).

۳۶- سیاق: از ناشناس تألیف شده در روزگار شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۹) (استوری جلد ۳/۲: ۳۷۱ - ۳۷۲).

۳۷- سیاق: از ناشناس (نشریه نسخه های خطی، ۵: ۲۰۲).

۳۸- سیاق: از ناشناس (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۹: ۱۵۰۱).

۳۹- سیاق: از ناشناس (کتابخانه مجلس شوری، ش ۱۳۱/۲)

۴۰- سیاق: از ناشناس (کتابخانه مجلس شوری، ش ۲۴۱۸/۲).

۴۱- سیاق: از ناشناس (کتابخانه مجلس شوری، ش ۲۴۱۸/۳).

۴۲- سیاق: از ناشناس (کتابخانه مجلس شوری، ش ۵۳۸۷/۲).

۴۳- سیاق: از ناشناس (کتابخانه ملی ملک، ش ۴۷۱۹/۳۵).

۴۴- سیاق: از ناشناس تألیف شده به نام نیرالملک (دانشگاه لوس انجلس M 1269 نشریه نسخه های خطی، ۱۲: ۷۲۱).

۴۵- سیاق: از ناشناس، کتابت ۱۰۱۱ (کتابخانه مدرسه غرب همدان، ش ۱۵۰۹/۱).

۴۶- سیاق: از ناشناس (کتابخانه دانشگاه تربیت معلم).

۴۷- سیاق: (ترکی) تألیف عبدی بن محمود بن عبدالجبار (به پیوست هفتم این کتاب مراجعه شود).

۴۸- شمس الحساب الفخری: تألیف خواجه شمس الدین عمر بن عبدالعزیز خنجی صمکانی (اکنون صیمکان گفته می‌شود و نزدیک جهرم است) که چون در متن از دوره آل مظفر یاد می‌کند می‌باید در سال ۷۶۳ (مذکور در تحقیق احمد منزوی) زنده بوده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی (شماره ۱۶۷ مجموعه سلطانعلی سلطانی) موجود است. مقاله دوم آن در علم سیاق است ولی نسخه فاقد آن است. مؤلف در مقدمه گوید: «چنین گوید مؤلف کتاب بنده ضعیف نحیف عمر بن عبدالعزیز که مولد و منشأ او خنج است و به اصل پدری از صمکان فارس که چون عمرم به هفت رسید پدر مرا به تحصیل عمل حساب و سیاقه تحریض نمود...» (فهرست مجموعه مذکور به قلم احمد منزوی. تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹).

۴۹- شمس السیاق (ظ همان «صاحیه»): از خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان (کشته شده در ۶۸۳) و به اسم خواجه میر احمد حالی. گلچین معانی «حالی» را به قرینه «سامی» جامی دانسته است. ذیل صاحیه نیز دیده شود.

۵۰- شمس السیاق: گویا از منصور بن محمد علی شیرازی تألیف در ۸۴۲ درهرات در ده فصل و پنج سیاق. یک نسخه آن مورخ ۸۹۰ در موزه عراق (۱۱۴۷/۱) موجود است (نشریه ۴: ۵۷۷، مقدمه هیتز بر فلکیه - منزوی).

۵۱- صاحیه: از شمس الدین محمد صاحب دیوان (کشته شده در ۶۸۳) که به شمس السیاق هم نام برده می‌شود. در یک نسخه که بدین نام موجود است سنوات ۷۳۱ و ۷۵۶ دیده می‌شود. پس نمی‌تواند تألیف صاحب دیوان باشد. چند عبارتی که از آن امیر حسین جهانبگلو در پایان کتاب «تاریخ اجتماعی دوره مغول» (تاریخ غازانی) - چاپ اصفهان، ۱۳۳۶ - نقل کرده است مطابقت دارد با مطالب سعادت نامه عبدالله تبریزی (نسخه ملک، ش ۳۶۹۷/۶، فهرست آنجا: ۷: ۲۸ - ۲۹).

(۵۱ مکرر) - عمادیة فی علم السیاق: جامع الحساب دیده شود.

۵۲- فروغستان: از میرزا فروغ الدین محمد مهدی اصفهانی که تفصیل مربوط به آن در مقدمه همین کتاب آمده است.

۵۳- فلکیه: از عبدالله بن محمد کیا مازندرانی در ۸۰۶ که توسط والتر هینتز W. Hinz در ویسبادن (۱۹۵۲) چاپ شده است. ترجمه مقدمه هینتز بر آن در پیوست پنجم این کتاب آورده شده.

۵۴- قانون السعادة: از عبدالله بن علی فلک علاء تبریزی. مؤلف از این کتاب در پایان کتاب دیگر خود به نام «سعادت نامه» یاد کرده و گفته است «سعادت نامه» را در صنعت استیفا خواهد نوشت. مؤلف آن را به نام سعدالدین ساوجی تألیف کرده. نسخه آن توسط W. Heinz در فهرست نسخه‌های خطی ماربورگ (آلمان) مورخ ۷۷۸ و به خط السیوبی معرفی شده است اما دکتر میر کمال نبی‌پور آن را مورخ ۷۰۸ تشخیص داده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک مجموعه ۳۶۹۷ (فیلم ۵۰۵۹ دانشگاه) هست (فهرست ملک ۲۸:۷ - ۳۱). این همان مجموعه‌ای است که امیر حسین جهانبگلو بعضی از مندرجاتش را به نام «صاحبه» چاپ کرده است. ذیل صاحبه مراجعه شود.

۵۵- قواعد الحساب: از خواجه محیی الدین کرمانی (ندیده‌ام).
(۵۵ مکرر) - قواعد دفاتر و حساب: به عنوان «سیاق» تألیف سلمان فراهانی مراجعه شود.

۵۶- قواعد سیاق: از ناشناس (کتابخانه مجلس شوری، مجموعه اهدایی ابوالقاسم نجم الملک).

۵۷- قواعد السیاق: از محمد جعفر بن محمد حسین منشی متخلص به طرب نائینی (اصفهانی) مؤلف «جامع جعفری». کتاب مذکور به زبان عربی و مقداری به فارسی در زمان محمد شاه تألیف شده. نسخه‌ای از آن به خط مؤلف در مجموعه محمد نخجوانی در کتابخانه ملی تبریز به شماره ۳۳۹۹ موجود است.

۵۸- قوانین السیاق: از محمد کاظم شیبانی کاشانی در ۱۲۵۶ در یک مقدمه و چند قانون. منزوی دو نسخه از آن را معرفی کرده است. من هم دو نسخه مکمل مضبوط از آن

را در مجموعه سید حسین شهنشاهی دیده‌ام (کتابخانه ملک ش ۲۴۲۴ - مجموعه ادبیات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱ ب). فهرست مندرجاتش در پیوست چهارم آمده.

۵۹- قوانین السیاق: از محمد قطب الدین تألیف ۱۲۷۵ (سالار جنگ، حیدر آباد).

۶۰- لوامع الاشراف فی علم الحساب و السیاق: از محمد امین خوئی (میرزا بابا) (مرعشی ۸: ۳۸۵).

۶۱- مجمع الفوائد: از جان محمد بن محمود خان در زمان راجه سنگهه حاکم پنجاب متوفی در ۱۸۳۹. (استوری).

۶۲- مخزن الاحتساب (دستور العمل): تألیف ۱۷۹۶ برای John Murray (استوری).

۶۳- مرآت سلیمانی: از محمد علی بن محمد قاسم به نام شاه سلیمان صفوی (کتابخانه مرکزی ۳۶۰۹ و ۳۸۲۲ - گنجینه مجتبی مینوی مورخ ۱۲۶۳، شماره ۱۱).

۶۴- المرشد: از حسن بن علی به نام صدر الدین احمد بن شرف الدین عبدالرزق بن صدرالدین ابوالوفاء بن احمد خالد تألیف سال ۶۹۱. نسخه‌ای آن در کتابخانه مجلس به شماره ۲۱۵۴ (فهرست ۶: ۱۲۰) موجود است (دانش پژوه - منزوی).

۶۵- مطلع العلوم و مجمع الفنون: از واجد علی خان، فصل بیست و چهارم آن در فن اهل سیاق است. نولکشور، ۱۳۳۱ ق.، ص ۳۶۲ - ۳۷۰.

۶۶- مطلوبات السیاق: از پربت رای بن جهنبل بن متهرامل کایته جاجموی اله آبادی در ۱۱۵۲ (فهرست رامپور، ص ۵۵۸).

۶۷- معرفة السیاق: از ناشناس (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۹۱۲/۴ - کتابخانه مجلس شوری، ش ۲۴۱۸).

۶۸- المقالات التبیانیة فی المقامات السیاقية: از علیرضا تیان الملک رضایی تبریزی (متولد ۱۲۷۸) ابن داود وقایع نگار (کتابخانه مرکزی دانشگاه، ۲۶۲۶ - مرعشی ۱۹: ۳۵۲).

۶۹- ناظر سیاق: از ناشناس در ۱۷۹۶ برای John Murray (استوری).

۷۰. نفایس الفنون فی عرایس العیون: از محمود آملی. تهران، ۱۳۷۷ ق. (فصل اول فن یازدهم).

۷۱. هیأت السیاق: از خلیفه غلام رسول (استوری).

در کتابهای حساب که در قرن گذشته در هندوستان تألیف می شد معمولاً فصلی به رقوم سیاقی اختصاص می یافت. نام مجموعه ای از این گونه کتابها آورده می شود تا اگر علاقه مندانی بدانها دسترسی یابند بتوانند در تکمیل این مبحث کمک کنند و آنها را که دارای مطالب سیاقی است بشناسانند.

اعظم الحساب: از حافظ احمد انصاری صائمی تألیف ۱۲۷۰ (آصفیه، ش ۱۳۹).

ایجاز الحساب: از محمد امین علوی تألیف ۱۰۷۲ (رامپور، ش ۲۴۴).

بدر الحساب: (آصفیه ۱۸۲).

بدیع الحساب: از رجعلی بیک، چاپ کانپور، ۱۲۶۳.

بساط غریب: از محمد ناصرالدین حیدر آبادی (آصفیه، ش ۳۴).

بسط الحساب: از عبدالله صدیقی سهروردی (رامپور، ش ۲۴۶).

تبصرة الحساب: (لیندزیانا B 669).

دستور الحساب: از حکیم سراج الدین حسن (آصفیه، ش ۲۰۷).

زبدة الحساب: از حافظ احمد مؤلف اعظم الحساب (آصفیه، ش ۳۹۴).

عمدة الحساب: از کریم بخش (آصفیه، ش ۱۰۳).

غایة الحساب: از محمد زمان فیاض (بانکی پور، ش ۱۰۳۵).

مجمع الحساب: از گهامه رام دهلوی تألیف ۱۲۰۲ (دانشگاه لاهور).

مرآة الحساب: از خواجه مهرماه (آصفیه، ش ۹۶).

مصباح الحساب: (آصفیه، ش ۱۳۴).

معدن الحساب: از یم راج (کمبریج، ضمیمه ۲: ۹۰).

ناصر الحساب: (آصفیه، ش ۱۸۴).

نقود الحساب: (آصفیه، ش ۹۵).

نورالحساب: از نور الاصفیاء اورنگ آبادی (آصفیه، ش ۲۱۵).

نورالمحاسبین: از نور الاصفیاء اورنگ آبادی (آصفیه، ش ۱۴۴).

اسامی مؤلفان کتابهای سیاق

سرای، عمادالدین ۱۳	آملی، محمود ۷۰
سلمان فراهانی ۳۱	آنندرام = نندرام
سلیمان‌شاه کرمانی ۱۲، ۳۲	اصفهان‌ی، عبدالوهاب شهشهانی ۷
شاهشهانی ← عبدالوهاب	اصفهان‌ی، فروغ‌الدین ۵۲
شاه ولی تته‌ای (میر) ۱۱	اودی لال ۱۸
شرف‌الدین فضل‌الله ۸، ۳۲	این‌درا سن ۱۴
شمس‌الدین محمد صاحب دیوان ۳۲،	بهیه آنندرام ۱۹
۵۸، ۵۴، ۵۱	تبیان‌الملک، علیرضا ۶۸
شیبانی کاشانی، محمد کاظم ۵۸	تبریزی، عبدالله بن علی ۲۷، ۵۴
شیرازی، منصور بن محمد علی ۵۰	جاگیت رای ۲۸
صاحب دیوان ← شمس‌الدین	جان محمد ۶۱
طرب نائینی، محمد جعفر ۵۷	جمال‌الدین منشی ۲۷
عاشقی کرمانی، غیاث‌الدین محمد ۳۲	چهرتر مل ۲۰
عبدالجبار ۴۷	حبیب‌الله اصفهان‌ی ۵
عبدالله بن علی فلک علاء تبریزی ۲۷،	حسن بن علی ۶۴
۵۴	حیدر بیگ ۱۶
عبدالوهاب شاهشهانی اصفهان‌ی ۷	خویی، محمد امین ۶۱
علیرضا تبیان‌الملک ۶۸	رام ناراین ۲۹
عماد سرای ۱۳	رجب‌علی بیگ ۱۰
غلام رسول ۷۱	رستم‌الحکماء ۳۰

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------------|
| محمد علی قزوینی ۱ | غیاث الدین ابوالسحاق محمد عاشقی |
| محمد علی بن محمد قاسم ۶۳ | کرمانی ۳۲ |
| محمد قطب الدین ۵۹ | فراهانی، سلمان ۳۱ |
| محمد کاظم شیبانی کاشانی ۵۸ | فروغ الدین اصفهانی ۵۲ |
| محمد کریم خان کرمانی ۲۱ | فلک علاء تبریزی، عبدالله بن علی ۲۷، |
| محمد مهدی بن محمد رضا ۳۳ | ۵۴ |
| محمد هاشم رستم الحکماء ۳۰ | قزوینی، محمد علی ۱ |
| محمی الدین کرمانی ۵۵ | کاشانی، محمد کاظم شیبانی ۵۸ |
| محمود آملی ۷۰ | کرمانی، سلیمان شاه ۱۲، ۳۲ |
| مخلص، بهیه اندرام ۱۹ | کرمانی، غیاث الدین محمد عاشقی ۳۲ |
| مدان لعل ۳۳ مکرر | کرمانی، مجیر الدین یعقوب ۲۲ |
| مدونی مال ۹ | کرمانی، محمد کریم خان ۲۱ |
| منصور بن محمد علی شیرازی ۵۰ | کرمانی، محی الدین ۵۵ |
| ناراین، رام ۲۹ | کیا مازندرانی، عبدالله بن محمد ۵۳ |
| نائینی، محمد جعفر ۵۷ | لاهوری، هرسوخ رای ۲۴ |
| نندرام بن هیراند ۳، ۳۳ مکرر ۲ | مازندرانی، عبدالله بن محمد کیا ۵۳ |
| واجد علی خان ۶۵ | مجیرالدین یعقوب کرمانی ۲۲ |
| هرسوخ رای لاهوری ۲۴ | محمد امین خویی ۶۱ |
| یعقوب کرمانی، مجیرالدین ۲۲ | محمد جعفر طرب نائینی ۵۷ |

پیوست سوم

سوابق سیاق در هندوستان

برگرفته از خلاصة السیاق تألیف ۱۱۱۵

«احقر العباد اگرچه در فن سیاق چندان وقوف ندارد اما چون مدت العمر به ملازمت ناظران ملک، و مال در صحبت نویسندگان فرخنده خصال به سر برده آرزوی دریافت کیفیت این فن داشت. درین ولاکه بعضی سیاقنامه‌جات تألیف دانایان این فن به مطالعه در آمد در هر کدام اختلافات بسیار ظاهر گشت و طبیعت سیاق طلب منغص گردید و به خاطر رسید که اگر چه حصول فن نویسندگی منحصر بر چنین سیاقنامه‌هایی نیست بر دانش فطری و ملکه درست و وقوف کامل موقوف است، اما برای آیین دانی و قوانین شناسی چندی از فواید آن کتاب [ها] و انتخاب سیاقنامه‌جات به تحریر باید آورد.

بنابراین چندی از ضوابط کارشناسان قدیم و قواعد نویسندگان جدید چه از آنچه در بعضی سیاقنامه‌ها به مطالعه درآمده، و چه از آنچه از صحبت کاردانان این فن یاد گرفته بود به تحریر در آورده این نسخه را که مسمی است به خلاصة السیاق درماه صفر ختم الله بالخیر والظفر سنه چهل و هفتم عالمگیر مطابق سنه هزار و یکصد و پانزدهم هجری مرتب گردانید.

در هندوستان از زمان قدیم اهل قلم «هندوی نویس» بودند و به اطوار این به خط هندوی در دفاتر به کار می‌بردند. چون فرمانروایی راجه‌ها [ی] هندو ازین ممالک منقطع گردید و سلاطین مسلمین از ولایت اسلام آمده زینت افروز سریر خلافت شدند و اطراف و اکناف کشور هند امر و زرای مسلمین به نظم و نسق مملکت اشتغال پذیرفت و با

آنکه آن مردم از زبان و خط هندوی آشنا نبودند به دستور قدیم اهل دفتر «هندی نویس» در معاملات سلطانی و محاسبات دیوانی و ضبط مزروعات و نقد حاصلات و دیگر امور به خط هندی می‌پرداختند و حسابها را بر بیاض حساب که آن را به زبان هند «پوتهی» گویند می‌نگاشتند. هر چند نویسندگان «فارسی نویس» از ولایت ایران و توران آمده در سرکار سلاطین و خوانین نوکر می‌شدند و به کار خدمت قیام می‌ورزیدند دفتر فارسی رواج نمی‌یافت.

از ابتدای سنه ۵۸۳ هجری که رای سیهور والی هندوستان در ...^۱ به قتل رسید و سلطان شهاب الدین غوری مظفر و منصور شده خلافت هندوستان یافته رواج اسلام داد تا چهارصد سال و کسری در عهد سلاطین مسلمین در هندوستان دفتر هندی بودی. در زمان خلافت حضرت ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی چون افضل الفضلا ملک الشعرا شیخ ابوالفیض که در اشعار «فیضی» تخلص داشت و در حساب دانی و دقایق سیاق والا فکرت بود نسخه «لیلاوتی» را که در مشکلات حساب [و] هندسیات و ضرب مرکبات و در مرکبات^۲ مشهور است از هندی به فارسی مترجم شده ...^۳ به جلدوی این کارشناسی مرتقی مدارج بلند گردید.

بناءً علی هذا بدل جان مشهدی و خواجه شاه منصور شیرازی و خواجه عطا بیک فردی^۴ و خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگر مردم که در قواعد و قوانین نویسندگی و ضوابط سیاق دستگاه درست داشتند تلاش بسیار به کار بردند که دفتر هندی را فارسی نمودند، بسان شیخ ابوالفیض مشمول الطاف پادشاهی شوند. لیکن این معنی پیش نرفت. راجه نودرمل وزیر اعظم، دستور معظم که در حساب دانی و دقیقه سنجی و علم دفاتر به طرز هندی ید طولی داشت و نیز از صحبت نویسندگان فارسی نویس بر دقایق سیاق و حقایق حساب به طرز فرس وارد شده درین علم شهرت برافراشت در سنه

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. کذا.

۳. یک دو کلمه محو شده.

۴. کذا، شاید قزوینی.

بیست و هفتم اکبری مطابق سنه نهصد و نود و یکم هجری دفاتر هندی را بر هم زده دفاتر فارسی مقرر گردید و به دستور و آیین اهل ایران که قانون نویسندگی از آن دیار بر آمده است به ذات الفاظ و رقوم اعداد عربی قرار داد.

محرران معامله‌دان و نویسندگان کارگزار و محاسبان دانش اتمای و مستوفیان دقیقه شناس بر دفاتر نصب کرده نگاشتن «افراد» مقرر گردانید و به مقتضای وفور دانش و آگاهی در ضبط و حاصلات واحد حبوبات و دیگر معاملات قوانین چند قرار داد. چنانچه به فضل ایزد سرآمد ارباب علم و فضل علامی شیخ ابوالفیض در کتاب اکبرنامه به قلم آوردند از کاردانی و معامله فهمی راجه نودر مل که زاید الوصف داشت ضمیمه آن نموده.

القصه از آن زمان در صوبجات و پرگنات و قصبات و قریات از مال و جهات و سایر الوجهات ...^۱ و کل حبوبات و وجوهات که به دیوان اعلی و دیوانیان و ...^۲ و کروریان و فوطه‌داران جزو تعلق دارد و آن را در اصطلاح اهل دفاتر «ارباب المال» گویند و پروانه‌های کارخانجات و جمع اخراجات که به میرسامان و بیوتات حضور و صوبجات متعلق است و آن را «ارباب التحاویل»^۳ نامند، و در امور مناصب و مواجب سپاه در طلب تنخواه که به بخشیان عظام و انتظام بخشیان عساکر کرام رجوع است، و دیگر معاملات دفتر فارسی رواج یافته و نویسندگان والا دانش در سرانجام امور انواع پرداخت و طراحی نموده کارشناسی و دقیقه سنجی به ظهور می‌رسانند و مستوفیان باریک بین به تحریر محاسبات و اخذ مطالبات معامله فهمی و موشکافی^۴ بروز می‌آرند.

در برات حال که دفتر فارسی مقرر گشت و نویسنده‌ها اکثر ایرانی بودند لیکن به همه دفاتر نمی‌توانستند رسید بعضی اهل قلمبند هم از صحبت آنها درین فن واقف شدند متصدیانی کار به تلاش بسیار نویسنده به هم رسانیدند و مراعات احوال می‌نمودند.

۱. کذا، شاید: سایر الوجوهات.

۲. یک کلمه ناخوانا.

۳. اصل: ارباب بر التحاویل.

۴. یک کلمه ناخوانا.

چون اهل این پیشه عزّت و وقار و رفاهیت بسیار یافتند اکثری از هنود این کسب آموخته ماهر شدند، خصوص قوم «کایسته» که در هند نویسنده قدیم همان قوم است درین علم زیاده تلاش کردند، تا حال در اکثر بلاد هندوستان قوم «کایسته» درین فن هم شهرت دارند مگر در حدود ولایت پنجاب و ملتان قوم «کهنتری» و غیر ذلک نویسنده‌ها هستند.

از آنجا که در ایران نویسنده را «خواجه» خوانند، به همین سبب این لفظ وضعی دانسته نویسندگان هنود را نیز «خواجه» گویند. از بس که هر قوم و هر کس ترک کار و پیشه دیگر نموده به آموختن این فن و حصول این کسب کمر سعی بر بستند به سبب کثرت نویسنده‌ها درین ایام بی وقار گشته‌اند و کار به جایی رسیده که سانس و کاه فروش به تلاش به هم رسند و نویسنده از هر کوچه و خانه پیدا می‌گردد و برای نوکری لجاجت و سماجت می‌کنند.

اما بی وقاری تا به کسانی است که درین فن ناقص هستند و آشنایی درست ندارند. بر رقم و هندسه واقف شده حسابی چند آموخته خود را نویسنده قرار می‌دهند و آن کس [را] که درین فن آشنایی کامل و درست است به همه جایی عزت و آبروی می‌یابد و متصدیان قدرشناس به خواهش تمام او را پیش آورده وقار [و] اعتبار می‌دهند.

این قسم نویسنده‌ها [هر] کجا یافته شود که به مقتضای کمال عقل و دانش به تمامی احکام و قوانین سلطانی و جمیع دفاتر و ضوابط دیوانی و همه کارخانجات [و] بیوتات و میرسامانی و همگین^۱ امور استیفا^۲ و بخشیان عظام و داغ به صحه و حساب مناصب و تنخواه جاگیرات و کل محاسبات و معاملات و کاغذ پرگنات و دقایق حقایق سیاق و پرداخت کارهایی واقف بوده باشد، چه عمر باید که از کل امور «ارباب التحویل» واقف تواند شد تا به معاملات پرگنات المال و غیر ذلک چه رسد.

۱. کذا در اصل (= همگی).

۲. اصل: استعفا.

درین صورت لازم آنکه هر یک کار...^۱ استقرار نموده به دقایق حساب و حقایق امور و مراتب هر یک آن مهارت درست به هم رسانیده و دقیقه فهم و خوش تقریر و زیبا تحریر و کارگزار و نیکوکار باشد.

چنین نویسنده به هر جا عزیز و محترم است و در هر امری که خواهد می تواند وقوف پیدا کرد و آن کس که از دقایق سیاق و علم حساب [و] پرداخت کارها و ضوابط امور واقف نیست و دوات بر کمر و قلم در گوش گذاشته و خود را نویسنده قرار دهد اسم نویسندگی برو حیف است.

چون نگارنده این نسخه در فن نویسندگی چندان وقوف ندارد و از صحبت ارباب این پیشه اندکی از قوانین واقف شده در ترتیب این نسخه والا قواعد «ارباب المال» به قلم می آرد.

بدان که ارباب قلم در زمان شروع تحریر سیاق نخستین قلم بر فرد الف می نگارد...^۲

۱. یک کلمه ناخوانا.

۲. دنباله مطلب مربوط به ترتیب نگارش سیاق است.

پیوست چهارم

فهرست مندرجات متون مهم سیاق

- ۱ -

قانون السعاده

روزنامه: مقررات اموال دیوانی و اخراجات و سوانح احکام روز به روز با ذکر ماه و سال ثبت کند.

توجیهات: ابواب روزنامه درین دفتر فروکشد و حرف حرف و دفعه دفعه آن به ترتیب ایام و شهور زیر ابواب و اسامی.

قانون: (۱) قرار مال مواضع.

(۲) معاملات مثل تمغا و غیره یعنی مأخوذات دیوانی.

خرج مقرر دیوان: تمامت اخراجات دیوان که هر سال بدهند.

اوارجه: دفتری منقول از روزنامه ناطق به تفصیل خرج.

دفتر مفرد و جامع حساب.

- ۲ -

سعادت نامه

روزنامهچه یا دفتر تعلیق: همان تعریف.

توجیهات: دفتر جامع ابواب روزنامه.

قانون (۱) یا دفتر مال.

(۲) معاملات.

خرج مقرر دیوان

اوارجه

مفرد

جامع حساب

- ۳ -

فلکیه

روزنامهچه: هر قضیه که در روز واقع گردد از مقرر کردن اموال و اطلاعات آن و تفویض امور به هر کس و نوشتن تقریرها و قطع و فصل معاملات و مخاصمات و صور دعاوی و قضایا و ارسال رسل و رسیدن اخبار، و از روزنامهچه به اوارجه و توجیهات و تحویلات نقل کنند.

اوارجه.

توجیهات: مرسومات و عمارات و مصالح بیوت و هر خرجی به دیوان تعلق دارد اصل وجه محتاج توجیهی است که وزیر معین کند و نویسنده بنویسد.

تحویلات: هر وجهی تحویل هر کس شود در آن نویسند.

مفردات: محاسبه ولایات و ارباب تحویل باشد.

جامع الحساب: چون سال به آخر رسد اموال تمام مملکت در یک دفتر نویسند.

دفتر اصل قانون مملکت.

- ۴ -

بحر الجواهر فی العلم الدفاتر

بحر اول: در علم حساب و توابع آن.

شط اول: در قواعد حساب

نهر اول: در حساب صحاح

رشحه: در معرفت تحریر ارقام صحاح

سحاب اول: در ارقام هندسه

سحاب دویم: در اقسام نوشته جات

سحاب سیم: در ارقام جنس

جدول اول: در جمع و تصحیف و بعضی قواعد متفرقه

جدول دویم: در تفریق

جدول سیم: در ضرب

جدول چهارم: در قسمت

نهر دوم: در حساب کسور

رشحه: در معرفت ارقام کسور

سحاب اول: در ارقام هندسه

قطره اول: در اقسام کسر

قطره دوم: در مخرج کسور

قطره سیوم: در کیفیت ترمیم ارقام

سحاب دویم: در طریقه کسر نقدی

سحاب سیم: در طریقه ارقام کسر جنس

جوهره: در معرفت رفع و تجنیس

جدول اول: در جمع و تضعیف

جدول دویم: در تفریق

جدول سیوم: در ضرب

جدول چهارم: در قسمت

نهر سیم: در تبدیل، ابتیاع و تسعیر

نهر چهارم: در استخراج و مجهولات

شطّ دویم: در مساحت

قطره: در تعریف موضوع مساحت

نهر اول: در مساحت سطوح

جدول اول: در مساحت سطوح مستقیمه الاضلاع

جدول دویم: در مساحت بقیه سطوح

نهر دویم: در مساحت اجسام

شط سیوم: در اجرای قنوات

بحر دویم: در قوانین دفتر

شط اول: در کلمات معروفه

نهر اول: در معانی الفاظ مصطلحه و صیغه‌های مشهور

نهر دویم: در اسامی ارباب صنایع و مکاسب و مشاغل

شط دویم: در قواعد و آداب مصطلحه

رشحه اول: در قرینه اسامی

قطره اول: در قرینه و آداب آن

قطره دوم: در کیفیت اتصالات

قطره سیوم: در معرفت بدن و حشو و ضلع و غیره‌ها

قطره چهارم: در بعضی قواعد متفرقه

رشحه دویم: در آداب دفتر اوارجه

قطره اول: در شعب اوارجه و فهرست و آداب آن

قطره دویم: در مفرده و آداب آن

قطره سیم: در آداب من ذلک

قطره چهارم: در اعمال بعد از من ذلک

حباب اول: در اعمال تحت الباقي
حباب دوم: در اعمال تحت الفاضل
حباب سیوم: در اعمال تحت الباقي بمافیه الزیاده
قاعده در جزا دادن باقی و فاضل
رشحه سیوم: دفتر توجیهات
قطره اول: در فهرست این دفتر و شعب توجیهات
قطره دوم: در نوشتن بروات
رشحه چهارم: در طرح محاسبات و معرفت نوشتن خط سیاق
قطره اول: در طرح محاسبات
قطره دوم: در کیفیت نوشتن خط سیاق
ساحل - در مضافات القاب

- ۵ -

قوانین السیاق کاشانی و دو فایده تاریخی آن

حاوی یک دیباچه و دو دفعه وقوانین است:
دفعه اول معنی استیفا (در پنج بیان: معنی استیفا - معنی تحدید - معنی حساب و قواعد آن - معنی خط - معنی سیاق) و اسامی اندازه (در شش صیغه: اندازه - جلد - دفتر روزنامه، اوارجه، توجیهات و مقررات، ریسمان، فرد دو صیغه).
دفعه دوم در اصطلاحات در دو بابت غیر مکتوبه (پانزده صیغه) و مکتوبه (بیست و پنج صیغه).
قوانین در لغات و غیره.

در اواخر «قوانین السیاق» دو فایده تاریخی مندرج است که از نسخه ادبیات نقل می شود:

ص ۲۱۴: در تاریخ یونت نیل ترکی مطابق یکهزار و دویست و سی و هشت هجری خاقان مغفور مبرور فتحعلی شاه تغمده الله تعالی بغفرانه بر حسب استدعای بعضی از علما، و نفقه به حال فقرا مالیه خبازی بلد ما را که معادل مبلغ شصد و پنجاه تومان می شد به تخفیف ابدی عنایت فرموده از حشو جمع دیوانی موضوع و صنف خبازی را از جمیع تکالیف مرفوع القلم فرمود.

ص ۲۶۳: در این دولت ابد مدت در تاریخ سیچقان نیل ۱۲۵۵ در موکب جهانگشای شاهنشاهی به عزم تفرج دارالسلطنه اصفهان و تأدیب متمردان جماعت بختیاری از دارالخلافه حرکت [کردند] و تشریف فرمای دارالمؤمنین کاشان شدند. به استدعای بعضی از فضلا و استحقاق مردم آنجا تمامی وجوه قصابی و دباغی را که معادل یکهزار و دویست تومان می شد به تخفیف ابدی تصدق فرموده از حشو جمع موضوع فرموده تا هر کس خواهد ذبح نموده گوشت و سایر ملزوماتش ارزان باشد.

پیوست پنجم

مقدمه والتر هینتز بر رساله فلکیه

ترجمه کیکاوس جهاننداری

تحقیقات مربوط به تاریخ مملکت داری و قواعد و احوال اقتصادی ایران در قرون وسطی تا کمی پیش از این منحصرأ موقوف بود به بررسی اطلاعات و اخبار پراکنده در تذکره‌ها و وقایعنامه‌ها، اسناد و کتیبه‌های مالیاتی که اندکی از آنها انتشار یافته بود و همچنین گزارشهای جهانگردان اروپایی.

این اخبار و اطلاعات را علی‌رغم کثرتشان نمی‌توان در مجموعه‌ای منسجم و مربوط به هم گرد آورد. اینها به قطعات ریزه‌موزائیکی شباهت دارند که طرح اصلی و کلی برای چیدن آنها در کنار هم وجود نداشته باشد. بلی، حتی ترجمه خشک و خالی عناوین درباری، عناوین مربوط به صاحبان مشاغل، انواع مالیاتها و غیره که در وقایعنامه‌ها دیده می‌شود به آسانی موجب از بین رفتن مشکلات موجود در این زمینه نیست.

از مآخذ اصلی بومی عملاً هیچ در دست نیست، زیرا سیاست نامه اثر خواجه نظام الملک وزیر سلجوقی قرن یازدهم - که از آن می‌توان در این مورد نام برد - به هیچ وجه اثری در باب مملکت داری نیست، بلکه راهنمایی است برای فرزند پادشاهی که خود قبلاً دارای اطلاعاتی درباره امور مملکت داری و اداری بوده است و تحقیقات تاکنون به آن دست نیافته است.

درین بیست سال اخیر است که تغییری در این زمینه روی داده است. به سرعت منابع محلی زیادی طبع و نشر شده‌اند. جالب توجه این است که دوران فرمانروایی مغولها بر

ایران (حدود ۱۲۵۰ تا ۱۳۸۰) گرانبهارترین آثار را از میان مآخذ دربارهٔ امور مملکت داری و امور مالی در اختیار ما قرار داده است.^۱

ایلخانان پس از ویرانیهای دوران فتوحات خود می‌خواستند برای حفظ خویش به اقتصاد و ادارهٔ قلمرو حکومتی خود که از جیحون تا مرز مصر گسترده بود سر و صورتی بدهند. این مشغلهٔ ذهنی امرای مغول باعث شد که متون و دفاتری توسط متخصصان و کارشناسان ایرانی در این باب فراهم آمد. از جملهٔ آنها رساله‌ای که نوشتهٔ عالم و منجم سرشناس ایرانی نصیرالدین طوسی است (مورخ ۱۲۶۳) شناسانده شده است.^۲

تحقیق در امور مالی در دوران حکومت مغول و تاتارها میان عمال دیوانی ایرانی امپراطوری از مقامی ارجمند و موکد برخوردار بود. ما از این مجاهدات از کتب و جزواتی که جنبهٔ آموزشی داشته است آگاهی داریم. منظور از تألیف آن آثار این بوده است که به داوطلبان اشغال مناصب عالی اداری اصولی را بیاموزند. هر چند که این مقاله‌ها و رساله‌ها عمدهٔ دریاب محاسبات و امور دفتر داری دولتی است باز به صورت ضمنی می‌توان از آنها به مقدار بسیاری به توضیحات و اطلاعات تلویحی دربارهٔ امور مملکت داری و مالی پی برد.

یکی از قدیم‌ترین و مفصل‌ترین این گونه کتابهای راهنما «قانون السعادة» است که متأسفانه از بین رفته است.^۳ اما مؤلف آن فلک علای تبریزی «سعادت نامه» را که سعدالدین ساوجی دستور تألیف آن را در سال ۷۰۶ هجری قمری بود برای ما به جا گذاشته است. پس از آن کتاب مهم رسالهٔ فلکیه (تألیف ۱۳۶۳) دربارهٔ امور اداری است که اینک چاپ عکسی آن ارائه می‌گردد. زکی ولیدی طوغان این هر دو اثر را در سال ۱۹۳۰ در

۱. به استثنای تذکره الملوک که مینورسکی به نحوی استادانه آن را انتشار داده و تفسیر کرده است، و این کتابی است راهنما دربارهٔ امور دولتی به زبان فارسی، از روزگار انحطاط سلسلهٔ صفویه در سال ۱۷۲۵ (چاپ اوقاف گیب، دورهٔ جدید شماره ۱۶، لندن ۱۹۴۳).

۲. مینوی و مینورسکی آن را در BSOS، جلد دهم، لندن ۱۹۴۱، ص ۷۵۹ - ۷۸۹ انتشار داده‌اند.

۳. سعادت نامه، نسخهٔ خطی شماره ۴۱۹۰ ایا صوفیه در استانبول، برگ ۳۰ - ۷۰.

استانبول کشف کرد.

شمس السیاق که کتاب نسبة کم اهمیتی از دوران تیموری است توسط علی شیرازی در سال ۱۴۴۱ در هرات تألیف شده است. وی در تحریر آن از کتاب از دست رفته «بحر السیاق» اثر شرف الدین فضل استفاده کرده. «شمس السیاق» را عدنان صادق ارزی در سال ۱۹۴۴ در استانبول پیدا کرد.

سرانجام زکی ولیدی طوغان در سال ۱۹۵۰ در قونیه «جامع الحساب» تألیف سال ۱۳۳۷/۸ رایافت و آن حاوی صورت جمع و خرج اواخر دوران ایلخانان است.

این هر چهار متن را زکی ولیدی طغان گرد آورد و در استانبول به صورت عکسی منتشر ساخت. باکاری که وی کرده است، به هر حال دیگر هیچ یک از این متون نیازی به تصحیح و چاپ ندارد. شاید به استثنای «شمس السیاق» که من محتوای اصلی آن را قبلاً منتشر ساختم^۱ این کتابها به خطی که خواندن آن مشکل است نوشته شده، بدون هیچ علامتی. علاوه بر آن تمام ارقام آنها به خط سیاق ذکر شده است که کشف آنها به خودی خود کاری است جداگانه. در نتیجه دیگر عذر خواهی برای اثر فعلی، یعنی چاپ رساله مذکبه لزومی ندارد. ولی مع هذا به علت چاپ عکسی استانبول، تصاویر متن اصلی را به حداقل کوچک کردیم (صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۲ چاپ فعلی).

رساله فلکیه در تحریری از آن که توسط یکی از منشیان محاسباتی نیمه دوم قرن پانزدهم انجام گرفته برای ما به جا مانده است. نسخه شماره ۲۷۵۶ کتابخانه ایا صوفیه که به چاپ رسانیده شد نسخه ای است منحصر به فرد. کاشف آن، زکی ولیدی طوغان، مطالبی از آن را در مقاله خود با عنوان «وضع اقتصادی اناتولی در دوران مغولها» منتشر ساخته است^۲. درباره نویسنده اصلی این رساله ما به چند مطلب مختصر از مقدمه ای که

1. Ein orientalisches Handelsunternehmen im 15. Jahrhundert, in: *Die Welt des Orient*, Heft, 4, 1949, S. 313-40

(یک معامه بازرگانی در قرن پانزدهم).

2. Mogollar devrinde Anadolu'nun iktisadi vaziyeti, in: *Türk Hukuk ve İktisat Tarihi Mecmuası*, Bd. I, 1931, S 3-4, 6, 14-15.

تحریر کننده و ویرایشگر بر آن نوشته است پی می‌بریم. طبق آن چه در آنجا آمده، عبدالله بن محمد بن کیامازندرانی از رجال نامور وطن خود مازندران بوده است. او در ناحیه تبریز رشد کرده و بعد به جهانگردی پرداخته و در بسیاری از رشته‌های علوم ممتاز گردیده است. وی دفتری درباره دفتر داری و حسابداری دولتی نوشته ولی معلوم نیست چرا و به چه علت به این کار پرداخته است. چون این کتاب در دوران وزارت همام الدین فلک المعانی به پایان رسیده به آن رساله فلکیه نام داده است. مطالب بیشتری درباره این شخص در مقدمه وجود ندارد؛ ولی به نظر نمی‌آید که وی مردی بسیار مهم بوده است، زیرا وی وزیر یکی از بزرگان امرای (خسروان) مازندران می‌بوده است (نک: برگ ۵ ب نسخه خطی)

متأخرترین تاریخی که در این رساله دیده می‌شود سال ۱۳۶۳ است. اغلب گزیده‌هایی که از اوراق دیوان اعلی از طرف مؤلف در اینجا و آنجا عنوان شده از سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ است. احتمالاً باید تاریخ تألیف رساله فلکیه را سال ۱۳۶۳ دانست. ظاهراً در آن ایام به اوراق دیوانی دسترسی داشته است. و چون نوشته خود را پس از پایان گرفتن به وزیر مزبور در مازندران اهداء کرده، پس در آن زمان به وطن خود، بازگشته بوده است.

اطلاعات ما درباره کاتبی که وجود رساله فلکیه را به صورت فعلی مدیون او هستیم از این هم اندک‌تر است. وی حتی نام خود را هم ذکر نمی‌کند. از مقدمه وی (برگ ۵ ب تا الف) متوجه می‌شویم که او به لحاظ اهمیتی که محاسبات دولتی و امور مالی داشته به این فکر افتاده است که رساله را استنساخ کند. درین مورد توجه می‌شود که این اثر فاقد مقدمه‌ای شایسته است، چرا که عبدالله پس از جملات دعائییه بلافاصله به اصل مطلب رساله خود پرداخته است. وی برای رفع این نقیصه به عهده گرفته بود دیباچه‌ای بنویسد.

مثالهایی را که برای ارائه نمونه دفتر داری لازم داشته و همچنین ارقام را از اداره امور مالی تبریز زمان خود گرفته و برداشته است. متأخرترین تاریخی که وی به عنوان نمونه برای آموختن طرز کار می آورد سال ۱۴۶۶ است. اگر ما تاریخ تحریر مقدمه را سالی پس از آن یعنی ۱۴۶۷ قرار دهیم، پس می توان به دوره جهانشاه قره قرینلو رسید. ولی البته تاریخی پس از آن هم می تواند به همین درجه درست باشد، در این صورت (از بهار سال ۱۴۶۸) ما اوزون حسن قره قرینلو را بر تخت سلطنت ایران و آناتولی شرقی می بینیم. درین صورت باید کاتب نسخه را بین عمال امور مالی او در تبریز جستجو کنیم.

از نحوه برداشت عبدالله چنین برمی آید که وی دارای عمیق ترین آگاهیها از امور مالی و دولتی ایران در قرن چهاردهم بوده است. هر گاه از دیدگاه مؤلف قضاوت کنیم وی به نحوی منسجم و منظم و بی عیب و ایراد به موضوع پرداخته است. هر چند ما برای پرسشهایی که سخت بدان علاقه مندیم پاسخی نمی یابیم و این بدان علت است که با کتابی راهنما در زمینه امور دولتی سر و کار نداریم بلکه این اثر برای راهنمایی کارمندان محاسبات تألیف شده است. طبعاً رساله فلکیه درباره تاریخ فرهنگی حاوی مطالب غنی و ارزشمندی است.

روش «سعادت نامه» (تألیف سال ۷۰۶)، بر این است که در تمام نمونه های دفتر داری نه اسامی خاص را ذکر می کند و نه مکانها را و به ندرت تاریخ را به دست می دهد. بیشتر با آوردن کلمه فلان یا به تاریخ کذا اکتفا می کند. اما در رساله فلکیه به تفصیل عین عبارتهای ثبت دفتر آمده و این عبارات برای آموزندگان دفتر داری از اوراق دیوانی امور مالی مملکت در تبریز اختیار شده است. به هر تقدیر در بعضی از نمونه های ارائه شده برای دفتر داری که تاریخ آنها حدود سی سال با هم اختلاف دارد، اطلاعات مربوط به اشخاص و ارقام کاملاً موافق و هماهنگ با هم ذکر شده است. این امر ما را به این نتیجه گیری و می دارد که مؤلف (خطا کارانه)، نمونه ها را از زمان و روزگار خود اختیار کرده و بعد تاریخهای گذشته را به آنها داده است. پس باید در ارزش یابی کتاب ملاحظه بسیار به کار برد.

اما شواهد مربوط به سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۳ بر خلاف آنچه گفته شد اصلیت و سندیت دارند، مثلاً نام عمرشاه، سرپرست دواب بارکش دربار که نام وی در برگ ۵ الف آمده است در کتاب دستورالکاتب محمد بن هندوشاه که تقریباً در همان اوان (یعنی ۱۳۶۶) و در همان مکان (تبریز) تألیف شده مذکور است.

اشکال اصلی در فهم رساله^۱ فلکیه و آثاری از این قبیل به دست آوردن معنای دقیق اصطلاحات کاملاً تخصصی است. من به همین دلیل ترجمه‌ای از آنها، همراه لغات و کلمات کلیدی اصطلاحات همراه کرده‌ام که آنها را ضمن مطالعه و بررسی این متن و آثار موسوم به ترسل و وقایعنامه‌های معاصر ایرانی به دست آورده‌ام. مقالات دیگر من در این زمینه می‌تواند کمک دیگری برای استفاده از این متن باشد.^۲

از نظر چاپ عکسی استانبول، باید بگویم لازم دیده شد شماره برگهای آن نسخه را در این چاپ نیز رعایت کنم و فهرست را بر پایه آن تهیه کنم.

رقمهای سیاق این متن که حاکی از قیمتها هستند اگر به وضوح لفظ «درهم» کنار آنها ذکر نشده باشد مقصود «دینار» (نقره) است. اما در چاپ به علت صرفه جویی در حروف چینی اغلب از اضافه کردن دینار چشم پوشی شد.

در تبدیل خط فهرست اصولاً از شیوه تلفظ فارسی پیروی شد (حتی در کلمات عربی) و البته از بعضی از ناهمواریها نمی‌شد اجتناب کرد. از اصلاح کلمات غلط عربی در متن خودداری شد، تا در خصوصیات متن اصلی تحریفی ایجاد نشود.

گوتینگن، پاییز ۱۹۵۲

۱. نسخه خطی ۱۲۴۱ کتابخانه کوپرولو در استانبول، برگ ۱۴۶ ب.

۲. سواى مقاله فوق که در شماره ۴ «جهان شرق» آمده است بنگرید به:

- Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter. *Der Islam* Bd. 29, (1949): S. 1-22, 115-141.
- Steuerinschriften aus dem mittelalterlichen Vorderen Orient. *Belleten* Bd. 13, (1949), 745-769,
- Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. and 16 Jahrhundert. *ZDMG* Bd. 100 (1950): 177-201.

پیوست ششم

دو نامه در بر دارنده اصطلاحات سیاقی

(۱) برگرفته از بیاض تاج الدین احمد وزیر، مورخ ۷۸۲

و من منشأته الی بعض الحکام رحمهم الله تعالی
.... اعداد شوق و نیازمندی که محاسب کلک باریک رو که در دیوان تحریر نظر
اشراف دارد از استیفا آن در نقل و تحویل عاجز آید دفع می کند
در باب «منها» و «من ذلک» حکایت ایام و شکایت انام چه گوید و چه نویسد که اگر
یک «بابت» از «مفردات» آن بر صحایف اوراق زوج و فرد لیل و نهار سواد و بیاض کند
هنوز از «دفعات» آن «حرفی» در قلم نیاید و از مفصلات آن مجملی ثبت نگردد. «فذلک»
امر آنکه در سرّ و ضرّ که نسخه «جمع و خرج» روزگار است چون خیال کج اندیش هر
حساب که در «بارز» ضمیر راست کرده بود با چرخ «حشو» پرور کج آمد.
دلم ز گیتی چندان حساب کج برداشت که راه یافت بدو صد هزار گونه کسور
و علی الجملة از «اوارجات» دست انداز روزگار بیحساب که مناسب این «سیاقت»
است و از اخوات و قراین آن می نماید نصب و عزل صدور عظام [و] صواحب کرام است
که صورت آن هرگز در دفترخانه ضمیر مصوّر نبود.
بل در «جامع الحساب» لوح محفوظ که «امّ الکتاب» حوادث یومی است رقم تحریر

نیافته استدراک مجموع بر ذمّت همت والا واجب است ...»^۱

(۲) برگرفته از منشئات قاضی میر حسین میبیدی (مقتول در ۹۱۱)

ای ملک تو آغشته به خون دل من ز اوراق «سیاق» توست حلّ، مشکل من
وصل است مرا «باقی» و هجران «فاضل» از «باقی» او مانده عوض «فاضل» من

حضرت معالی دستگاه رفعت پناه، کافی مهام الانام، کافل مرام الانام، ناشر مناشر الامانة، ناشر مباشر الرأفة و المحبة، مستوفی الممالک بالاستحقاق، المتفرد بالسیاق فی الافاق، حرّر الله تعالی دفاتر دولته و اقباله بقلم الدوام والاستحکام الی يوم القيامة، دفتر دعایی که از هر ورقش سمن رایحه مشک اذفر وزد و طومار ثنائی که از «حرفش» مانند ظرف عنبر پر فایحه به مشام جان رسد، ابلاغ و ارسال داشته «اوارجه جمع و خرج» مهاجرت نه معضلی است که در «دفتر توجیه» گنجد و دل پریشان خاطر تصحیح آن نماید، و محاسبه «فاضل» و «باقی» مصابرت و مواصلت نه به اندازه ای است که به میزان معضل مصحح گردد. لاجرم در تعداد اعداد آن شروع نمی نماید. امید که از دیوان «عسی الله أن یأتینی بهم جمیعاً» باقی شرف صحبت عوض ماضی ایام هجرت «مفاصا» گردد و از دفترخانه «ان جاء البشیر»، ابواب تقریر دوری در نور دیده...^۲

۱. چاپ اصفهان، ۱۳۵۳. صفحه ۸۸۸

۲. نسخه خطی مورخ ۱۰۳۲ متعلق به آقای نصرت الله امینی، میکروفیلم کتابخانه مرکزی شماره ۱۹۸۹ (صفحه

۲۵۸ جلد اول فهرست میکروفیلمها).

پیوست هفتم

مطابقه میان رساله فلکیه و رساله سیاق به زبان ترکی

در کتابخانه ملی پاریس نسخه‌ای به شماره ۱۶۲^۱ هست که مرکب است از دو کتاب. بخش نخستین آن ترجمه فارسی رسائل اخوان الصفا موسوم به «مجمل الحکمه»^۲ است و بخش دیگر رساله‌ای است به ترکی که در صفحه آغاز «کتاب سیاق از علم انشاء من تألیف عبدالجبار» نامیده شده. ولی نام درست مؤلف در خطبه رساله عبدی بن محمود بن عبدالجبار آمده است. این رساله نگاشته بعد از سال ۸۳۸ و مشخصاً در قرن نهم و به نام جلال الدین یورکوح یا شارکامران است. چون مشابهی میان آن و رساله فلکیه یافته‌ام و به احتمال ترجمه‌گونه‌ای است از آن کتاب مقداری از آن درینجا بطور عکسی با تطابق دادن میان فلکیه به طور حروف آورده می‌شود:

جدول مطابقه در صفحه پشت دیده شود

1. Catalogue des manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale. Par E. Blochet. Paris, 1905. Vol. I, p.78 - 79.

۲. مجمل الحکمه ترجمه‌گونه‌ای کهن از رساله اخوان الصفا، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار. تهران، ۱۳۷۵. ص ۲۱-۲۲.

سیاقنامه ترکی*

در بیان منها و من ذلک و نردبان پایه و
فاضل و اضافات و جملتان
منها بر مدّ در کم امهاتدن صکره
جکلور و بعضی الور کم جمله امهاتدن
جکلور بو اکی طرفدن دخی امهاتدن
اکسک الورا کا منها بزرگ درلر و اول اکی
مرتبه دن ارتق اولماز و هر نسنه کم اندن
منشعب الور اکا من ذلک بزرگ درلر و
اول من ذلک دن گنه اکنجی منها ... و
انوک مرتبه سی اکی مدّدن ارتق اولماز و
بحسب مقام متفاوت الور و بو قیاسدن
منها و من ذلک بری برندن جوق متولد.

رساله فلکیه

باب در بیان منها و من ذلک
منها مدّی بود که بعد از یکی از
امهات بکشند و بعضی باشد از جمله
سابق و آن را منهای بزرگ خوانند و به
مدّ کمتر، مدّ آن باشد به مقدار اندکی از
هر دو طرف، و آن منها را در هر حساب
که باشد یک مرتبه و همتا بیاید و زیادی
نشاید و هر چه از آن منشعب شود آن را
من ذلک بزرگ خوانند و مدّ آن همچنان
کمتر باشد از مدّ منها و آن را در هر
حساب که باشد زیاده از دو روا
نداشته اند.

و مراد از قرینه آن است که چون منها
یا من ذلک از مجموعی معین منشعب
شود تمامت آن در دو منها که یکی اصل
و یکی قرینه باشد با من ذلک اعلی و
قرینه او بیاید و من ذلک اعلی را تفصیلی
دو و قرینه منهای بزرگ را تفصیل دو
جائز باشد.

و اگر تفصیل بسیار باشد از منهاآت
من ذلکات منشعب شود و از من ذلکات
منهاآت تا چندان که تفصیل تمام شود.
هر چه مقدم باشد مدّ آن درازتر از مدّ
متأخر از هر دو طرف.

۱. از دوست فاضل دکتر محمد امین ریاحی سپاسگزارم که مرا در مقابله این مطلب با نسخه خطی کمک کرد.

و اگر یکی از منهاآت یا من ذلکات بر
ضلع ورق افتد آن را تفصیل منها یا من
ذلک خوانند برین موجب ... (ص ۳۵)

و اگر بر نسته منها یا من ذلک دن ضلع
ورقه یازلقه اکا تفصیل منها و من ذلک در
لر بو موجبجه ... (۶۲ ب)

باب در نردبان پایه

بعضی از متأخران خواستند که بدان
چه مقصود است اکتفا کنند و مکررات را
حذف نمایند صورت منها و من ذلک را
تغییر کردند و جهت اختصار و ترک
تکرار، نردبان پایه بنیاد نهادند و قاعده
پیشتر این بوده که محاسبه را شبهه آمیز^۱
می نوشتند به نوعی که نوشته خواهد
شد... (ص ۵۱)

حرف در بیان نردبان پایه

چون بعضی متأخر دلدلر که مکرری
حذف ایده لر و اول که مقصود در انی
یازه لر منها و من ذلک صورتن تعیین
اتدلر اختصار دن اترو و ترک تکرار ادب
نردبان پایه بنیاد اتدلر نیچون انوکجون که
بو قنوک بنیادی تخفیف و اختصار در
انوکجون شمدی محاسبلر نردبان پایه
طریقن یازرلر موجبجه ... (۶۳ ب)

پیوست هشتم

«العمادية فى فن السياقة» - «جامع الحساب» (۱)

چنانکه در پیوست دوم دیدیم عماد سراوی کتابی در زمینه مباحث فن سیاق دارد که به نام شیخ حسن چوپانی (متوفی ۷۴۴) تألیف شد و به اعتبار آمدن کلمات «جامع الحساب» بر صفحه نخست آن میان کتابشناسان به «جامع الحساب» معروف شده و به همین عنوان هم در رساله دانشگاهی Nejat Göyünç به پژوهش در آمده است.^۱ اما به گمان من «جامع الحساب» همانطور که در متون سیاقی آن دوران دیده می شود اصطلاحی است برای نمودن بخشی یا گونه ای از دفاتر محاسبات سیاقی. کما اینکه حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می نویسد: «به چند نوبت که جامع الحساب ممالک نوشتیم».^۲ همین اصطلاح دو بار دیگر هم در نزهة القلوب آمده است^۳ و همچنین در نامه ای که از بیاض تاج الدین احمد وزیر (مورخ ۷۸۲) آوردیم اصطلاح مذکور مندرج است و بعیدست که عالم علم سیاق، اصطلاح خاص قسمتی از آن علم را نام کتابی بگذارد که مرتبط به مجموعه آن علم است. در همین متن «عمادیه» هم مؤلف در مقاله دوم (صفحه ۴۰) نوشته است: «بیان تعریف دفاتر و ضابط ترتیب احکام در روزنامهچه و نقل او را از آنجا به دیگر دفاتر و از آن دفاتر با جامع الحساب».

نسخه موجود از «جامع الحساب» به شماره ۷۸۵۳ و ۷۸۵۴ در نود و یک صفحه از

1. Das sogenannte Gāme'ol-Hesāb. Gottingen, 1962.

۲. نزهة القلوب، چاپ محمد دبیر سیاقی، ص ۲۷.

۳. صفحات ۲۸ و ۵۱ از چاپ محمد دبیر سیاقی دیده می شود.

آن کتابخانه عمومی قونیه (یوسف آغا) است و فیلم آن در «آرشیو میکروفیلم ترکیه» (کتابخانه ملی - آنکارا) به شماره ۳۱۶-C نگاه داری می شود. شانزده صفحه از شماره ۵۹۲۷ به همراه میکرو فیلم هست.

این نسخه از آغاز و در مقاله اول افتادگی دارد. مقدار موجود نود و یک صفحه و عناوین باز مانده آن در یک مقدمه و دو مقاله و خاتمه چنین است:
مقدمه: در بیان صور رقوم کثیرالاستعمال و بحث اعداد به قاعده اهل نحو و آن دو فصل خواهد بود.

فصل اول: در بیان ابواب رقوم.

باب اول: در رقوم نقود که احتیاج بدان بیشتر افتد، کسور و صحاح.

باب دوم: سایر ارقام کثیرالاستعمال.

[مقاله اول موجود نیست]

مقاله دوم در بیان تعریف دفاتر و ضابط ترتیب احکام. (صفحه ۴۰)

خاتمه: در بیان تهذیب اخلاق (صفحه ۸۱) در چهار قسم:

قسم اول: آنچه راجع با معرفت حق و ریاضت خواهد بود. (ص ۸۲)

قسم دوم: در بیان آنچه راجع با رعایت مصالح و متابعت مخدوم صاحب دولت

خواهد بود. (ص ۸۵)

قسم سوم: در آنچه [به] عموم خلائق مرعی باید داشت. (ص ۸۷)

قسم چهارم: در آنچه رعایت آن به نسبت با نفس خود طلب بود. (ص ۸۹)

درینجا ضرورت دارد به نکته ای اشارت بشود و آن این است که در کتابخانه دانشگاه

لیدن (هلند) نسخه ای هست به نام «الرسالة العمادیة فی فن السیاقه» (شماره ۱۰۳۹

معرفی شده در فهرست آنجا ۳: ۷۷)^۱ و مرحوم دانش پژوه مشخصات آن را به نقل از

۱. مشخصات عنوان فهرست مذکور چنین است:

Cataloguo Codicum Orientalium Bibliothecae Academiae Lugduno Batavae. Augtoribus P. De

Jong et M. J. De Goeje. Volumen Tertium. Lugduni Batavorum. 1895. p.77.

فهرست آنجا در پژوهشهای خویش آورده^۱ و مؤلف آن را عماد شیرازی یاد کرده است. اما بنابر عناوین مندرجات آن کتاب که آورده شد مشخص است مطالب این نسخه مطابق است با همین متنی که به نام «جامع الحساب» شهرت گرفته است. بنابراین «العمادیه فی فن السیاقه» و «جامع الحساب» یک کتاب است نه دو متن جداگانه و «شیرازی» تصحیفی از «سراوی» است.

بخشی از خطبه عمادیه^۲

... اما بعد، چنین گوید مؤلف این تألیف یعنی بنده ضعیف عماد سراوی تاب الله علیه که چون در ایام صبا که سرعت دقیق ذهن از نسیم صبا سبقت می برد طلباً للابتداء بآبائه و هرباً من الافتقار باکفائه، هوس صناعت سیاق داشتم و در آن زمان پدر این ضعیف که در روزگار خود مشارالیه کتاب بود و در جریده حساب درآمده؛

شعر

بعد از آن کاندلر جهان اسب سعادت تاخته بود

گوشه نعل از غبار هر دون افشانده بود

در اکتساب این صنعت و اجتذاب این حرفت^۳ خدمت به هر کسی و ناکسی واجب شد و ملازمت دشمن و دوست از میان رگ و پوست لازم آمد. از ابتدای شباب هم از توجه به مدرسه و کتاب اختیار نمودم و چند سال بریک نمط و نسق من الفلق الی الغسق به ارکان دولت ملازم بودم و عقبات طرق مخوف گاهی از کربت غربت سر در گریبان مذلت کشیده و گاهی از مذلت خدمت شربت ندامت چشیده،

۱. نسخه‌های خطی. نشریه کتابخانه مرکزی، جلد دهم. ۱۳۵۸. ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۲. از روی نسخه خطی کتابخانه دانشگاه لیدن نقل می‌شود. از دوستم محمد باقری سیاسگزارم که عکس آن را در اختیارم گذارد. میان این نسخه و صورتی که در نسخه ترکیه آمده است تفاوت‌های نسخه بدلی متعدد هست.

۳. اصل: حرف.

شعر

از هر طرف غم به من آورده بود روی هر لحظه محنتی دگرم می نمود روی
و با وجود ریاضت بسیار نفس را به کره و اجبار بر اضطبار می داشتم و از وظیفه جد و
جهد و وفا و عهد چیزی فرو نگذاشتم. مدتی همچون مسخر کواکب در منازل معارک و
مضارب از مشقت و زحمت رو بر نتافتم،

تا ز ناگه آرزوی خویش در بر یافتم

وانچه می جستم ز دور چرخ یکسر یافتم

یافتم از طالع فرخنده قدری کز علو

پایه خود بر فراز چرخ اخضر یافتم

یعنی از روی سعادت خویشتن را بنده وار

بر در ایوان شاه دادگستر یافتم^۱

اعنی ایوان آسمان درگاه و درگاه آسمان پناه مفخر اعظم مران نوین^۲ سلطان نشان، و

جمشید سلیمان مکان، مطاع نافذ فرمان، در صدف سروری....

شعر

خدایو کشور شاهی امیر شیخ حسن که ختم گشت بدو شیوه جهانبانی

پناه دوده چوپان که استوار بدوست اساس قاعده ملکت سلیمانی

شعر

الذی لم یسمیح بمثله الافلاک مادام النسر و السّماک

الحاکم بامرالله القائم بحجة الله، خليفة العرب و المعجم، مالک رقاب الامم، کھف

الثقلین ظلّاله فی الخافقین ... علاء الحق و الدّین والدّین شیخ حسن نوین.

۱. در نسخه دیگر این بیت مقدم بر بیت قبلی آمده است.

۲. (= نوین).

شعر

آنکه او سرکن فکان باشد اصل ترکیب جسم و جان باشد
[و بیت و هشت بیت دیگر]

و چون ... در حسب استعداد ذاتی که در جبلت آن حضرت مذکور بود تربیت ارباب فضل و تقویت اصحاب نقد و عقل را به یمن همت و وقت خسروانه واجب فرموده بود عظمای علما و اصفیا [و] ازکیا و ائمه دانش‌پرور به آوازه صیت [معدلت] و افاضا انواع میزت از اقاصی و ادانی ادام به ارکان نوین که به حقیقت کعبه آمال و فضله فضل و افضال است مسرود داشته در فتون علوم به قدر معلوم مؤلفات به عز عرض می‌رسانیدند و دیباجه به ذکر بعضی از صفات آن حضرت به قدر فهم و ادراک از هزار یکی و از بسیار اندکی تصور کرده بودند موشح گردانیدن، بنده دولت خواه هر چند ... می‌خواست که با وجود نسبت عبودیت خویشتن را در سلک آن طایفه کشد و وظیفه دعایی که دارد در میان آورد خبر مآثر خسروان کامگار تا انقراض فلک دوار به و رسائل رسایل و افتقار پایدار خواهد بود.

شعر

عنصری کرد نه عنصر در افواه بماند تا ابد صیت نکو نامی سلطان محمود
اما چون در خود پایه‌ای که گرد او خوض توان کرد نمی‌دید.

شعر

منزل دراز و بارکشم لنگ و من ضعیف با درد چشم راه به منزل کجا برم
لکن به قصیه سلیمان و مور متمسک شده مختصری در صناعت سیاحت بقدر جهد و طاقت ترتیب دادم.

شعر

آری چه کنم عادت موران باشد پای ملخی نزد سلیمان بردن
مأمول از حسن الطاف ارباب فضیلت آن که هفوات او را به قلم مرقوم گردانند ...

پیوست نهم

صورت الوف به رقوم سیاقی در نسخه مونس الاحرار

در میان برگهای نسخه خطی مونس الاحرار که از سوی کورکیان به مرحوم محمد قزوینی اهدا شده بود و اینک به شماره ب ۱۴۴ در مجموعه ادبیات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگاه داری می شود، سه صفحه (صفحات ۶۶ - ۶۸)^۱ در معرفی صورت الوف به حروف و ارقام هندسی و سیاقی هست که کتابت آن می باید از قرن نهم هجری باشد. خط اصلی نسخه تعلیق مانندست، ولی این صفحه حاوی اعداد به خط نسخ است با رقم «مولانا عمر شاه الطیب المعروف بشربتدار».

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات، تألیف محمدتقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵۰۴ - ۵۰۶.

صو رسعیدات الوقت

سورۃ البقرۃ

5 7 3 6

[illegible]

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

بیا که تا عازم یه بیرون شد
سه روز مکه ماند عین بیرون شد
خوبه بدو عالمه هرگز بدو نرسد

و چون عثرات را بدید که مانند صخره عثرات ازین آدمیست

11. 2. 11. 11. 11.

والکسر ثمرات دالوف باشد برود و صمغ حاجت باشد
دالوف مشابه مات نکرد بنفشه

الاعمال

والكرامات والوفاء بالعهود وبرجاته من اكرم الله من عباده

$\frac{1}{2} \frac{1}{2}$

[illegible]

پیوست دهم

سیاق منظوم از احمد خان گیلانی
برگرفته از بخش علم سیاق در بحرالجمواهر*

در تعرف قرینه

نام این خط که عاملان سیاق به قلم می‌کشند در اوراق
به قرینه همی بود مشهور خواه نزدیک خواه باشد دور

در اتصالات

اتصالش که هست روح افزا پنج مدّ است همچو آل عبا
اتصالی شود چو مدّ ششم بشنو این نکته را بکن ره گم
از ششم تا به پنج مدّ تمام سوی چپ ده به راستیش مقام
پنج دیگر شود ز جانب راست صاحب علم این چنین آراست

در تعداد کردن اوراق

گر نباشد نشانه بر اوراق مشکل افتد بسی بر اهل سیاق
زانکه ناگه ورق فتد از دست شد فراموش و گشت کارش پست
گر ندارد علامت تعداد نیست مستحسن این بر استاد

در شعب اوارجه

تا شوی از اوارجه آگاه ای امیر نگین و تاج و کلاه

*. آنچه در بحرالجمواهر به قید نام احمد خان گیلانی آمده است، نقل شد. اشعار دیگری در آنجا هست که نام

گوش کن تا بیان کنم آن چیست
یا از این لفظ مدعاشان چیست
در وجه تسمیه اوارجہ

معنی اصطلاحیش این دان
آنچه گفتند پیر و استادان
که اگر از کسی طلب داری
مبلغ نقد و جنس پس کاری
طلب از وی بدین حساب توان
طرز دیگر عدد بود می دان

چون نویسی اوارجہ پس ازین
بشنو این ای امیر با تمکین
کاندران باب هست چند سخن
نقل از ارباب فهم نو و کهن
هست قسمی به صاحب تحصیل
همچو ارباب ناقل و تحویل
هست ارباب مال هم قسمی
در خراج و منال هم اسمی

به دو «حرف» [و] چهار «دفعه» تمام
باید انجام «مفرد» انجام
حاجت افتد گهی به «بابت» هم
نیست یعنی بی زیاده و کم

در آداب من ذلک

صیغه های جمع را در اصل وضع
کرد نه استاد در فطرت رفیع
ابتیاع اول پس استعمال گفت
انخراق اندر سیم چهارم وسیع
انشقاق و انکسار و انقطاع
وانگهی تسلیخ و تبدیل مبیع

پیوست یازدهم

پژوهشها و یادداشتهای سیاق شناسی

شاردن در سفرنامه‌اش راجع به سبک محاسبات ایرانیان نوشته است آنان «حساب رقم» asab ragam^۱ به کار می‌بردند. مرادش حساب رقمی است که بر حساب سیاقی (= دیوانی = دیناری) گفته می‌شده است.

شاید این اشارت شاردن قدیمی‌ترین نوشته اروپائی درباره سیاق باشد. پس از آن نوشته ژزف رابینو J. Rabino را باید ذکر کرد که تحت عنوان Banking in Persia نوشت و در دسامبر سال ۱۸۹۱ در مجله The Institute of Bankers^۲ به چاپ رسانید و آنجا روش سیاق نویسی را متذکر شد.

دنباله تحقیقات و مطالعات و اشارات مربوط به سیاق به نظم تاریخی چنین است:

1825 - Charles Stewart: Original Persian Letters and Others Documents.
London, 1825.

1915 - Kazem Zadeh (Iranshahr), Hossein. - Les Chiffres Siyâke et la comptabilité persane. *Revue du Monde Musulman*. XXX (1915).
PP. 1-53

1931 - Sūheyl, Unver. Siyakat Yazisine Kuyūd-i Atika. *Istanbul Belediye Meemuasi*. Sayı 87. P. 92.

۱. کذا

۲. Vol. 13 (1882) part 1 (p.1-54). سومین ضمیمه مقاله رقوم سیاقی است و A Persian

Account current عنوان دارد.

- 1931- Togan, A. Zaki Validi. - Mogollar deverinde Anadolu'nun iktisadi vaziyeti. *Türk Huyuk ve İktisat Tarihi Mecmuasi*. Cilt I (1931): 1-70
- ۱۳۲۴ - مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من. تهران ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ (سه جلد)
- ۱۳۲۶ - نفیسی، سعید: کتابهای درسی حساب. مجله سخن. ۳ (۱۳۲۶): ۶۵۲.
- 1949 - Hinz, Walter - Ein orientalisches Handelsunternehmen im 15. Jahrhundert. *Die Welt des Orient*. Heft 4 (1949): 313-340
- 1949 - Roemer, Hans Robert - Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter, *Der Islam*. Bd. 29 (1946): 1-29, 115-141
- 1940 - Roemer, Hans Robert - Steuerinschriften aus dem mittelalterlichen Vorderen Orient. *Belleten*. 13(1949): 745-769
- 1950 - Roemer, Hans Robert - Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert. *ZDMG*. 100 (1950): 177-201
- 1952 - Hinz, Walter - Die Resāla-ye Falakiyya des 'Abdollah ibn Mohammad ibn Kiyā al- Māzandarāni. Ein persische Leitfaden der staatlichen Rechnungswessens (um 1363). Wiesbaden, 1952
- 1955-Fekete, L. -Die Siyqat-Schrift in der Turkischen Finanzaerwaltung. Beitrage zur Turkischer Paläographie mit 104 Tafeln. 2 vols. Budapest, 1955

1962 - Göyünç, Nejat- Das sogenannte Gāme'o'l - Hesāb des 'Emād as-Sarāvi. Gottingen, 1962 (Diss.)

1965 - Göyünç, Nejat.- Imad es- Serāvi ve Eseri. I. Ü. Ed. Fak. Tarih Dergisi. 15(1965): 86

۱۳۴۴ - گلچین معانی، احمد: رساله در علم سیاق مجله دانشکده ادبیات (تهران). ۱۲
(۱۳۴۴): ۳۶۳-۳۵۵

۱۳۴۵ - متین دفتری، احمد: اسناد دیوانی عهد قاجار. مجله راهنمای کتاب. ۹(۱۳۴۵):
۳۵-۳۱

۱۳۵۰ - موبد، میرمهدی: در پیرامون دگرگونی مستوفیگری (سیاق نویسی) و بنیان
گذاری ژاندارمری. مجله هوخ. ۲۲(۱۳۵۰) ش ۸: ۵۱-۵۲

۱۳۵۰ - دانش پژوه، محمد تقی: دبیری و نویسندگی. مجله هنر و مردم. شماره ۱۰۱ تا
۱۱۳. سالهای ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰

۱۳۵۰ - قائمقامی، جهانگیر: مقدمه‌ای بر شناخت اسناد تاریخی. تهران، ۱۳۵۰.

۱۳۵۳ - شیروانی، محمد: سیاق در علم حساب و کتابهایی درباره آن. چهارمین کنگره
تحقیقات ایرانی. مشهد. ۲(۱۳۵۲): ۱۷۸ - ۱۸۸

1973 - Nabipour, Mirkamāl - Die beiden persischen Leitfäden des Falak
'Alā-ye Tabrizi über das staatliche Rechnungswesen im 14.
Jahrhundert. Gottingen, 1973 (Diss.)

1974 - Günday, Dunder - Arshiv Belgelerinde Siyakat Yazisi Özellikleri
ve Divan Rakamlari. Ankara, 1974.

1974 - Yazir, Mahmud-Siyakat Yazisi. 2 baski. Ankara, 1978.

۱۳۵۳ - کریمی، اصغر: واحدهای اندازه‌گیری در ایل بختیاری و حساب سیاق. مجلهٔ مردشناسی و فرهنگ عامهٔ ایران. ش ۱ (تابستان ۱۳۵۳): ۴۷ - ۵۱

۱۳۵۳ - کریمی، اصغر: حساب دیناری. مجلهٔ مردشناسی و فرهنگ عامهٔ ایران. ش ۳ (زمستان ۱۳۵۳): ۹۱ - ۱۰۰

۱۳۵۶ - صفی نژاد، جواد: آموزش سیاق نویسی. کتاب «اسنادبینه‌ها». جلد اول. تهران، ۱۳۵۶. ص ۳۹-۶۹ (قسمت چهارم به سیاق نویسی اختصاص دارد و متن احسن‌المحاسبات (چاپ ۱۳۲۸ق) در آن عیناً بطور افست تجدید چاپ شده است.)

۱۳۶۴ - افشار، ایرج: سیاق نویسی (طرح مطلب). آینده. ۱۱ (۱۳۶۴): ۶۶۹

۱۳۶۵ - قیصری، علی: منابع سیاق نویسی. آینده. ۱۲ (۱۳۶۵): ۶۳۶

۱۳۶۸ - نشاط، محمود: شمار و مقدار در زبان فارسی. تهران، ۱۳۶۸. ص ۲۸۰ - ۲۸۱

۱۳۷۳ - شیروانی، محمد: علم سیاق. مجلهٔ وقف، میراث جاویدان. ش ۵ (بهار ۱۳۷۳): ۴۰ - ۴۷ (حاوی نام هجده کتاب سیاق و معرفی کوتاهی از «قوانین السیاق» تألیف محمد کاظم کاشانی و تواریخ سیاقی).

۱۳۷۴ - رهنما، هوشنگ: چند واژهٔ ایرانی: سیاق. مجلهٔ ایرانشناسی. ۷ (۱۳۷۴): ۱۵۲ - ۱۵۴

1991 - Otari, Ismail - Muhasebede Siyakat Rakamlari. Lebib YalkinYayinlari. Istanbul, 1991.

1984 - Otari, Ismail - Risale Felekiyye. Kitabu's - Siyakat. *Hakkında. I. U. Ishletme Fak. Muhasebe Enstitüsü Dergisi*. Yıl 10, Sayı 37. Agustos 1984.

1996 - Öztürk, Said - Osmanli Arshiv Belgelerinde Siyakat Yazisi ve Tarihi Gelisimi. Istanbul. Osmanli Arashtirmalari Vakfi. 1996 (No. 12).

پیوست دوازدهم

تصاویری از منابع سیاقی

۱. رقم سیاقی در نسخه «دستور دبیری» (مورخ ۵۸۵ ق)
۲. قصیده سیاقی از دیوان حسابی شاعر
۳. صفحه‌ای از سعادت‌نامه (نسخه ۵۹۷ یوسف آغا)
۴. صفحاتی از قانون السعاده
۵. صفحاتی از فلکیه
۶. صفحه‌ای از سیاق‌نامه ترکی (نسخه کتابخانه ملی فرانسه)
۷. شش صفحه از العمادیة فی فن السیاقه (نسخه لیدن)
۸. صفحه‌ای از العمادیة فی فن السیاقه (جامع الحساب - نسخه ترکیه)
۹. سه صفحه از مفتاح الحساب
۱۰. صفحه‌ای از خلاصه السیاق (هندی)
۱۱. صفحه‌ای از فروغستان (نسخه آهی - اساس)
۱۲. صفحه‌ای از فروغستان (نسخه سپهسالار)
۱۳. صفحه‌ای از فروغستان (نسخه کتابخانه ملی ایران - ۱۲۵۹ ق)
۱۴. صفحه‌ای از قوانین السیاق (محمد کاظم شیبانی)
۱۵. صفحه‌ای از کتابچه نفوس تهران (۱۲۶۹ ق)
۱۶. صفحه‌ای از «صورت وقف‌نامه‌جات» آستان قدس رضوی (۱۳۱۷ ق)
۱۷. صفحه‌ای از کتابچه مواجب و مرسوم مصوب مجلس اول (۱۳۲۵ ق)
۱۸. تاریخ و شجره منظوم به طریق سیاق از «ظفرنامه حمدالله مستوفی»

- ۱ -

رقم سیاقی در نسخه «دستور دبیری» (مورخ ۵۸۵ ق)

و از انصاف و عدل خویش بسندگی بزرگان آزارهای میفکنند و از خطایان
آواره بشوند اگر امید بندگان از عاطفت کمید و فاش شود بدعا بسیار مقابل بود
و ثواب بزرگ حاصل آید ان شاء الله تعالی **اتفاق نامه**
چون تاریخ شهر منتهی فلان در شهر فلان اخراجات بسیار افتاد بود بسبب
گذر لشکر و بسیاری مصادرات و واردان و اخراجات هر سال می افتاده بود
از مؤمن مستبان و وراثت داران و عوارضی که می بود و اشک و غم و بیچارگی
خویش بود و نیز از جهت نفقه و قدر هراه و اخراجات لشکرگاه مسلمانی از آن
ضمیمه شد که شایع و شرکارا وجه می بایست ساختن مصلحت جانی بدین کار
بوقت افتتاح اموال دولتی آن اخراجات در احتیاج بودند و مال دولتی و بزرگان
و بیکیا ترجیه هر دو مال بدهند و هوالنسیابویه

والعین المعطای ماله

الاخراجات
بالقصبة
للماسار

نفعه الوفد
و عتلا
المعتمد
ملا

العوارض
ملا
علوفه
ملا

الاموال
الدوايه
و مسار

الاصول
ملا

الفرع
ملا

الفرع
المسجد علی
ملا
ملا

و جرد الك
ملا
ملا

على المعتمد
ملا

ملا
ملا

- ۲ -

قصیده سیاقی از دیوان حسابی شاعر

شود وقت آنکه ختم کنی بر معانی
چو در مقام دولت جسد این دلی
به شعر آید و در وی خلق و معانی
باشد آید ای صاحبی از دلی

تسبیح که بر دست طبع اهل معانی
بر خاسته از دست و پا نیست
بر خاسته از دست و پا نیست
بر خاسته از دست و پا نیست

همه که از این می گویند
تو از این می گویند
تو از این می گویند
تو از این می گویند

تو از این می گویند
تو از این می گویند
تو از این می گویند
تو از این می گویند

صفحه‌ای از سعادت‌نامه (نسخه ۵۹۷۵ یوسف آغا)

[illegible]

- ۴ -

صفحاتی از قانون السعاده

کتابخانه

Ms. or. oct. 2556

کتاب قانون
البيعة در سياقت
تصنيف خاتمه علاء
فلکي رحمه الله عليه
کاتبه و مالک مکتبه -

کاتبه و مالک صاحب مکتبه خذ الخ في الشيو
احسن الله اليه وجميع المؤمنين و المؤمنات
والمسلمين و المسلمات
الاحياء منهم و الاموات

۹
بسم الله و ما ائبف له من جوارحه و رزق الواسع
و كرامه باطن منزهة الله عن غفلة العباد
سورة نوح اصل كبري و طراز نعمة العز
ل و راجعة بطل و ما نؤمن بالله بالله

التي
ولكن عارضا لذلك في داخله
بشيء يعني مفعولا ناشدا

الفهرست
 ولسلعه ولسلعه
 ولسلعه ولسلعه
 ولسلعه ولسلعه

قَالَ الْعَلَمَاءُ

۱۰- له لایع مرفوعه لیون و مرفوعه عن مرفوعه

[illegible]

صفحه‌ای از سیاقنامه ترکی
(نسخه کتابخانه ملی فرانسه)

در قواعد اسما

در سال منها و من ذلک و رہاں پایہ و فامل احسان
و عہد

نہا برمد در کم امہاندن صکر جکلور و بعضی الور کم عملا امہاندن
 جکلور بواک طرفہ رخ عملا امہاندن اسک اور اکامہا و دل
 و اول اک حربہ دن ارتق اولماز و مرئسہ کم اند مشتعب
 اکامن د لک بزرگ در و اول بر د لک دن کینہ الکفی منہا صفت
 و انوک و نہ سے اک مد دن ارتق اولماز و بحسب قیام متغایر
 اور و بوقیاعدن منہا و ذلک بری برندن حق متولد از
 و اگر برئسہ منہا نامند لک دن ضلع و رفہ باز لہ اکا عسل کد

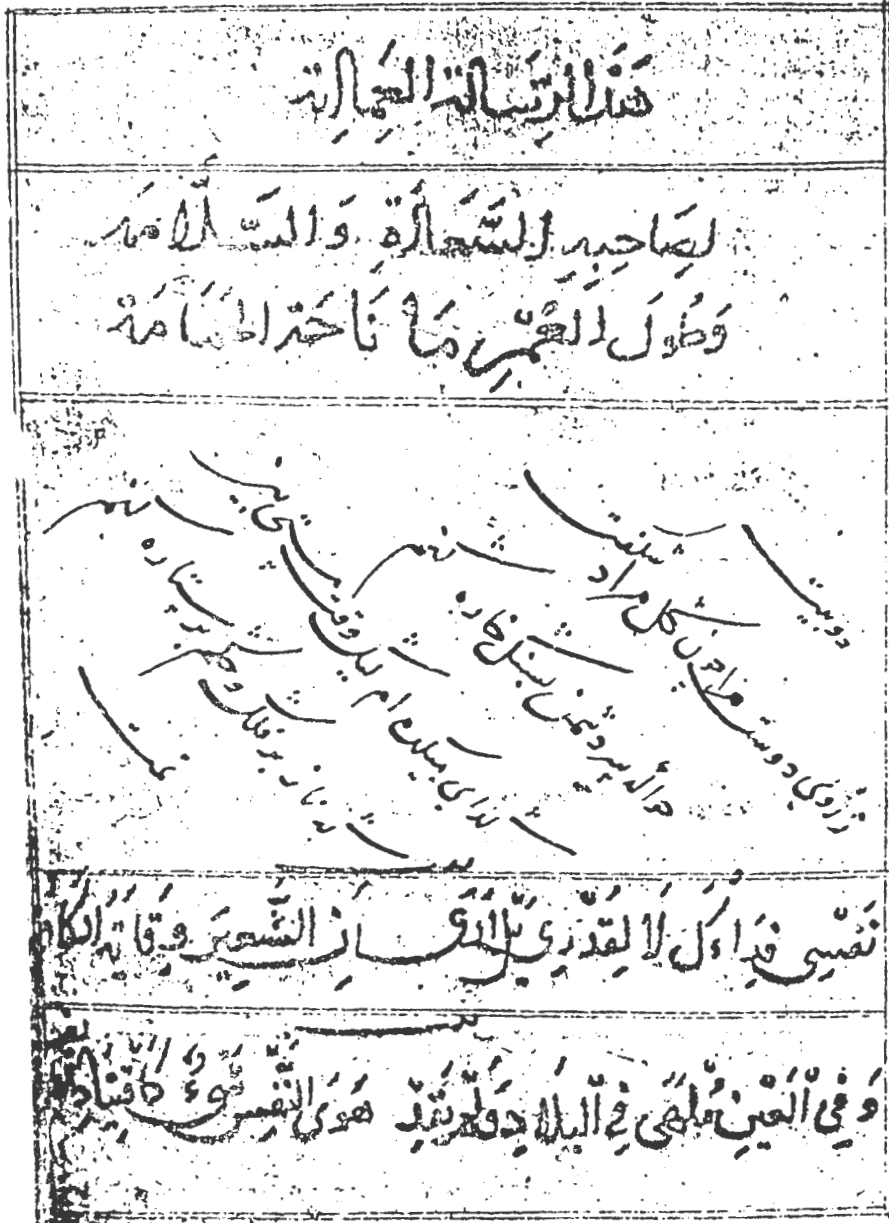
د لک در و صحر

والعلاج الموصى به من العائد والبرق والاعتناء والوقاية
والوقاية والاحتياط

العالم، الرخاء، الاحسان، وبقوا العار والوفاء
على العار

- ۷ -

شش صفحه از العمادية فى فن السياقة (نسخه ليدن)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقصاح متعال بامتناج ملل ذی اجمال و ابتداء کلام بشکر علم علام در فتح هر کتابی
و مقدمه هر خطابی از اتم اقسام شکر نعم بی قیاس و اتم انواع حمد و
سپاس لکن شروع در بیان صفت مقدری که نقوش معانی بر صوفای نفوس نگاشته
فلم تدیر او پست و مدبری که ظهور موجهات در عالم محسوس نشانی تدیر او پست
و طیفه غار فان سبل طریقت و طریقه سالکان طرق حقیقت تواند بود
بذین زبان صفت چسب یا رستوان که با بطعمه پشته غناشکار ز تنزل لعل
لاجرم ارپر عجز و فتور معترفا با انواع القصود شر از روضه مقدس جهان شرع
مهر سپهر معدلت و آسمان شرع ناغنی واسطه عقد مخلوق و رابطه
عقد کائنات هر دو فترا بنیا محمد مصطفی علیه افضل الصلوة والسلام شمس
علیه سلام الله ما لاح بارق و نواح حمام الورق فی الورق الحضر
استناضت انوار معانی میروزد فمن لبستضاء یضایحه ابتدوخی
نقد استمسک بالبروة الوثقی لا انضیام لها والله سمیع علیم اما بعد
بعد چنین گوید مؤلف این تالیف یعنی نذیر ضعیف و السراوی ثابت علیه که چون

مواضت انواع حیرت اذاقاصی و ادایه ادم بارگان نویان که بحقیقت
 بعینه امان و فضل و فضل و افضالست پیروز داشته در فنون علوم بتدر معلوم
 مؤلفات بعد عرض می پس این و دیباچه بند که بعضی از صفات آن حضرت بتدر فهم
 و ادراک از هزار یکی و از بسیار اندکی تصور کرده بود و در توضیح کرد این زن نبی و تحول
 هر چند که شعر احب الصالحین و لست منهم یا لعل الله یزنی عنی صلاً حاکم میخیزد
 که با وجود این عبودیت خویش را در سلسله آن طایفه کثرت و وظیفه دعای که در آن
 در میان آورد خبر ماثر خیر و ان کامی رتا القراض قلل و وار بر سایل رسایل و اعتبار
 باید از خواهر بود شعر عنصری کرد نه عنصر در افواه با نذر تا ابد صفت کنونی سبک محم
 اما جن در خوف پایه که کرد او خوص تواند کرد غنی دید با خود می گشت
 کیف الوصول الی سعادة دونهما قلل الجبال و دونهن خوف الرحمن خافیه و ما له و لم ی
 و اللف صفوا الطريق خوف شعر منزل دز از و بار کشم نکر و منضع
 با در چشم راه منزل کجا بستم : لکن بقیه مور و سلیمان متمسک شد
 مختصری در صاعقه سیاحت بقدر جهد و طاقت ترتیب دادم
 آری جلنم عادت موران باشد پایی ملنی نزد سلیمان برد
 مامول احسن الطاف ارباب فضیلت انکه هنرات او را بقلم عفو و قلم

اعنی ایوان آسمان درگاه و درگاه آسمان پناه منجر اعظم کامران یون سلطان نشان
 و جمشید سلیمان مکان مطاع نافذ فرمان در صد فیه وری هس سپهر نیک اختر
 خیر و فریدون قرا المیڈ بالفتح و الطفر لکنه جهان کیر دارای بارای و تدبیر
 لطف برادر باب معنی فیض سبب الاسباب و ای خطه اقبال کعبه مقاصد امال کعبه
 واردات ربانی رحمت فیض اسمانی مدار قدار معدلت جمود جنبه جبرخ نصبت بخیر
 ایدار آلهی منبع فیض نامتناهی شعخ خدیو کشور نظامی امیر شیخ چرخ که
 ختم لشت برو شیه جهان بانی پناه دوزخ چوبان که استوار بندست
 اسپاس قاعدت ملکت سلیمان سیم الدن لم شیخ بمثلہ الافلاک مادام الشرف و التماک
 ای کم بامر الله التالیم بحکمه خلیفه العربی العجم مالک رقاب لام کف الثقلین طالع
 فی الکافین شهاب سماء اجداله نصاب العدل والرافه باسط الامر و الامان
 باسدر اللطف و الاحسان منظومات العلیا قانع المتمدنین بالله الابرار علاء اکبر
 و الدنیا و الدین شیخ حسن نوین شمس کمال پسرین و کمال در اصل ترکیب جسم جلال
 و جبرن حکم اما یعرف الفضل من الناس ذوه در حسب استوار ذاتی که در عجلت
 آن حضرت مفسد ارباب فضل و تقویت اصی بقتل و عقل بمن ممت وقت خیر و ان
 واجب فرموده بوف عظمای علماء و اصحاب و از کما و ای دانش پرور باوان نصبت

بریز

ایام صبا که سرعت دقیق ذهن از پیسم صبا سبق می برد طلبا لا ابتداء بابایه
و هربا من الاقتاد بانگایه بپوس صبا عت کیاقت داکتم و دران زمان پذیران
ضعیف که در روزگار خوف مشارالیه کتاب بنف و در جریع چپا ب در اندک شمس
بعد از ان گذر جهان اسب سعادت باخته بنف : کمرته نعل از غبار دهر درون افشانده
در آلتا ب این صنعت واحد اب این محفت خدمت بهر کسی و نا کسی واجب شد و ملا
دشمن و دوست از میان اکل و بویست لازم آمد از ابتداء شبها بپیم از نوحه بدر
و کتاب اختیار نمودم و چند پال بر یک خط و نسق من الباقی الی العشق بارکان دوت
ملازم بودم و عقبات طرق محوف کامی از کربت غربت سر در گریبان مذلت کشید
و کامی از مذلت خدمت شربت ندامت جشید شعرا از هر طرف غمی بمن آورد و به
لحظه محنتی دگر می نمود روی و با وجود ریاضت بسیار نیس را بکن و اجبار
بر اصطبار می داشت و از وظیفه جد و جهد و وفا و عهد جبری فرو گذاشتم
مدتی بچون مخمر کواکب در منازل و معارک و مضارب از مشقت رنجت روبرو شافتم
شخص تازنا که آرزوی خویش در بر یافتم : و آنچه می چستم زده و چرخ بکسر یافتم
یافتم از طالع فوخند قدری که علو : پای خود بر فدا زجرخ اخضر یافتم
یعنی از روی سعاله خوشی را بدم و لایه بر در ایران شاه داد کستر یافتم

تقریری و اطلاعاتی جمع و توحید در دله
 علم حد معصوم و شروع اند حاکم
 مجموع آن سه عالم تمام صوره حاکمی
 ماسد حاکم پس از آن ذکر دور
 و صریح و الا مار علم حد احصاء کند
 ارا آن کفاف تواند بود و جمع و جمع
 علم حد معلوم بدل بر نظر بود
 که بود، اند مجموع و تمام

الرسالة العبادية هي
 من السامية محمد علي
 السعالي سهل على مافيه
 بعد انه محال و صر بر صم
 علم به العدد الصمد
 مدعى
 السامية

ماده این صنعت در حق بدید
 در معنی ازین بدین بر جید

در دل مدینه عشق جانان نیست
 برده دانشی که پیش جانان نیست

صفحه‌ای از العمادیة فی فن السیاقه (جامع الحساب - نسخه ترکیه)

مهر القی للمالیار
فی ذلک الحجاب واصل حال
لعلها القادر والوارث
الامر لربها
و سب وضع منها و حکم و فایده ارتباط میان ابولیب است که اگر کسی
خواند که تحلیط کند چون در چهل موضع حک و اصلاح و افع شود ظهور
پیوندند بخلاف نه بان پاره ای حک و اصلاح بسیار بناید چنانکه
معلوم خوانند اند

در بیان نه بان پاره ای
چون بعضی از منافع آن خوانند که مکررات را حذف کنند و برین
معنود است که تفاوید صورت منها و فی ذلک را تغییر گویند و جهت
اختصار و در ترک تکرار نه بان پاره ای بناید نهادند و چون بناید این
صفت بر تحقیق و اختصار نهان اند اکنون اگر محاسبان
بطریق نه بان پاره ای بنویسند که

المورد بعد
الحساب
المورد بعد
الحساب

[illegible]

کہا مالک الحیثیہ

رحل اوصی لرصف

الركه ولعمرو ملتها و

لکھ رہا تھا وہی لکھ رہا تھا

ولولید سدها و افل

عدد دفع منه بدو البكور

سہوں فادا اعدا منہ

هذه الكسور حصلت من

وہاں تو اکرمی الاصل

فصنع في مسائل هذه ان قسم الكرك عليهم على ملك الحصة ونظا لبعاد العلم
القول فكانت اوصى له سلا من سهام من تسعة وعاشق للكر بعشرين
سهام من تسعة وعاشق اليهم ولكن كخر عشره سهم مبره فخالده ما ي عشره سهم
م ولوليد بعشره سهم منهم هبوا الكرك وعرف العاضى معدرا
مانتب كل واحد فاسترد من رد نصف مانته من عمر ومانته
ومن كر ربع مانته من خاله حسن مانته من وليد سدس مانته
وجمع وقسم عليهم بالسوية لحصل لكل واحد منهم عاقب عنده بعد ما
استرده العاصي وما اعطاه العاضى ما هو نصيبه ارد ما ان يعرف

[illegible]

معدداً ہر ایک کے لئے اور انہیں تمام جامع مائتراء العواضیٰ علیہم
ما اعطی کل واحد خمس شیء واور دانی العینۃ اکلوا فی جمیع ما استرا

[illegible]

والمعنى انهم لما رجعوا الى دارهم اصابهم العود على عدد الانساب، ورجعوا
 حرا احرارا من سيرة العبيد، فاستعملوا في الجمل من ابناء اسيروهم من سيرة
 نبيهم سادات الانساب، وانهب كل منهم ما كان في بيوتهم من اموالهم
 من اموال العبيد فحصلوا بسط العود في عشرة ايام اذ انهم اصابوا في الجمل
 ما استردوا من اموالهم من سيرة العبيد، فحصلوا بسط العود في عشرة ايام اذ انهم اصابوا في الجمل
 اربعة ايام من اموالهم من سيرة العبيد، فحصلوا بسط العود في عشرة ايام اذ انهم اصابوا في الجمل
 الا انهم اصابوا في عشرة ايام من اموالهم من سيرة العبيد، فحصلوا بسط العود في عشرة ايام اذ انهم اصابوا في الجمل
 واما اهل دارهم من سيرة العبيد فحصلوا بسط العود في عشرة ايام اذ انهم اصابوا في الجمل

[illegible]

صفحه‌ای از فروغستان (نسخه آهی - اساس)

[illegible]

- 12 -

صفحه‌ای از فروغستان (نسخهٔ سپهسالار)

تحتاج برسم غایت مغیره بود بلکه کردیم و آستان کبریا حضرت حاضر حضرت
 با حضرت در این سفر با آخر صید کرد و در میان امر حضرت در این سفر در این سفر
 ۹۱

ثبت باب پنجم در بیان قسمت دادن ثمریه عذر مقدم است به
متدوات بود و اما مقدم علیه چیست بجهت تدریس است که نسبت آن را بداند
نسبت مقدم باشد مقدم علیه چه قسمت نیز باشد که حاصل قسمت نیز باشد
و نسبت آن را بداند متدوات است و نسبت تقویم نیز که به باشد به کثرت
علیه است هم به متدوات است و آن یکس نیز است زیرا که در ضرب غیر از این
و نسبت متدوات و تقویم در این میان است که عدد ضرب کنیز چه از مقدم
علیه ضرب کنند حاصل مقدم باشد یا ناقص از مقدم بعد از کسر از مقدم

9	6	0	6	4	1
7	7	1	0	1	
	1				
				0	7
			0	7	
		0	7		
0	7				

عليه السلام اگر مردی در معرض خارج قسبت باشد و اگر آن قصبت بر او
کسر از مقوم علیه نسبت آن مقوم علیه است به نسبت جزو بر حاشا نسبت مرد
باعد و اهل خارج قسبت و اگر مراتب اعدا مقوم و مقوم علیه را بداند

صفحه‌ای از قوانین السياق (محمد کاظم شیبانی)

و بعضی از قرآن این شعر را به نفع و به ضرر یکدیگر میخوانند و هر کس از این سخن در پیشانی در کند
و در دست داشته مفرق شوند و در آن ایام میگذرد به ضرورت

الملك

معرف

۱۰۰

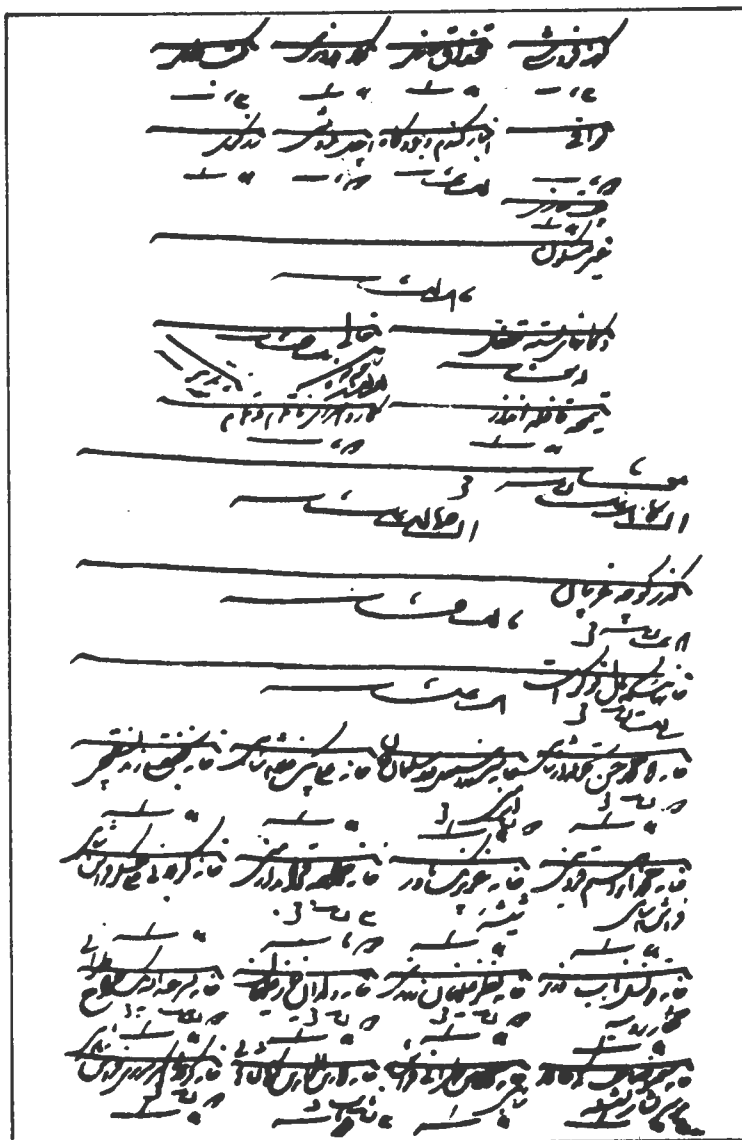
مسلم ٹھکانوں پر

کے لئے

محمد باقر بن محمد باقر

طوبه این نوع از نشانی صاحب شایسته را که مکرر از نشانی مسیح بعد از حواریان از نقیب
خط واصلیم مصون نرشد

صفحه‌ای از کتابچه نفوس تهران (۱۲۶۹ ق)



تاریخ و شجره منظوم به طریق سیاق از «ظفرنامه حمدالله مستوفی»

حمدالله مستوفی که سیاق‌دان و مستوفی دیوان بود و پیش ازین دیدیم که روش تألیف سیاقی را در تاریخ گزیده به کار برده بود در منظومه «ظفرنامه» هم همان طریقه را به صورت منظوم اعمال کرده است و ۹ صفحه از آن (صفحات ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۳ چاپ عکسی بر اساس نسخه موزه بریتانیا) به این شیوه منظوم شده است. مستوفی به این بخش ظفرنامه عنوان «صورت سیاق» داده است. سه صفحه از آن بطور نمونه نقل می‌شود (این کتاب زیر نظر دکتر نصرالله پورجوادی و دکتر نصرت رستگار و با مقدمه آقای دکتر رستگار در تهران به سال ۱۳۷۸ نشر شده است).

پیشانی هر لاکر نواذ که خرام کون ما شان کوا بد از بر و قیل صبر بر لب که خط و حش لحن هم در پیش بوده اند و یا هم از سر
و مشور و با بر و شو که از انسان که خواند از لطف آن جن بر خورشید است که از زبان کز نایع و هر که خبر و در کسوت بخانین و
بر تو قیل نه از دیده اندرا کرازم بری کار شک خدا

ن

جایزه شاه فرخنده ببرد که سرشان نیارست که ون ببرد
دو ببرد از آن غزوان نایب تحت کیمی ندینماز و رفعت
ماند

در دیگر کاشد شاخ
ایران زمین یافت و کلاه

قد

از آن مخمضه و شش بداند از بزرگان نمیشد نش
بخوانان ما را از بار
ز شتران کاند، درو خمار
نیت کی باد و کشت
از آنجا که آمدن است

از میر محمد تقی خان کاکلی
بدین است: منتهی باریک
از آن نیست: از کجا باب کشد غفلت از عذر آن

از آن خواست شاه
که بوز شاه و نایب شاه

میان

کون و سحر ملایم بدید از املی کج و کج بر کشید

ما به شاه کشت کشت کزیشان بد و دوشادادشا
بماند

دو غمرو که دیدند تخت
هر زین جان خوار بر بست تخت

قبل

هر غمرو که امر که ایران زمین است زوزیب و نو
سنا بدید آخر از شمار هر شاهزادان و الایان
بکشید از آن امر و سختی که میماند کشت
بماند

از آن غمروان منت تن
ولیکن نماند یکی هر دین

بهر غمروان از هر دین که بماند شاهان بدست من دود خد بدید اورم حضرتی که عزم کد جمع برین بنشین

بدر

بد و غمرو که بر تخت دوز
نشند و بشند دوزخ کمر

قبل

سوی شاه دین بر سعید دود ایران عود بماند بدید
آنان شاهزادان دود بر غمروان بدین تخت و کلاه
بماند

بهر غمروان از هر دین که بماند
بهر غمروان از هر دین که بماند

یک و نیم
از گور سر و زیلم بهرین استان کیری با فرزند این تکریم ازین جوانی که در کاردان با گذشت کشته شد سر کار و انفراد شد
بر آمد ز دولت فرزند گاه زمین و زمان آمدن هتا م از غم آواک شامی بلزوف چون کلاه می زدند جان بزم بهار دور یکدیگر می رفتند

بسر

بوز ابقای سکه شماری
کسار این اندر شویاز

قبل

از آن قوم جزو سعید و رنج فرزندان بدید
نکوهند که از ایشان می یابند کس از کلاه می
باید

شان آخرین غم
که به اشک این برای سبغ

ای
بخت بد که از جان نیست شش کان معان باید و بد افشند بر و را یا بد بختی جان با دشا

براقبل

کشته باد شای
یک شای به دست پاکت باد

در پشت

بیا دزد و فرزند شاه یکایک دزدان بر دشمن ما به ابرق در کمر خاکست بر افروخت از فرشان زوخت

قبل

هدا شاه با دین و داد و رجا آمد از آن شه زلف
نکرده در تن شوی اندک و نه شادناز بهر کمان
باید

شان آخرین غم
ازین شهرت آن والا تار

فهرستهای مقدمه و پیوستها

فهرستهای مربوط به مقدمه و پیوستها از لحاظ آنکه کیفیتی و مناسبتی خاص در ارجاعات به آنها مشهودست جداگانه تهیه شده است.

۱. نام اشخاص

۲. نام کتابها

۱. اشخاص مذکور در مقدمه و پیوستها

اعتماد السلطنه ۴۴	آهی، مجید ۴۳
اعتماد السلطنه ۳۲، ۳۶	آهی، مهری ۴۳
آغا بزرگ طهرانی ۳۹، ۴۱	ابن بجدۀ ۲۲
افضل الدین محمد کرمانی ۲۸	ابن طقطقی ۲۰
انوار، عبدالله ۵۲	ابن ندیم ۱۳، ۱۶
انوری ابیوردی ۳۰	ابن یوسف حدائق ۳۹
انوری، حسن ۴۹	ابواسحق ۲۸
اوحدی مراغه‌ای ۳۱	ابوالفیض ۲۹۴، ۲۹۵
اودی لال ۲۸۳	ابوالمعالی النحاس اصفهانی ۲۷
اوزتورک، سعید ۳۳۰	ابونصر محمد بن جهیر موصلی ۲۷
ایندرا سن ۲۸۲	أتار، اسمعیل ۳۳۰
بختیار، مظفر ۱۴	اتحادیه، منصوره ۵۰
براون، ادوارد ۳۱	احمد انصاری صائمی ۲۸۹
برهان، عبدالحمید ۲۸	احمد حالی ۲۸۶
بهجت ۳۶	احمد خان گیلانی ۳۲۵
بهیه انندرام ۲۸۳	ارزی، صادق عدنان ۳۰۷
بیم راج ۲۸۹	استوارت، شارل ۳۲۷
پر بت رای ۲۸۸	اسدالله نائینی ۳۹
تاج الدین احمد وزیر فارس ۲۵	اعتصامی، یوسف ۵۲

حیدر بیگ ۲۸۳	تاج الدین نسائی ۱۹، ۳۰
خواندمیر ۲۷	تبیان الملک ۲۸۸
داج (مترجم الفهرست) ۱۳، ۱۶	تجدد، رضا ۱۶
دانش پڑوه، محمد تقی ۳۲، ۵۱، ۵۲، ۳۲۹	جاگیت رای ۲۸۴
دبیر قاجار تفرشی ۲۸۳	جان محمد بن محمود خان ۲۸۸
دمورنی ۳۴	جان مشهدی ۲۹۴
دوزی ۱۴	جعفر بن محمد بن حسن جعفری ۲۶
دولت شاه سمرقندی ۲۷	جلال الدین طاهر ۲۴
دیوان بیگی ۳۸	جلال الدین میر ۲۹
رابینو، ژزف ۳۲۷	جلال الدین یورکوح یاشار کامران ۳۱۳
رام ناراین ۲۸۴	جمال الدین دستجردانی ۲۲
رای نندرام ۲۸۱	جمال الدین عطاء الله ۲۹
رجبعلی بیک ۲۸۲، ۲۸۹	جمال الدین منشی ۲۰، ۲۸۴
رستم الحکما (محمد هاشم) ۲۸۴	جندی، دندر ۳۲۹
رشید الدین فضل الله همدانی ۲۱، ۳۲	جواهر کلام، عبدالعزیز ۵۲
رویمر، هانس روبرت ۳۲۸	جهانگللو، امیر حسین ۲۸۶، ۲۸۷
رهنما، هوشنگ ۱۵، ۳۳۰	جهاندار، کاوس ۲۵
سدید الدین عوفی ۱۸	چهر مل ۲۸۳
سراج الدین حسن ۲۸۹	حاجی میرزا آقاسی ۴۱
سعد الدین ساوجی ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۳۰۶	حافظ احمد ۲۸۹
سلطان محمود میرزا ۲۹	حبیب آبادی، معلم ۳۹
سلمان فراهانی ۲۷، ۲۸۴، ۲۸۷	حبیب الله بن حسینعلی اصفهانی ۲۸۱
سلیمان شاه کرمانی ۲۸۲، ۲۸۴	حسابی (شاعر) ۲۹
سهیل، اونور ۳۲۷	حسن بن علی ۲۸۸
سیاقی هروی ۱۴	حسین بن محمد بن علی جعفری روغدی
سیروس، سعدوندیان ۵۰	۱۹
سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی ۲۷	حمد الله مستوفی (قزوینی) ۲۲، ۴۷، ۳۱۷
شاردن ۳۲۷	حمید الدین احمد بن حامد کرمانی ۱۸

- شاه منصور شیرازی ۲۹۴
 شاه ولی تته‌ای ۲۸۲
 شرف‌الدین فضل ۲۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۰۷
 شریف‌الدین عبدالقهار ۲۹
 شمس‌الدین عمر بن عبدالعزیز خنجی
 صمکانی ۲۸۶
 شمس‌الدین کاتب شیرازی ۲۶
 شمس‌الدین محمد بن محمود آملی ۲۳
 شمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی
 ۱۹، ۲۴، ۲۹، ۲۸۴، ۲۸۶
 شهاب‌الدین احمد شیرازی ۲۷
 شیروانی، محمد ۳۲۹، ۳۳۰
 صفی‌الدین محمد بن علی ۲۰
 صفی‌نژاد، جواد ۵۰، ۳۳۰
 طرب نائینی ۲۸۷
 طوغان، زکی ولیدی ۳۰۶، ۳۲۸
 ظهیرالدین محمد بابر ۲۹
 عباس میرزا قاجار ۳۶
 عبدالرزاق سمرقندی ۲۷
 عبدالله بهشتی هروی ۱۴
 عبدالله تبریزی ۲۸۶
 عبدالله صدیقی سهروردی ۲۸۹
 عبدالله بن علی فلک علاء تبریزی ۲۰، ۲۱،
 ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۰۶
 عبدالله بن محمد بن کیا مازندرانی ۲۴،
 ۲۸۷، ۳۰۸
 عبدالوهاب بن محمد امین شاهشهرانی ۲۸۱
 عبدی بن محمود بن عبدالجبار ۲۶، ۲۸۶،
 ۳۱۳
 عبید زاکانی ۳۰
 عتیق‌الله ۲۸
 عضدالدین سدید الملک اصفهانی ۲۲
 عطا بیگ ۲۹۴
 عظاملک جوینی ۱۸، ۳۴
 علیرضا تبیان الملک رضایی تبریزی ۲۸۸
 علی شیرازی ۳۰۷
 عمادالدین سراوی، ۲۸۲
 عمرشاه الطیب المعروف بشریتدار ۳۲۳
 عمیدالملک ابونصر کندری ۲۷
 غلام رسول ۲۸۹
 غیاث‌الدین ابواسحق محمد عاشقی
 کرمانی ۲۹، ۲۸۴
 غیاث‌الدین جمشید کاشانی ۲۵، ۳۳
 فتحعلی شاه ۳۰۴
 فخرالدین قزوینی ۲۱
 فرشچی، معصومه ۵۲
 فروغ اصفهانی ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۲۸۷
 فروغی، محمدحسین ۵۲
 فریدون میرزا ۳۷، ۴۱
 فکته، ل. ۳۲۸
 قائم مقام فراهانی ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۲۷۶،
 ۲۸۰
 قائم‌مقامی، جهانگیر ۳۲۹
 قاضی میر حسین بن معین‌الدین میبیدی
 ۲۷، ۳۱۲
 قطران تبریزی ۳۰
 قیصری، علی ۳۳۰

- کاظم زاده ایرانشهر، حسین ۱۶، ۴۰، ۳۲۷
 کریم بخش ۲۸۹
 کریمی، اصغر ۳۳۰
 کمال الدین ابن الفوطی ۲۰
 کمال الدین دستجردانی ۲۸
 گلبن، محمد ۵۱
 گلچین معانی، احمد ۳۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۲۹
 گویون، نجات ۳۲۹
 گهامه رام دهلوی ۲۸۹
 متین دفتری، احمد ۳۲۹
 مجد الدین عبدالرشید وزیر کرمانی ۲۸۴
 مجنون رفیقی ۲۹
 مجیر الدین یعقوب کرمانی ۲۸۳
 محمد امین خوئی ۲۸۸
 محمد امین علوی ۲۸۹
 محمد باقر ۳۶
 محمد بن عبدالخالق میهنی ۱۵
 محمد بن هندو شاه نخجوانی ۲۳
 محمد جعفر بن محمد حسین منشی ۲۸۷
 محمد چلبی ۲۶
 محمد زمان فیاض ۲۸۹
 محمد علی بن محمد قاسم ۲۸۸
 محمد علی قزوینی ۲۸۱
 محمد قطب الدین ۲۸۸
 محمد کاظم شیبانی کاشانی ۲۸۷، ۳۳۰
 محمد کریم خان کرمانی ۲۸۳
 محمد مهدی بن محمد رضا ۲۸۵
 محمد مهدی حسینی ۲۸۳
 محمد نائینی ۳۹
 محمد ناصرالدین حیدر آبادی ۲۸۹
 محمود آملی ۲۸۹
 محمود بن محمد آفسرای ۲۱
 محی الدین کرمانی ۲۸۴، ۲۸۷
 مدان لعل ۲۸۵
 مدونی مال ۲۸۲
 مستوفی، عبدالله ۳۴، ۳۲۸
 مشیر الدوله، جعفرخان ۴۴
 مصدق، دکتر محمد ۳۴
 مظفر الدین مختار سبزواری ۲۸
 منزوی، علینقی ۳۹، ۵۲
 منصور بن محمد بن محمد بن علی شیرازی
 ۲۶، ۲۸۶
 موبد، میر مهدی ۳۲۹
 مهرماه ۲۸۹
 میدولال ۲۸۳
 ناصر الدین منشی کرمانی ۲۱
 ناصر خسرو قبادیانی ۱۷
 نبی پور، میر کمال ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۲۹
 نجم الدین ابوالرجاء قمی ۱۸
 نجم الدین محمد بن علی راوندی ۱۸
 نشاط، محمود ۳۳۰
 نصیر الدین محمود بن نطنزی ۲۲
 نصیر الدین مظفر خوارزمی ۲۸
 نظام الدوله امیر احمدخان ۲۸۳
 نظام الدین احمد بخشی ۲۹۴
 نظام الدین علی ۱۴

نظام الملک ۲۸	واجد علی خان ۲۸۸
نعمه الله سرخ ۲۹	وجدانی، محمد ۵۲
نعیم الدین نعمه الله قهستانی ۲۸	وصال شیرازی ۴۳
نفیسی، سعید ۴۴، ۴۹، ۳۲۸	هدایت، رضا قلی ۳۶، ۴۰
نندرام بن میراند ۲۸۵	هرسوخ رای لاهوری، ۲۸۳
نودرمل ۲۹۴	هیتر، والتر ۲۴، ۲۶، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۲۸
نورالاصفیاء اورنگ آبادی ۲۹۰	یازیر، محمود ۳۲۹

۲. کتابهای مذکور در مقدمه و پیوستها (منابع)

- | | |
|--------------------------------------|--|
| بحر الجواهر فی العلم الدفاتر ۳۲، ۳۵، | آثار الرضویه ۳۲ |
| ۲۸۱، ۳۰۰ | آثار الوزراء ۲۷، ۴۸ |
| بحر السیاق ۲۹، ۲۸۲، ۲۸۴ | آداب الملوك ۲۸۱ |
| بحر السیاقه ۳۰۷ | آداب و قواعد علم سیاق ۲۸۱ |
| بدایع الفنون ۲۸۲ | آمار دارالخلافة تهران ۵۰ |
| بدر الحساب ۲۸۹ | آیین سیاق ۲۸۱ |
| بدیع الحساب ۲۸۲، ۲۸۹ | احسن المحاسبات ۲۸۱ |
| بساط غریب ۲۸۹ | اسهل الحساب فی علم السیاق ۲۸۱ |
| بسط الحساب ۲۸۹ | اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و |
| بیاض تاج الدین ۲۵، ۴۷، ۳۱۱ | سلجوقی ۴۹ |
| تاریخ الوزراء ۱۸، ۴۶ | اصول قواعد و قوانین مالیه در ممالک |
| تاریخ جهانگشا ۱۸، ۴۶ | خارجہ و ایران ۳۴ |
| تاریخ گزیده ۲۲، ۴۷ | اعظم الحساب ۲۸۹ |
| تاریخ یزد ۲۶، ۴۸ | اقبال ناصری ۲۸۱ |
| تبصرة الحساب ۲۸۹ | اکبرنامه ۲۹۵ |
| تحفة المجالس ۲۸۲ | اوامر العلایة فی الامور العلایة ۱۹، ۴۶ |
| تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و | ایجاز الحساب ۲۸۹ |
| عشایری ایران ۵۰ | بابرنامه ۲۹، ۴۸ |
| تذکره الشباب ۳۹ | بحر الجواهر ۳۲۵ |

- تذكرة مطربي ١٤
تذكرة الشعرا ٢٧، ٤٨
تشخيص خانوار ولات تربت ٥٠
تعليم سياق ٢٨٢
تقصارة النحور ٣٩، ٤٠
جام جم ٣١، ٤٩
جامع التواريخ ٢٣
جامع الحساب ٢٨٢، ٣٠٧، ٣١٧
جهانگشا ٣٤
حبیب السیر ٢٩
حديقة الشعرا ٣٨، ٤٠، ٥٠، ٥١
حساب آب قلب ٣٢
خلاصة الحساب ٣٣
خلاصة السياق ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٩٣
دستور الحساب ٢٨٩
دستور السياق ٢٨٣
دستور العمل ٢٨٣
دستور الكاتب فی تعیین المراتب ٢٣، ٤٧، ٣١٠
دستور الوزراء ٢٧، ٤٨
دستور دبیری ٣١، ٤٥
دستور سياق ٢٨٣
دیوان پسند ٢٨٣
دیوان حسابی ٤٨
دیوان عبید زاکانی ٤٨
الذریعه ٣٩
راحة الصدور و آية السرور ١٨، ٤٦
رجال حبیب السیر ٤٨
رسالة فلكیه ٤٧
رسالة العمادية فی علم السياقة ٢٨٣
رسالة المقصرة ٢٨٣
رسالة فی علم الاستیفا ٢٨٣
رسالة فی علم السياقة و كتابة الديوان و الحساب ٢٨٣
رياض الصفا فی مشاهیر الرجال و النساء ٤٠
ريحانة الادب ٣٩، ٥١
زبدة الحساب ٢٨٩
زبدة القوانين ٢٨٣
زبور آل داود ٢٨٣
سراج السياق ٢٨٣
سعادت نامه ٢٠، ٢١، ٣٢، ٢٨٤، ٢٨٦
٢٨٧، ٢٩٩، ٣٠٦، ٣٠٩
سفرنامه ابراهيم بیگ ١٦، ١٧
سفرنامه حکیم ناصر خسرو ٤٦
سفینه الانشاء ٣٩
سواد الخط ٢٩، ٤٨
سوانح الافکار ٣١
سياق ٢٨٤، ٢٨٥
سياق التواريخ ١٤
سياق غیاث ٢٨٢
سياق منظوم ٣٢٥
سیاقت ٢٨٦
سیاقنامه ٣١٣
شرح زندگانی من ٣٤
شمارنامه طبری ٣٣
شمس الحساب الفخری ٢٨٦

- شمس السیاق ۱۹، ۲۹، ۳۲، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۷
- شمس السیاقه ۲۶، ۲۸۶
- شهر آشوب در شعر فارسی ۳۹، ۵۱
- صاحبیه ۳۲، ۲۸۶، ۲۸۷
- صحایف العالم ۴۰، ۴۱
- صریح الملک ۳۲
- صورت مواجب و مرسوم ۳۲
- طومار اموال شیخ صفی ۳۲
- طومار دشمن زیاری ۵۰
- عمادیه فی علم السیاقه ۲۸۶، ۳۱۷
- عمادیه فی فن السیاقه ۲۸۶، ۳۱۷
- عمدة الحساب ۲۸۹
- غایة الحساب ۲۸۹
- فتوحات شاهى ۱۴
- الفخرى ۱۵، ۲۰، ۴۷
- فرخ کلام ۴۱
- فروغستان ۲۶، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۲۸۷
- فلکیه ۲۴، ۳۲، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶
- ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳
- الفهرست ۱۳، ۱۶، ۴۶
- قانون السَّعاده ۲۰، ۲۱، ۳۲، ۲۹۹، ۲۸۷، ۳۰۶
- قواعد الحساب ۲۸۴، ۲۸۷
- قواعد دفاتر و حساب ۲۸۷
- قواعد سیاق ۲۸۷
- قواعد السیاقه ۲۸۷
- قوانین السیاق ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۳۰
- کارنامه اوقاف ۱۹، ۳۰، ۴۶
- کتابچه نفوس طبس ۵۰
- گلزار صفا ۴۹
- لباب الالباب ۱۸، ۴۶
- لب الحساب ۳۳
- لوامع الاشراف فی علم الحساب و السیاق ۲۸۸
- مآثر المعاصرين ۴۰، ۴۱
- المآثر و الآثار ۳۲، ۳۶، ۵۰
- مجمع الآداب فی معجم الالقباب ۲۰، ۳۷
- مجمع الحساب ۲۸۹
- مجمع الفصحا ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۱
- مجمع الفوائد ۲۸۸
- مجمل الحکمه ۳۱۳
- المختارات من الرسائل ۳۱، ۴۸
- مخزن الاحتساب ۲۸۸
- مرآت الحق ۴۰
- مرآت سلیمانی ۲۸۸
- مرآة الحساب ۲۸۹
- مرشد ۲۸۸
- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار ۲۱، ۴۷
- مصباح الحساب ۲۸۹
- المضاف الى بدايع الازمان ۱۸، ۴۶
- مطلع العلوم و مجمع الفنون ۲۸۸
- مطلع سعدین و مجمع بحرین ۲۷، ۴۸
- مطلوبات السیاق ۲۸۸
- معدن الحساب ۲۸۹

- معرفه السياق ۲۸۸
- مفتاح الحساب ۳۳، ۲۵
- مفتاح المعاملات ۳۳
- مقالات التبيانية فى المقامات السياقية ۲۸۸
- مكارم الآثار ۵۱، ۳۹
- منشآت ميبدى ۴۸
- منية الفضلاء فى تواريخ الخلفاء و الوزراء ۲۰
- مونس الاحرار ۳۲، ۳۲۳
- ميزان الحساب ۳۳
- ناصر الحساب ۲۸۹
- ناظر سياق ۲۸۸
- نزهة القلوب ۲۲ - ۲۳، ۴۷، ۳۱۷
- نسائم الاسحار من لطائف الاخبار ۴۷، ۲۱
- نظامهاى زراعتى سنتى در ايران ۵۰
- نفايس الفنون فى عرايس العيون ۱۵، ۲۳، ۴۵، ۴۷، ۲۸۹
- نقود الحساب ۲۹۰
- نور الحساب ۲۹۰
- نور المحاسبين ۲۹۰
- نور المشرقين ۴۵
- وقفنامه ربيع رشيدى (الوقفية الرشيدية) ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۴۷
- هيات السياق ۲۸۹

فهرستهای متن

منحصرأً اسامی و کلماتی استخراج شده است که می تواند مورد استفاده پژوهندگان مطالب سیاقی یا موارد تاریخی باشد.

۱. اصطلاحات (از متن و پیوستها)

۲. نام اشخاص

۳. نام کتابها

۴. نام شهرها و جایها

١. اصطلاحات

الف	اجاره ٢٦٠، ٢٦٩
آبانگاه ١٧٤	اجاره ملكى ٢٤٨
آبانگاه زنان ١٧٤	اجتماع حقيقى ١٨١
آبانگاه مردان ١٧٤	اجتماع وسطى ١٤٨
آبدارخانه ٦٨	اجرت ٢٤٦
آبريزان ١٧٤	اجناس ١١٩
آقاىان قاجار ٦٨	احجار ٢٥٠
آهن ١٢٠، ١٢١	احد الجديد ١٦٧
ابتنى ٧٦، ٨٩	احشامات ٢٦٤، ٢٦٩
ابتىاع ٦٩، ١١٣، ٢٤٦، ٢٦٦	احكام نويسان ٢٧١
ابتىاع ديوان ٢٦٩	اخراج ٢٥٩، ٢٦٣
ابجد ٨٩	اخراجات ٦٩، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧،
ابجدى ٧٦، ٨٩	٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٣
ابدال ٨٧	اخراجات اعياد ٢٦٥
ابريق ١٢٨	اخراجات بنايى ٦٩
ابواب المال ١١١، ١١٣، ٢٦١، ٢٦٤	اخراجات سفرا ٢٦٥
ابولوس ١٢٤	اخراجى ٢٥٧
اتصال ١١٤	ارباب ٢٦٠
اتمام ٧٧	ارباب التحاصيل ٢٦٤

ارباب التحويل ١١١، ١١٣، ٢٤٤، ٢٩٥،	اسناد خرج ٢٤٤، ٢٥١
٢٩٦	اشرفى دو بتى ١٢٣
ارباب حواله ٢٥١	اصابع ١١٥
ارباب صنايع ٢٦٠	اصبع ١٣٠
ارباب قلم ٦٨	اصحاب الهياكل ١٣٦
ارباب المال ٢٩٥، ٢٩٧	اصحاب فيل ١٥٠
ارباب وظائف ٢٧١	اصطبل ٢٥٧
اربابى ٢٦٩	اصطبل خاصه ٦٨
اربعين ١٥٩	اصل ٢٨٠
ارتفاع ٢٣١	اصله ٢٥٠
ارتفاعات ٢٦٠	اصم ١٨٩، ١٩٠، ٢٠٧
ارتفاع مرتفعات ٢٣٩	اضافه ١١١، ٢٥٦، ٢٧٧، ٢٨٠
أرزه ١٢٢، ١٢٣	الاضافه ٢٥٤
ارزیز ١٢١	اضحى ١٥١، ١٥٢
ارسال ٧٧	اضيف ٢٥٦
اسباع ٧٧	اطلاق ٢٦٠، ٢٦١
استار ١٢٨، ١٢٩	اطلاقات ٢٦٥
استصوابيات ٢٧١	اطلاقي ٢٥٢، ٢٦٣
استفتاح ١٥٠	اعداد مركبه ٩١
استكتاب كتب ٢٧١	اعداد «منطق» ٢٠٨
استيفا ٣٠٣	افواج ٢٦٦
اسرب ١٢١	افواج پياده ٦٨
اسطرلاب ٢٣٨	اقطاع ٢٦٧
اسطوانه ٢٣٣، ٢٣٦	اكسوافن ١٢٤
اسطوانة قايمه ٢٣٣	اكمال ٧٧، ٧٨
اسطوانة مايله ٢٣٣	الحاق ٢٥٦
اسطوانة مستديره قايمه ٢٣٦	الحق ٢٥٦
إسقاط ١١٣، ٢٤٦	القاب ٣٠٣

ایام باحورا ۱۷۲	ام الحساب ۲۵۵، ۲۷۹
ایّام برد العجوز ۱۷۱	امّ الكتاب ۳۱۱
ایّام بیض ۱۵۲، ۱۵۳	املاح ۱۲۱
ایّام ریح بوارح ۱۷۱	اموال ۲۶۰
ایام مختاره ۱۸۰	اموال دیوان ۲۵۹
ایّام معدودات ۱۴۳	امّهات ۲۵۵، ۲۷۹
ایّام معلومات ۱۵۱	اناب ۱۲۷
ایّام نحر ۱۵۱	انبار ۱۳۳
ایشیک آقاسی ۶۸	انسی ۷۸
ایغری ۷۵	انعام ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۶
ایقعی ۷۶، ۸۹	انفصال ۲۵۵
ایلات ۲۶۴، ۲۶۹	انگشت ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱
ایلیا ۱۶۸	انمله ۱۰۶
أبجد ۷۴	انهار ۲۴۰
	اوارجات ۳۱۱
ب	اوارجه ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲
باب ۱۰۷، ۲۵۰	۳۲۵، ۳۲۶
بابت ۱۱۰، ۱۱۲، ۳۱۱، ۳۲۶	اوارجه جمع و خرج ۳۱۲
بابت باقی ۲۵۴	اورمزد ۱۳۵
بابت خرج ۲۵۴	اوقات صلوة ۱۸۲
باحورا ۱۷۲	اوقیه ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
بار ۱۳۳	اویقوس ۱۲۸
بار بره ۱۷۷	اهطمی ۷۶، ۸۹
بارز ۱۱۱، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳	اهل سنیاق ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۱	۲۱۵، ۲۵۱، ۲۵۵
بازدید ۲۷۰	اهل هندسه ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹
بازوبند ۱۰۷	اهلیجی ۲۳۶
	ایّام التّشریق ۱۵۲

بروط جزو ۲۵۷	باطله ۷۱، ۲۰۰
بروط مخارج ۱۱۳	باغبانان ۶۸
برهمنان ۱۷۸	باقلا ۱۲۴
برید ۱۳۰، ۱۳۳	باقلاى اسکندريه ۱۲۴
بست آفتاب ۱۸۱	باقلاى مصريه ۱۲۴
بست مطلق ۱۸۱	باقلاى يونانيه ۱۲۴
بسيط ۱۴۸	باقى ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۰۹، ۱۹۶، ۱۹۷،
بعثت ۱۵۵	۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶،
بعده ۲۵۲، ۲۷۸	۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۱۲
بقايا ۲۶۴	الباقى ۱۰۹
بقايای قسط الشهور ۲۶۴	بالش ۱۳۳
بقچه ۱۳۳	بخس کار ۲۶۸
بنائی ۲۵۷، ۲۷۰	بدره ۱۳۳
بنچه بندى ۲۷۰	بدن ۳۰۲
بند ۲۵۰	بدنى ۱۹۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۳
بندقه ۱۲۵	بذر ۲۴۶، ۲۶۶
بهر ۱۳۱، ۱۸۶	بذر افشان ۱۳۲
بهره خالصه ۲۶۸	بذر املاک ۲۷۷
بهمجنه ۱۷۵	بر آورد ۲۷۰
بهور ۱۰۶	برات ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴
بيوتات ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۷	برات کل ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۹
بيوتات خاصه ۶۸، ۲۶۵	برج ۱۳۰
پ	بردار ۱۲۵
پاره ۲۴۹	بردار صغير ۱۲۵
پرگنات ۲۹۶	برقراى جديد ۲۵۷
پرگنات المال ۲۹۶	برنج ۱۲۳
پنجاه ۱۳۰	بروات ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۳
	بروات ارباب ۲۷۲

تجّار ۲۶۰	پنگان ۱۸۸
تجنّیس ۲۱۱	پیاده ۲۶۶، ۲۷۶
تحت الباقي ۳۰۳	پیشتازان ۶۸، ۲۷۶
تحت السّیاق ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۲۴۳، ۲۵۳	پیش فرد ۱۱۴
تحت الفاضل ۳۰۳	پیشکار ۲۷۲
تحریر ۸۱	پیشکاران ۶۸، ۱۱۳، ۲۴۴، ۲۷۶
تحصیل ۲۷۲	پیمانچه ۲۵۰
تحلیل ۲۲۹	پیمانه ۱۳۲، ۲۵۰
تحوّل ۶۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۶۶	ت
تحوّلات ۲۴۴، ۳۰۰	تاریخ اسکندر ۱۴۸
تحوّلیخانه ۶۸	تاریخ اسکندری ۱۴۱
تحوّیلدار ۲۴۶	تاریخ ترکان ۱۴۷
تحوّیلداران ۲۶۴	تاریخ ترکی ۱۴۸
تحوّیلداران دیوانی ۲۶۶	تاریخ جلالی ۱۴۴
تحوّیل کسر ۲۱۵	تاریخ ختائی ۱۴۵، ۱۶۴
تحوّیل و مساعدده ۲۶۶	تاریخ رومی ۱۴۱، ۱۶۵
تخته ۲۵۰	تاریخ عهد آدم ۱۶۳
تخفیف ۶۹، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۷	تاریخ فرس ۱۷۳
تخفیفات ۲۵۲، ۲۵۳	تاریخ فرس یزدجردی ۱۴۴
تداخل ۲۱۲	تاریخ محدث ۱۴۴
تدارک ۶۹، ۲۴۷	تاریخ ملکی ۱۴۴
ترازو ۱۸۶، ۲۵۰	تاریخ یهود ۱۴۸
ترازو مثقال ۱۸۶	تاسوعا ۱۴۹
ترصیف ۷۷	تام ۱۸۹
ترقین ۲۵۹	تألیف ۷۷
ترمس ۱۲۴	تباین ۲۱۱
ترویّه ۱۵۱	تتمّه ۲۵۴

تنقیه ۲۴۷	تسطیر ۷۸
تنقیة القنوات ۲۷۷	تسعی ۲۶۸
تنگ ۱۳۳	تسلیم نامه ۲۴۵
توافق ۲۱۲	تشخیص ۱۱۱
توپچیان ۲۶۶	تشریق ۱۵۲
توپخانه ۶۸، ۲۶۶، ۲۷۶	تصدق ۲۴۷
توتیا ۱۲۰	تضعیف ۲۱۱
توجیهات ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۹، ۳۰۰	تطلبه ۲۴۷
توفیه ۷۷	تعارف ۲۴۷
توقیع ۷۵، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	تعاکس ۲۲۹
تومان ۱۴۷	تعداد ۱۱۴
تومانان ۹۸، ۱۰۱	تعلیف ۲۴۶
تیر و کمان ۱۷۴	تعلیق ۷۵، ۲۴۳
تیول ۲۴۷، ۲۷۷	تعلیقه ۲۴۴
تیولات ۲۵۲، ۲۷۲	تعمیر ۲۴۷
ث	تفاوت ۲۴۶، ۲۵۱
ثالثه ۱۰۵، ۱۳۴	تفاوت مواجب گرفته ۲۵۷
ثانیه ۱۰۵، ۱۳۴	تفریغ حساب ۲۵۶، ۲۷۱
تَحِذُ، ۷۵، ۸۹	تفریق ۱۹۳، ۲۶۱
ثلث ۷۵	تفریق کسور ۲۱۲
ثم المقرّر ۲۵۲	تفصیل ۷۸
ثم بعده ۲۵۲	تفنگداران ۲۷۶
ثوابت ۱۸۵	تقاوی ۲۴۶، ۲۶۶
ثوب ۱۰۷، ۲۴۹	تقاویم ۹۲، ۱۸۸
ج	تقاویم بروج ۹۲
جاگیرات ۲۹۶	تکلف پادشاهان ۲۶۵
جامع الحساب ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۱	تکلیف ۲۴۷
	تمغا ۲۶۰، ۲۹۹
	تنصیف ۱۹۲، ۲۱۲

جامه ۲۴۹	جمعه الشَّهْدَا ۱۶۷
جانب ۲۳۱	جمعه الصلْبوت ۱۶۷
جایزه ۷۱	جمل ۸۹
جبر و مقابله ۲۰۶، ۲۱۷	جملتان ۱۱۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۷
جبریات ۲۱۹	جنسی ۲۶۸
جبه‌خانه ۲۷۶	جو ۱۲۴، ۱۳۰
جداول زیجات ۹۲	جوال ۲۵۰
جذر ۲۰۶، ۲۰۸	جواهر ۲۷۱
جذر کسور ۲۱۴	جورق ۱۲۸
جرجیر ۱۲۴	جوزه ۱۲۸
جرّه ۱۲۷	جوزه ملکّیه ۱۲۸
جرّه انطالیقی ۱۲۷	جوزه ملکّیه ۱۲۹
جرّه صغیره ۱۲۷	جوزه نبطّیه ۱۲۵
جرّه مطلق ۱۲۷	جوسر ۱۲۸
جریب ۱۳۱، ۲۵۰	جولایی ۲۶۹
جزو ۲۵۵	جوهرین ۱۲۷
جزو جمع ۵۸، ۲۶۰	جیره ۶۹، ۲۴۷
جسم ۲۳۳	چ
جسم مکعب ۲۳۳	چاپارخانه ۲۷۷
جعبه ۱۳۳	چادر ۲۷۰
جلالی ۱۴۴	چارک ۱۳۰، ۱۳۱
جلد ۲۵۰	چاغ ۱۴۵
جمادی الاولی ۱۵۴	چاهها ۲۴۰
جمار ۱۷۰	چله تابستان ۱۷۹
جمع ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۵	چله زمستان ۱۷۹
جمع و تضعیف کسور ۲۱۱	چوخا ۲۵۰
جمع و خرج ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۶۱، ۲۶۲	چهارده معصوم ۱۵۴
۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۱	

حساب مجهول ۲۱۷	ح
حساب مملکتی ۲۶۱	حاذّ الزوايا ۲۳۲
حساب ولایتی ۲۶۱	حامای صغیر ۱۲۸
حسن اشکال ۷۷	حامای کبیر ۱۲۸
حسن اوضاع ۷۷	حبّه ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۸۶، ۲۴۹، ۲۵۰
حشو ۷۱، ۱۱۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۱۱	حبّه ذهبی ۱۲۴
حشو بارز ۲۵۵	حبّه فضی ۱۲۴
حشو باقی ۲۵۴	حجّ ۱۵۲
حشو برات ۲۵۷	حجّت ۲۴۵
حشو مطلق ۲۵۵	حجّة الوداع ۱۵۱
حُطّی ۷۴، ۸۹	حذف ۸۷
حقّه ۱۳۳	حرف ۹۰، ۲۵۳، ۲۷۶
حکم ۲۴۴، ۲۶۱	حرف باقی ۲۵۴
حمامات ۲۶۹	حرف خرج ۲۵۴
حمّصه ۱۲۹	حرف زیاده ۲۵۴
حمل ۲۵۰	حرفی ۳۱۱
حوالت ۲۶۱	حرمه ۱۲۹
حواله ۲۵۹، ۲۶۰	حروف ۷۷، ۸۳
خوانیت ۲۶۹	حروفات متّصله ۱۰۸
خ	حروفات منفصله ۱۰۸، ۱۱۰
خاج شویان ۱۷۰	حروف رقومی ۸۲
خادمان حرم ۶۸، ۲۶۵	خُزمه ۲۵۰
خارج نظام، ۲۷۶	حساب ۵۷، ۶۴
خارصینی ۱۲۰	حساب ابجدی ۸۹
	حساب اقلیمی ۲۶۱
	حساب خطّائین ۲۲۵
	حساب دیوانی ۶۳

خط بدن ۲۵۳	خاصه تراشان ۶۸
خط پرگاری ۲۳۱، ۲۳۲	خالصجات ۵۸
خط پیش ۱۱۲	خالصه ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۷
خط ترقین ۱۱۵، ۲۵۹	خانات ۲۶۹
خط جایزه ۱۱۵	خانکون ۱۴۷
خط حشو ۱۱۲	خانواری ۲۴۷
خط رمزی ۷۶	خانه ۲۵۰
خط سیاق ۳۰۳	خانه شمار ۲۶۰، ۲۶۹
خط ضلع ۱۱۲	خاون ۱۴۷
خط کوفی ۷۵	خبازی ۲۶۹، ۳۰۴
خط معقلی ۷۵	ختائی ۷۵
خط یزاد ۲۵۴	خراج ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
خط یضعف ۲۵۴	خراجات ۵۸
خط یکون ۲۵۴	خرج ۱۹۵، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۷
خطوط افراد ۱۱۱	خرج ذلک ۲۵۶
خطوط رقومی ۶۳	خرج قنات ۲۶۸
خلاص ۲۴۵	خرج مقرر دیوان ۲۹۹، ۳۰۰
خلاصه ۱۱۱، ۱۱۴	خردل ۱۰۳
خلعت ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۷، ۲۶۶	خردل بری ۱۲۳
خم ۱۳۲، ۲۵۰	خرما ۱۲۵
خمسه ۱۷۸	خرنوب ۱۲۴
خمسه مسترقه ۱۴۳، ۱۷۸	خرنوب شامیه ۱۲۴
خواجه ۲۹۶	خروار ۱۰۳، ۱۳۲، ۲۵۰
خوانین ۶۸، ۲۶۵، ۲۷۶	خز ۲۵۰
خورجین ۲۵۰	خط ۵۸، ۷۳
خیاطان ۱۳۱	خط بارز ۱۱۲
خیام ۲۷۰	خط بدن ۱۱۲

د	دفتر توجیهات ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۳
دانگ ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۲، ۲۵۰	دفتر ثبت بروات و احکام ۲۶۲
دایره ۲۳۵	دفتر جامع ۲۶۱، ۲۹۹
دباغی ۳۰۴	دفترخانه ۲۷۱
دحو الارض ۱۵۳	دفتر خرج مقرری دیوان ۲۶۱
دخمه‌ها ۱۷۸	دفتر دواب ۶۸
درازی شب ۱۷۹	دفتر روزنامه‌چ ۲۵۹، ۲۶۰
درخمی ۱۲۵	دفتر سرکارات عظام ۶۸
درم ۱۲۲، ۱۲۳	دفتر عمله و غلام ۶۸
درم تام ۱۲۲، ۱۲۳	دفتر غازیان نظام ۶۸
درم شرعی ۱۲۲	دفتر غربا و مهاجرین ۶۸
درم فضی ۱۲۴	دفتر فارسی ۲۹۵
درم ناقص ۱۲۲، ۱۲۳	دفتر قانون اموال ۲۶۰، ۲۶۳
درم ناقص طبّی ۱۲۳	دفتر قانون قرارنامه ۲۶۰
درهم ۱۲۱	دفتر مال ۳۰۰
درهم بغلی ۱۲۲	دفتر مخارج ولایتی ۶۹
درهم طبّی ۱۲۲	دفتر مفرد ۲۶۱، ۲۹۹
درهم عبدی ۱۲۲	دفعات ۲۰۰، ۲۵۴، ۳۱۱
دست ۱۰۷، ۲۴۹	دفعه ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۶، ۳۲۶
دستجات ۲۶۵	دفعه باقی ۲۵۴
دستجات سواره ۶۸	دفعه بدن ۱۱۴
دستخط ۲۴۴	دفعه بدنی ۲۷۵
دستورالعمل ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۵	دفعه خرج ۲۵۴
دسته ۲۵۰	دفعه زیاده ۲۵۴
دسیمال ۲۰۹	دفعه قرینه ۲۷۵
دفاتر ۲۵۹	دقیقه ۱۰۵، ۱۳۴
دفتر اوارجه ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۲	دکان ۲۵۰
دفتر تعلیق ۲۵۹، ۲۹۹	دنّ ۲۵۰

ذوالزئقة ۲۳۳	دنایر ۹۸، ۱۰۱
ذی الشرف ۲۳۳	دنج ۱۷۰
ذیحجه ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴	دواب ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۶
ذیقعه ۱۵۳	دور اثنی عشری ۱۴۷، ۱۴۸
ر	دور اختیاری ۱۴۷
راهداری ۲۶۹	دور رابع ۱۴۷
رأس ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۵۱	دور ستینی ۱۴۷
ربیع الاول ۱۵۵	دور عشری ۱۴۷
رجب ۱۵۰	دورق ۱۲۷
رزمه ۱۳۳	دورق انطالیقی ۱۲۷
رسم الحساب ۲۷۱	دورق مطلق ۱۲۷
رسومات ۲۷۱	دوره اختیاری ۱۸۰
رسومات دیوانی ۲۷۲	دوره رابع ۱۸۰
رسوماتی ۲۷۱	دولابی ۲۶۸
رسوم دیوان ۲۷۱	ده نار ۱۳۰
رسوم صندوقداری ۲۷۲	دیم ۲۶۸
رشته ۱۳۲	دینار ۱۲۱، ۱۲۹، ۲۴۹
رصاص ۱۲۰	دیوان ۲۴۵
رطل ۱۲۵، ۲۵۰	ذ
رطل بغدادی ۱۲۵	ذراع ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۶، ۲۳۱
رطل مدنی ۱۲۵	ذرع ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۸۷، ۲۴۹
رطل مکی ۱۲۵	ذرع تبریز ۱۳۱
رفع ۲۱۱	ذرع تبریزی ۱۳۰
رقاع ۷۵	ذرع عراق ۱۳۱
رقعه کزدم ۱۷۸، ۱۷۹	ذکران مرقومان ۱۷۱
رقم ۱۰۷، ۲۷۶	ذنب سرحان ۱۸۳
رقم اخراج ۱۱۵	ذوالزئقتین ۲۳۳

رقم اخوان ۲۶۵	رقوم اتصالات ۱۱۴
رقم ارباب قلم ۲۶۵	رقومات هندسه ۱۹۱
رقم اعمام ۲۶۵	رقوم سیاق ۷۵، ۹۵، ۲۴۳
رقم امنا و امرا ۲۶۵	رقوم سیاقی ۱۱۲
رقم بدنی ۱۱۴	رقوم هندسه ۹۲
رقم بیوتات خاصه ۲۶۵	رکوب کوسج ۱۷۵
رقم پیش تازان ۲۶۶	رمضان ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴
رقم پیشکاران ۲۶۶	رموزات ۷۵
رقم خادمان حرم ۲۶۵	رنگ کاسه ۱۲۱
رقم خوانین ۲۶۵	روادف ۷۵
رقم دواب ۲۶۶	روز ۱۰۵، ۱۳۳
رقم سرکارات عظام ۲۶۵، ۲۶۶	روزنامه ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۹۹، ۳۰۰
رقم سرکار اقدس ۲۶۵	روزنامه ۲۶۹، ۲۹۹
رقم سرکار شاهزاده ۲۶۵	روشنائی بقاع ۲۶۶
رقم علمه بیوتات ۲۶۵	روغن منداب ۲۴۷
رقم علمه خلوت ۲۶۵	ریاح بوارح ۱۷۱
رقم عملجات ۲۶۵، ۲۷۶	ریال بیست و پنج شاهی ۲۱۶
رقم عمله حضور ۲۶۵	ریال هزار دینار ۲۱۵
رقم عمله دواب ۲۶۵	ریحان ۷۵
رقم عمله رکاب ۲۶۵	ریسمان ۲۳۱
رقم غازیان ۲۶۶، ۲۷۶	ریع ۲۶۷
رقم غلام پیشخدمتان ۲۶۵	ز
رقم قانون قدیم ایزدی ۲۶۶	زاجات ۱۲۱
رقم مهاجرین ۲۶۶	زاید ۱۹۰
رقم مهمانان ۲۶۶	زحل ۱۸۵
رقم نظام جدید فرنگی ۲۶۶	زر ۱۲۱
رقوم ۵۸	زر سرخ ۲۴۹
رقومات ابجدی ۸۹	

ساموئا ۱۲۴	زرگرخانه ۶۸
سایر الوجوه ۱۱۱، ۱۱۳، ۲۶۴	زعفران ۲۴۹
سبعون ۱۲۹	زقّ ۲۵۰
سبعه سیّاره ۱۸۳	زمرد ۲۴۹
سبو ۱۳۲	زنبورکخانه ۲۶۶
ستاره پرستان ۱۳۶	زوج ۱۹۰، ۲۵۰
ستم شریکی ۲۷۰	زوج الزوج ۱۹۰
سراپرده ۲۷۰	زوج الزوج والفرد ۱۹۰
سرایداران ۶۸	زوج الفرد ۱۹۰
سرب ۱۲۰	زهره ۱۸۴
سربالا ۲۵۱، ۲۵۶	زیادت ۸۷
سر رشته ۷۱، ۷۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۶۳، ۲۶۴	زیاده ۱۹۵، ۲۵۲
سر رشته جات ۷۰	زیبق ۱۲۰، ۱۲۱
سر رشته دار ۲۶۴	زیجات ۹۲
سر رشته کل محاسبات ۲۶۲	زیجات نجومی ۱۸۸
سر شمار ۲۶۰، ۲۶۹	زینخانه ۲۶۵
سر فرد ۱۱۴	زیوار ۲۵۰
سرکار ۲۸۰	س
سرکارات ۱۱۳	ساخلو ۶۸
سرکارات عظام ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۶	ساعات ۱۳۶
سرکار پادشاهی ۲۷۶	ساعات محترقه ۱۸۱
سرکه ۲۵۰	ساعت ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۸۷
سطح ۲۳۱	ساعت بست ۱۸۱
سطح مستدیر ۲۳۲	ساق ۲۳۱
سَقْفُص ۷۵، ۸۹	سال ۱۰۵، ۱۳۴
سقاّین ۱۶۵	سال حقیقی قمری ۱۳۹
سقرلاط ۲۵۰	سالهای ترکی ۱۴۵

سیاقت ۳۱۱	سقوط جمرهٔ اوّل ۱۷۰
سیاه گوش ۲۴۹	سکرچه ۱۲۹
سیاه مشق ۸۱	سکرچهٔ صغیره ۱۲۹
سیر ۱۲۹	سکرچهٔ کبیر ۱۲۹
سیماب ۱۲۱	سکرچهٔ مطلق ۱۲۹
سیورسات ۶۹، ۲۴۷، ۲۷۱	سگ ۲۴۹
سیورغال ۲۴۷	سلاق ۱۶۸
سیه ۱۳۱	سلطان ۲۶۵
ش	سمط ۲۴۹
شاطران ۶۹	سمور ۲۵۰
شانکون ۱۴۷	سنباج ۲۵۰
شبر ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۲۳۱	سند ۷۱، ۲۴۴
شب سده ۱۷۶، ۱۷۷	سند خرج ۲۵۱
شب قدر ۱۵۴	سنگ سقط ۱۲۶
شوب ۱۲۱	سنة الاذن ۱۴۰
شبه ۱۲۱	سنة الاستعذاب ۱۴۱
شب یلدا ۱۷۹	سنة الاستوا ۱۴۱
شتر ۲۵۱	سنة الاستیناس ۱۴۰
شتران ۶۹	سنة الامر ۱۴۰
شترخانه ۲۵۷	سنة التخمیس ۱۴۰
شتوی ۲۶۰	سنة الترفید ۱۴۰
شدّه ۲۴۹	سنة الزلزال ۱۴۰
شظیّۀ ارتفاع ۲۴۰	سنة الوداع ۱۴۱
شعبان ۱۵۰	سوابین صغیر ۱۶۷
شعیر ۱۲۳، ۱۳۰	سواره ۲۶۶، ۲۷۶
شعیره ۱۲۲، ۱۲۳	سوی المطلق ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۹
شقّ ۷۶	سهم ۲۳۱، ۲۵۰
	سیاق ۵۷، ۶۳، ۶۶، ۲۰۳

صاحبقرانی ۱۲۳	شوق القمر ۱۵۱
صاحب کار ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۵	شقّه ۲۵۰
صادری ۲۷۰	شکسته (خط) ۷۶
صادریات ۱۱۳	شکل اهللیجی ۲۳۲
صاع ۱۲۸	شکل شلجمی ۲۳۲
صبح صادق ۱۸۳	شکل قطاع ۲۳۲
صبح کاذب ۱۸۳	شکل معین ۲۳۳، ۲۳۵
صحیح ۱۸۹	شکل نعلی ۲۳۲
صدر الحساب ۲۵۵، ۲۷۹	شکل هلالی ۲۳۲
صدقه ۱۲۹	شلجمی ۲۳۶
صرف ۶۹، ۲۴۶، ۲۴۷	شلخین ۱۶۸
صرف بنائی ۲۶۶، ۲۷۷	شمس ۱۸۴
صرف تعزیه ۲۶۶	شمسی اصطلاحی ۱۴۴
صرف جیب ۲۶۵	شمسی حقیقی ۱۴۴، ۱۴۶
صرف قنوات ۲۶۶	شوارع ۲۷۷
صفر ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۵۵	شوال ۱۵۱
صکوک ۱۴۱	شهر الحرام ۱۵۴
صندوق ۱۰۷، ۱۳۳	شیران ۶۹
صندوقخانه ۶۸، ۲۶۵، ۲۷۰	شیشه ۱۳۲
صنف ۲۵۰	شیون آی ۱۴۶
صنوبری ۲۳۳	شیون ده ۱۴۶
صورت ۱۱۱، ۱۱۴	
صوم ایلیا ۱۶۸	ص
صوم السیده ۱۷۲	صابثین ۱۳۶
صوم الشلخین ۱۶۸	صاحب تحویل ۲۴۳
صوم کبیر ۱۶۵، ۱۶۷	صاحب توجیه ۲۶۱، ۲۶۴
صوم مارت مریم ۱۷۲	صاحب جمعان ۲۴۷، ۲۶۶
صوم نینوی ۱۶۵	صاحب سر رشته ۲۵۹

طغار ۱۳۲	صیغه ۶۹، ۷۱، ۱۰۷، ۱۱۲، ۲۵۲، ۲۶۰
طلسمات ۷۵	۲۶۳، ۲۷۶، ۳۲۶
طناب ۱۸۷، ۱۳۲	صیغه ۲۴۳
طوفان نوح ۱۶۴	صیغه سیاق ۱۱۲
طولہ ۱۲۹	صیغه مقدم ۱۱۴
طومار ۷۵، ۲۵۱	صیفی ۲۶۰
طیور ابابیل ۱۵۰	
	ض
ظ	ضبط ۲۶۹
ظای نظر ۷۱، ۱۱۵	ضبطی ۲۴۶، ۲۶۰
ظَلّ ۲۳۹	ضرب ۱۹۷
	ضرب توشیح ۲۰۲
ع	ضرب شبکه ۲۰۲
عاشورا ۱۴۳	ضرب کسور ۲۱۳
عام الفیل ۱۴۰، ۱۵۵	ضرب محاذات ۲۰۲
عامل ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵	ضَطَّعْ ۷۵، ۸۹
عانه ۱۲۴	ضلع ۱۱۲، ۲۰۶، ۲۳۱، ۳۰۲
عبور ۱۴۸	ضلعی ۲۶۲
عدد ۱۰۳، ۱۸۹، ۲۵۰	
عدد صحیح ۱۹۰، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴	ط
عدد کثیر ۲۰۷	طاس ۱۳۲
عدد مطلق ۱۸۹	طاق ۲۴۹
عدل ۲۵۰	طاقه ۱۰۷، ۲۴۹
عدلین ۱۳۳	طالیقون ۱۲۸
عربی ۷۵	طپانچه ۱۰۷
عرفات ۱۵۲	طسق ۲۶۰
عرفه ۱۵۲	طسوج ۱۲۲، ۱۲۳
عسل ۲۵۰	طعمه ۶۹، ۲۴۷

عید بشارت ۱۶۹	عشر الابل ۱۵۰
عید تجلی ۱۷۳	عشور ۲۶۹، ۲۶۰
عید حبکه ۱۶۹	عشور سفاین ۲۶۰
عید شمع ۱۷۰	عطارد ۱۸۴
عید الصلیب ۱۷۳	عقد ۲۴۹
عید فطر ۱۵۱، ۱۶۷	عقد انامل ۱۱۵
عید قلنداس ۱۶۹	عقود ۲۴۹
عید قیامت ۱۶۷	علوفه ۲۴۸
عید مولود نبی ۱۵۵	علوفه دواب ۲۴۶
عید هرماری ۱۶۸	علیق ۲۷۰
	علیق الدواب ۲۴۸
غ	عمل اربعة متناسبه ۲۲۷
غایب ۲۵۷	عمل به عکس ۲۲۹
غبار ۷۵	عملجات ۲۶۵، ۲۷۱
غدير خم ۱۴۵	عمله ۲۵۶، ۲۶۶
گراما (گرم) ۱۲۴	عمله بیوتات ۲۷۶
غلامان ۶۸، ۲۷۶	عمله بیوتاتِ خاصه ۶۸
غلام پیشخدمتان ۶۸، ۲۷۶	عمله حضور ۶۸، ۲۶۵، ۲۷۶
غله ۲۵۰	عمله خلوت ۶۸، ۲۶۵، ۲۷۶
غنیت صغری ۱۶۳	عمله دواب ۲۶۵، ۲۷۶
غنیت کبری ۱۶۳	عمله رکاب ۶۹، ۲۶۵، ۲۷۶
غیر متحائین ۱۹۰	عمود ۲۳۱
	عوارضی ۲۷۰
ف	عوامل ۲۷۷
فارسی نويس ۲۹۴	عوض ۶۹، ۲۴۸، ۲۷۸
فاضل ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴،	عوضه ۲۵۴، ۲۷۷
۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۷،	عهد ۷۵
۳۱۲، ۳۰۳، ۲۷۸	عید اضحی ۱۵۲
فالمقرّر ۲۵۲، ۲۷۸	عید بابا شجاع الدّین ۱۵۳

فیضان عامه ۲۶۵	فتیل ۱۲۳
فیوضات ۶۸	فتح ۷۶
فیضان ۶۹	فبعده ۲۵۲
ق	فجر مستطیل ۱۸۳
قاطران ۶۹	فذلک ۲۵۶، ۳۱۱
قاطر خانه ۲۵۷	فذلک المجموع ۲۵۶
قاعده ۲۳۱، ۲۳۲	فراشخانه ۶۸، ۲۶۵
قالی ۲۵۰	فرد ۷۱، ۱۱۱، ۲۰۶، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۴
قانون ۲۹۹، ۳۰۰	فرد الفرد ۱۹۰
قانون قرارنامه ۲۶۳	فرد و زوج ۱۹۰
قایم الزاویه ۲۳۲	فرسنگ ۱۰۵
قایم الزوایا ۲۳۲	فرش ۲۵۰
قایمه ۲۳۲	فرض نماز ۱۵۰
قبحور ۲۶۰	فرمان ۲۴۴، ۲۶۰
قبض ۲۴۴	فروردگان ۱۷۸
قبضه ۱۲۹، ۱۳۰	فروش ۲۷۰
قپان ۲۵۰	فضان ۲۴۹
قپان آهنی ۱۸۶	فصح ۱۶۶
قثا ۲۳۳	فصه ۲۴۹
قدر ۱۵۱	فطر ۱۶۷، ۱۶۸
قدم ۱۰۵، ۱۳۱، ۲۳۱	فطر مارت مریم ۱۷۳
قراولخانه ۲۷۷	فطر نینوی ۱۶۵
قَرِشَتْ ۷۵، ۸۹	فلزات ۱۲۰
قرن ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۴	فنک ۱۴۶
قرینه ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۰۲، ۳۲۵	فنکات ۱۴۷
قرینه ها ۸۲	فولاد ۱۲۰
قرینه های کلیه ۲۵۵	فی ۲۰۳، ۲۰۶
	فیروزج ۲۴۹

قرینه آخر ۱۱۲	قمری حقیقی ۱۴۶
قرینه اول ۱۱۲	قنطار ۱۰۵، ۱۲۸
قسط ۱۲۶، ۲۶۱	قنوات ۲۳۷، ۲۴۷
قسط انطالیقی ۱۲۷	قوانوس ۱۲۹
قسط رومی ۱۲۷	قورخانه ۶۸، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۶
قسط مطلق ۱۲۶	قوس ۲۳۲
قسطاس ۱۸۶	قوشان شکاری ۶۹
قسمت ۲۰۴	قوشچیان ۶۹
قسمت کسور ۲۱۴	قو طولی ۱۲۷
قشون ۲۵۶	قوطی ۱۳۳
قشون قدیم ۲۷۱	قهوه‌خانه ۶۸
قصابی ۲۶۹، ۳۰۴	قیاساوزون ۱۲۸
قصبه ۲۴۹	قیراط ۱۰۳، ۱۲۳
قطّ ۷۶	قیمت ۶۹، ۲۴۸، ۲۶۶
قطّاع اصغر ۲۳۲	
قطّاع اکبر ۲۳۲	ک
قطّاع دایره ۲۳۵	کارخانه ۶۸، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۰
قطر ۲۳۱، ۲۳۲	کاسه ۱۳۲، ۲۵۰
قطعه ۸۱، ۱۰۳، ۱۳۲، ۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۰	کاغذ ۲۵۰
قطمیر ۱۲۳	کبریت ۱۲۰
قفیز ۱۲۸، ۱۳۲، ۲۵۰	کبیسه ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
قلاده ۲۴۹	کبیسه ملکشاهی ۱۴۴
قلجیارین ۱۲۸	کتاب ۲۷۱
قلعی ۱۲۰	کتابچه ۲۵۱
قلقداس ۱۶۹	کتان ۲۴۹
قلم ۷۶، ۲۶۵	کثیر الاضلاع ۲۳۳، ۲۳۵
قلمداد ۲۵۲	کج ۲۶۲
قمر ۱۸۳، ۱۸۵	کجاوه ۱۰۷

گاہنبار ۱۷۷	کُر ۱۳۳
گرمہ شامیہ ۱۲۴	کریاس ۲۴۹
گرہ ۱۸۶، ۱۳۱، ۱۰۶	کروم ۲۶۹
گری ۱۸۸، ۱۳۲	کرہ ۲۳۶، ۲۳۳
گریال ۱۸۸	کسر ۱۹۰
گز ۱۸۶، ۱۳۰	کسر اصم ۲۰۹، ۱۹۰
گمرک ۲۶۹، ۲۶۰	کسر معطوف ۲۱۰، ۲۰۹
گوشوار ۱۱۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۴	کسر منطق ۱۹۰
۲۶۳، ۲۷۷، ۲۷۸	کسور ۲۰۹
گوشہ ۷۱	کسور تسعہ ۹۴
گوگرد ۱۲۰	کسور معطوفہ ۲۱۰
	کشیکیچیان ۶۸
ل	کعب ۲۲۰
لت ۲۴۹	کَف ۱۲۹
لشکر ۲۶۶	کلب ۱۶۴
لشکر نویسان ۲۷۱	کَلِمَن ۷۴
لعل ۲۴۹	کمخا ۲۴۹
لغت سریانی ۱۴۱	کنارہ ۲۵۰
لقاط ۲۵۰	کوزہ ۱۳۲، ۲۵۰
لنگہ ۲۵۰	کہ ۱۴۵
لولہ ۱۳۲	کیسہ ۱۳۳
لیلة البرات ۱۵۰	کیل ۱۲۷
لیلة القدر ۱۵۰	کیلچہ ۱۲۷، ۱۲۸
لیلة المیلاد مسیح (ع) ۱۶۹، ۱۵۴	کیلہ ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۸۶
	کیمیا ۱۲۰
م	گ
ماحورا ۱۷۲	گاہ ۱۷۷
مال ۲۶۰، ۲۴۵، ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۰۶، ۵۸	

متساوی الاضلاع ۲۳۵، ۲۳۲	مالا کلام ۲۵۶
متطابقات ۱۲۰	مال الاجاره ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۸، ۲۷۷
متماثلان ۱۹۱	مال التجاره ۲۶۹
متوافق ۲۱۰	مال دیوان ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸
متوافقان ۱۹۱	مال کعب ۲۱۷
متوقفی ۲۵۷	مالیات ۱۱۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۷۰
مثال ۲۶۰	۲۷۲
مثقال ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۹	ماه ۱۰۵
مثقال شرعی ۱۲۲، ۱۲۳	ماه روز ۱۳۸
مثقال صیرفی ۱۲۲، ۱۲۳	ماههای «شمسی حقیقی» ۱۸۵
مثقال طبّی ۱۲۳	مأخذ ۲۲۸
مثلت ۲۳۲، ۲۳۴	مأخوذات ۲۴۵
مثّلت حادّ الزّوايا ۲۳۴	مأخوذات دیوانی ۲۶۰، ۲۹۹
مثّلت قایم الزّاویه ۲۳۴	مباشر ۲۷۵، ۲۷۸
مثّلت متساوی الاضلاع ۲۳۵	مباشر ثبت ۲۶۳
مثّلت منفرج الزّاویه ۲۳۴	مباشر عملجات و غلامان ۲۷۱
المثنی (مثنی) ۷۵، ۲۴۴، ۲۶۳	مباشری، ۲۷۵
مجذور ۲۰۶	مباشرین ۲۷۱، ۲۷۵
مجذورات ۲۰۷	مباشرین امور مستمری ۲۷۱
مجذور مسقط ۲۰۷	مباهله ۱۵۳
مجهول ۲۲۰	مبسوط ۲۰۰
مجهول رابع ۲۲۸	مبعث ۱۵۰
محاسبات ۶۳، ۷۰	مبلغ ۱۱۳
محترفه ۲۶۹	متباین ۲۱۰
محزّم ۱۴۹، ۱۵۵	متباینان ۱۹۱
محصولات ۲۶۰	متحاتان ۱۹۰
محفوظ اوّل ۲۲۶	متداخل ۲۱۰
محفوظ ثانی ۲۲۶	متداخلان ۱۹۱
محقق ۷۵	

مخارج ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۴	مربع متساوی الاضلاع ۲۳۲
مخارج اتفاقیه ۲۵۶	مرتبان ۱۳۲
مخارج ولایتی ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۶	مرحله ۱۰۵، ۱۳۰
مختلف الاضلاع ۲۳۲	مرد گیران ۱۷۹
مخرج ۱۸۹	مرس ۲۴۹
مخرج اقل ۲۱۰	مرسومات ۲۶۰
مخرج اکثر ۲۱۰	مرفوع مرّه ۱۴۷
مخرج مشترک ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴	مرقشیشا ۱۲۱
مخروط ۲۳۴	مركبات ۹۸، ۱۰۱
مخروط تام ۲۳۷	مركب و فرد الفرد ۱۹۰
مخروط مستدير قائم ۲۳۶	مرواريد ۲۴۹
مخروط ناقص ۲۳۷	مريخ ۱۸۵
مخروط ناقص مستدير ۲۳۷	مزروعات ۲۶۰
مخروط ناقص مصلع ۲۳۷	مس ۱۲۱
مخمّس ۲۳۳	مساحت ۵۷، ۶۳، ۲۳۱
مدّ ۸۲، ۱۰۷، ۱۲۸، ۲۵۴، ۳۲۵	مساحت اجسام ۲۳۶
مدّ بدنی ۲۵۵، ۲۶۳	مساعده ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۶۶
مدّ پوچ ۱۰۸، ۱۱۱	مساعده رعايا ۲۶۶
مدّ رو ۱۰۷	مستثنی منه ۲۱۹
مدّ زیر ۱۰۷	مستحفظین طرق ۶۸
مدّ سیاق ۲۶۲	مستطیل ۲۳۳، ۲۳۵
مدّ ضلعی و بدنی ۱۱۱	مستقیمه و معتدله ۱۳۳
مدد معاش ۶۹	مستقلی ۸۰
مدرّج ۲۳۳	مستمزی ۶۹، ۲۴۳، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۲
مدور ۷۵	۲۷۶، ۲۷۷
مذمومه ۱۸۰	مستمزیات ۲۵۲
مراعی ۲۶۰	مستمزیها ۲۷۱
مربع ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۳۲	مستوفی ۶۶، ۷۰

معطوف ۱۹۰	مستوفیان ۶۳، ۲۴۴
معلوم ۲۲۰	مستوی ۲۳۲
مغنیسا ۱۲۱	مسدّس ۲۳۳
مفاصا ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۵	مسطّح ۷۹
مفاصا حساب ۲۷۵	مسطّط الحجر ۲۳۱
مفردات ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۳۰۰، ۳۱۱	مسطّط حجر ۲۴۰
مفرده ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۴	مسلسل ۷۵
۲۵۵، ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۲۶	مسیح ۱۵۴
مفردة قرینه ۱۱۵	مشتري ۱۸۵
مفردة منذلك ۲۷۵	مشربه ۱۲۸
مفروز ۱۳۲	مشق دفتر ۸۲
مقادیر مکانی ۱۱۹	مشق سیاق ۶۵
مقاطعه ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۹	مشک ۲۴۹
مقترنات ۲۲۱، ۲۲۳	مصادره ۲۴۵
مقتل یحیی ۱۷۳	مصارف دیوانی ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۷۶
مقدار ۱۱۳، ۱۳۲	مصارف و مخارج ۲۴۵، ۲۶۶
المقرر ۲۵۲	مصالح ۲۷۰
مقرر ۲۷۸	مصالح الاملاک ۲۷۷
مقرراً ۲۵۴، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۷۸	مصرف ذلک ۲۵۶
مقرّرات ۲۶۰، ۲۶۳	مصرفه ۲۵۶
مقرراً حسب العمل ۲۷۸	مضاف ۱۹۰
مقرّری ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۹	مضعّف ۲۰۷
۲۶۳، ۲۷۲	مطبّل ۲۳۳
مقرّری عمال ولایت ۲۶۶	مطلق ۱۸۹
مقطوعی ۲۸۰	معاملات ۶۳
مقوّس ۷۹	معامله ۲۴۵، ۲۵۱
مکعب ۲۳۱	معدودات ۱۴۹
مکوک ۱۲۸	معراج ۱۵۰، ۱۵۵

ملبوسات ۲۷۰	منطق ۲۱۴، ۲۰۷
ملعقه ۱۲۵	منفرج الزاویه ۲۳۲
ملفوظه فرمان ۲۴۴	منکب ۷۹
ملکشاهی ۱۴۴	منها ۳۱۴، ۳۱۱، ۲۷۹، ۲۵۵، ۲۵۲، ۱۹۳
ملکی ۱۴۴	منها باقی، ۱۹۵، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
ممیز ۲۷۱	۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹
ممیزی ۲۶۷	مو ۱۳۰
من ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۸۶، ۲۵۰	مواجب ۶۹، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۶
من اسکندری ۱۲۶	موازين ۱۱۹، ۱۸۶
من انطالیقی ۱۲۶	مواشی ۲۶۰، ۲۶۸
من تبریزی ۱۰۴، ۱۲۶	موبدان ۱۷۸
من جدید تبریزی ۱۲۶	موزه ۲۵۰
من رومی ۱۲۶	موضوع ۲۵۴، ۲۵۶
من ری ۱۲۶	موضوعات ۲۵۱، ۲۵۳
من شاهی، ۱۲۶	موقوفات ۵۸
من شیرازی ۱۲۶	موقوف المطالبه ۲۵۶
من مصری ۱۲۶	موقوفی ۲۷۲
من مطلق ۱۲۶	مهرگان خاصه ۱۷۵
من مکی ۱۲۶	مهرگان عامه ۱۷۴
منبری ۲۳۳	مهمات ۲۴۸
منتصب ۷۹	مهمانخانه ۲۷۷
منحرفات ۲۳۳	مهمغان ۱۷۶
منذک ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۹۵، ۱۹۷،	میرسامانی ۲۹۶
۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶،	میزان ۱۸۶، ۱۹۲
۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۴	میزان بزرگ ۱۸۶
منزل ۱۰۵	میزان بندی ۲۵۵
منشور ۷۵	میزان جزو ۱۱۴
منشیان ۲۷۱	میزان عدد ۱۹۲

نعل ۲۴۶	میزان کل ۱۱۴، ۲۰۶، ۲۵۶
نعلی ۲۳۶	میل ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳
نفر ۱۰۷، ۲۵۱	میلاد یوحنا ۱۷۱
نقاره‌چیان ۶۸	میل اسلامی ۱۳۰
نقاشان ۶۸	مینا سازی ۲۷۱
نقاشی ۲۷۱	مؤامره ۲۴۵
نقدی ۲۶۸	
نقره ۱۲۰، ۲۴۹	ن
نقود ۱۱۹	ناطل ۱۲۹
نقیر ۱۲۳	ناقص ۱۹۰
نمد ۲۵۰	نجوم ۷۵
نمینیا ۱۲۹	نحاس ۱۲۰
نواله شتر ۲۷۰	نحت ۷۶
نواة ۱۲۴	نحر مع التشریق ۱۵۲
نوروز ۱۴۴، ۱۷۳	نخود ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۳
نوروز بزرگ ۱۷۴	نخیلات ۲۶۹
نوروز خاصه ۱۷۴	نردبان پایه ۳۱۵
نوروز سلطانی ۱۴۴، ۱۷۹	نردپایه ۲۵۵، ۲۷۹
نوروز عامه ۱۷۳	نشاج ۲۶۹
نوروز ملک ۱۷۴	نسخ ۷۵
نوشادر ۱۲۱	نسخ تعلیق ۷۶
نی ۱۳۲، ۱۸۷، ۲۳۱	نسطون ۱۲۹
نیطل ۱۲۹	نسطون صغیر ۱۲۹
	نسطون کبیر ۱۲۹
و	نسقچی ۶۸
واسط ۲۲۸	نسیج ۲۴۹
والمقرّر ۲۵۲	نطیل ۱۲۹
و بعده ۲۵۲	نظام جدید ۲۷۱

هبا ۷۵، ۱۲۳	وتر ۲۳۱، ۲۳۲
هفته ۱۳۴، ۱۳۶	وجوهات ۲۶۰
هلالی ۲۳۶	وجوهات هوایی ۲۶۰
هندوی نویس ۲۹۳	وجوهات هوایی ۲۶۹
هندی ۷۵	وجه ۱۱۳
هندی نویس ۲۹۴	وجهه ۲۶۰، ۲۶۳
هَوَزُ ۷۴، ۸۹	وحشی ۷۸
	ورق ۲۵۰
ی	وزنه ۱۸۶
یحسب ۲۷۷	وزنهٔ باروط ۱۸۶
یخدان ۱۰۷	وسط اوّل ۲۲۸
یزاد علی الفاضل ۲۵۶	وسط ثانی ۲۲۸
یزدجردی ۱۴۷	وصله ۲۴۹
یساول ۶۸	وظایف ۲۵۲
یضعف ۲۷۷	وظیفه ۶۹، ۱۱۳، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۶
یکون ۲۷۷	وقر ۱۰۳، ۲۵۰
ینطفسطی ۱۶۸	وقیه ۱۲۹
یوز ۲۴۹	وکلائی امور دیوان ۶۴
یوزان ۶۹	ولایات محروسه ۵۸، ۶۶
یوم التّرویّه ۱۵۱	ون ۱۴۷، ۱۶۴
یوم العرفه ۱۵۲	
یوم النّحر ۱۵۲	ه
یونانی ۷۵	هار ۲۴۹

۲. نام اشخاص و اقوام

اسمعیل ۷۴، ۱۵۱	آدم ۷۴، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴
افراسیاب ۱۷۴	۱۷۳
اقلیدس ۱۹۰	آدم صفی ۱۷۶
الیاس (ع) ۱۷۳	آمنه بنت وهب ۱۵۵
ام الحسن ۱۶۰	ابراهیم ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۴
امّ فروه ۱۶۰	ابراهیم قمی ۸۰
امّ ولد ۱۶۱	ابن بَوّاب ۷۵، ۸۰
امام حسن ۱۵۹	ابن مُقله، ۷۵، ۸۰
امامیه ۱۸۲	ابوالقاسم اینجوی شیرازی (میرزا) ۸۱
امیرالمؤمنین (ع) ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۱۱	ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ۶۷، ۷۰، ۸۱
اندریاس ۱۶۶	ابوجاد ۷۵
ایغور ۱۴۸، ۱۸۱	ابوطالب بن عبدالمطلب ۱۵۶
بایستقرگورکانی ۸۰	ابولؤلؤ ۱۵۳
براهمه هند ۱۶۴	احمد نیریزی (میرزا) ۸۰
برتلمی ۱۶۶	اختیار قزوینی (میرزا) ۸۰
برهما ۱۶۴	ادریس ۷۴، ۹۰
برهمون ۱۶۴	ارماتیل ۱۷۶
بنی اسرائیل ۱۴۹، ۱۶۴	اسخریوطی ۱۶۶
بنی عباس ۱۴۸	اسکندر رومی ۱۴۱، ۱۶۴
بهرام گور ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶	اسلام ۱۴۳، ۱۴۹

- ۱۶۶ پطرس
 ۱۸۰ ترکان
 ۱۸۳ تسنن
 ۱۶۶ توما
 جابر بن عبدالله انصاری ۱۵۹
 جبرئیل ۱۵۳، ۱۵۲
 جعدة بنت اشعث بن قیس ۱۵۸
 جعفر بن محمد الصادق (ع)، ۸۹، ۱۶۰، ۱۸۲
 جعفرخان مشیرالدوله (میرزا) ۲۰۹
 جعفر طبری ۷۵
 جلال الدین ملکشاہ سلجوقی ۱۴۴
 جم ۱۷۴
 جمشید ۱۴۲ ۱۷۳
 جوهری ۱۷۱
 حاجی میرزا آقاسی ۵۷
 جبکہ ۱۶۹
 حسن العسکری (ع) ۱۶۲
 حسن بن علی ۱۶۰
 حسن صباح ۶۶
 حسن (ع) ۱۵۷، ۱۵۸
 حسین بن علی (ع)، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۸
 حفصہ ۱۵۴
 حلیمہ ۱۶۳
 حمیدۃ البربریہ ۱۶۰
 حوّا ۱۵۲
 خدیجہ کبری ۱۵۷
 خلیل ۱۵۱
 خیزران مرسیہ ۱۶۱
 داود ۱۶۴
 درویش عبدالمجید ۸۰
 راضی بالله عباسی ۸۰
 رشیدا ۸۰
 رضا (میرزا) ۸۲
 رضی تبریزی (میرزا) ۸۱
 روح القدس ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰
 رومیان ۱۴۳، ۱۶۹، ۱۷۰
 زبیر ۱۵۶
 زردشت ۱۷۷
 زکریا ۱۷۰
 زید بن ارقم ۷۵
 زینب صغری ۱۵۷
 زینب کبری ۱۵۷
 سکینه مرسیہ ۱۶۱
 سلیمان ۱۶۴
 سمانہ مغربیہ ۱۶۲
 سوسن ۱۶۲
 شجاع الدین ابولؤلؤ فیروز ۱۵۳
 شعیب ۷۴
 شفیعا (میرزا) ۸۰
 شفیع تبریزی ۸۱
 شمر ذی الجوشن ۱۵۹
 شمس الدین کاتب شیرازی ۶۷
 شمعون ۱۶۶، ۱۶۸
 شهربانو دختر یزدجرد ۱۵۹
 شبیۃ الحمد ۱۵۵
 شیث ۷۴
 صالح (میرزا) ۸۰
 صیقل ۱۶۳
 ضحاک ۱۷۵، ۱۷۶

- طلحه ۱۵۶
عاد ۱۷۱
عایشه ۱۵۴، ۱۵۶
عبّاس بن عبدالمطلب ۱۶۰
عباس میرزا (نایب السلطنه) ۶۴، ۸۲، ۱۲۶
عبدالرحمن بن ملجم مرادی ۱۵۶
عبدالرحمن خازنی ۱۴۴
عبدالله بن عبدالمطلب ۱۵۵
عبدالله بن عمرو بن العاص ۷۴
عبدالله عبّاس ۷۴، ۷۵
عبدالمطلب ۱۵۵
عبد الوهاب اصفهانی (میرزا) ۸۱
عبد مناف ۱۵۶
عبدالله زیاد ۱۵۹
عثمان ۱۵۶
عثمان بن عفّان ۱۴۲
عجم ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۷۵
عرب ۹۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۷۳
عروة بن زبیر ۷۴
علاء بیک ۸۰
علی ۷۵، ۱۳۵، ۱۵۳
علی الرضا (ع) ۱۶۱
علی النقی (ع) ۱۶۲
علی بن ابی طالب (ع) ۶۶، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹
علی بن الحسین زین العابدین (ع) ۱۵۹
علی بن هلال ۸۰
عمر بن الخطّاب ۱۴۱، ۱۵۳
عمر بن ربیعہ ۱۴۰
عمر بن سعد ۱۵۹
عمر خیّام ۱۴۴
عیسی (ع) ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳
غزاله ۱۵۹
فارسیان ۱۴۲، ۱۷۷، ۱۷۸
فاطمه بنت اسد ۱۵۶
فاطمه (ع) ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
فتحعلی شاه ۸۱
فرس ۱۴۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹
فرسیان ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸
فرنگان ۶۴، ۱۸۷، ۲۰۹
فرنگی ۸۳
فریدون ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹
فلپوس ۱۶۶
قابوس وشمگیر ۸۰
قاسم بن محمّد ۱۶۰
قایم مقام فراهانی ۶۷، ۷۰، ۸۱
قریش ۱۵۱
قطامه تمیمی ۱۵۶
کسری ۱۷۷
کلبی ۷۴
کوچک شیرازی (میرزا) ۸۰
گبران ۱۷۶ نیز مجوس
مأمون عباسی ۱۶۱
متوشلح ۱۷۳
متوکل عباسی ۱۶۲
متی ۱۶۶
مجوس ۱۷۳، ۱۷۷ نیز گبران
محسن ۱۵۷

- محمد الباقر (ع) ١٦٠
 محمد التقى (ع) ١٦١
 محمد المهدي (ع) ١٦٣
 محمد باقر اصفهانی ٥٧، ٦٤-٦٥
 محمد حسين اصفهانی (ميرزا) ٨٢
 محمد خان فراشباشی ٨٢
 محمد شاه قاجار ٥٦
 محمد علی ميرزای ٨٢
 محمد مهدي بن محمد باقر الاصفهانی
 (فروغ) ٥٧
 مرامر بن مروة ٧٤
 مريم ١٦٩، ١٧٠
 مستعصم عباسی ٨٠
 مسعودی ١٦٤
 مسيح ١٦٤، ١٧٣
 معاويه ١٥٦، ١٥٨
 معتز عباسی ١٦٢
 معتصم عباسی ١٦٢
 معتمد عباسی ١٦٢، ١٦٣
 مغول ١٤٥
 مغيرة بن شعبه ١٥٣
 ملكشاه ابن الب ارسلان سلجوقی ٦٦، ١٤٤
 منوچهر ١٧٤
 موسى ١٤١، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٣
 موسى اشعری ١٤١
 موسى الكاظم (ع) ١٦٠
 مير عماد اصفهانی ٨٠
 میناس ١٦٦
 نائب السلطنة العلیة شاه عباس ٦٤، ٨٢،
 ١٢٦
- نرجس ١٦٣
 نصاری ١٦٥، ١٦٧، ١٦٩
 نصرانی ١٦٩
 نصیر الدین طوسی ١٤٨
 نظام الملك ٦٦
 نوح ٧٤، ١٤٩، ١٦٣، ١٦٤، ١٧٩
 وصال شیرازی ٨٠
 ولد ١٦١
 هارون الرشید ١٥٦، ١٦١
 هاشم بن عبدالمطلب ١٣٣
 هلاکو خان ١٤٥، ١٤٨
 هندیان ١٨١
 هود (ع) ١٧١
 هوشنگ ١٧٦
 یاقوت ٨٠
 یحیی برمکی ١٦١
 یحیی بن زکریا ١٧٠، ١٧١
 یحیی بن هرمله ١٦٢
 یحیی پیغمبر ١٧١
 یزدجرد بن شهریار ١٤٢
 یزید بن معاويه ١٥٩
 یعقوب ١٤٩
 یعقوب ابن حلفا ١٦٦
 یعقوب پسر زبدي ١٦٦
 یوحنا ١٦٦، ١٧١
 یوسف ١٥٤
 یونس (ع) ١٦٥
 یهود ١٤٨، ١٦٤
 یهودا ١٦٦، ١٦٧

۳. نام شهرها و جایها

آذربایجان ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۱۳۲،	خراسان ۶۷، ۸۲، ۱۶۱، ۱۸۸،
۱۷۳، ۲۶۰	دارالمرز ۸۲
اصطخر ۱۷۶	دمشق ۱۷۰
اصفهان ۸۱، ۱۳۰، ۲۶۴	روم ۶۶، ۱۷۳، ۱۸۱
الموت ۱۴۸	سرمین رای ۱۶۲، ۱۶۳
انگلیس ۶۵	سناباد طوس ۱۶۱
ایران ۵۸، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۸۰، ۱۳۸، ۱۴۵،	شام ۱۵۵
۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۴، ۲۴۳، ۲۶۲،	شیراز ۶۷، ۸۱، ۲۶۰
۲۶۶	صفین ۱۵۶
بابل ۱۷۵	طبرستان ۱۷۴
بصره ۶۶	طخارستان ۱۷۴
بغداد ۱۶۱، ۱۶۲	طور سینا ۱۷۳
بقیع ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰	طهران ۸۲
بیت المقدس ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳،	عراق ۶۷، ۸۲، ۱۳۲، ۱۷۴
تبریز ۸۱، ۱۲۶، ۱۲۹	عراق عرب ۲۴۹
ترکستان ۶۶	عربستان ۶۶
تیه ۱۶۴	عسکریه ۱۶۲
جزائر عرب ۱۵۵	فارس ۶۷، ۸۱، ۸۲، ۱۳۲، ۱۷۴، ۱۸۱،
ختا ۱۴۸، ۱۸۱	۲۶۸

معموديه (آب) ١٧٠	فرانسه ٦٥
مكّة معظمه ٧٤، ١٣٣، ١٣٨، ١٥٢، ١٥٥	فرس قديم ١٣٤، ١٤٢
ناصره الجليل ١٦٩	كاظمين ١٦١
نجف اشرف ١٥٦	كر بلا ١٥٩
نهر وان ١٥٦	كعبه معظمه ١٤٠، ١٥٣، ١٥٦
نينوى ١٦٥	كوفه ٦٦، ١٥٦، ١٥٨
واسط ٦٦	كوه دماوند ١٧٥
هند ١٧٩، ١٨١، ١٩١	مازندران ٦٧
هيكل ١٧٠	مدرسه طالبيه ٨١
يمن ١٤١، ١٥٥	مدينه طيبه ١٣٨، ١٤٠، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٧
يونان ٩٠، ١٨١	١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢
	مصر ١٥٥

۴. نام کتابها

زند ۱۷۸	انجیل ۱۶۶
زیج الغ بگ ۱۸۴	تورات ۱۵۴
زینة التّواریخ ۸۱	جامع المعارف ۱۶۳
فروغستان ۵۸	دبستان ۱۴۳
قرآن کریم ۱۵۴	دیوان حافظ ۸۲
	زبور ۱۵۴

فهرست آثار منتشر شده مرکز نشر میراث مکتوب

۱. آثار احمدی (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / احمد بن تاج الدین استرآبادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدث. - تهران: قبله، ۱۳۷۴. - ۵۵۹ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال
۲. احیای حکمت (فارسی) / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح و تحقیق فاطمه فنا؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی. - تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶. - ۲ ج. بهای دوره: ۵۵۰۰۰ ریال
۳. انوارالبلاغه (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی نژاد. - تهران: قبله، ۱۳۷۶. - ۴۲۴ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۴. بخشی از تفسیری کهن به پارسی / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح و تحقیق دکتر سید مرتضی آیه الله زاده شیرازی. - تهران: قبله، ۱۳۷۵. - ۴۷۰ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۵. البلبال و القلاقل، (فارسی) / ابوالمکارم حسنی (قرن ۷ ق.)؛ تصحیح محمد حسین صفاخواه. - تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶. (ج ۴). بها: ۷۸۰۰۰ ریال.
۶. تاریخ آل سلجوق در آناتولی (فارسی) / ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی. - تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷. (۱۶۰ ص.). بها: ۷۰۰۰ ریال
۷. تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم (فارسی) / ابوالمظفر اسفرائینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. - ۳ ج. (۱۴۳۶ ص.). بهای سه جلد: ۴۶۵۰۰ ریال
۸. تائیه عبدالرحمان جامی [ترجمه تائیه ابن فارض، به انضمام شرح قبصری بر تائیه ابن فارض] (قرن ۹ ق.)؛ (عربی - فارسی)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشیا. - تهران: نقطه، ۱۳۷۶. - ۳۴۶ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال
۹. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر / میرزا شمس بخارایی؛ مقدمه تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق. - تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۷. - ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۱۰. تحفة الأبرار فی مناقب الائمة الأطهار / عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری (زنده در ۷۰۱ ه. ق.)؛ تصحیح و تحقیق مهدی جهرمی. - تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، ۱۳۷۶. - ۳۲۳ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۱۱. تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار (عربی) / ضامن بن شذقم الحسینی المدنی؛ تصحیح کامل سلمان الجبوری. - تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. (ج ۴). بهای دوره چهار جلدی: ۱۲۰۰۰۰ ریال.
۱۲. تحفة المحبین (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به اشراف محمد تقی دانش پژوه؛ به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار. - تهران: نقطه، ۱۳۷۶. - ۳۷۰ ص. بها: ۱۹۰۰۰ ریال
۱۳. تذکرة الشعراء (فارسی) / سلطان محمد مطربی سمرقندی (قرن ۱۰ - ۱۱ ق.)؛ به کوشش اصغر جانفدا، مقدمه و تعلیقات علی رفیعی علامرودشتی. - تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷. - ۸۰۲ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال.

۱۴. تذكرة المعاصرين (فارسی) / محمدعلی بن ابی طالب حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ مقدمه تصحیح و تعلیقات معصومه سالك .. تهران: سایه، ۱۳۷۵، ۴۳۲ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۱۵. ترجمه المدخل الى علم احكام النجوم (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانى .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ۱۳۸ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال
۱۶. ترجمه اناجیل اربعه (فارسی) / ترجمه تعلیقات و توضیحات میر محمد باقر خاتون آبادی (۱۰۷۰ هـ - ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: نقطه، ۱۳۷۵، ۳۵۲ ص. بهای شمیم: ۱۱۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۳۵۰۰ ریال
۱۷. ترجمه تقویم التواریخ (سالمشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدث .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵، ۵۲۴ ص. بها: ۲۲۰۰۰ ریال
۱۸. تسلیة العباد در ترجمه مسکن الفؤاد شهید ثانی (فارسی) / ترجمه مجدالدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری .. قم: هجرت، ۱۳۷۴، ۱۹۳ ص. بها: ۴۸۰۰۰ ریال
۱۹. التصريف لمن عجز عن التألیف (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام - مهدی محقق .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴، ۲۷۸ ص.
۲۰. التعریف بطبقات الامم (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا جمشید نژاد اول .. قم: هجرت، ۱۳۷۶، ۳۳۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال
۲۱. تفسیر شهرستانی المسمى مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم شهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۲۲. تقویم الایمان (عربی) / المیر محمد باقر الداماد و شرحه کشف الحقائق سید احمد علوی مع تعلیقات ملا علی نوری، حقیقه و قدم له علی اوجیبی .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ۸۴۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال
۲۳. جغرافیای حافظ ابرو «مشمتمل بر جغرافیای تاریخی دیار عرب، مغرب، اندلس مصر و شام» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی .. تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۲۴. جغرافیای حافظ ابرو «مشمتمل بر جغرافیای تاریخی مدیترانه، ارمنستان، فرنگستان، جزیره، عراق، خوزستان و فارس» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ (ج. ۲)، ۳۷۳ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۲۵. جغرافیای حافظ ابرو «مشمتمل بر جغرافیای تاریخی کرمان و هرموز» (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ (ج. ۳)، ۳۲۴ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال

۲۶. جغرافیای نیمروز (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی .. تهران: عطارد، ۱۳۷۴ .. ۲۳۰ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال
۲۷. الجماهر فی الجواهر (عربی) / ابوریحان البیرونی (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .. هفت، ۵۶۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال
۲۸. حکمت خاقانیه / فاضل هندی؛ با مقدمه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب .. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .. ۱۸۷ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۲۹. خریده القصر و جریده العصر فی ذکر فضلاء اهل اصفهان (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدكتور عدنان محمد آل طعمه .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷ .. (ج. ۱)، ۳۶۵ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال.
۳۰. خریده القصر و جریده العصر فی ذکر فضلاء اهل خراسان و هراة (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدكتور عدنان محمد آل طعمه .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ .. (ج. ۲)، ۴۰۶ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال.
۳۱. خریده القصر و جریده العصر فی ذکر فضلاء اهل فارس (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدكتور عدنان محمد آل طعمه .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ .. (ج. ۳)، ۳۹۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال.
۳۲. خرابات (فارسی) / فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش پژوه .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷ .. (۴۵۸ ص.) .. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۳۳. دیوان ابی بکر الخوارزمی (عربی) / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۴ ق.)؛ تصحیح دکتر حامد صدقی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶ .. ۴۵۰ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۳۴. دیوان جامی (فارسی) / نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی (۸۱۷ - ۸۹۷ ه. ق.)؛ تصحیح اعلاخان افصح زاد .. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .. ۲ ج. ۱۶۵۷ ص. بهای دوره: ۷۰۰۰۰ ریال
۳۵. دیوان حزین لاهیجی (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح الله صاحبکار .. تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴ .. ۸۷۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال
۳۶. دیوان غالب دهلوی / اسدالله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح و تحقیق دکتر محمدحسن حائری .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۷ .. ۵۱۵ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال
۳۷. راحة الارواح و مونس الاشباح (در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمه زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام) (فارسی) / حسن شیعی سیزواری (قرن ۸ ق.)؛ به کوشش محمد سپهری .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .. ۲۹۸ ص. بها: ۷۵۰۰ ریال
۳۸. رسائل حزین لاهیجی / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی .. تهران: نشر آینه میراث ۱۳۷۷ .. ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۳۹. رسائل دهدار / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی .. تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ .. ۳۶۳ ص. بها: ۱۳۵۰۰ ریال

۴۰. رسائل فارسی / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خونی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵ .. ۳۴۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال
۴۱. رسائل فارسی جرجانی / ضیاءالدین بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح و تحقیق دکتر معصومه نور محمدی .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .. ۲۵۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال
۴۲. روضه‌الأنوار عباسی / ملا محمد باقر سبزواری؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق اسماعیل چنگیزی اردهابی .. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .. ۹۰۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال
۴۳. شرح دعای صباح (فارسی) / مصطفی بن محمد هادی خونی؛ به کوشش اکبر ایرانی قمی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶ .. ۲۳۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال
۴۴. شرح ثمره بطلیموس «در احکام نجوم» (فارسی) / خواجه نصیرالدین طوسی؛ مصحح جلیل اخوان زنجانی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸ .. ۲۰۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال
۴۵. شرح القسبات (عربی) میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی؛ [با مقدمه فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقق] .. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ .. ۷۴۷ ص. بهای شمیر: ۳۰۰۰۰ ریال
۴۶. شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه علامه حلی (عربی) / تألیف علی الحسینی المیلانی .. تهران: هجرت، ۱۳۷۶ .. (ج. ۱) بها: ۲۳۰۰۰ ریال
۴۷. طب الفقراء و المساکین (عربی) / ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۴ ق.) / تحقیق وجیهه کاظم آل طعمه - تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ .. ۲۳۹ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۴۸. ظفرنامه خسروی (فارسی) / ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۷ .. (۲۶۳ ص.) بها: ۱۰۰۰۰ ریال
۴۹. عقل و عشق، یا، مناظرات خمس (فارسی) / صائن الدین علی بن محمد ثرکه اصفهانی (۷۷۰ - ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .. ۲۱۸ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال
۵۰. حیار دانش (مشمول بر طبیعیات و الهیات) / علینقی بن احمد بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی .. تهران: بنیان، ۱۳۷۶ .. ۴۶۱ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال
۵۱. عین الحکمه / میر قوام الدین محمد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی .. تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴ .. ۱۷۸ ص. بها: ۵۲۰۰ ریال
۵۲. فتح السبل (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵ .. ۲۱۵ ص. بها: ۵۰۰۰ ریال
۵۳. فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .. تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ .. ۳۶۲ ص. بها: ۹۸۰۰ ریال
۵۴. فواید راه آهن (فارسی) / محمد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمد جواد صاحبی .. تهران: نقطه، ۱۳۷۳ .. ۱۲۲ ص. بها: ۳۴۰۰ ریال

۵۵. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل / به کوشش علی صدرائی خوئی، محمود طیار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۲۸۰ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۵۶. فهرست نسخه‌های خطی مدرسه علمیة نمازی خوی / به کوشش علی صدرائی خوئی، تهران: آینه میراث، ۱۳۷۶. ۵۳۹ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال
۵۷. فیض الدموع (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نواب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.); تصحیح اکبر ایرانی قمی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴. ۲۹۶ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال
۵۸. قاموس البحرین (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمد ابوالفضل محمد (مشهور به حمید مفتی); تصحیح علی اوجبی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ۳۹۶ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال
۵۹. کلمات علیه غزا «شرح منظوم کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام» (عربی) / مکتبی شیرازی؛ مصحح دکتر محمود عابدی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. ۱۸۹ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال.
۶۰. القند فی ذکر علماء سمرقند (عربی) / نجم الدین عمر بن محمد بن احمد النسفی؛ تحقیق: یوسف الهادی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. ۸۷۷ ص. بها: ۴۵۰۰۰ ریال.
۶۱. کیمیای سعادت: ترجمه طهارة الأعراق ابو علی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .. تهران: نقطه، ۱۳۷۵. ۲۹۱ ص. بهای شمیم: ۹۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۱۵۰۰ ریال
۶۲. لطایف الأمثال و طرایف الأقوال (فارسی) / رشیدالدین وطواط؛ به کوشش حبیبه دانش آموز .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶. ۲۸۸ ص. بها: ۱۱۰۰۰ ریال
۶۳. مجمل رشوند (فارسی) / محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.); تصحیح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۵. ۳۸۷ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال
۶۴. محبوب القلوب (عربی) / قطب الدین محمد بن الشیخ علی الاشکور الدیلمی اللاهیجی: تقدیم و تصحیح الدكتور ابراهیم الدیاجی - الدكتور حامد صدقی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. ۴۲۴ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال
۶۵. مرآت الأكوان (تحریر شرح هدایه ملاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.); تصحیح عبدالله نورانی .. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵. ۶۷۸ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۶۶. مصابیح القلوب (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم - ص) / حسن شیعوی سبزواری (قرن ۸ ق.); تصحیح محمد سپهری .. تهران: بنیان، ۱۳۷۴. ۶۴۶ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال
۶۷. مکارم الاخلاق «شرح احوال و زندگانی امیر علی شیرنوازی» (فارسی) / غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر؛ مصحح محمد اکبر عشیق .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. ۲۹۵ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال.
۶۸. منشآت میبدی (فارسی) / قاضی حسین بن معین الدین میبدی؛ به کوشش نصرت الله فروهر .. تهران: نقطه، ۱۳۷۶. ۳۲۶ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۶۹. مثنوی هفت اورنگ / نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸ ه. ق.)؛ تصحیح و تحقیق جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصحزاد .. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸. ج ۲. ۱۶۲۲ ص. بهای دوره دو جلدی: ۷۰۰۰۰ ریال
۷۰. منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغة (فارسی) / ملا عبدالباقی صوفی تبریزی (ملقب به دانشمند) (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب الله عظیمی .. تهران: آینه میراث، ۱۳۷۸. (ج ۲)، ۱۲۹۶ ص. بها: ۶۰۰۰۰ ریال
۷۱. نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء (عربی) / المعلم الثالث المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملا علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .. قم: هجرت، ۱۳۷۴. نود و هفت، ۱۵۲ ص. بها: ۵۶۰۰ ریال
۷۲. نزہة الزاهد (ادعیه مأثور از امامان معصوم - علیهم السلام - با توضیحات فارسی از سده ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .. تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵. ۳۶۳ ص. بها: ۱۴۰۰۰ ریال
۷۳. النظامیة فی مذهب الامامیة (متن کلامی فارسی قرن دهم ه. ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .. تهران: قبله، ۱۳۷۵. ۲۳۹ ص. بها: ۹۵۰۰ ریال
۷۴. نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی (فارسی) / تألیف اعلاخان افصحزاد .. تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸. ۷۷۳ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

آدرس: تهران، خیابان انقلاب اسلامی - بین خیابان دانشگاه و ابوریحان
 ساختمان فروردین، شماره ۱۳۰۴، طبقه دوم، واحد ۹
 صندوق پستی: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۱۳ - ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵
 MirasMaktoob@apadana.com
<http://www.apadana.com/MirasMaktoob>

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, literary, and scientific background be better known and understood.

Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions.

Responsibility of the revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Written Heritage Publication Centre, in pursuing its cultural goals, has sponsored these goals through the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

The Written Heritage Publication Centre

A MIRĀS-E MAKTUB BOOK

In Collaboration with the Written Heritage Publication Centre

© Ayene-ye Miras Publishing Co. 1999

First Published in I. R. of Iran by Mirās-e Maktub

ISBN 964-6781-29-2

All rights reserved. No part of this book
may be reproduced, in any form or by any
means, without the prior permission of the publisher.

P R I N T E D I N I. R. O F I R A N

FORUĞESTĀN

(Handbook of Auditing and Notation)

Copiled by

Moḥammad Mehdi Foruğ-e Esfahāni

"In 1258 L.H."

Edited by

Iraǰ Afšār



Āyene-ye Mirās

Tehran, 1999